

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ہوا ۛسۛم

آموزہ ہامی و لایہ

جلد سوم

بیاناتی پر امون

امام زمان علیہ السلام مہدیوت

حضرت آینه اللہ حاج سید محمد حسن نبی پلرانی ؑسلسلہ ؑ

سرشناسه: حسینی طهرانی، سید محمد محسن، ۱۴۴۰-۱۳۳۴ ق.
عنوان و نام پدیدآور: آموزه‌های ولایت/ سیدمحمدحسن حسینی طهرانی.
مشخصات نشر: طهران: مکتب وحی، ۱۴۰۳ ش = ۱۴۴۶ ق.
مشخصات ظاهری: ج.
فرونت: دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع: ۵.
شابک: دوره: ۳-۸۹-۶۱۱۲-۶۰۰-۹۷۸؛ ج: ۳-۲-۹۹-۶۱۱۲-۶۰۰-۹۷۸
یادداشت: کتابنامه.
مدرجات: ج: ۳. بیاناتی درباره امام زمان علیه السلام و مهدویت.
موضوع: محمدبن حسن (عجل‌الله‌فرجه)، امام دوازدهم ۲۵۵ق-
Muhammad ibn Hasan, Imam XII
موضوع: مهدویت — انتظار
Mehdism -- 'Waiting
رده بندی کنگره: BP ۲۲۳/۵۴
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲
شماره کتابشناسی ملی: ۸۸۳۷۸۲۸

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۵)

آموزه‌های ولایت

جلد سوم

بیانات آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی



- چاپ: بوستان کتاب
- ناشر: مکتب وحی / طهران
- نوبت چاپ: اول / ۱۴۴۶ ه. ق، ۱۴۰۳ ه. ش
- تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
- شابک دوره: ۳-۸۹-۶۱۱۲-۶۰۰-۹۷۸
- شابک ج: ۳-۲-۹۹-۶۱۱۲-۶۰۰-۹۷۸

شماره تماس: +۹۸ ۲۱ ۸۸۶۱۵۲۰۷

www.maktabevahy.org

فروشگاه اینترنتی: www.sarajevid.com

@maktabevahyorg

حق چاپ محفوظ است



قال الباقر عليه السلام:

مَنْ مَاتَ وَهُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ.

«کسی که بمیرد درحالی که امام خود را شناخته باشد، زیانی به حال او نخواهد داشت که این امر (ظهور) زودتر واقع شود یا دیرتر!»

الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات
آموزه‌های ولایت (۳)

صفحه

عنوان

مجلس اوّل:

وظیفه افراد در زمان غیبت امام زمان علیه السلام

۲۱ - ۳۸

۲۳ تکامل عقول هدف از ظهور امام زمان علیه السلام
۲۴ نقد مؤلف به تعیین کنندگان زمان ظهور
۲۶ اهمیت اصلاح نفس خود قبل از ظهور
۲۶ وظایف سخنرانان و مبلغان مهدوی (ت)
۲۸ سؤال مؤلف از مرحوم حداد در کیفیت ملاقات با حضرت بقیة الله علیه السلام
۲۹ اهمیت ظاهری تعظیم شعائر دینی و عدم غفلت از باطن
۳۱ شرط مجالست و مصاحبت با امام زمان علیه السلام
۳۱ چه کنیم همیشه امام زمان علیه السلام در قلب ما حاضر باشند (ت)
۳۲ حضور امام زمان علیه السلام در قلوب ظاهره
۳۳ تفاوت اهداف ظهور برای سالکین إلى الله و غیر آنها
۳۴ اهمیت پیاده کردن اهداف ظهور در وجود خود
۳۵ پاسخ علامه طهرانی در کیفیت ارتباطشان با حضرت ولی عصر علیه السلام
۳۵ عدم تفاوت غیبت و ظهور امام علیه السلام

- ۳۶ اهمیت حاضر دیدن امام زمان در کنار خود
- ۳۶ بیان برخی از اعمال شب نیمه شعبان و تأکید بر احیاء آن
- ۳۷ اهمیت دعا برای ظهور و فرج باطنی امام زمان علیه السلام
- ۳۷ منظور از ظهور و فرج باطنی امام زمان (ت)

مجلس دوّم:

نقش امام زمان علیه السلام در حرکت تکاملی انسان

۳۹ - ۶۴

- ۴۲ تبیین جایگاه مقام ولایت و حقیقت امام زمان علیه السلام
- ۴۲ امام زمان واسطه نزول اسماء و صفات الهی
- ۴۲ امام زمان در حکم نیروی معدّل عالم وجود
- ۴۳ نزول اسماء و صفات الهی در موجودات به میزان سعه وجودی آنها
- ۴۳ حکایتی از سلب محبت مادرانه از یک مادر و آثار آن
- ۴۴ حکایتی از متلاشی شدن یک جوان به سبب ازدیاد محبت الهی در او
- ۴۵ حکایت تجلی پروردگار بر کوه طور و مدهوش شدن حضرت موسی
- ۴۵ تفسیر حقیقت معنای «تجلی» در داستان حضرت موسی
- ۴۷ حکایت درخواست بیان اسرار الهی از سیدالشهدا توسط عده‌ای از اصحاب
- ۴۹ ولایت، واسطه تجلی اسماء و صفات الهی بر تمام عوالم وجود
- ۵۰ سرایت ولایت امام علیه السلام حتی به دشمنان خود
- ۵۰ تبیین موقعیت ظاهر و باطن امام علیه السلام در عالم وجود
- ۵۱ تنفیذ امور همه عوالم به دست امام زمان علیه السلام
- ۵۱ جایگاه رؤیت ظاهری امام زمان در مکتب عرفان
- ۵۲ امکان دستیابی به سعادت حتی بدون دیدن ظاهری امام علیه السلام
- ۵۲ کلام علامه طهرانی در کیفیت ارتباطشان با امام زمان علیه السلام
- ۵۲ چگونه با امام زمان علیه السلام ارتباط برقرار کنیم؟ (ت)
- ۵۵ بی‌فایده بودن رؤیت امام زمان بدون ازدیاد معرفت
- ۵۵ اهمیت و آثار رسیدن به ولایت امام زمان علیه السلام
- ۵۶ ولایت یعنی توحید در مقام جمع
- ۵۶ هدف از دیدار امام زمان علیه السلام در کلام مرحوم حداد

۵۷	حقیقت معنای انتظار فرج
۵۷	انتظار فرج یعنی آمادگی پذیرش و عمل به دستورات امام زمان
۵۸	اهمیت مراقبه برای منتظران ظهور
۵۹	لزوم تقدّم رضای الهی بر خواست نفس
۵۹	حکایت انصراف علامه طهرانی از سفر حج به خاطر رسیدگی به امور خانواده
۶۰	اجتناب از نفسانی و شیطنانی شدن امور عبادی
۶۱	موقعیت انسان در حالت انتظار فرج
۶۱	امام زمان، حقیقتی زنده در وجود ما
۶۲	تبیین حقیقت مقام ولایت
۶۲	علت سردی و تکاهل در انجام امور عبادی
۶۴	کیفیت سرعت بخشیدن به سیر و حرکت به سوی خدا

مجلس سوّم:

فلسفه غیبت امام زمان علیه السّلام و وظیفه افراد در قبال آن

۹۷ - ۶۵

۶۷	تبیین دو مسئله در رابطه با غیبت امام زمان علیه السّلام
۶۸	مسئله اول: فلسفه غیبت
۶۸	عدم شناخت جایگاه حقیقی امام علیه السّلام توسط مردم
۶۸	انحرافات ابوحنیفه و مقابله با امام علیه السّلام
۶۹	انحرافات عبدالله بن زبیر و مخالفت با اهل بیت علیهم السّلام
۷۰	تفاوت معنای تشیع در زمان گذشته و حال
۷۱	عدم شناخت جایگاه امام زمان، یکی از علل غیبت
۷۲	دیدگاه متعالی علامه طهرانی در تشکیل حکومت اسلامی
۷۲	اخلاص، محور اساسی تأکيدات و مبارزات علامه طهرانی
۷۳	اهمیت احساس نیاز واقعی تمام دنیا به امام زمان علیه السّلام
۷۳	تفسیر روایت: «عِنْدَ فَنَاءِ الصَّبْرِ يَأْتِي الْفَرَجُ» (ت)
۷۴	جهان شمول بودن مسئله ظهور
۷۵	عدم اختصاص فهم و ادراک به افرادی خاص
۷۵	اهمیت صداقت با تمام افراد، حتی مشرکین و بی‌خدایان

- ۷۶ صدق و صفا، از علل موفقیت اولیای خدا در ابلاغ دین
- ۷۶ یک متصلی دین باید چگونه باشد؟
- ۷۷ نقد کلام یکی از ائمه جمعه در مقایسه انقلاب و زمان ظهور
- ۷۷ مسئله دوم: لزوم آمادگی مردم برای ظهور
- ۷۸ فهم و معرفت، شرط استفاده از محضر امام علیه السلام
- ۷۸ توجه محض به صورت و ظاهر رسول خدا سبب انحرافات بعد از ایشان
- ۷۹ تظاهر و مدّعی دروغین خلیفه دوم
- ۸۱ معنای واقعی انتظار فرج
- ۸۱ یکسان بودن حضور و غیبت امام زمان علیه السلام
- ۸۱ کیفیت دستگیری در زمان غیبت (ت)
- ۸۳ تبیین مسئله بقاء
- ۸۵ ملاک تشخیص صحت طریق
- ۸۶ راه اولیای خدا، راه حرکت است نه سکون
- ۸۷ حضور حقیقت ولایت در همه جا
- ۸۷ حکایت سفر یکی از افراد به مناطق دور برای ملاقات امام زمان
- ۸۷ هدف از ملاقات امام زمان در بیان آیه الله ملکی تبریزی (ت)
- ۹۰ معیت امام زمان با هر ذره از ذرات عالم وجود
- ۹۱ خطر بزرگ مکاشفه‌های دروغین در زمان غیبت
- ۹۱ رؤیت امام زمان در عالم خارج و مکاشفه
- ۹۲ نظر مرحوم آیه الله انصاری همدانی درباره کتاب *نجم الثاقب*
- ۹۲ تجسم شیطان به صورت امام زمان در عالم مکاشفه و حکایتی در این زمینه
- ۹۴ خصوصیات متابعین واقعی امام زمان علیه السلام
- ۹۵ طرح مبانی اولیا، سبب تشکیل جلسات

مجلس چهارم:

مهدویت در دیدگاه اهل عرفان

۹۹ - ۱۲۰

- ۱۰۱ جایگاه توسل در سیره عرفا و اهل توحید
- ۱۰۲ اهمیت توجه به حقیقت امام زمان نه ظاهر ایشان

۱۰۳	کلام مرحوم سید هاشم حداد در خصوص دیدار امام زمان علیه السلام
۱۰۳	حقیقت ولایت امام زمان و کیفیت ارتباط با حضرت (ت)
۱۰۷	عادی شدن رؤیت امام زمان بعد از ظهور در نگاه افراد ظاهرگرا
۱۰۸	ما امام زمان «غایب» را می‌پرستیم نه امام زمان «حقیقی» را!
۱۰۹	حکایتی از سفر مؤلف به عتبات عالیات
۱۱۰	ضرورت توجه به اهداف امام حسین نه صرف مصیبت‌های عاشورا
۱۱۱	بیان اهداف و آموزه‌هایی از جریان عاشورا
۱۱۳	عدم تفاوت ظهور و غیبت در نگاه اهل عرفان
۱۱۴	عدم ملاقات علامه طهرانی با یکی از مشاهیر به‌خاطر حمایت او از طرح کاهش جمعیت
۱۱۴	گرفتار بودن در کثرات، علت رفتار عوامانه و غفلت از حضرت
۱۱۵	امام زمان از ما چه می‌خواهد؟
۱۱۵	مطالعه کتب علامه طهرانی بهترین راه برای بالا بردن فهم نسبت به مبانی اسلام
۱۱۶	تعبیر جالب دکتر اعوانی درباره تألیفات علامه طهرانی
۱۱۶	علت تأثیر آثار علامه طهرانی قدس سره بر افراد
۱۱۷	فراموش کردن امام زمان علیه السلام علت گرفتاری بشر
۱۱۷	ضرورت حریت و تمسک به حق در همه احوال و حکایتی در این زمینه
۱۱۸	اهمیت شعاری برخوردار نکردن با امام زمان
۱۱۹	لزوم عمل به دستورات بزرگان و عدم اکتفا به صرف دیدن آنها

مجلس پنجم:

بررسی اجمالی تاریخ ائمه علیهم السلام از زمان حضور تا دوران غیبت

۱۵۸ - ۱۲۱

۱۲۳	اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان امیرالمؤمنین علیه السلام
۱۲۴	ادعای آزادی و دموکراسی در حکومت شیخین
۱۲۶	آزادی و دموکراسی واقعی در حکومت امیرالمؤمنین
۱۲۶	اشعار شاعران نایل درباره آتش زدن خانه امیرالمؤمنین
۱۲۸	منشأ پیدایش افکار نوگرایی در اسلام
۱۲۸	نقدی بر افکار نوگرایانه اسلامی
۱۲۹	حریت و آزادی مردم در زمان حکومت امیرالمؤمنین

- ۱۳۰ علّت پراکندگی جغرافیایی در زندگانی ائمه علیهم السّلام
- ۱۳۱ کم شدن ارتباط مردم با ائمه از زمان موسی بن جعفر علیهم السّلام
- ۱۳۲ عدم تأثیر محدودیت‌های ظاهری در ارتباط ائمه با مردم
- ۱۳۳ جمع بین عدم دسترسی به امام علیه السّلام و عدالت خداوند متعال (ت)
- ۱۳۴ حکایتی از کیفیت ارتباط علامه طهرانی با شاگردان خود
- ۱۳۶ دیدگاه توهّمی و غیر حقیقی مردم نسبت به ائمه و اولیا
- ۱۳۸ فلسفه به امامت رسیدن امام جواد و امام هادی علیهما السّلام در سنین کودکی
- ۱۳۸ معرفت سطحی و ظاهری مردم از حقیقت امامت
- ۱۴۱ امامت در قالب نمی‌گنجد!
- ۱۴۱ تسلیم محض بودن ائمه علیهم السّلام در برابر خواست و اراده خداوند
- ۱۴۲ قطع شدن ارتباط مردم با ائمه در زمان امام هادی و امام عسکری علیهم السّلام
- ۱۴۴ فلسفه به امامت رسیدن امام زمان علیه السّلام در پنج‌سالگی
- ۱۴۵ کیفیت ارتباط مردم با امام زمان در زمان غیبت صغری
- ۱۴۵ فلسفه غیبت امام زمان علیه السّلام
- ۱۴۶ کیفیت برخورد با مدعیان ظهور (ت)
- ۱۴۷ مشروط نبودن هدایت مردم به داشتن ارتباط ظاهری با ائمه
- ۱۴۸ تبیین حقیقت علم ائمه و اولیای الهی
- ۱۵۰ امام زمان، غیبت و ظهور ندارد
- ۱۵۰ آیا سیر و سلوک مشروط به حضور امام است؟ (ت)
- ۱۵۲ إعطای امام زمان به میزان خواست و طلب ما و روش اولیاء در این راه
- ۱۵۳ انحصار علم و اطلاع دقیق از زمان ظهور به ائمه و اولیای الهی
- ۱۵۴ دیدگاه مرحوم حداد نسبت به ظهور امام زمان علیه السّلام
- ۱۵۵ درخواست طریق ملاقات با امام زمان علیه السّلام از مؤلف و پاسخ ایشان
- ۱۵۶ جایگاه ملاقات با امام زمان علیه السّلام در مکتب عرفان

مجلس ششم:

شرح فقراتی از دعای افتتاح در رابطه با حضرت ولی عصر علیه السّلام (۱)

۱۷۱ - ۱۵۹

- ۱۶۱ تأملی در فقره «استخلفه فی الأرض» از دعای افتتاح
- ۱۶۱ نقد استعمال کلماتی مانند حسین زمان و علی زمان

- ۱۶۲ تبیین برخی از خصوصیات امام علیه السلام
- ۱۶۳ هدف علامه طهرانی از هجرت به مشهد مقدس
- ۱۶۴ ملاقات یکی از علماء با علامه طهرانی و بحثی در باب حدود اختیارات امام علیه السلام
- ۱۶۵ عدم معرفت مردم به حقیقت مقام امامت
- ۱۶۶ احاطه علی امام علیه السلام بر تمام موجودات
- ۱۶۶ حکایت خطاب «امام صادق زمان» به یکی از مراجع و نقد آن
- ۱۶۷ عباراتی از دعای افتتاح درباره امام زمان علیه السلام
- ۱۶۸ شرح فقره «يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا» از دعای افتتاح
- ۱۶۸ وجود شرک در عبادت‌های توده مردم
- ۱۶۹ اهمیت اخلاص در انجام امور عبادی
- ۱۷۰ حضور خالصانه شهید مطهری در مجالس شب‌های احیا در مسجد قائم
- ۱۷۰ حکایتی از کیفیت برخورد علامه طهرانی در قبول وجوهات شرعی
- ۱۷۱ عمل بر طبق مبانی، راه رسیدن به مقامات عالیه

مجلس هفتم:

شرح فقراتی از دعای افتتاح در رابطه با حضرت ولی عصر علیه السلام (۲)

۱۷۳ - ۱۹۳

- ۱۷۵ وجود شرک در زمان غیبت
- ۱۷۵ دیدگاه علامه طهرانی درباره نماز جمعه
- ۱۷۷ نظر مؤلف درباره نماز جمعه
- ۱۷۷ نماز جمعه واجب عینی و تعیینی
- ۱۷۷ تأکید بزرگان بر گذاشتن عمامه هنگام نماز
- ۱۷۸ بیان برخی از آداب نماز جمعه
- ۱۸۰ اهمیت مسئله حج نزد ائمه علیهم السلام
- ۱۸۱ نقد دیدگاه اهل ظاهر نسبت به مسئله حج
- ۱۸۱ سیره معصومین علیهم السلام در حج
- ۱۸۲ بررسی و اثبات حج رفتن امام عسکری علیه السلام
- ۱۸۲ دلیل اول: نقل روایت از امام عسکری در مکه
- ۱۸۳ دلیل دوم: محدود نبودن امام علیه السلام به تضيیقات ظاهری

- ۱۸۴ خلق ابدان و کیفیت تعلّق روح به بدن‌های متعدد
- ۱۸۵ وجوب مطلق حج به مثابه نماز و روزه
- ۱۸۶ أعمال عبادی بدون شرک در زمان ظهور
- ۱۸۷ عدم ترس از ابراز حق در زمان ظهور
- ۱۸۷ حق محض بودن حکومت امام زمان علیه السلام
- ۱۸۹ جریان تفحص از مسجد قائم و تحت نظر بودن در زمان شاه
- ۱۹۱ حرّیت و آزادی در زمان ظهور
- ۱۹۲ نقدی بر مقایسه افراد عادی با ائمه علیهم السلام
- ۱۹۲ هدف وسیله را توجیه نمی‌کند

مجلس هشتم:

سیره و ممشای امام زمان علیه السلام

۲۴۰ - ۱۹۵

- ۱۹۷ ملاک حرکت در راه امام زمان علیه السلام
- ۱۹۷ ولایت امام زمان علیه السلام بر تمام مخلوقات
- ۱۹۸ پاسخ به شبهات منکرین علم غیب و ولایت تکوینی امام علیه السلام
- ۲۰۰ انکار بعضی از ضروریات مکتب تشیع توسط برخی از علما
- ۲۰۰ انکار ولایت تکوینی امام علیه السلام
- ۲۰۱ انکار قضیه قلم و قرطاس
- ۲۰۲ انکار زیارت عاشورا و اهانت به تربت سیدالشهدا علیه السلام
- ۲۰۴ انکار هجوم به بیت حضرت زهرا سلام الله علیها
- ۲۰۵ بازبودن راه بحث و گفتگو در سیره و مرام امام زمان علیه السلام
- ۲۰۶ مناظره مؤلف با برخی از اهل تسنن در مسجدالحرام
- ۲۰۸ اتمام حجّت مؤلف در مناظره با پرسشی عقلی
- ۲۰۹ مناظره یکی از علما با علامه طهرانی راجع به مسائل عرفانی
- ۲۱۰ پاسخ به برخی از شبهات مخالفین فلسفه و عرفان
- ۲۱۰ حکایاتی از شدت ارادت اهل فلسفه و عرفان به خاندان عصمت و طهارت
- ۲۱۱ تقابل حوزه نجف با اهل فلسفه و عرفان
- ۲۱۲ صفای باطن در تلقی حقایق، ملاک بودن در راه امام زمان علیه السلام
- ۲۱۳ طریق امام علیه السلام طریق بحث و عقل و منطق

۲۱۴	شرط علامه طهرانی برای مناظره با یکی از علمای متقد
۲۱۵	طریق امام علیه السلام طریق معرفت و وصول به توحید
۲۱۶	انحصار شناخت امام علیه السلام در مسیر عرفان و توحید
۲۱۷	شرح حالی از جناب معروف کرخی و بایزید بسطامی
۲۱۸	دیانت مردم، امانتی الهی در دست علما
۲۱۹	حکم منکرین علم غیب و ولایت تکوینی امام علیه السلام
۲۲۰	بی‌اطلاعی و جهل منشأ مخالفت با اهل معرفت
۲۲۰	توصیف امیرالمؤمنین علیه السلام از علمای گمراه (ت)
۲۲۳	سؤال و جواب
۲۲۳	حقیقت ولایت و وظیفه مؤمن نسبت به آن
۲۲۳	معنای ولایت
۲۲۳	آیات وارده در این مقام
۲۲۴	ضرورت تسلیم بودن در قبال ولایت
۲۲۵	تسلیم بودن امام حسین علیه السلام در برابر اراده الهی در جریان کربلا
۲۲۶	اهمیت پذیرش حکم و قضاوت اولیای الهی و حکایتی در این زمینه
۲۲۷	ولایت یعنی تسلیم در برابر امام زمان علیه السلام
۲۲۷	عدم تفاوت اشراف و احاطه مقام ولایت بین زمان ظهور و غیبت
۲۲۸	حقیقت معنای تهیو و آمادگی برای ظهور
۲۲۸	اهداف ظهور امام زمان علیه السلام
۲۲۸	رسیدن به کمال هدف از حکومت امام زمان علیه السلام
۲۲۹	امکان دستیابی به کمال در زمان غیبت
۲۳۰	اشراف مقام ولایت بر جمیع مخلوقات
۲۳۰	ضرورت عمل به وظیفه و تکلیف در زمان غیبت
۲۳۲	نشانه‌ها و علامات ظهور
۲۳۳	خطای تعیین کنندگان زمان ظهور و تبیین سبب آن
۲۳۳	امکان تغییر در قضا و قدر الهی هنگام تنزل در عالم ماده
۲۳۴	حکایتی از تأخیر مرگ به سبب انفاق
۲۳۵	عدم اطلاع بر مراتب عالم وجود موجب خطا در تعیین زمان ظهور
۲۳۶	تفسیر روایت: «لا تَحْلُو الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ»
۲۳۷	بیان دو مسئله در تفسیر حدیث شریف

- مسئله اول: کیفیت نزول اسماء و صفات الهی در این عالم و جایگاه ائمه علیهم السلام ۲۳۷
- مسئله دوم: حقیقت معنای حجّت ۲۳۸
- عقل مدیر و مدبّر، منظور از حجّت در روایت ۲۳۹
- تفاوت معنای حجّت نسبت به عالم تکوین و تشریح ۲۴۰

مجلس نهم:

نقد دیدگاه ظاهری مردم نسبت به حقیقت امامت

Error! Bookmark not defined. _ ۲۵۵

- افکار سطحی و پایین مردم نسبت به حقیقت ولایت ۲۴۳
- تمثیل زیبایی علامه طهرانی در تبیین دیدگاه احساسی مردم ۲۴۴
- امامت، حقیقتی ورای هر قالب و شکل ۲۴۵
- نقد علامه طهرانی به دیدگاه ظاهری مردم نسبت به مسئله امامت ۲۴۵
- حکایتی از دیدگاه سطحی یکی از افراد نسبت به علامه طباطبائی ۲۴۶
- تبیین عبارت علامه طهرانی در باب سیر تکاملی امام علیه السلام ۲۴۷
- فلسفه عدم ازدواج حضرت مسیح علیه السلام ۲۴۹
- تفسیر روایت «یَأْتِي بِدِينٍ جَدِيدٍ» ۲۵۲

مجلس دهم:

تبیین امامت و ولایت امام زمان علیه السلام از منظر نقل و عقل

۲۵۷_ ۲۹۱

- تواتر روایات وارده در باب مهدویت ۲۵۹
- اسامی کتب اهل تسنن درباره حضرت مهدی علیه السلام (ت) ۲۵۹
- اسامی کتب علمای شیعه درباره حضرت مهدی علیه السلام (ت) ۲۶۱
- اعتقاد و تصریح شیعه و اهل سنت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام ۲۶۱
- ادله عقلی و تاریخی بر وجود امام زمان علیه السلام ۲۶۴
- برای افراد ظاهرگرا و مادی چگونه می توان حضرت مهدی را اثبات کرد؟ (ت) ۲۶۵
- مهدویت در دیدگاه اهل تسنن ۲۶۶
- شرح حالی از آیه الله شیخ نجم الدین عسکری (ت) ۲۶۶
- تبیین حقیقت معنای امامت و ولایت ۲۶۸
- ظهور امام زمان، حلقه واسطه بین دنیا و قیامت ۲۷۱

۲۷۵ تبیین مسئله رجعت (ت)
۲۷۵ تحوّل معرفتی مردم در زمان ظهور
۲۷۷ تفاوت میان امامت و ولایت
۲۷۷ کیفیت تصرّفات اولیای الهی و نسبت آن با امامت
۲۸۱ تبیین معنای سعه وجودی
۲۸۲ اشراب تمام ائمه از نفس رسول خدا علیهم السلام
۲۸۶ تبیین دو مقوله سنخیت و سعه وجودی
۲۹۰ کیفیت تدبیر نظام تکوین در زمان غیبت

مجلس یازدهم:

پرسش و پاسخ درباره امام زمان ارواحنا فداه

۲۹۳ - ۳۱۸

۲۹۵ فرق بین مکاشفه و مشاهده	
۲۹۶ اهمیت خبروایت در تشخیص کشف از شهود	
۲۹۸ ملاکات تشخیص و حدود حجیت مکاشفات (ت)	
۳۰۰ شرح روایت: «و سیّأتی شیعتی من یدعی المشاهدة»	
۳۰۰ ملاقات مؤلف با امام زمان در سنین کودکی	
۳۰۰ منظور اولیای الهی از ارتباط با امام زمان چیست؟	
۳۰۲ ملاقات مرحوم حداد با امام زمان علیه السلام	
۳۰۲ فلسفه منقلب شدن مردم با دیدن امام زمان	
۳۰۴	سؤال و جواب	
۳۰۴ فلسفه غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام	
۳۰۴ راه ارتباط با امام زمان علیه السلام	
۳۰۵ تشرّف به محضر امام زمان در مکتب عرفان	
۳۰۵ چگونگی توجه و عنایت امام زمان به تمام مخلوقات	
۳۰۶ طریق ادراک حضور امام زمان علیه السلام	
۳۰۶ عاشقان و اصحاب واقعی امام زمان علیه السلام	
۳۰۶ علائم آخر الزمان و نشانه های ظهور	
۳۰۷ مستند نبودن ظهور صغری	

- ۳۰۷ مردود بودن تقسیم ظهور به صغری و کبری و نقدی بر مدعیان ظهور (ت)
- ۳۰۹ ظهور امام زمان علیه السلام در روز جمعه
- ۳۰۹ کیفیت قیام امام زمان علیه السلام و میزان رشد علم در زمان ظهور
- ۳۱۰ دجال و چگونگی جذب افراد به سوی او
- ۳۱۱ ادعای ظهور حضرت عیسی علیه السلام
- ۳۱۱ بعد از شهادت امام مهدی علیه السلام چه می‌شود؟
- ۳۱۲ کیفیت اعتقاد به رجعت
- ۳۱۲ همسر و فرزندان امام زمان علیه السلام
- ۳۱۲ جزیره خضراء
- ۳۱۲ دیدگاه مرحوم علامه طهرانی در تخیلی بودن بحر ابيض و جزیره خضراء و مثلث برمودا (ت)
- ۳۱۳ فلسفه پرداخت صدقه جهت سلامتی امام زمان علیه السلام
- ۳۱۴ آیا امام زمان علیه السلام هم دچار بیماری می‌شوند؟
- ۳۱۴ جعلی بودن دستخط منسوب به حضرت ولی عصر
- ۳۱۴ حکم استعمال نام اصلی امام زمان علیه السلام
- ۳۱۴ فضیلت مسجد جمکران
- ۳۱۵ اولویت زیارت حضرت معصومه بر مسجد جمکران
- ۳۱۶ تفاوت مراتب ائمه اطهار علیهم السلام
- ۳۱۶ راه تبعیت از امام معصوم علیه السلام
- ۳۱۷ آداب شنیدن نام و القاب امام زمان و دعای عهد
- ۳۱۸ صحّت انتساب زیارت ناحیه مقدسه و دعای ندبه
- ۳۱۹ - ۳۶۴ فهارس عامه



برای شهیدان این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس اول

وظیفه افراد در زمان غیبت امام زمان علیه السلام

تهران ۱۴ شعبان ۱۴۱۹ هجری قمری

جلسه دوم سلوک خانواده

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
و الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا
و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا أبي القاسم محمد
و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امشب شب میلاد امام زمان علیه السلام، شب تحقق مظهر عدل تام و اجرای حق و عدالت است. روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است - ظاهراً مشابه این روایت از پیغمبر اکرم نیز هست - که فرموده‌اند:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ؛ فَتَمَّ بِهِ إِيْمَانُهُمْ وَكَمَّلَ بِهِ عَقْلَهُمْ؛^۱
«وقتی که امام زمان، حضرت بقیة الله ارواحنا فداه ظهور کنند، خداوند دستش را روی سر همه مردم می‌گذارد، و ایمان مردم به واسطه ظهور حضرت تمام

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۵: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ؛ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَّلَتْ بِهَا أَحْلَامَهُمْ.» نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۴۰:
«زمانی که قائم ما قیام کند، خداوند دست خود را بر سرهای بندگانش می‌گذارد و با این دست، عقل‌هایشان را جمع می‌کند و خرده‌ها و اندیشه‌ها و قوای تفکیریّه‌شان کامل می‌گردد.»

می‌شود و عقل آنها کامل می‌گردد.»

مطلبی که در اینجا مطرح است اینکه مگر امام زمان علیه السلام چه می‌کند؟ مطلب دوم اینکه آیا این مطلب در زمان غیر از ظهور آن حضرت امکان‌پذیر نیست و حتماً باید امام زمان ظهور کند؟ یعنی اجرای عدالت نیاز به ظهور ظاهری آن حضرت دارد یا اینکه در غیر از زمان خود ظهور هم برای افراد ممکن و میسر است؟ و به عبارت دیگر، آیا ما باید فقط منتظر ظهور حضرت باشیم و نمی‌توانیم هیچ کار و عملی انجام بدهیم و باید چشم به ظهور آن حضرت بدوزیم، یا اینکه مطلب به صورت دیگری است؟

یک روز من به اتفاق بعضی از رفقا و دوستان خودمان خدمت یکی از بزرگان رسیدیم. آن شخص در تمام مدت این مجالست و صحبت - که حدود یک ساعت و نیم طول کشید - دائماً از ظهور و زمان ظهور و آثار و علائم ظهور و اینکه «فلان کس خواب دیده در این تاریخ امام زمان ظهور می‌کند! فلان کس در مکاشفه دیده که حضرت یک عددی را برای او ترسیم کرده‌اند!» صحبت می‌کرد و می‌گفت:

من خودم در فلان سنین، وقتی در یکی از شهرها بودم، با بعضی از محاسبات و کارهایی که کردم به دست آوردم که حضرت در سال ۱۴۱۶ هجری قمری (یعنی همین سه سال پیش) ظهور می‌کند!

البته آن موقعی که ما خدمت ایشان رسیدیم، شاید حدود هفت یا هشت سال پیش بود و تمام این مدت به همین حرف‌ها گذشت. من از ایشان یک سؤال کردم و گفتم:

در اینجا چند مسئله مطرح است:

مطلب اول اینکه این مطالبی که شما نسبت به ظهور حضرت می‌فرمایید: «در این سال ظهور می‌کند! فلان کس خواب دیده است! فلان کس مکاشفه کرده است!» و امثال ذلک، یا درست است یا غلط؛ اگر این مسائل غلط است، چرا شما اینها را برای مردم مطرح می‌کنید و مردم را به اشتباه می‌اندازید؟! چون احتمال غلط بودن و باطل بودن می‌رود.

چطور اینکه دیدید باطل بود! یعنی ایشان به ما گفتند «سال ۱۴۱۶» و الآن ما

«۱۴۱۹» هستیم و هنوز این مسائل دیده نشده است؛ پس معلوم است که این مسئله باطل بوده است. گفتم:

اگر این مطالب غلط است، چرا شما بیان می کنید و اگر این مطالب صحیح است، چرا ما اینها را از ائمه نشنیدیم؟! این چه مصلحتی است که امام علیه السلام نباید برای مردم بیان کند که فرضاً در سال هزار و چهارصد و چند ظاهر می شود؟!^۱ این مطلب اول.

و اما سؤال دوم اینکه بر فرض که این مطالب صحیح باشد، برای کسی مفید است و به درد کسی می خورد که زمان ظهور حضرت را درک کند؛ اگر شخصی قبل از ظهور حضرت از دنیا برود، ظهور حضرت به چه درد او می خورد و چه فایده ای دارد؟! حالا گیرم بر اینکه امام زمان علیه السلام دو ماه دیگر ظهور کنند و من بدانم که یک هفته دیگر از دنیا می روم، ظهوری که حضرت دو ماه دیگر می کنند به چه درد من می خورد و چه دردی از دردهای مرا دوا می کند و چه نفعی برای کمال من دارد؟! اگر قرار بر این باشد که بگوییم: «ظهور حضرت در آن موقع برای من فایده دارد» پس ظهور برای کسی که هزار سال پیش هم از دنیا رفته است، فایده دارد.

این معنا، همان ولایت غیبی است که ظاهر و باطن ندارد و سررشته همه امور به دست اوست.

بنابراین، اینکه ما بیاییم و وقتمان را بگذرانیم به اینکه امام علیه السلام چه زمانی ظهور می کند و در زمان ظهورش چه می شود و امثال ذلک، چه نفعی برای ما دارد؟! سابق چقدر افرادی بودند که مدعی ملاقات با امام زمان علیه السلام در همین دنیا بودند و برای مردم حکایاتی نقل می کردند و آثار و علائمی را بیان می کردند، اما الآن آنها در دل خاک خفته اند!^۲ یعنی اینها همه باطل بوده است.

۱. البته [ائمه علیهم السلام] به نحو کلی مطرح می کردند، ولی به نحو خصوص بیان نکرده اند.

۲. به عنوان نمونه رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۱، ص ۲۹۰.

من خودم شنیدم از بعضی از افرادی که آنها به ضرس قاطع زمان ظهور حضرت را تعیین می‌کردند و بعد خودشان را هم از افرادی که در زمان ظهور هستند معرفی می‌کردند، درحالتی که دو سال است از دنیا رفته‌اند! حتی یکی از اینها یک شب پیش پدر ما آمده بود^۱ و به ایشان گفته بود: «آقا، من می‌خواهم یک بشارتی به شما بدهم که باید یک سور بدهید! باید یک سور بدهید تا این بشارت را بدهم!» مرحوم پدرمان خندیده بود و فرموده بود: «حالا شما بشارت را بده، إن شاء الله سور طلبت!» [آن شخص] از افرادی بود که در بعضی از این علوم عجیبه و غریبه یک مقدار اطلاعاتی داشت و گفت: «من در علم اعداد و جفر و... حساب کرده‌ام که شما جزء ۳۱۳ نفری هستید که در رکاب امام زمان هستید!» اما پدر ما سه سال پیش از دنیا رفت! این مسئله است.

البته ایشان در آن موقع رد نمی‌کرد، می‌خندید، مزاح و شوخی می‌کرد: «إن شاء الله امیدواریم که ما را قبول کنند!» از این عبارتهایی که نه حکایت از رد مسئله است، نه حکایت از قبول آنهاست؛ ولی صحبت در این است که پدر ما معطل نشد که این امام زمان ظهور کند، بلکه همان موقع کار خودش را ساخت! اما آن بنده خدا همین‌طور به این انتظار بنشیند، مجلس تشکیل بدهد، مردم را جمع کند، با آنها صحبت کند: «حضرت این موقع ظهور می‌کند، حضرت چه می‌کند!» بعد هم سر مردم را یک مقداری با همین حرف‌ها گرم بکنند و بعد هم مدام بگویند: «نشد و بداء شد و این‌طور شد!» این مطالب صحیح نیست. سر مردم را گرم کردن با این مطالب صحیح نیست. چرا انسان واقعیت را مطرح نکند؟! چرا یک حقیقتی را مطرح نکند؟! چرا آنچه به درد مردم و به درد خودش می‌خورد را برای مردم مطرح نکند؟!^۲

۱. این قضیه مربوط به بیست سال پیش است.

۲. نرم‌افزار کیمیای سعادت، مجموعه پرسش و پاسخ، ص ۴۹۲:

«سؤال: احتراماً با توجه به مباحثی که امروزه در برخی پایگاه‌های اطلاع‌رسانی و نشریات مطرح می‌شود، موجب امتنان است برای آگاهی همه منتظران راستین امام عصر علیه السلام به

↳ پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

- ۱) سخنرانان، مبلغان و نویسندگان مهدوی در سخنرانی‌ها و مقالات خود بیشتر باید به چه موضوعاتی پردازند و چه مطالبی را در اولویت قرار دهند؟
 - ۲) سخنرانان، مبلغان و نویسندگان مهدوی تا چه حد می‌توانند به تطبیق حوادث و رویدادهای عصر حاضر با حوادث و رویدادهای پیش‌بینی شده در روایات عصر ظهور و آخرالزمان پردازند، یا شخصیت‌هایی را به‌عنوان شخصیت‌های مطرح در عصر ظهور مطرح کنند؟
 - ۳) برخی سخنرانان، مبلغان و نویسندگان مهدوی معتقدند که با تطبیق شرایط عصر حاضر با شرایط عصر ظهور یا معرفی برخی چهره‌ها به‌عنوان چهره‌های مطرح در عصر ظهور بهتر می‌توان جوانان را به مباحث مهدوی جلب کرد و شور و نشاط سیاسی و اجتماعی آنها را بالا برد، این نظر تا چه حد درست است؟
 - ۴) در برخی روایات از هرگونه تعیین وقت برای ظهور نهی شده* و در برخی دیگر تأکید بر نزدیک دیدن ظهور شده است،** چگونه می‌توان این دو دسته روایات را با هم جمع کرد؟
جواب:*** «هو العلیم. ۱) باید به آنچه خود حضرت اگر ظاهر و آشکار بود بدان‌ها می‌پرداخت و توصیه می‌کرد و آن معرفه‌الله و مراقبه و سیر و سلوک الی‌الله و عمل به تکالیف و احکام شرع مقدّس است پردازند.
 - ۲) به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه کسی حق ندارد که افراد و یا پدیده خاصی را منطبق بر روایات قرار دهد، چنانچه ما نظیر این مسئله را مشاهده کردیم و خلاف آن بر همگان روشن و آشکار است.
 - ۳) با کذب و فریب هیچ‌گاه به حق نمی‌توان رسید و ایده‌ای که می‌گوید برای رسیدن به مطلوب به هر وسیله‌ای می‌توان متمسک گشت شیطانی و مکارانه است. امام زمان حق است و باید حق را با حق شناخت نه با شیطان و مکر و حيله و دروغ!
 - ۴) نزدیک بودن به معنای متوقّع نیست، بلکه به معنای نسبی آن است درمقابل وعده‌های بعید پروردگار.»
- ***الکافی**، ج ۱، ص ۳۶۸ و ۳۶۹؛ **الغیبه**، نعمانی، ص ۲۸۸ - ۲۹۶.
- ** رجوع شود به **بحار الأنوار**، ج ۵۲، ص ۱۲۲ - ۱۵۰.
- *** لازم به ذکر است در تمام موارد که با «جواب» مشخص شده، پاسخ‌دهنده حضرت آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - قدس‌الله‌نفسه‌الزکیة - هستند که به صورت مکتوب و یا در بیانات و مواعظ در مقام برآمده‌اند. (محقق)

اگر خدا به ما توفیق داد که چشممان به جمال منور امام زمان علیه السلام روشن بشود - که با دنیا و آخرت برابری نمی‌کند - فَبِهَا، چه بهتر! و اگر توفیق پیدا نکردیم، آیا بنشینیم دست روی دست بگذاریم و همین‌طور عاطل و باطل بمانیم تا اینکه امام زمان علیه السلام ظهور کند؟! لعلّ اینکه مشیت الهی بر زیارت جمال منور ایشان برای ما تعلق نگرفته باشد.

یک روز خدمت مرحوم آقای حداد بودم. در آن موقع ستم هفده سال بود. این قضیه مربوط به بیست و پنج سال پیش است و در همان سفری که خود مرحوم آقا هم در کتاب روح مجرد نوشته‌اند،^۱ در کربلا اتفاق افتاد.

مرحوم آقا به اتفاق اخویمان از منزل بیرون آمدند و به سمت حرم سیدالشهدا حرکت کردند تا زیارت کنند. قرار شد که مرحوم آقای حداد، یک ساعتی با من صحبت کنند و بعد من بروم به آنها ملحق بشوم. ایشان یک ساعت راجع به مسائل دیگر مطالبی به من فرمودند، سؤالاتی من کردم و ایشان جواب‌هایی دادند. من در بین صحبت‌ها رو کردم به مرحوم آقای حداد و گفتم: «آقا، آیا رؤیت ظاهری امام علیه السلام از نقطه نظر سلوک برای سالک ضروری است و ضرورت دارد؟» ایشان خنده‌ای کردند و به من فرمودند:

هدف و غایت سالک، معرفت و رسیدن به باطن امام علیه السلام است! این منظور سالک است.

هدف سالک با هدف سایر مردم تفاوت دارد. شما الآن نگاه کنید ببینید در خیابان‌ها جشن گرفته‌اند، آیین و تکایا بسته‌اند، شعر می‌خوانند، شادی می‌کنند، شیرینی می‌دهند؛ همه اینها درست و باید این‌طور باشد، باید شادی باشد، باید جشن باشد؛ در حکومت اسلام و مملکت اسلام واجب است شعائر دین انجام بشود و متأسفانه ما مسلمان‌ها و به خصوص ما شیعیان اتفاقاً نسبت به این قضیه کوتاهی می‌کنیم!

۱. روح مجرد، ص ۴۹۹.

پارسال در سفری که به لبنان داشتم، یک شب به اتفاق بعضی از دوستان که بیرون آمده بودیم، دیدیم شهر خیلی شلوغ است، جشن و از این ترقه‌بازی‌ها است؛ اصلاً یک بساطی بود، خیلی عجیب! سؤال کردیم: «مگر امشب چه خبر است؟» گفتند: «امشب یکی از اعیاد مسیحی‌ها است!» شب تولد یا چیزی نبود؛ یکی از اعیاد مسیحی‌ها بود. همین مسیحی‌ها جلوی ماشین‌ها را نگه می‌داشتند و به زور شیرینی می‌دادند، نقل می‌دادند و خلاصه محبت می‌کردند.

چند روز بعد آن، روز ۱۷ ربیع، میلاد پیغمبر اکرم بود و من یک چراغ ندیدم در این بیروت راجع به میلاد پیغمبر روشن بشود! با اینکه دوسوم، بلکه سه‌چهارم جمعیت آنها را مسلمان‌ها - اعم از اهل تسنن و شیعه - تشکیل می‌دهند! ببینید، چقدر این مسئله مهم است! در شب میلاد پیغمبر، در محله شیعه‌نشین بیروت - که ساختمانی که ما هم بودیم در آنجا بود - فقط یک نفر را دیدیم که کنار خیابان یک ظرف شکلات دست گرفته بود و به گونه‌ای دستش را نگه داشته بود که ماشین‌هایی که رد می‌شدند، حالا یکی برمی‌داشت و یکی هم بر نمی‌داشت! این آنچه بود که ما دیدیم. درست شد؟! اینها تمام یک روزی باید حساب پس بدهند!

تعظیم شعائر دین از اهمّ واجبات است؛ ما باید فرزندان و بچه‌هایمان را با این فرهنگ بار بیاوریم! می‌دانید معاویه چه کار می‌کرد؟ عسل و غذا می‌فرستاد خانه این و آن و می‌گفتند: «معاویه فرستاده است!»^۱ بچه چه می‌فهمد؟! بچه نگاه می‌کند و به کسی که به او محبت می‌کند، علاقه پیدا می‌کند؛ [افراد] بزرگ هم [همین‌طور]! باید در مملکت و حکومت اسلام نسبت به شعائر دینی و مناسباتی که مربوط به ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین است، به خصوص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، سنگ تمام گذاشته بشود. ما هرچه داریم از ائمه داریم و هرچه داریم از امام زمان علیه السلام داریم. باید در رأس شعارهای ما تأسی به امام زمان

۱. رجوع شود به *الأربعون حدیثاً*، رازی، ص ۸۱.

علیه السلام قرار بگیرد و بقیه تحت الشعاع باشد. باید در رأس شعارهای ما متابعت از ائمه علیهم السلام قرار بگیرد و بقیه اشیاء باید تحت الشعاع باشد. من چه کسی هستم؟! امثال من چه کسانی هستند؟! من و امثال من، تمام ریزه‌خوار این خوان و سفرهٔ انعام ائمه معصومین علیهم السلام هستیم.

الآن این مسائل باید مورد توجه قرار بگیرد؛ اما صحبت در اینجا این است که این شعارها و نشاطها و این مسائل، یک جنبهٔ ظاهری دارد که در جنب این جنبهٔ ظاهر، نباید آن حقیقت فراموش بشود. بیاییم برای امام زمان علیه السلام جشن بگیریم و شادی کنیم و شیرینی پخش کنیم، بعد از او می‌پرسند: نمازت را خوانده‌ای یا نه؟ می‌گوید: «نه، نخوانده‌ام، نمازم قضا شده است!» می‌گویند: چرا نمازت قضا شده است؟ می‌گوید: «جشن از نماز مهم‌تر است!» اما سالک در این مسیر حرکت نمی‌کند؛ سالک علاوه بر رعایت مسائل ظاهر، به آن حقیقتی می‌پردازد که این جلوات برای آن حقیقت، در خارج بروز و ظهور پیدا می‌کند.

مرحوم آقای حداد به من فرمودند:

اگر می‌خواهی امام زمان علیه السلام را ببینی، من یک دستورالعمل به تو می‌دهم که بعد از ده روز حضرت را می‌بینی و با ایشان صحبت می‌کنی و دستورالعمل این است.

دستورالعمل را به من دادند، ولی فرمودند:

اما اگر طالب دیدار باطن هستی و می‌خواهی به آن حقیقت و ولایت برسی، دنبال دیدن ظاهر نباید باشی؛ ولی اگر می‌خواهی، دستورالعمل من همین است. و من آن دستورالعمل را انجام ندادم! چرا؟ چون دیدم این دیدن ظاهر، دیدن نفس است؛ خوشم می‌آید که من امام را دیده باشم! خوشم می‌آید که من بروم حضرت را ببینم! خوشم می‌آید! اما اگر من حضرت را ببینم و حضرت بگویند: «برای چه آمدی و خواستی ما را ببینی؟ حالا ما را دیدی، خیالت راحت شد؟ حالا دیدی، آیا به دستورات من عمل کردی؟ آیا آنچه که مورد رضایت من است انجام دادی؟» خلاصه، اگر از من

پرسیدند: «تو در برون چه کردی که درون خانه آیی»^۱ چه جوابی داریم بدهیم؟! این بود مرام و مکتب اولیا و بزرگان! اولیا و بزرگان خودشان را معطل ظهور امام زمان نکردند؛ امام زمان را در هر حالی در کنار خودشان مشاهده کردند. الآن امام زمان علیه السلام در همین مجلس حضور دارد، امام زمان علیه السلام در تک تک منازل ما و شما حضور دارد، امام زمان علیه السلام با تمام شرایش وجود ما و شما مصاحبت و مجالست دارد و ما همچون موم در دست آن حضرت در تقلا و تکاپو هستیم. امام زمان این طوری است؛ نه اینکه یک شخص خارجی باشد که ارتباطش فقط در صورتی است که حجاب و مانعی نباشد تا ما بخواهیم او را ببینیم. آن وقتی که ما به امام توجه کردیم، آن موقع امام در قلب ما است، آن موقعی که نماز را با حضور خواندیم، بدانیم در آن موقع امام زمان علیه السلام در خانه ما بوده است. مسئله از این قرار است.^۲

۱. کلیات عراقی، ص ۲۹۹:

به طواف کعبه رفتم به حرم رَهْم ندادند که برون در چه کردی که درون خانه آیی؟
 ۲. نرم افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۳۲:
 «سؤال: چه کار کنیم که همیشه امام زمان در قلب ما حضور داشته باشند؟
 جواب: حضرت در قلب ما حضور دارد، شما فقط باید توجه کنید و آن حضور را احساس کنید؛ و الا حضور دارد. یک روز مرحوم حداد - رضوان الله علیه - به بنده فرمودند:
 کور باشد آن چشمی که صبح از خواب برخیزد و قبل از افتادن به در و دیوار امام زمان را نبیند! کور باشد!*

حیف است این کلام بزرگان را با طلا بنویسند؛ واقعاً باید با اکسیر این کلمات را نوشت! [این کلام] یعنی چه؟ یعنی در مقام معرفت و در مقام ولایت نیاز به إحضار امام زمان نیست؛ امام زمان هست، وقتی چشم باز می کنی باید خود را در محضر امام علیه السلام مشاهده کنی و او را ببینی! یک ثانیه بین برخاستن و بین این تصور هم نباید فاصله بیفتد، حتی یک ثانیه! همین که از خواب برمی خیزی، خوابت در تصرف امام زمان علیه السلام بود و نفس کشیدنت در تصرف امام زمان علیه السلام بود.

اینها همه مطالب و مسائلی است که هم از نظر شهودی و هم از نظر برهانی ثابت شده است. ⇐

الآن این وسایل و دستگاه‌هایی که در اینجا هست، امواج را ضبط می‌کنند. امواج از هر جهت در این اطاق هست؛ امواج رادویی هست، امواج تلویزیونی هست، امواج صوتی هست، امواج کوتاه و بلند هست، تمام اینها وجود دارد. اما صحبت در آن گیرنده است! اگر شما گیرنده را تنظیم کنید، پیچ آن را ببیچانید و تنظیم کنید روی آن ایستگاه، آن را می‌گیرد؛ اما اگر یک مقداری فاصله بدهید، نمی‌گیرد و سر و صدا و خش خش می‌کند. چرا؟ چون هنوز آن گیرنده روی ایستگاه تنظیم نشده است. آن وقتی که شما نمازتان با حضور قلب بود، آن موقع گیرنده شما روی ایستگاه تنظیم و سِت شده است، آن موقع! و اگر نماز بدون حضور قلب باشد، هنوز یک سانت با ایستگاه فاصله دارید، لذا خش خش می‌کند!

و چون امام علیه السلام طاهر است، در قلب طاهر می‌آید و در قلب غیر طاهر نمی‌آید. امام حق محض است، امام طهارت محض است، امام قدس و صفای محض است و این نیاز به هیچ محکی ندارد! شما وقتی که در وجود خودتان حالت روحانیت دیدید، بدانید که در آن موقع مورد توجه حضرت هستید؛ اگر در خودتان حالت

﴿ وقتی هم که از خواب برمی‌خیزی حالت تنبّه و تذکر خود را باید با مشاهده جمال او آغاز کنی. سؤال: چرا قبل از وارد شدن به مکتب [عرفان] ارتباط ما با امام زمان بیشتر بود؟ آیا این احساس بود؟ در صورتی که در این زمان سعی بر مراقبه بیشتر است! »

جواب: ببینید، ارتباط با امام زمان مدام "یا حجّة بن الحسن" گفتن و به هیئت رفتن و صدا را بلند کردن و مدام به یاد آن حضرت بودن نیست؛ ارتباط با امام زمان این است که احساس کنیم کارهایی را که انجام می‌دهیم و افکار و گفتاری که داریم، با موازین حضرت منطبق است! این می‌شود ارتباط، تمام شد! یعنی شما وقتی که دارید یک کار مثبت و خیر و مورد رضای امام زمان انجام می‌دهید، در همان موقع باید بدانید ارتباط برقرار است! و اگر کار خلافی انجام دادید و خطایی از شما سر زد، در همان موقع باید بدانید ارتباط قطع است! تمام شد، این می‌شود ارتباط. حالا رفتن در مجلس و "یا حجّة بن الحسن" گفتن و حدیث کساء خواندن و "اللّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ" گفتن و بعد هم هر کاری دلمان می‌خواهد انجام دادن و... اینها دیگر مسائلی است که اخیراً پیدا شده است. * رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۱۳.

روحانیت ندیدید، بدانید نیستید! محک نمی خواهد! حالا امام زمان علیه السلام بیاید و شما هم او را ببینید، چه فایده؟! چه نتیجه?!

بنابراین، هدفی که در آن هدف امام باقر علیه السلام می فرماید: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ؛ فَجَمَعَ بَهَا عَقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامُهُمْ.»^۱ آن هدف برای کیست؟ برای مردم عوام است! بله، برای مردم عوام ظهور حضرت مفید است؛ امنیت برقرار می شود، عدالت برقرار می شود، اطمینان برقرار می شود و مظاهر فساد همه از بین می روند. اما برای سالک، و برای آن کسی که از هر دقیقه عمر [بهره برده، مسئله متفاوت است].

در جلسات عنوان بصری - اگر شنیده باشید - این مطلب را خدمت دوستان از اخوه و برادران عرض کردم: هر لحظه از عمری که خداوند در این دنیا به ما می دهد، یک لحظه از عالم برزخ را کم می کند؛ یعنی اگر قرار بر این باشد که خدا برای کمال انسان، در این دنیا پنجاه سال عمر بدهد، به همان مقدار که کم داده است در عالم برزخ اضافه می کند و اگر در اینجا آن نصیب از حیات دنیوی را به انسان داده باشد، دیگر در عالم برزخ هیچ خبری نیست. پس بدانید این لحظاتی که در این دنیا از ما می رود، نه در این دنیا و نه در آن دنیا به جایش نخواهد آمد؛ لذا حساب دارد و این می شود خدای عادل! نگویید: «چرا فلان کس در بیست سالگی از دنیا رفت؟!» توقع داشتید برای اینکه به کمال برسد چقدر در این دنیا بماند؟ اگر شخص در راه باشد و در بیست سالگی از دنیا برود، فرضاً پانزده سال طول می کشد برای اینکه به کمال برسد، خدا [چند] سال از آن دنیا در عالم برزخ برای او قرار می دهد! اینجا از تو کم گذاشتند، آنجا اضافه می کنند. به هوای بعد و پس از مرگ و امثال ذلک ننشینید؛ این سرمایه ای است که از بین می رود و دیگر به جای آن بر نمی گردد! حال با توجه به این قضیه، چطور ما می توانیم

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

۲. عنوان بصری، ج ۲، مجلس ۱۱ و ۱۲.

دست روی دست بگذاریم و تمام استعدادها و قوا و آن جهاتی را که خداوند برای رسیدن به فعلیت و کمال در وجود ما قرار داده است، عاطل و باطل به لهو و لعب و به امید ظهور امام زمان علیه السلام همین‌طور [تلف کنیم]؟! دلمان را خوش کنیم به اینکه: «این‌طور خواهد شد؛ آن‌طور خواهد شد؛ فلان می‌شود؛ فلان ستاره اگر در آسمان بیاید، دلالت بر ظهور می‌کند؛ فلان قضیه اگر از مشرق اتفاق بیفتد، چه خواهد شد؛ سفیانی اگر از سوریه ظهور کند، دیگر موقع ظهور حضرت است!»^۱ شما اصلاً می‌دانید که فردا زنده هستید یا نه؟! حالا گیرم بر اینکه سفیانی هم ظهور بکند، وقتی من نباشم، چه فایده‌ای برای من دارد؟!

لذا ما باید در این دنیا در صدد این باشیم که آن اهدافی که حضرت بقیة الله ارواحنا فداه در زمان ظهور برای عامه مردم می‌آورد، آنها را در زمان غیبت انجام بدهیم؛ این مهم است. آنچه امام علیه السلام با ظهور و حضور خود به عنوان تکلیف و نردبان برای فعلیت کمالات برای انسان می‌آورد، آنها را [انجام دهیم و] منتظر ظهور حضرت نشویم.

کلمات آن حضرت هست، بیانات آن حضرت هست، نامه‌هایی که آن حضرت داده‌اند هست، سؤال و جواب‌ها هست، از سایر ائمه هست؛ لذا ما چیزی کم نداریم که منتظر ظهور امام بشویم و خلاصه بخواهیم با ظهور امام رفع نقایص خودمان را بکنیم! مگر این همه از بزرگانی که در زمان غیبت به مقام ولایت و طهارت و... رسیدند، منتظر ظهور شدند؟!

من در تمام مدت عمر مرحوم آقا - رضوان الله علیه - یک بار نشنیدم که ایشان در صحبت‌ها و جلساتشان، دوستان و رفقاییشان را به این مسائل تشویق کنند: «حضرت چه زمانی ظهور می‌کند و در چه تاریخی خواهد آمد و...!» نه، نشنیدم. تمام توجه و تمام توجیه ایشان دوستان خودشان را در این راستا، متوجه عمل به تکلیف بوده

۱. رجوع شود به تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۴ - ۶۶؛ الغیبه، نعمانی، ص ۲۸۰.

است که اگر این کار را انجام دادید، با آن حضرت معیت دارید!

یک روز یکی از دوستان از مرحوم آقا سؤال کرده بود: «آقا، ارتباط شما با امام زمان علیه السلام چگونه است؟» ایشان که در طبقه بالا بودند، فرمودند:

من که الآن اینجا نشسته‌ام، چطور بر افرادی که در طبقه پایین و در منزل بازی می‌کنند و صحبت می‌کنند و حرکت می‌کنند، احاطه و اشراف دارم و مواظب هستم که مثلاً صدای کسی بلند نشود، کسی تخطی نکند، کسی شیطنت نکند و امثال ذلک؛ امام علیه السلام هم با من مثل همین است! انگار طبقه بالا نشسته‌اند و من طبقه پایین و از آنجا [بر من اشراف] دارند.

البته باز این جوابی که ایشان داده‌اند مطابق با فهم اوست، ولی مسئله از اینجا خیلی بالاتر و دقیق‌تر است! این مسئله است.

خب، گفته‌اند: «ره چنان رو که رهروان رفتند!»^۱ اینها را که ما دیدیم مدام وعده به ظهور و... می‌دادند، از دنیا رفتند و به وعده‌های خودشان هم نرسیدند! اینکه با چشممان دیدیم. اما این طرف که در مطالب و مسائل دیگر حرکت کردند، نتایج اینها را هم دیدیم. حال گروهی این، گروهی آن پسندند!^۲ این گوی و این میدان! گفت: «گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحب‌خانه نیست!»^۳

امام علیه السلام موت و حیات ندارد، کوچک و بزرگی ندارد، غیبت و ظهور ندارد. همین که شما در این روز، روز چهاردهم و شب نیمه شعبان آمده‌اید در اینجا جمع شده‌اید و خواسته‌اید از باب قحط‌الرجالی و دیگر چه عرض کنم، اسمش را

۱. دیوان شاه نعمت‌الله ولی، مثنوی ۵۶:

ره چنان رو که رهروان رفتند راه رفتند و ناگهان رفتند

۲. دویتی‌های بابا طاهر، شماره ۴۰:

دلا خوبان دل خونین پسندند دلا خون شو که خوبان این پسندند
متاع کفر و دین بی‌مشتی نیست گروهی آن گروهی این پسندند

۳. امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۳۰۰: «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه چیست؟»

بگذاریم: از باب تأسّف و تأثر و بدشانسی، یک وقت و دقایقی از عمرتان را در صحبت با ما بگذرانید، همین قضیه و نیت شما که شما را به اینجا آورده است، چه کسی آورده است؟ چرا شما جای دیگر نرفتید؟ چرا مانند بقیه افراد به مسائل دیگر پرداختید؟ این قضیه چیست؟ این امام علیه السلام است.

احاطه مقام ولایت به این می‌گویند؛ به این می‌گویند که بیاید و توفیق بدهد و راه بیندازد و حرکت بدهد و انسان را ببرد. در تمام لحظات و در تمام دقایق و در تمام خطورات، اول او را حاضر و ناظر ببینید و بعد، آن حرفی را که می‌خواهید، بنویسید و آن قدمی را که می‌خواهید، بردارید و آن عملی را که می‌خواهید، انجام بدهید. اول وجود حضرت را در کنار خودتان حاضر ببینید؛ مثل اینکه من الآن دارم صحبت می‌کنم! می‌دانید می‌خواهم چه بگویم؟!

یک روز من داشتم با مرحوم آقا صحبت می‌کردم،^۱ عرض کردم:

آقا، من وقتی دارم با شخصی صحبت می‌کنم، اگر امام علیه السلام هم اینجا در کنارم باشد، همین طوری حرف می‌زنم! یعنی می‌خواهم این طور باشم. یعنی باید هر کدام از ما در هر عملی که می‌خواهیم انجام بدهیم، این حالت حضور امام علیه السلام را در کنار خود مشاهده کنیم. آن وقت شما ببینید که اگر واقعاً افراد بخواهند به این مطلب عمل کنند، چه وضع و چه اوضاعی پیش می‌آید! دیگر کسی می‌تواند به کسی دروغ بگوید؟! دیگر کسی می‌تواند به کسی تهمت بزند؟! دیگر کسی می‌تواند به کسی نیت بد کند؟! همه اینها از بین می‌رود. یک چند روزی و مدتی امتحان کنیم، اگر بدی دیدیم کنار می‌گذاریم، کاری ندارد! اما اگر نتیجه‌اش برایمان روشن و ملموس بود، دیگر در آن صورت انسان عاقل و منطقی هیچ وقت عمل راجح را ترک نمی‌کند.

صحبت ما طولانی و وقت نماز مغرب شد. امشب شب نیمه شعبان است.

۱. یا مرحوم آقا از من سؤال کردند؛ حال نمی‌دانم راجع به چه مسئله‌ای بود.

امروز در خدمت دوستان هم که بودیم عرض کردم: ^۱ امشب شب احیا است و تمام اولیا و بزرگان نسبت به احیای امشب خیلی تأکید داشتند و خود مرحوم آقا هم شب‌های نیمه شعبان را با دوستانشان احیا می‌گرفتند؛ البته در آن زمانی که در طهران بودند، ولی بعد که به مشهد مشرف شدند دیگر دستور می‌دادند که هر کسی در منزل خودش [احیا داشته] باشد. یادم است که خود ایشان هم در همین شب با دوستان خصوصی‌شان دعای کمیل می‌خواندند. دعای جوشن هم وارد است، ^۲ دعای کمیل هم وارد است، ^۳ دعای فرج برای ظهور آن حضرت هم وارد است.

البته وقتی که انسان در دعای فرج، ظهور ظاهری را از خداوند متعال طلب می‌کند، باید در وهله اول آن ظهور باطنی را برای خودش طلب کند! این مسئله مهم است. بایستی ظهور باطنی برای انسان طلب بشود و آن مورد طلب [قرار بگیرد]؛ حال چه ظهورِ ظاهری باشد یا نباشد! ^۴ چطور اینکه در روایات هم از امام صادق

۱. نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۳.

۲. لازم به ذکر است در مجامع روایی، روایتی به خصوص برای خواندن این دعا در این شب وارد نشده است، گرچه از عمومات ورود این دعا می‌توان استفاده چنین معنایی کرد. رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۳۸۲.

اما گفتنی است اولیای الهی به خواندن این دعای شریف در شب نیمه شعبان مبادرت می‌ورزیدند و شاگردان خود را نیز توصیه به قرائت آن می‌نمودند. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به: عنوان بصری، ج ۲، ص ۲۱۷؛ نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ص ۲۵۷۹ و ۳۰۶۰. (محقق)

۳. مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۸۴۴.

۴. نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۱۴:

«سؤال: منظور از فرج باطنی امام زمان علیه السلام چیست؟»

جواب: منظور از فرج باطنی و ظهور باطنی عبارت است از کشف مقام و ولایت امام زمان علیه السلام برای انسان. چون این ظهورِ ظاهری [صرفاً] عبارت است از دیدن امام زمان علیه السلام به عنوان فردی که امام است و چه هست و می‌آید و...؛ اما اینکه انسان آن حقیقت را ادراک کند ⇐

علیه‌السَّلَام در این مسئله روایاتی داریم.^۱
 در هر صورت، احیای امشب خیلی مستحب است.^۲ البته این طور تصور نکنید
 که حتماً باید تمام شب را بیدار باشید! نه، اگر برای رفع خستگی یک مقداری
 استراحت کنید اشکالی ندارد. خلاصه بدانید که شب، شب بسیار مهمی است و نظیر
 امشب کم پیدا می‌شود! فرصت را از دست ندهید که فرصت باز نمی‌گردد.
 امیدواریم که ما را هم از دعا فراموش نکنید و این حقیر فقیر مسکین را هم
 مد نظر داشته باشید، که امیدواریم به واسطه توجّهات امام زمان علیه‌السَّلَام، عنایت و
 الطاف بی‌شائبه آن حضرت در دنیا و آخرت همیشه مُمَدِّد و مؤیّد ما باشد.
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

و آن واقعیت امام زمان علیه‌السَّلَام را بیابد و بداند که حضرت کیست و چیست و چه کار
 می‌کند و در چه موقعیتی است، کیمیایی است که خداوند نصیب هر کسی نمی‌کند! خداوند ما
 را توفیق بدهد که مشمول این عنایت بشویم و خداوند این سرّ و این کیمیا و اکسیر را به ما
 مرحمت کند. این منظور است.
 رسیدن به ولایت امام زمان که همان ظهور باطنی و فرج باطنی حضرت است، عبارت است از
 رسیدن به حقیقت توحید و معرفه‌الله؛ کسی که امام زمان را بشناسد، خدا را شناخته است و
 دیگر کار او تمام است و به کمال رسیده است.»
 همان، جلسه ۳۳:

«سؤال: راجع به فرج باطنی آقا امام زمان و راه رسیدن به مطلوب توضیح بفرمایید.
 جواب: اینها را بنده بارها عرض کرده‌ام و گفته‌ام: راه رسیدن به امام زمان علیه‌السَّلَام عبارت
 است از عمل به دستورات ایشان؛ خیلی ساده! نه کوه‌کندن می‌خواهد و نه کار شاق و خلاف
 می‌خواهد. آنچه مورد نظر حضرت است را انجام بدهید، به امام زمان علیه‌السَّلَام می‌رسید و
 در این مسئله هم شکّی نیست. از خداوند توفیق فهم و عمل به باورها را تقاضا می‌کنیم و
 إن شاء الله که در این زمینه دست ولایت و امامت پشتیبان و پشتوانه همه ما باشد.»

۱. رجوع شود به *الکافی*، ج ۱، ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

۲. رجوع شود به *ثواب الأعمال*، ص ۷۷؛ *الإقبال*، ج ۳، ص ۳۲۳؛ *مصباح‌المتهجد*، ج ۲، ص ۸۵۳.



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس دوم

نقش امام زمان علیه السلام در حرکت تکاملی انسان

طهران / ۱۸ رجب المرجب ۱۴۲۲ هجری قمری

جلسه دوازدهم سلوک خانواده

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلى الله على سيدنا و نبينا أشرف الأنبياء و المرسلين
و خاتم السُّفراءِ المُقَرَّبِينَ أَبِي القاسمِ مُحَمَّدٍ
و على آله الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
و اللعنةُ على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

وقتی راجع به سؤالاتی که مُخَدَّرَات^۱ مرقوم فرموده بودند مطالعه می کردم، مطالب بسیار عالی و سؤال های بسیار مفید در آنها دیده می شد؛ به دوسه تایی از آنها که در بسیاری از نوشته ها وجود داشت اشاره می کنم، خیال می کنم فرصت بیشتری نداشته باشم. یکی از آن سؤال هایی که خیلی تکرار شده و سؤال بسیار بجا و می توان گفت سؤال همگی ما است، مربوط به حقیقت امام زمان علیه السلام در عالم تربیت و نظام تربیتی و تکاملی انسان و نقش آن حضرت در این مسئله است که در چند جا این نکته به چشم می خورد؛ اینکه مسئله انتظار ظهور و انتظار فرج آن حضرت چه تأثیری در روند تکاملی انسان می تواند داشته باشد؟

مطلب دوم که باز سؤال مکرر بود، کیفیت مراقبه بود و اینکه چرا گاهی حالت

۱. بانوان (محقق)

سستی و تکاهل برای انسان پیدا می‌شود و چه کنیم که این حال را نداشته باشیم؟
 و سؤال سوم که باز به‌طور تکرار در میان این مکتوبات وجود داشت، کیفیت تسریع در سیر و سرعت بخشیدن به حرکت سلوکی و رسیدن به مرتبه تجرّد بود.
 اما راجع به سؤال اول که شناخت امام علیه‌السلام و علت وجودی آن حضرت و کیفیت تأثیر وجود آن حضرت در حرکت تکاملی انسان است، [باید عرض شود]:
 مسئله امام زمان علیه‌السلام با سایر ائمه تفاوتی ندارد، یعنی کیفیت نزول مقام مشیّت و اراده پروردگار از نفس ولیّ خدا در قوالب و در تعینات محدوده خارجی نسبت به تمام ائمه علیهم‌السلام یکسان است. آنچه که از اسماء کلیه الهی و صفات کلیه الهی در این عالم ظهور پیدا می‌کند، با تمام خصوصیات و با تمام فرقه‌هایی که دارد، یک واسطه‌ای می‌خواهد که این اسماء کلی را در هر طبقه و در هر مرتبه‌ای اندازه‌گیری کند و طبق همان مقدار این اسم را در آنجا نازل کند.

الآن این ضبط‌ها و این وسایل الکتریکی که در مقابل ما هست، هر کدام از اینها یک مقدار توان و قدرت برای قبول قوه برق و الکتریسیته دارند. این توان به کیفیت دستگاه و امکاناتی که در آن هست و نیز میزان ثقلی که آن دستگاه‌ها و قرقره‌ها و وسایل مکانیکی دارند، بستگی دارد که [باتوجه به] کمیت، تعداد، کوچکی و بزرگی آن، یک مقدار انرژی برطبق همان می‌طلبد. حال اگر ما کمتر از آن مقداری که قدرت دارد تا بتواند این دستگاه را به‌کار بیندازد به آن بدهیم، طبعاً این دستگاه نمی‌تواند حرکت کند، یا اینکه حرکت آن کند خواهد بود و آن کیفیت مطلوب را نمی‌تواند ارائه بدهد. یا اگر بیش از آن مقدار برق به آن تحمیل کنیم، من‌باب‌مثال به دستگاهی که باید ۸ ولت برق قبول کند ما ۲۲۰ ولت وصل کنیم، یک مرتبه از بین می‌رود، می‌سوزد و از حیث ارتفاع می‌افتد! طبعاً باید هر دستگاهی یک کنترلر^۱ داشته باشد که به آن «ترانس»^۲ گفته می‌شود،

۱. Controller: کنترل‌کننده. (محقق)

۲. Transformer: ترانس یا ترانسفورماتور دستگاهی الکتریکی است که برای تبدیل جریان ⇨

این ترانس می‌آید برق را طبق آن مقدار مصرف و خورند، به این دستگاه می‌دهد. وجود امام زمان علیه السلام حکم ترانس عالم وجود است؛ یعنی آن اسماء کلیه الهی مانند اسم علیم بی‌انتهای، اسم قدیر بی‌انتهای، اسم حی بی‌انتهای و اسم مُمیت بی‌انتهای، تمام این اسامی پروردگار که صفات پروردگار و خصوصیات ذات پروردگار هستند، اگر بخواهند خارج از محدوده سعه یک نفر بیایند، اصلاً دوام نمی‌آورد! خداوند برای هر کسی یک مقدار توان قرار داده که اگر بخواهد از آن توان خارج بشود، اصلاً به‌طور کلی متلاشی می‌شود.

می‌گویند: یک روز حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام از جایی می‌گذشت، دید یک مادری خیلی دارد قربان صدقه بچه‌اش می‌رود و خلاصه خیلی اظهار محبت می‌کند؛ خیلی زیاد! حضرت عیسی گفت: «خدایا، این مادر خیلی دارد این کار را می‌کند، طبعاً [به این مقدار] ضرورت ندارد!» حالا خود حضرت عیسی بچه نداشت که بخواهد این مسائل را [داشته باشد]! خطاب آمد: «بسیار خوب، ما این محبت را می‌گیریم و کم می‌کنیم.» یک مرتبه دید این مادر بچه را رها کرد و گفت: «من اینجا معطل تو باشم؟! مگر من بیکارم که خودم را فدای تو بکنم؟! کار و زندگی دارم!» بچه را رها کرد و رفت، بچه هم شروع کرد به گریه کردن و داد و بیداد کردن! حضرت عیسی گفت: «خدایا، این بچه الان می‌میرد، مادر او را برگردان!» خطاب آمد: «ما مقدارش را قرار می‌دهیم، ما آن اندازه را تأمین می‌کنیم، ما این محبت را در این مادر قرار می‌دهیم و ما این میزان و این مقدار را در این مادر می‌گذاریم تا بتواند بچه را بزرگ کند. اگر مادر محبت نداشته باشد، دیگر نصفه شب که با گریه این بچه بلند نمی‌شود و خودش را به آب و آتش نمی‌زند و ناراحتی‌ها را تحمل نمی‌کند!»^۱

← متناوب از یک ولتاژ به ولتاژ دیگر طراحی شده است. (محقق)

۱. این حکایت به مضمونی نزدیک به آن در *تنبیه الخواطر*، ج ۱، ص ۲۷۲ آمده است. و همچنین

این مضمون در حدیثی مورد تأیید قرار گرفته است: ←

اینها همه برای این است که آن مقدار از اسم رحیم و آن مقدار از اسم رئوف و آن مقدار از اسم محبّ الآن باید بیاید و در این مادر قرار بگیرد تا اینکه این مادر بتواند رشد و حرکت بدهد.

یک روز حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام داشت به سمت کوه طور می‌رفت. یک نفر را دید، گفت: «موسی، داری کجا می‌روی؟»

- دارم به کوه طور می‌روم.

- یک تقاضایی از خدا دارم!

- تقاضایت چیست؟

- تقاضایم این است که از خدا طلب کنی محبتش را در من زیاد کند!

حضرت موسی گفت: «به صلاح نیست!»

- تو چه کار داری؟ داری کوه طور می‌روی این را هم از خدا بخواه!

- بسیار خب.

وقتی که حضرت موسی به کوه طور رفت و این حال را عرضه داشت، خدا گفت: «حالا که این می‌خواهد، ما این محبت را اضافه می‌کنیم، برگرد ببین چه خبر شده است!»

حضرت موسی وقتی که از کوه طور برگشت، نگاه کرد به درخت‌ها و دید یک چیزهایی و لباس‌های پاره‌ای روی درخت‌ها هست؛ به خارها نگاه کرد، دید ذرات بدن این فرد روی خارها است! خطاب آمد: «ما یک مقدار محبت خود را به او دادیم

﴿نزهة الناظر، ص ۲۱﴾

«قَالَ [رسول الله] صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي، وَ لَوْ لَا الْأَمَلُ مَا أَرْصَعَتْ أُمَّمٌ وَ لَدَأَ وَ لَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجْرًا». ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «امیدواری رحمتی است برای امتم و اگر امیدواری نبود هیچ مادری به فرزند خود شیر نمی‌داد و هیچ باغبانی درختی را نمی‌کاشت!»

متلاشی شد و الآن هر تکه‌اش روی خار غلتان قرار گرفته است!»^۱
 البته این مطالبی را که خدمتان عرض می‌کنم، در واقع دارم پاسخ به آن سؤال
 بعد را هم ضمناً می‌دهم.

یک روز مرحوم آقا می‌فرمودند:

چند نفر آمدند خدمت امام حسین، در زدند و گفتند: «می‌خواهیم بیایم
 داخل، حاجتی داریم.»

[امام حسین فرمودند]: «بفرمایید!» آنها هم آمدند.^۲

از همان اصحاب هم بودند! به تعبیر خودشان از آن گردن‌کلفت‌ها و پهلوان‌هایی
 که مثلاً انتخاب شده از میان همه افراد هستند و قابلیت شنیدن مطالب سر را دارند.
 خلاصه افراد عادی نبودند.

داریم که وقتی حضرت موسی به کوه طور می‌رفت، ﴿وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ
 رَجُلًا﴾^۳ «از میان افراد قوم هفتاد نفر را انتخاب کرد.» هفتاد نفری که بتوانند در مقابل
 [این مسئله پابرجا باشند، البته] نه‌اینکه بتوانند در مقابل جذوات الهی دوام بیاورند، بلکه
 بتوانند مطلب بفهمند و حالشان بهتر باشد؛ کسانی که عالم‌تر بودند و سعه و قدرت
 بیشتری داشتند تا خلاصه بتوانند پایه پای موسی بیایند و مطالب را درک کنند. بعد آن
 اوضاع پیش آمد: ﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا﴾^۴ «وقتی که
 خداوند تجلی کرد [بر کوه آن را خرد ساخت و موسی مدهوش بر زمین افتاد]!»
 معنای تجلی یعنی از آن اسماء کلّیه الهیه خود، از آن اسم علیمش، از آن اسم
 حیّ^۵، از آن اسم قدیرش، بر صورت ملکوتی این کوه آمد و بر او زد. کوه هم مانند

۱. رجوع شود به آیین رستگاری، ص ۱۴۷.

۲. ادامه این حکایت در صفحات بعد خواهد آمد. (محقق)

۳. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵.

۴. سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳.

سایر اینها یک صورت ملکوتی و یک سعه وجودی دارد و برطبق آن سعه وجودی است که حیات دارد و پاینده و پایدار است. اگر یک مقداری [بیشتر] باشد، مثل این دستگاه، دیگر ترانس آن قدرت ندارد و می‌سوزاند؛ وقتی یک برق قوی باشد، می‌سوزاند! این برقی که الآن فرض کنید از یک نیروگاه یا از یک سد می‌گیرند، این برق که همین طوری نیست؛ این برق چند هزار ولت قدرت دارد، همین طور می‌آید در این شبکه‌ها و مدام از ولت آن کم می‌کنند، تا وقتی که می‌رسد به منازل ما به ۲۲۰ ولت می‌رسد.

ما یک وقت در یکی از این شهرستان‌ها - ظاهراً در اصفهان بود - به یکی از همین نیروگاه‌ها رفته بودیم؛ آن نیروگاه سد معروف. وقتی که ایستاده بودیم و آن توربین‌ها که برق را تولید می‌کرد در حال چرخش بود، یک پنجره‌ای در مقابل ما بود. آن مسئول گفت: «آقا، اگر شما دست را از این پنجره داخل کنید، یک مرتبه تبدیل به ذغال خواهید شد!» با اینکه تا آن سیم‌هایی که برق را از آن توربین می‌گیرند و بعد منقلب می‌کنند، نیم‌متر باقی بود! ولی این قدر این طیف، طیف قوی است که حتی نیاز ندارد انسان دستش را به آن بگیرد.

حال این را می‌آورند در منزل و تبدیل می‌کنند به ۲۲۰ ولت، اما باز ما به این ۲۲۰ ولت نمی‌توانیم دست بزنیم؛ قوی است و انسان را از بین می‌برد. می‌گویند اگر می‌خواهی دست به این برق بزنی باید تبدیل به ۸ ولت، ۵ ولت، ۱۰ ولت کنی تا اینکه نتواند در تو تأثیر بگذارد.

لذا حضرت موسی هم افتاد و آن افراد هم همه مُردند. بعد حضرت موسی گفت: «من برگردم به مردم چه جوابی بدهم؟! می‌گویند تو رفتی اینها را کُشتی! تو قرار بود اینها را ببری تا بی‌نه باشد، بیایند شهادت بدهند و از مطالبی که دیده‌اند و از مسائلی که شنیده‌اند به ما بگویند تا اینکه اعتقاد ما به تو، اعتقاد به معاد و اعتقاد به رسالت و شریعت بیشتر بشود! اما می‌گویند تو رفتی دخل همه را آوردی و دیگر اینجا کسی برای ما باقی نمانده است و کسی در اینجا نیست! چه کار کنیم?!» دیگر

خدا هم دلش به حال حضرت موسی سوخت و آمد اینها را زنده کرد تا خلاصه نیابند بگویند که تو رفتی آنها را چه کار کردی؟!^۱

اینهایی هم که آمده بودند خدمت سیدالشهدا، به قول مرحوم آقا: «از همان‌هایی بودند که حضرت موسی انتخاب کرده بود؛ از همان‌ها آمده بودند!»

[مرحوم آقا می‌فرمودند]:

وقتی که آمدند رو کردند به امام حسین، حضرت فرمود: «از من چه می‌خواهید؟» این به آن نگاهی کرد و آن هم یک خرده به این نگاهی کرد، گفتند: «می‌خواهیم از آن مسائل و اسراری که می‌دانی و به کسی نمی‌گویی و از آن

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵: ﴿وَأَخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلِ وَإِنِّي أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنِّي إِنِّي إِلا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ﴾.

ترجمه: «و موسی از میان قوم خویش هفتاد مرد را برای وعده‌گاه ما برگزید، پس آن زمان که آن لرزه شدید آنها را دربرگرفت، عرضه داشت: پروردگارا، اگر می‌خواستی پیش از این آنها و مرا هلاک می‌نمودی، آیا ما را به خاطر آنچه بی‌خردان ما انجام داده‌اند هلاک می‌سازی؟! این جز فتنه و امتحان تو نیست، هرکه را بخواهی به وسیله آن گمراه می‌کنی و هرکه را بخواهی هدایت می‌نمایی؛ تو ولی و مولای مایی، پس بر ما ببخش و به ما رحم نما که تو بهترین آمرزندگان!» (محقق)

سوره بقره (۲) آیه ۵۵ و ۵۶:

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصُّعْفَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِ مَوْسَىٰ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۸۹: «وای بنی اسرائیل، یاد بیاورید زمانی را که گفتید: "ای موسی، ما ایمان به خدا از گفته تو نمی‌آوریم، مگر آنکه خدا را آشکارا دیدار کنیم!" پس در آن حال شما را صاعقه درگرفت؛ و شما نظاره می‌نمودید! * [سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم تا شاید که شکرگزاری نمایید.]»

۲. رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۴۱. هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر درباره تفسیر و اقوال مختلف راجع به این جریان، رجوع شود به المیزان، ج ۸، ص ۲۶۹ - ۲۷۲.

مطالبی که هر جایی پیدا نمی‌شود، به ما بگویی! خلاصه امروز آمده‌ایم، از اینجا هم بیرون نمی‌رویم!»

حضرت یک خنده‌ای به آنها کرد و گفت: «نمی‌توانید، تحمل و قدرت ندارید!» گفتند: «نمی‌شود، هیچ فایده‌ای ندارد [و باید بگویی]!»
حضرت دوباره فرمود: «نمی‌توانید! اینها را نمی‌توانید تحمل کنید!»
گفتند: «نه!»

بعد حضرت فرمود: «حالا یک نفرتان را امتحان می‌کنیم، اگر دوام آورد، بقیه [هم بیایید]: نفر بعد و نفر بعد! حالا چه کسی می‌آید؟»
اینها هم دوباره از میان خودشان گشتند و یکی را انتخاب کردند که به قول مرحوم آقای حداد: «چکش خور او بهتر بود»^۱ و سعه او بیشتر بود.

حضرت فرمود: «حالا بیا برویم کنار.» حضرت او را بُرد در یک اطاق و وقتی برگشت، اینها دیدند آن فرد دارد تلوتلو می‌خورد، سر او گیج می‌رود و دیگر اصلاً نمی‌تواند با اینها حرف بزند!
حضرت فرمودند: «اگر می‌خواهید این بلا سر شما هم بیاید، بفرمایید!» گفتند:
«نه، ما [نمی‌خواهیم]!»^۲

۱. روح مجرد، ص ۵۵۷:

«افرادی که استعدادشان در تحمل مشاق و واردات بسیار بود، [مرحوم آقای حداد] از آنها تعریف می‌نمودند و می‌فرمودند: "فلان کس چکش خور خوبی دارد." و این اصطلاح آهنگرها است، چون بعضی از اقسام آهن سُست و بدون مواد فولادی است و در اثر گداختن زود از بین می‌رود و قابل چکش کاری و پتک کاری نیست، ولی بعضی از اقسام آهن دارای ترکیبات فولادی است و استحکامشان بسیار است، چندین بار متناوباً آنها را در کوره می‌گدازند و روی سندان می‌نهند و می‌کوبند، مع ذلک استقامت دارد تا آن را به هر شکل و صورت که می‌خواهند درآورند.»

۲. مناقب آل‌ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۵۱:

«وَرَوَى عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنِ كَثِيرٍ: أَنَّ قَوْمًا أَتَوْا إِلَى الْحُسَيْنِ وَقَالُوا: "حَدِّثْنَا بِفَضَائِلِكُمْ!" قَالَ: "لَا تُطِيقُونَ وَانْحَاذُوا عَنِّي لِأَشِيرَ إِلَيَّ بِبَعْضِكُمْ فَإِنْ أَطَاقَ سَأَحَدُكُمْ." فَتَبَاعَدُوا عَنْهُ فَكَانَ يَتَكَلَّمُ مَعَ أَحَدِهِمْ»

البتّه مرحوم آقا بعد فرمودند:

انسان نباید بترسد و باید برود، هرچه می خواهد بشود! وقتی شما در دامن امام حسین رفتی، دیگر ترس یعنی چه؟! حالا تلوتلو می خورد، بخورد! هر طوری هم می خواهد بشود، بشود!

علی کلّ حال بهتر این است که انسان مسائل را به خود آنها بسپارد تا اینکه هر طور و در هر مرتبه که خودشان صلاح می دانند، همان طور انجام بدهند.

این نیرو، نیروی معدّل است. نیروی معدّل یعنی نیروی مدیر و حقیقتی که این اسماء کلّیه الهی، این علم لایتناهی، این قدرت لایتناهی و این حیات لایتناهی را می آورد در تمام این عوالم وجود - از عوالم لاهوت و جبروت و عالم ملکوت علیا و سفلی و عالم ملائکه و عالم عقل و جن و انس و حیوانات و اشجار و جمادات و نفوس قدسیّه و نفوس منفصله و عالم ارواح و عالم اسرار و عالم خارج و ماده - تمام اینها را طبق آن ظرفیت و طبق همان مرتبه ای که قابلیت دارند و باید در همان مرتبه باشند، این اسماء کلّیه را می آورد در همه اینها تقسیم می کند. این می شود نفس امام.

پس نفس امام علیه السّلام عبارت است از آن نیروی معدّل و ترانسی که اسماء کلّیه الهیه را بر طبق مصلحت و بر طبق استعداد هر ظرفی، در آن ظرف قرار می دهد. این می شود این نیروی معدّل که البتّه در اینجا عالم تکلیف و عالم اختیار از این مسئله خارج نیست.

بنابراین نکته مهم در بینش انسان نسبت به مقام ولایت و امام علیه السّلام رسیدن به این نکته است که هر قدمی که بخواهیم برداریم و هر عملی که بخواهیم انجام بدهیم - حتی در تفکرات ما - باید بدانیم که نفس آن عمل، نفس آن قدرت، نفس آن فعل، نفس آن ذکر، نفس آن دعا و نفس آن قرآن که ما به آن اشتغال داریم، در همان حین اشتغال، با این نیروی معدّل الآن دارد در وجود ما تحقّق خارجی پیدا

﴿ حَتَّى دَهَشَ وَوَلَّهَ وَجَعَلَ يَهُيمٌ وَ لَا يُجِيبُ أَحَدًا وَ انْصَرَفُوا عَنْهُ. ﴾

می‌کند! امام علیه السّلام این است.

هارون امام علیه السّلام را در زندان می‌اندازد ولی نمی‌داند همین شخصی که الآن در زندان است، اگر نباشد، او بر تخت سلطنت جا ندارد! او نمی‌داند اگر این شخصی که الآن در زندان سیدی بن شاهک است و به خیال خودش او را در غُل کرده و زنجیر به پای او بسته و نمی‌تواند از جایش حرکت کند، آن نفسی را که الآن دارد می‌کشد به اراده و اختیار اوست؛ این را نمی‌داند!

دست امام سجاد را می‌بندند، غل جامعه می‌آورند و این دست را به همین کیفیت به گردن می‌بندند،^۱ به طوری که تا آخر عمر اثر جراحت و آثار این سفر از کربلا به کوفه و به شام بر پشت و بازوهای امام سجاد علیه السّلام بوده است؛^۲ ولی همین فردی که دارد این را می‌بندد و همان یزیدی که الآن دارد این کار را انجام می‌دهد، نمی‌داند که با اراده همین جوان دست بسته است که الآن روی این تخت نشسته و دارد حکمرانی می‌کند!

یعنی موقعیت امام علیه السّلام نسبت به عالم وجود دو موقعیت ظاهر و باطن است: در موقعیت ظاهر امام همین است که ما می‌بینیم: راه می‌رود، حرکت می‌کند، می‌خوابد، غذا می‌خورد، اگر زخمی بر او وارد بشود تأثیر می‌کند، شمشیر بر او اثر می‌گذارد؛ همان طوری که بر دیگران اثر می‌کند، ممکن است مریض بشود؛ همان طوری که دیگران مریض می‌شوند و دارو در او اثر می‌گذارد؛ همان طوری که در سایر افراد اثر می‌گذارد. از نقطه نظر ظاهر امام علیه السّلام مثل سایر افراد است؛ امام را می‌گیرند در زندان می‌اندازند، امام را می‌کشند، اسب هم از روی بدن او رد می‌کنند و بدنش را دستخوش تمام ناملازمات قرار می‌دهند؛ همان طوری که سایر افراد را هم اگر بخواهند به همین وضع مبتلا کنند، آنها هم همین طور هستند. این جنبه ظاهر است.

ولی جنبه باطن امام، جنبه واسطه و وسیله بودن است؛ یعنی اگر امام علیه السّلام

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۵۲؛ الأمالی، شیخ مفید، ص ۳۲۱.

۲. رجوع شود به المجالس السنیة، محسن امین، ج ۱، ص ۵۷۷.

نباشد و آن روح ولایت وجود نداشته باشد، اثری به این نحو از تعینات خارجی و حوادث و پدیده‌های خارجی در هیچ مرتبه‌ای از مراتب عالم وجود، وجود ندارد! یعنی اگر روح ولایت رسول خدا نباشد، اصلاً جبرئیلی نیست تا اینکه برای پیغمبر وحی بیاورد، اسرافیلی نیست تا اینکه حیات بدمد، عزرائیلی نیست تا اینکه اصلاً قبض روح کند! ملائکه، واسطه‌های تفنیذ مشیّت و اراده خدا در عالم وجودند که این واسطه‌ها باز به واسطه نفس امام علیه السّلام دارای این قدرت و دارای این اختیار و دارای این تکلیف هستند.

پس وجود امام زمان علیه السّلام از نقطه نظر ظاهر با سایر ائمه تفاوتی نمی‌کند؛ حضرت می‌خوابد، بلند می‌شود، نماز می‌خواند، غذا می‌خورد، حرکت می‌کند و تمام کارهایی را که ائمه علیهم السّلام انجام می‌دهند نیز او انجام می‌دهد. امام علیه السّلام به عنوان یک فردی که در اینجا زنده است، نفس او تعلق به این عالم دارد و برای بقا احتیاج به انجام اموری دارد که همه افراد و همه پدران خودش به این امور اشتغال دارند. امام زمان غذا می‌خورد همان‌طور که دیگران می‌خورند و استراحت می‌کند، مثل بقیه؛ منتها از انظار پنهان است.

ولی نکته مهم در وجود مبارک امام زمان علیه السّلام این است - و ما از این نکته غافل بودیم و هستیم - که وجود امام زمان علیه السّلام به معنای تفنیذ امور در همه عوالم است. ما می‌رویم کار انجام می‌دهیم بعد می‌گوییم: «ما کردیم!» می‌رویم به یک مسئله‌ای دسترسی پیدا می‌کنیم می‌گوییم: «قدرت ما بود، همت ما بود، چه بود و چه بود!» می‌رویم یک جا را فتح می‌کنیم می‌گوییم: «ما رفتیم فتح کردیم!» اما وقتی که به یک مطلوبی نرسیدیم می‌گوییم: «خدا نخواست!» چرا؟! اگر قرار بر این است که ما مسائل را به خدا نسبت بدهیم، چرا هر دو را نسبت ندهیم؟! چرا اراده و مشیّت او را در اعمال نبینیم؟! تمام آنچه که در عالم اتفاق می‌افتد زیر نظر امام زمان علیه السّلام است.

بنابراین آیا مسئله مهم در حرکت یک سالک، رسیدن به همین بدن امام زمان است؟ این بدن که مثل سایر بدن‌ها است؛ تفاوتی ندارد، تفاوت فیزیکی ندارد. یعنی فرض کنید گلوبول‌های قرمز امام زمان بیشتر از سایر افراد است؟! گلوبول‌های سفیدش

کمتر یا زیادتر است؟! حضرت از نقطه نظر ظاهر و از نقطه نظر بدن خیلی قوی تر است؟! نه، حضرت یک بدن معتدل و مستوی القامه‌ای مانند سایر افراد دارد.

این رسیدن، رسیدن به ظاهر است و رسیدن به ظاهر، ظاهر است. ظاهر یعنی ظاهر؛ یعنی انسان تلاش کند و یک عمر مجاهده کند تا اینکه امام زمان را ببیند! بسیار خوب، حالا دید، آیا تمام شد؟! باید از حضرت چه بخواهد و تقاضا کند؟ آن تقاضا چیست؟ سعادت است! حضرت همین الآن هم می‌شنود و ما بدون اینکه حضرت را هم ببینیم می‌توانیم این تقاضا را از حضرت بکنیم. سعادت دنیا و آخرت و عافیت دنیا و آخرت و رسیدن به معرفت آن حضرت چیزی است که بدون دیدن هم مهیا می‌شود. راهی را که بسیاری برای کمال مطرح می‌کنند و آن را در رؤیت ظاهری امام علیه السلام می‌بینند، راه اشتغال نفس و راه التذاذ نفس است؛ راه، راه توقف است؛ راه، راه سرگرمی نفس به مسائل ظاهر است.

اما در مکتب بزرگان و در مکتب اهل عرفان، راه، رسیدن به ولایت امام زمان است. زمانی که مرحوم آقا در طهران بودند، یک نفر از ایشان سؤال کرده بود: «آقا، ارتباط شما با امام زمان چگونه است؟» ایشان که در طبقه بالا بودند فرمودند: مثل ارتباط من با افرادی که الآن در طبقه زیر وجود دارند؛ الآن که من در طبقه بالا هستم و دارم با شما صحبت می‌کنم، چطور نسبت به طبقه زیر و افرادی که در زیر هستند اشراف دارم؟ امام زمان با من این طور اشراف دارد و به این کیفیت است.

ایشان هم که دروغ نمی‌گفتند و شوخی نمی‌کردند! حالا این بهتر است که انسان تمام وجود خود را در تحت تصرف و در تحت ولایت و اشراف امام علیه السلام ببیند، یا اینکه فرض کنید ماهی یک مرتبه برود امام زمان را ببیند؟!^۱

۱. نرم افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، جلسه ۲۵:

«سؤال: چگونه می‌توانیم با امام زمان ارتباط برقرار کنیم؟»

جواب: این دیگر بسته به میزان علاقه و محبت و اهتمامی است که ان شاء الله ما داریم؛ "گر گدا ←

«کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه نیست!» اگر انسان اهتمام داشته باشد که مورد عنایت حضرت باشد طبعاً چه کار می‌کند؟ یک قانون دستتان می‌دهم: هر کاری می‌خواهید بکنید امام زمان را در کنار خودتان ببینید، تمام شد! این می‌شود ارتباط با امام زمان. مگر ما نمی‌گوییم امام زمان از ما به ما نزدیک‌تر است؟ مگر نمی‌گوییم؟! اولیاء خدا [این‌طور هستند چه رسد به امام زمان!] من یک شب راجع به یک بنده‌خدایی فقط خیالی به ذهنم آمده بود که بروم یک کاری انجام بدهم و به نظرم هم درست بود، ولیکن اگر این کار را انجام می‌دادم او جلوی افراد شرمنده می‌شد و آبرویش می‌رفت. اما من خیال می‌کردم که باید این بشود و به صلاحش هست؛ این‌طور فکر می‌کردم، طبعاً انسان اشتباه می‌کند.

صبح رفتم پیش آقا و آقا داشتند مشغول نوشتن می‌شدند و من هم رفتم پشت میزم و مشغول کارم شدم. ایشان آنجا بودند و من هم اینجا. همین‌طوری که می‌نوشتند فرمودند: «انسان نمی‌تواند به هر خیالی که در ذهنش می‌گذرد جامه عمل بپوشاند! اینها خوب نیست؛ انسان باید آبروی افراد را حفظ کند!» «خب، ایشان از کجا فهمید؟! ایشان می‌فهمد ولی امام زمان نمی‌فهمد؟! او که سرباز امام زمان است، او که متصل به امام زمان است، او که شاگرد امتحان به‌درآمد امام زمان است می‌فهمد ولی آن امام زمان نمی‌فهمد و خبر از ما ندارد؟!»

آیا برای اینکه ما مطالب را به امام زمان بگوییم حتماً باید چهل شب برویم سهله؟! یا چهل شب برویم جمکران و در آن چاه از این کاغذها و عریضه‌ها بیندازیم؟! هان؟! آن امام زمانی که فقط بشود در جمکران و سهله پیدایش کرد آن امام زمان فایده‌ای ندارد! امام زمانی فایده دارد که از خود من به من نزدیک‌تر است، آن امام زمان است. امام زمانی که از رگ گردن من به من نزدیک‌تر است، آن امام زمان است. امام زمانی که قبل از اینکه حتی فکر در ذهن من بیاید آن فکر را می‌داند، آن امام زمان است.

می‌خواهیم با امام زمان ارتباط برقرار کنیم؟ بنده راهش را می‌گویم: نه مسجد سهله می‌خواهد، نه کوفه می‌خواهد، نه جمکران می‌خواهد، نه چاه جمکران می‌خواهد، نه عریضه‌نویسی می‌خواهد، همه اینها را کنار بگذارید؛ بلکه احساس کنید واقعاً امام زمان در کنارتان است! آن‌وقت ببینید قضیه چه می‌شود! آن‌وقت دیگر می‌شود هر کاری کرد؟ نه دیگر.

شما وقتی یک رفیق‌تان کنارتان می‌آید، دست و پایتان را جمع می‌کنید، می‌روید لباس‌تان را عوض می‌کنید و هر حرفی را نمی‌زنید؛ یا الآن که من می‌بینم جناب این دستگاه‌ها و ضبط‌ها و دوربین‌ها جلوی من هست، مگر عاقلم را از دست داده‌ام که هرچه دلم می‌خواهد بگویم درحالی که

می‌دانم می‌رود روی سایت و یک ساعت بعد همه دنیا می‌فهمند؟! لذا حساب می‌کنم، حرفم را حساب می‌کنم، صحبت‌م را حساب می‌کنم، می‌سنجم چه چیزی را بگویم، چه چیزی را نگویم؛ حتی باز در آن خلاف درمی‌آید و می‌گویند: "آقا، این حرفی را که زدید، این قضیه چه می‌شود؟" بابا، یک کاریش بکنید! درست شد؟ من از یک دوربین فسقلی می‌ترسم! آن وقت اگر امام زمان را احساس بکنم که در کنار من است، چه احساسی پیدا می‌کنم؟ هیچ تغییری در [من پیدا نمی‌شود]؟! این برای چیست؟ به خاطر این است که ما در ظاهر گرفتاریم، در احساس گرفتاریم، در زندان چشم هستیم نه در فضای قلب و بصیرت. وقتی چشممان می‌بیند، دست و پایمان را جمع می‌کنیم، قشنگ! [در خلوت خود] همین‌طور به نماز می‌ایستیم، حال اگر عبایمان هم نامنظم بود، بود؛ خب نماز است، می‌خوانیم و دیگر لازم نیست که [حساس باشیم]! اما تا یک دوربین و تلویزیون می‌گذارند جلویمان و بعد هم می‌گویند می‌خواهد پخش بشود، یک دفعه خودمان را درست می‌کنیم و مدام وسط نماز به جای حمد و سوره خواندن، سه دفعه عبایمان را درست می‌کنیم که یک وقت یک میل این طرف و آن طرف نرود و این تیپ [حفظ بشود و] مردم قشنگ‌تر ببینند! چرا؟ چون این فسقلی و این چند گرم آلآن دارد ما را به بقیه نشان می‌دهد! این نماز شد؟! این نماز نیست، فیلم و دوربین است. بیچاره! برو دوباره نمازت را بخوان! این نماز از این سقف هم بالاتر نمی‌رود. اما اگر آمدیم و همان‌طوری که وقتی کسی نیست نماز می‌خوانیم، همان‌طور جلوی دوربین ایستادیم، یک چیزی می‌شویم! اگر همان حالت حضوری را که در آنجا احساس کردیم به اینجا هم بیاوریم - که خیلی مشکل است! "خیلی" مشکل است! - می‌شود روی آن حساب کرد. امام زمان ما امام زمانی است که از ما به ما نزدیک‌تر است. مرحوم آقای حداد می‌فرمودند:

کور باد آن چشمی که وقتی صبح از خواب برمی‌خیزد، قبل از افتادن به دیوار و پنجره به امام زمان نیفتد!*

چون آدم از خواب که بلند می‌شود چشمش به دیوار و پنجره و کمد است! این قضیه چیست؟ جسم ظاهر امام زمان که درون اطاق نیست! پس یعنی چه؟ آقای حداد می‌خواهند این را بفرمایند: همین نگاه تو که آلآن دارد به این ستون می‌افتد و این ستون در نظر تو می‌آید، این اراده امام زمان است؛ اگر نخواهد، نمی‌افتد! این است! این امام زمان را ما باید احساس کنیم؛ از ظاهر رد شویم، عبور کنیم و به این مرتبه برسیم! وقتی رسیدیم، این می‌شود ارتباط. حال دیگر خودش می‌داند چگونه با ما عمل کند و آن مسئله دست خود اوست. آن کشتی دست اوست و خود او مسئول و راهنما است و هر جا که صلاح بداند، خودش به آن کیفیتی که می‌داند

افرادی بودند، زحمت می‌کشیدند، وردهایی داشتند، اربعیناتی داشتند، کارهایی می‌کردند و بعد از دو ماه، سه ماه یا چهار ماه به آنها یک فرصت پنج دقیقه یا یک دقیقه‌ای داده می‌شد و امام را [در حد] یک دیدن، در یک خیابان و در یک جا می‌دیدند. بسیار خب، این همه شما زحمت کشیدی و امام زمان را دیدی، از این دفعه تا آن دفعه هم که قیافه امام زمان تغییر نکرده است تا بگوییم مثلاً اول سفید بود بعد سیاه شد، بعد قرمز و بعد زرد، نه! حضرت همیشه یک رنگ بوده و همه حضرت را همیشه به یک [شکل مشاهده کرده‌اند]؛ اینکه شما الآن حضرت را در مرتبه دوم می‌بینید، چقدر بر معارف تو اضافه کرد؟ هیچ! فقط دلت را خوش کرد به اینکه آمدی و امام را دیدی، همین، تمام! غیر از این که چیز دیگری نبود! آیا خدا را بهتر شناختی؟! نسبت به خدا معرفت بیشتری پیدا کردی؟! معرفت اسماء الهیه در دلت بیشتر شد؟! کدام؟! نه، همین قدر دلت خوش شد که امام را دیدی! بسیار خب، همین مقدار بود و این شخص بیش از این مقدار سهم ندارد.

حال به جای اینکه نیت و هدف رسیدن به دیدن ظاهری امام علیه السلام باشد، نیت و هدف را بر این قرار بده که امام را در وجود خودت پیاده کنی؛ کاری کنی که همیشه خود را در خدمت امام ببینی و نیت را برای رسیدن به ولایت امام علیه السلام قرار بدهی؛ چه ببینی چه نبینی، چه حضرت را مشاهده کنی یا نکنی!

آنگاه است که هر روز که بر انسان می‌گذرد یک پرده جدیدی می‌آید، یک معرفت جدیدی پیدا می‌شود و یک حقیقت جدیدی از وجود آن حضرت برای انسان تجلی می‌کند. وجود آن حضرت را دیگر وجود سبعی و اطلاقی می‌بیند و محدود در

آن را هدایت می‌کند. اگر برای ما صلاح باشد، این ارتباط را هم تبدیل به ارتباط ظاهری می‌کند و اگر برای ما صلاح نباشد، ارتباط را به ارتباط شهودی مثالی انجام می‌دهد و اگر باز صلاح نباشد، ما را به سمت همین ارتباط عقلانی که از هر دوی آنها مهم‌تر است، می‌رساند. * رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۱۳.

یک شخص و یک قیافه خاص نمی‌بیند؛ یک وجود سبعی را می‌بیند که از ذره ذره عالم وجود گرفته تا در تمام مراتب عالم قرب و عالم تجرد، منتشر و پراکنده است و همه را در حوزه نفس ولایی خود محو و هضم کرده و همه را در هر مرتبه به آنچه که صالح برای آن مرتبه است، در آن مرتبه قرار می‌دهد.

این وجود، وجودی است که شناخت آن مساوی است با شناخت وجود پروردگار؛ یعنی انسان به مرتبه ولایت برسد که آن ولایت عبارت است از حقیقت توحید، منتها حقیقت توحید در مراتب اسماء و صفات.

به عبارت دیگر می‌توان گفت: ولایت، یعنی توحید در مقام جمع. و توحید ذات مرتبه‌ای است بالاتر از مرتبه ولایت و ولایت هم خودش اسمی است از اسماء کلیه پروردگار که از اسماء ملایق و ذاتیات منتزعه از آن ذات پروردگار است. روی این جهت، شناخت امام علیه السلام باید به شناخت حقیقت او باشد.

مرحوم آقای حداد هم به من فرمودند. وقتی که تقریباً حدود هفده سال سن داشتم، از ایشان سؤال کردم: «آیا من می‌توانم به حضور حضرت برسم؟» ایشان فرمودند: «بله، می‌توانی به خدمت حضرت برسی.» گفتم: «آقا، دستوراتش چیست؟» ایشان یک مطلبی را به من فرمودند که: «اگر بیست روز این را انجام بدهی، خدمت حضرت می‌رسی.» ولی بعد به من فرمودند:

منظور، دیدن واقعیت آن حضرت و رسیدن به ذات واقعیت آن حضرت است! این منظور است.

البته دیدن ظاهر هم بالأخره دیدن امام است، آن هم مطلوب است و نمی‌خواهم بگویم که [ارزشی ندارد]؛ ولی مطلوب، دیدن واقع و رسیدن به واقع است. وقتی دیدیم این طور است، ما هم دیگر آن را انجام ندادیم و تا به حال هم انجام نداده‌ایم! گفتیم اگر لایق باشیم خود امام علیه السلام [این توفیق را نصیب ما خواهند کرد]؛ لیاقت را هم باید خودش بدهد و توفیق هم باید خودش بدهد. اگر لایق نباشیم، چرا برویم وقت امام علیه السلام را بگیریم و بگویم: «یا ابن رسول الله، ما می‌خواهیم

بیاییم با شما صحبت کنیم!» می‌گوید: تو که لایق من نیستی، چرا وقت مرا می‌گیری؟! تو که لیاقت نداری، بگذار ما برویم به کارمان برسیم! آیا تو خودت را قابل کرده‌ای یا نکرده‌ای؟! آیا تو خودت را لایق برای حضور ما کرده‌ای یا نکرده‌ای؟! اگر من الآن در امشب، شب یک‌شنبه بخوام ظهور کنم، آیا تو قابلیت این را که هر چه بگویم بپذیری، داری یا نداری؟!

بسیار خب، همین الآن خودمان را محک می‌زنیم: اگر همین الآن حضرت که قطعاً در اینجا حضور دارد، به صورت ظاهر هم برای ما متمثل بشود، واقعاً ما هر چه امام علیه‌السلام بگوید می‌پذیریم؟ هر چه! هر چه می‌خواهد بگوید! یک خرده به خودمان مراجعه کنیم؛ مشکل است دیگر! انتظار فرج یعنی امشب، شب یک‌شنبه خودمان را درست کنیم. این معنا معنای انتظار فرج است.

این توجیهی که می‌کند: «انتظار فرج یعنی انسان بنشیند برای یک روزی که این دنیا پر از عدل و داد بشود» به من چه؟! می‌خواهد بشود می‌خواهد نشود! من که یک سال دیگر می‌میرم، می‌خواهد بشود می‌خواهد نشود! برای من چه فایده‌ای دارد؟! اگر من زمان ظهور امام علیه‌السلام را ادراک نکنم، اینکه حضرت بعد از اینکه من از دنیا رفتم، فردای آن ظهور کند، به چه درد من می‌خورد؟! بله، عرض کردم که برای آنهایی که در اینجا هستند و آن حضرت را زیارت می‌کنند بسیار مفید است؛ اما اگر من بخوام از این دنیا بروم، اول کاری که نکیر و منکر و حساب و کتاب و دفتر و دستک و «اینجا چه کردی؟» به سر من می‌آورند، تا بخوام بگویم: «من به انتظار ظهور امام زمان نشستم» می‌گویند: «بیخود نشست! چه کسی به تو گفت بنشینی؟!» لذا مسئله انتظار یعنی مسئله آمادگی. چه کسی منتظر است؟ شما یک مهمان محترم یا یک بزرگی را به منزلتان دعوت می‌کنید؛ چه زمانی به شما می‌گویند شما «منتظر» این مهمان هستید؟ وقتی که بلند شوید بروید در آشپزخانه کار کنید؟ نه! وقتی که بلند شوید بروید پشت‌بام؟ نه! بلکه وقتی [به شما منتظر می‌گویند] که لباس پوشیده‌اید، منزل را آماده کرده‌اید، درب حیاط را باز گذاشته‌اید، خودتان هم کنار حیاط ایستاده‌اید و منتظر

هستید؛ این را می‌گویند آمادگی! درست شد؟! این آمادگی علامت اشتیاق و علامت رسیدن به آن بزرگ است؛ نه اینکه انسان برود هر کاری می‌خواهد انجام بدهد و بعد بگوید: «ما انتظار ظهور داریم و انتظار ظهور هم خودش ثواب دارد!» نه، این طور نیست. انتظار ظهور امام علیه‌السلام به این معناست که ما هر لحظه و همین الآن [حضرت را حاضر و ناظر ببینیم]! همین الآن که ما به سمت تلویزیون می‌رویم و می‌خواهیم پیچ را باز کنیم و فیلم تماشا کنیم، امام زمان می‌آید مُچ ما را می‌گیرد! همین طور! می‌فرماید: «من به تو گفتم برو این کار را بکن؟!» - حالا متوجه شدید که ما منتظر نیستیم؟! - به حضرت می‌گوییم: «این یکی را شما اغماض کنید!» حضرت می‌گوید: نه، نشد! دیگر نشد! قرار شد اگر من شب یک‌شنبه بیایم، هر چه به تو بگویم گوش بدهی و تو هم گفتی: «چشم!» الآن یک‌دفعه چه شد؟! [یا اینکه با خود می‌گوییم]: «یک نیم‌ساعتی [وقت] هست؛ هنوز شوهرمان به منزل نیامده و هنوز بچه‌ها از مدرسه نیامده‌اند، ببینیم این برنامه چه دارد!» هان! تا می‌خواهیم برویم ببینیم، همان‌جا باید یادمان باشد که به امام زمان قول داده‌ایم! التفات کردید؟! اینجاست که می‌گویند مراقبه! مراقبه یعنی یک سالک هر عملی را که می‌خواهد انجام بدهد، مواظب باشد پیچ را دارد کجا می‌پیچاند! این حرفی را که دارد می‌زند، برای چه دارد می‌زند! این اقدامی که می‌خواهد بکند، دارد خودش را گول می‌زند یا دارد سر امام زمان را کلاه می‌گذارد؟! وقتی که یک مطلب گفته می‌شود، باید به آن مطلب عمل بشود. حالا ما می‌آییم می‌پیچانیم، یک خُرده این طرفش می‌کنیم و یک خُرده آن طرف، تا یک راهی پیدا کنیم که از آن طرف در برویم [و بعد بگوییم] نه حرف آقا را زمین گذاشته‌ایم و کار خودمان را هم کرده‌ایم! بسیار خب، نتیجه‌اش هم همین است و مسئله همین است. همان‌جا حضرت می‌آید جلویت را می‌گیرد و همان‌جا می‌آید انسان را نگه می‌دارد.

حضرت که نمی‌گوید برو خودت را از پشت‌بام پایین بینداز؛ هیچ وقت حضرت یک‌هم‌چنین حرفی را نمی‌زند! حضرت که نمی‌گوید بیا از شوهرت طلاق بگیر؛ هیچ وقت حضرت یک‌هم‌چنین حرفی را نمی‌زند! حضرت که نمی‌گوید بلند

شو برو سر بچه‌ات را بپر؛ از این حرف‌ها که نمی‌زند! اینها را من خودم از طرف حضرت به همه شما می‌گویم، هیچ وقت! اما حضرت چه می‌گوید؟ می‌گوید پیچ موسیقی را باز نکن، چرا باز کردی؟! خبری که به درد تو نمی‌خورد و ذهنت را مشوّش می‌کند، چرا گوش می‌دهی؟! شخصی که می‌آید با تو حرف می‌زند و فتنه‌انگیزی می‌کند، چرا پای حرفش می‌نشینی؟! هان؟! وقتی که شوهر نسبت به این قضیه راضی نیست، چرا می‌روی انجام می‌دهی؟! رضایت شوهر مقدم است! اینها چیست؟! اینها امر حضرت است. البته برای شوهر هم یک تکلیف دیگر دارد، خیال نکنید [برای مرد تکلیفی نیست]؛ امام زمان برای زن یک تکلیفی دارد، برای مرد یک تکلیفی و هر کدام اینها باید انجام بدهند.

من در جلسهٔ پریروز مخدّرات قم^۱ - نمی‌دانم به دست شما رسید یا نه - این مطلب را عرض کردم که انسان نباید خودش را گول بزند؛ در کارهایی که انجام می‌دهد باید ببیند خواست خدا چیست، نه اینکه غرض نفسانی چیست! خواست خدا را باید مدّ نظر قرار بدهد. حالا نفس می‌آید می‌پيچاند، این طرف می‌کند، آن طرف می‌کند.

بعد این قضیه را نقل کردم و گفتم: من سراغ ندارم، یعنی به عمرم ندیدم کسی مثل مرحوم پدر ما این قدر برای رفتن به مکه و برای انجام [حج] اشتیاق داشته باشد؛ مخصوصاً حجّ واجب! ایشان عمره نرفتند، ظاهراً شش مرتبه به حجّ واجب مشرف شدند. ایشان می‌گفتند: «اگر من می‌توانستم، هر سال می‌رفتم!» و کم دیده شد که کسی راجع به حج و اعمال و... پیش ایشان صحبت کند و اشک ایشان نیاید؛ همین طور اشک ایشان [جاری می‌شد]! اصلاً انگار ایشان خودشان را در آن اعمال حاضر می‌دیدند، در آن طواف حاضر می‌دیدند، در عرفات حاضر می‌دیدند. آن مطالبی را که ایشان از این مسائل درک می‌کردند، کجا ذهن ما می‌رسد؟! شش بار هم موفق شدند. یک سال در همان اواخر زمان شاه و بعد از آن سفری که ما به اتفاق ایشان

۱. نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، جلسه ۸.

مشرّف شدیم، یکی از دوستانشان ایشان را برای همین حج دعوت کرده بود. مدت‌ها و سال‌ها هم بود که ایشان مشرّف نشده بود. در همین هنگام، والدۀ ما حامل بود و می‌خواست همشیره آخر ما را فارغ بشود که متأسفانه با اشکالاتی مواجه می‌شود و می‌گویند باید تحت عمل قرار بگیرد و به‌طور طبیعی [نمی‌شود]؛ بالآخره منجر به عمل می‌شود و چند روزی هم در بیمارستان بودند. یک روز که ما از قم آمدیم، به‌اتفاق مرحوم آقا به بیمارستان رفتیم. بیمارستان هم اگر فراموش نکرده باشم - پیر شدیم دیگر! - همین بیمارستان خیابان آزادی، نزدیک خیابان آذربایجان بود؛ یعنی آن دکتر خاص ایشان که از منتسبین به ما هم هست، در آنجا بود. ما رفتیم و قرار بود ایشان را هم فردا مرخص کنند و به منزل بیایند. در همین حین، یعنی حدود دوسه روز یا سه چهار روز بعد قرار بود کاروان‌ها حرکت کنند و راه بیفتند و بروند، که طبعاً والدۀ ما تا آن موقع به منزل منتقل شده بود. وقتی که ما داشتیم از بیمارستان برمی‌گشتیم منزل، من در راه به آقا گفتم: «آقا، این قضیه حج شما چه می‌شود؟ شما اگر می‌خواهید، حج را بروید؛ ما از قم می‌آییم طهران و پیش والده هستیم و مشکل نداریم، چون با اوقات تعطیلی هم زیاد برخورد می‌کنیم و هستیم.» رفقا هم می‌آمدند و در منزل می‌ماندند؛ هر وقت ایشان مسافرت می‌رفتند، رفقا می‌آمدند و تا مدتی که ایشان برمی‌گشتند در منزل می‌ماندند؛ مثلاً اگر سفر کربلا یا سفر مکه می‌رفتند، دوستان می‌آمدند شب را هم می‌ماندند. ایشان یک فکری کردند و به من گفتند:

آقای آقاسید محسن، این چه حجی است که من بروم درحالی که یک بنده‌ای

از بندگان خدا و عیال انسان به شوهرش نیاز داشته باشد؟!

التفات کردید؟ حج را نرفتند درحالی که عمل سزاینی بود، انجام شد و بعد هم ایشان به منزل منتقل شدند. حالا، این حج حجی است که اگر ایشان می‌رفتند بیشتر مورد رضای خدا بود یا حالا که نرفتند؟! ببینید مسئله چقدر دقیق است!

حال شیطان می‌آید و همین حج را برای انسان به یک صورت موجّه جلوه می‌دهد، باوجود ارتکاب عمل حرام! یعنی انسان یک عمل حرامی را انجام می‌دهد

ولی نفسش می‌آید آن را کنار و پس می‌زند و می‌گوید: «نه، حج مهم است! به‌عنوان روحانی کاروان به آنجا می‌رویم؛ تبلیغ می‌کنیم، مسئله می‌گوییم و بالأخره عنصر مفیدی هستیم! برای افراد شبهه‌اتی هست، ما هم باری را برداریم!» مگر شریعت فقط مانده که جنابعالی بار را برداری؟! شما داری حجی انجام می‌دهی که دارند هر قدمش را برای یک معصیت می‌نویسند! در هر قدم دارند برای یک معصیت می‌نویسند.

من مورد دیگری را می‌گویم: تو داری عیالت را که تازه از بیمارستان به منزل آمده و الآن به بدترین وجه در منزل است، رها می‌کنی که بروی به سؤال حجاج پردازی؟! چه کسی را داری گول می‌زنی؟ خدا را؟! شاید بیایی به من طهرانی بگویی: «آقا، ما برای این و برای این و برای این می‌رویم انجام می‌دهیم» و من هم گول می‌خورم و می‌گویم: «إن شاء الله که خیر است!» اما آن ملائکه‌ای که روی دو تا شانه‌های تو نشسته‌اند و دارند می‌نویسند، به ریش تو دارند می‌خندند! آنها را که دیگر نمی‌توانی گول بزنی! آنها آنچه در دلت هست را در می‌آورند جلویت [می‌گذارند و] نشان می‌دهند، می‌گویند: «این سیاه است، این دل سیاه نمی‌تواند به مکه برود! کجا می‌خواهی بروی?!»

اینجاست که تکلیف خیلی دقیق می‌شود و مسئله، خیلی مسئله مهمی می‌شود؛ دست انسان دیگر هر جا نمی‌تواند برود، پایش هر جا نمی‌تواند برود و فکرش هر جا نمی‌تواند برود؛ چرا؟ چون قرار شد که حالت، حالت انتظار باشد؛ تا بخواهد برود، یک دفعه یک ندا می‌آید: «هان! تو قول دادی! مگر قول ندادی؟!» می‌گوییم: «حالا إن شاء الله... حالا بعد...!» تمام شد، باختیم! مورد دوم، باختیم! مورد سوم، باختیم! بعد می‌گوییم: «آقا، چرا حال ما این طور است؟!» مدام نامه به ما می‌نویسند: «آقا، چرا حال ما این طور است؟! چرا پیشرفت نداریم؟! چرا چه نداریم؟! چرا چه نداریم?!» این حرف‌هایی که عرض می‌کنم از طرف خودم نمی‌گویم، مرحوم آقا این مطالب را می‌فرمودند و مرحوم آقا این حرف‌ها را می‌زدند.

امام زمان علیه‌السلام این است. پس امام علیه‌السلام حقیقت زنده‌ای است در تک‌تک سلول‌های وجودی ما! آن حقیقت زنده در تک‌تک سلول‌های مغز ما، در

نفس ما، در سرّ ما، در روح ما، در مثال ما، در ملکوت ما و در تمام شراشر وجود تک تک ما همیشه زنده است؛ هیچ وقت خواب و هیچ وقت چُرت ندارد. خیال نکنیم: «حالا این را انجام می‌دهیم، إن شاء الله امام زمان خوابیده است!» نه، ما خوابیده‌ایم؛ او خواب هم باشد بیدار است! خیال نکنیم: «حالا ما این را انجام دادیم؛ این قدر خلاقیتی وجود دارند که حضرت دارد به آنها می‌پردازد، إن شاء الله ما را ندیده است!» نه، همان موقع که داریم این خیال را می‌کنیم، او دارد به ما می‌خندد؛ همان موقع! بله، خیال نکنید مسئله [سهل و آسان است]!

مقام ولایت عبارت است از حیات کلی در همه حیات‌های جزئی و عبارت است از علم کلی در همه علوم جزئی و عبارت است از قدرت کلی در همه قدرت‌های جزئی؛ این می‌شود مقام ولایت!

حال رسیدن به این مقام ولایت و رسیدن به یک‌هم‌چنین حقیقتی ارزش ندارد؟! انسان به این نقطه برسد که این را بفهمد؛ نه اینکه «کتابی» بفهمد، مثل امثال ما که «کتابی» می‌دانیم! کتاب باز می‌کنیم و می‌بینیم این طوری گفته‌اند، بعد می‌آییم برای شما می‌گوییم. نه، بلکه اصلاً روحش و نفسش در این جایگاه قرار بگیرد! همان‌طور که مرحوم آقا می‌فرمودند:

احساس من نسبت به امام علیه‌السلام، مثل احساس این بچه‌های طبقه پایین است نسبت به من؛ همین‌طور! چطور من بر اینها اشراف دارم، همین‌طور امام علیه‌السلام به من اشراف دارد.

این با آن چیزی که ما می‌فهمیم یکی است؟! خیلی تفاوت دارد! این مسئله، مربوط به امام علیه‌السلام.

خیال می‌کنم در لابه‌لای این مطالب، جواب این سؤال را هم داده باشم: «چرا حالت سردی برای ما پیدا می‌شود و چرا در بعضی از اوقات میل نداریم، نمی‌توانیم بلند شویم و نمی‌توانیم کاری انجام بدهیم؟» خیال می‌کنم طبعاً با توجه به این قضیه، پاسخ این مسئله هم داده شده باشد که ادراک واقعی مسئله نمی‌گذارد انسان آرام بگیرد، نمی‌گذارد

انسان دست روی دست بگذارد، نمی‌گذارد انسان دیگر هر کاری که می‌خواهد انجام بدهد و با هر که بخواهد حرف بزند! چون وقتی که شما یک مطلب را ادراک کردید، دیگر معنا ندارد کوتاهی کنید! درست؟! می‌شود کوتاهی کنید؟! نمی‌شود کوتاهی کنید. وقتی ببینید یک مسئله خطیر است، نمی‌توانید کوتاهی کنید! وقتی ببینید بچه کوچک شما دو درجه، سه درجه تب دارد و الآن باید او را به طبیب برسانید، ولی همین الآن در می‌زنند و یک مهمان می‌آید منزل، آیا می‌گویید: «خیلی خب، حالا این کنار باشد و هر وقت مهمان رفت، دو ساعت، سه ساعت دیگر [او را به طبیب می‌رسانم]!» نه، بلکه به مهمان می‌گویید: «می‌خواهی برو، می‌خواهی بنشین؛ من باید این را به دکتر ببرم!» می‌گویید یا نمی‌گویید؟! چرا راجع به بقیه مسائل نمی‌گویید؟! چرا ما این اهتمام را نسبت به چیزهای دیگر نداریم؟! چرا وقتی که یک موردی پیدا می‌شود که قطعاً برخلاف امام زمان است، نمی‌گوییم امام زمان ناراحت می‌شود؟! بلکه می‌گوییم: «اگر این کار را انجام ندهیم، خواهرمان ناراحت می‌شود! اگر این کار را انجام ندهیم، فامیل از ما دلخور می‌شوند!» به جهنم که دلخور می‌شوند! به فامیل بگویید: «اگر انجام ندهیم امام از ما دلخور می‌شود!» هان! کدام مهم است؟! پس معلوم است که ما امام زمان را قبول نداریم و دست‌کم می‌گیریم.

در دوران طفولیت یک معلم داشتیم و گاه‌گاهی [به کلاس درس] نمی‌رفتیم؛ البته درس را مطالعه می‌کردیم. [با خود می‌گفتیم]: «مطالعه کرده‌ایم!» وقتی می‌رفتیم، می‌گفتیم: «کار داشتیم، نشد که بیاییم!» بنده خدا ما را نصیحت می‌کرد و می‌گفت: «همیشه به کار بگویید من درس دارم، نه اینکه به درس بگویید من کار دارم!» و حرف او خوب بود.

چرا ما امام زمان علیه‌السلام را [غایب می‌دانیم]؟! اگر ما امام را حیّ و بر همه امور مُشرف بدانیم و از آن طرف بدبختی و بیچارگی و نواقص خودمان، این عمر کوتاه، این همه حوادث، این همه جریان‌ات و اینکه از یک ساعت بعد خودمان هم خبر نداریم، اینها را هم مدّ نظر بیاوریم، [آیا می‌شود نسبت به امام زمان علیه‌السلام

بی توجه باشیم؟! چرا ما می‌آییم و مسائل دیگر را غلبه می‌دهیم؟! این غلبه چیست؟
خسران و خودباختگی است!

ما امروز تقریباً خُلف [وعده] کردیم، ولی این خلف هم در اختیار ما نبود. از خدمت دوستان عذرخواهی می‌کنیم که دیر خدمتشان رسیدیم. إن شاء الله سعی می‌کنیم برای دفعه بعد تخلف نکنیم! گرچه خودمان دیروز، روز جمعه^۱ راجع به وفای به عهد خیلی صحبت کردیم، اما خودمان امروز آمدیم خلافش را انجام دادیم! إن شاء الله می‌بخشند، مسئله در اختیارم نبوده است.

مطلب دیگری که فرموده‌اند و در بسیاری از این مکتوب‌ها نوشته شده بود، این بود: «چه کار کنیم سریع‌تر راه را برویم؟» البته انسان باید داعی داشته باشد برای اینکه هرچه زودتر خودش را به مطلوب برساند و بتواند از این وقت عدیم‌النظیر و بدون جایگزین و غیر جایگزین استفاده خود را بکند؛ ولی بهتر از این، این است که امور را به خدا تفویض کنیم! این یک مرتبه بالاتر و بهتر است. بگوییم: «خدایا، می‌خواهی زود برسانی، برسان؛ می‌خواهی دیر برسانی، برسان! ما بندگان تو هستیم.» باید آنچه که در اختیار داریم و آنچه که در تحت سعه و قدرت خود می‌بینیم انجام بدهیم، اما اینکه الآن می‌رسیم یا بعد می‌رسیم، این مسئله‌ای است که به اراده او مربوط است.

گرچه وصالش نه به کوشش دهند هر قدر ای دل که توانی بکوش^۲
انسان باید نسبت به این قضیه هم توجه داشته باشد.

امیدواریم که خداوند توفیق بینش و بصیرت نسبت به راه و بعد توفیق عمل و تطبیق زندگی و تمام شرشر وجودی براساس این بصیرت و بینش را به ما عنایت کند!
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. عنوان بصری، ج ۶، مجلس ۶۰.

۲. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۸۴.



برای شهیدان این
سفرهای امکان کنید

مجلس سوم

فلسفه غیبت امام زمان علیه السلام و وظیفه افراد در قبال آن

تهران ۱۹ / شعبان المعظم ۱۴۲۴ هجری قمری

جلسه بیستم سلوک خانواده

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد
و لعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

به مناسبت ایام که متعلق به حضرت بقیة الله ارواحنا فداه می باشد، به نظرم رسید درباره مسئله مهدویت و مطالبی که راجع به این قضیه از زمان سابق تا الآن رایج و دارج است صحبت بشود و بعد به سؤالاتی که دوستان کرده اند - که بسیار سؤالات پخته ای است و چه بسا بسیاری از افراد، همین مطالب و سؤالات را دارند - پاسخ داده شود.

مشیت الهی بر این تعلق گرفته است که امام زمان علیه السلام حدود ۱۲۰۰ سال در پرده غیبت باشد. نسبت به ارتباط با آن حضرت به صورت ظاهر و یا باطن مطالبی از بزرگان نقل شده و در تاریخ نسبت به این مسئله حکایاتی وارد شده است.^۱ همین طور در روایات نسبت به کیفیت و زمان ظهور، مطالبی نه چندان دقیق بلکه بیانگر محدوده ظهور حضرت مطرح شده است؛ مانند ظهور سفیانی یا ظهور یمانی و یا مطالب دیگری که کم و بیش از آثار سماوی و ارضی در روایات و اخبار موجود

۱. رجوع شود به *نجم الثاقب*، ج ۲، ص ۴۵۴ - ۷۸۳.

است.^۱ نکته‌ای که در این مسئله وجود دارد دو مطلب است:

مطلب اول این است که خدای متعال آنچه که درباره امام زمان علیه السلام مقدر کرده است با سایر ائمه تفاوت دارد.

در مورد سایر ائمه حتی در زمان خود رسول‌الله، مردم قدر امام را نمی‌دانستند و امام را یکی از افراد مانند خود تصور می‌کردند؛ فردی که می‌آید در خیابان‌ها حرکت می‌کند، ملک و زمینی دارد، چه بسا اموالی برای تجارت دارد، با افراد می‌نشیند، می‌آید در مسجد مدینه نماز می‌خواند و یا اینکه مجلس درس و بحث دارد. همان طوری که در خیلی از موارد، افراد دیگر هم همین‌طور بودند. در زمان امام سجاد علیه السلام مجالس درس و بحث بسیار بود، به خصوص از زمانی که مسئله تکلم و کلامی‌گری در میان شیعه رواج پیدا کرد، حوزه‌های درسی در میان مسلمین پیدا شد.

در زمان امام صادق علیه السلام علناً افراد دیگری در مقابل حضرت قد برافراشتند؛ افرادی مانند ابوحنیفه که خود از شاگردان حضرت بود^۲ ولی بعد منحرف شد و در مقابل امام صادق علیه السلام مجلس درس و شاگرد و... ترتیب داد و البته از طرف حکومت هم تأیید می‌شد.^۳ حتی بعضی‌ها بودند که هم در درس امام علیه السلام شرکت می‌کردند و هم به درس ابی‌حنیفه می‌رفتند؛ اما مبنای ابی‌حنیفه بر مخالفت با امام علیه السلام بود در همه زمینه‌ها! عبارتی از او نقل شده است که:

خَالَفْتُ جَعْفَرًا فِي كُلِّ فِرْعٍ؛^۴ «من در هر فرع فقهی با جعفر بن محمد (امام

۱. رجوع شود به الغیبة، نعمانی، ص ۲۴۷-۳۲۲؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۲۹-۳۴۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۲ و ۵۳.

۲. رجوع شود به رجال الطوسی، ص ۳۱۵؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۲۷۴؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۷۶؛ ینابیع المودة، ج ۳، ص ۱۱۲ و ۱۵۹.

۳. رجوع شود به مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۲۵۵.

۴. رجوع شود به مفتاح الکرامة، ج ۹، ص ۶۳۸؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۷۶؛ تنقیح المقال (۳ جلدی)، ج ۳، ص ۲۷۲.

صادق علیه السلام) مخالفت کردم!»

با این عبارت!

خیلی باعث تأسف است که در کلام بعضی از بزرگان علمی گذشته ما که به رحمت خدا رفته‌اند [از ابی حنیفه تمجید شده است]؛ من در یک کتابی دیدم که از ابی حنیفه به عنوان یکی از مفاخر اسلام یاد شده بود!^۱ البته ابی حنیفه در اواخر عمر روی مسائل نفسانی و شخصی با حکومت [درگیر شد]؛^۲ چطور اینکه در همه مواقع همین است! لذا دلیلی نیست بر اینکه هر کسی مخالف امام صادق باشد، با حکومت هم موافق باشد. خوارج با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمن بودند، با معاویه هم دشمن بودند. دلیلی نیست بر اینکه حالا چون با امیرالمؤمنین سر ستیز دارند، با معاویه سر سازگاری داشته باشند؛ نه، یک‌هم‌چنین مسئله‌ای نیست.

عبدالله پسر زبیر اول معاند اسلام بود؛^۳ همان شخصی بود که پدرش را گمراه کرد و زبیر به واسطه فرزندش عبدالله گمراه شد.^۴
امیرالمؤمنین فرمودند:

زبیر از ما خاندان بود تا مادامی که فرزندش عبدالله رشد پیدا نکرده بود!^۵

عبدالله بن زبیر از معاندین درجه یک اهل بیت بود^۶ و همان فردی بود که امام سجاد علیه السلام را به اتفاق خانواده آن حضرت در کنار مکه حبس کرده بود و آن حضرت را ملزم کرده بود بر اینکه با او بیعت به خلافت کند. حضرت از این مسئله ابا

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۱، ص ۸۱؛ اسلام و نیازهای زمان، ج ۱، ص ۶۶.

۲. رجوع شود به تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۲۹ - ۳۳۱.

۳. رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۹۰ و ۲۹۱؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۹ و ۸۰؛

أخبار الدولة العباسية، ص ۱۱۶؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۴، ص ۶۱ و ۶۲.

۴. رجوع شود به مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۳؛ الفتوح، ج ۲، ص ۴۷۰.

۵. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۵۵۵؛ الإمامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۸.

۶. رجوع شود به تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۰.

کردند، لذا هیزم آورده و دوڑ آن منزل و جایگاه گذاشته بود و یک روز یا ظاهراً سه روز - شک دارم - مهلت داده بود که اگر آن حضرت بیعت نکردند، اصلاً خانه را با تمام زن و بچه به آتش بکشند! ایشان می‌خواست خلیفهٔ مسلمین بشود و می‌خواست امام سجاد را به این کیفیت بسوزاند! البته در این موقع به او خبر رسید که حجاج بن یوسف ثقفی به سمت مکه حرکت کرده و دارد با یک لشکر می‌آید که این قضیه باعث شد بترسد و نسبت به اوضاع بر خود نگران بشود و دست از این کار بردارد.^۱

همین عبدالله بن زبیر از دشمنان سرسخت عبدالملک مروان هم بود!^۲ یعنی کسی که داعیهٔ خلافت دارد و مرام و مکتب او براساس شیطنت و نفس است، این فقط خود را می‌بیند و کاری ندارد به اینکه آن شخصی که در مقابل اوست امام است یا اینکه فرد ظالم دیگری است! به امام و غیر امام کاری ندارد و فقط خود و امیال خود را می‌بیند، [حال در مقابل او] هر که می‌خواهد باشد.

ابوحنیفه هم همین‌طور بود. حالا چون ابوحنیفه در زندان منصور دوانیقی فوت کرده است، دلیل بر این نیست که ایشان از مبارزین بوده و ما اسم او را در عداد مبارزین اسلامی بیاوریم و او را از مفاخر اسلام بشماریم! این خیلی زشت و خیلی قبیح است! کسی که بگوید: «من بنای خودم را بر مخالفت با جعفر بن محمد قرار دادم» نمی‌تواند یک فرد صالحی باشد.^۳

علی‌کلّ حال، در آن زمان این مجالس بحث بود و در مقابل امام علیه‌السّلام و در مقابل ائمه صحبت و بحث می‌کردند و مردم آن‌طور که باید و شاید امام را نمی‌شناختند.

۱. در منابع تاریخی موجود این جریان بین عبدالله بن زبیر و محمد حنفیه و مختار ذکر شده است. رجوع شود به *أنساب الأشراف*، ج ۳، ص ۲۸۰-۲۸۶؛ *تاریخ الطبری*، ج ۶، ص ۷۶ و ۷۷. (محقق)
 ۲. رجوع شود به *أخبار مکه*، فاکهی، ج ۱، ص ۳۵۶؛ *حیة الحيوان الکبری*، ج ۲، ص ۵۸؛ *البدایة و النهایة*، ج ۸، ص ۲۸۰.

۳. جهت اطلاع بیشتر از شخصیت، مکتب و عقاید ابوحنیفه رجوع شود به *تاریخ بغداد*، ج ۱۳، ص ۳۲۵-۴۲۶؛ *امام شناسی*، ج ۱۷، ص ۳۹۳-۴۵۲؛ *اسرار ملکوت*، ج ۳، ص ۲۱-۷۴.

بنده در همین جلد اول *اسرار ملکوت* - که اگر خداوند توفیق بدهد ظاهراً دارد کارهای آخر آن انجام می‌شود و منتشر خواهد شد - توضیح داده‌ام که چطور تشیع در زمان گذشته به‌طور کلی با تشیع در امروز فرق داشت و برداشت مردم از تشیع به چهره‌ای دیگر و به گونه‌ای دیگر با برداشتی که امروزه ما از امام داریم بود.^۱ می‌آمدند با امام می‌نشستند و به‌عنوان یک فرد عادی صحبت می‌کردند: «یا ابن‌رسول‌الله نظر شما چیست؟» حضرت می‌فرمودند: «این طور است.» می‌گفتند: «حالا بهتر نیست این طور باشد؟!» یعنی در میان مردم به همین نحو صحبت بود.

بنابراین، خدای متعال می‌بیند اگر امام زمان علیه‌السلام هم بیاید و بخواهد امامت کند، سرنوشت او هم به همین سرنوشت‌ها دچار می‌شود و امامت او هم مانند همین امامت‌ها خواهد بود؛ تغییری نخواهد کرد و مطلبی عوض نخواهد شد. اینجاست که خدای متعال امام زمان علیه‌السلام را در غیبت بُرد؛ تا چه زمانی؟ - در این نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم خیلی دقت بفرمایید - تا زمانی که به‌جای اینکه امام مردم را بر بیعت با خود مجبور کند، مردم امام را مجبور بر بیعت کنند؛ یعنی مردم به این حد برسند! یعنی به‌جای اینکه امام با لشکرکشی و افراد و اعوان و حزب و از این مسائل بیاید و یک عده دور خودش جمع کند و مردم را ملزم کند بر اینکه باید بیاید و از راه من با من بیعت کنید و مرا حاکم قرار بدهید تا من خلیفه و امام بر شما بشوم و شما اطاعت کنید و حرفی هم نزنید؛ به‌جای این، مردم به یک نقطه‌ای برسند که غیر از امام را نخواهند و سراغ غیر از امام نروند!

یعنی همه افراد با همه اشکال و همه خصوصیات نتوانند آن خواست و نیت و ضمیر و سرّ تشنه‌جویای حقیقت مردم را سیراب کنند و کسی نتواند آن سویدای دل افرادی را که به دنبال یافتن حقیقت واقعی هستند بدون دخالت نفس، بدون دخالت هوئی، بدون دخالت منافع شخصی، بدون دخالت افکار کثرتی و توغّل در کثرات و

۱. *اسرار ملکوت*، ج ۱، ص ۱۷۳ - ۲۱۴.

مادّیات و دنیای دنیّ [اشراب کند؛ لذا باید فردی] بیاید که بدون دخالت اینها آن مطالب را بگوید و حقیقت و مسئله را برای مردم باز کند! و این چیزی نیست که به این آسانی برای فردی پیدا بشود.

نمی‌دانم دوستان به نوارهایی که در جلسات عنوان، راجع به بحث فلسفه سیاسی حکومت اسلامی صحبت می‌کردم توجه داشتند یا نه؟^۱ اگر به این مطلب که یک روز راجع به آن صحبت می‌کردم توجه کنند، مطالب بسیاری می‌توانند به دست بیاورند. بنده در آنجا این مطلب را گفتم:

آن فرقی را که مرحوم آقا در ایجاد حکومت اسلامی با سایر افراد داشت و آن مرامی را که ایشان در انتخاب افراد دنبال می‌کرد و ملاکی را که در نظر می‌گرفت، این بود که ایشان این مطلب را با افراد مطرح می‌کردند:

الآن شما می‌خواهید برای خدا با ظلم و کفر و الحاد و بی‌عدالتی و فحشا و منکرات مبارزه کنید، واقعاً هم پیش خودتان و در نیت خودتان صادق هستید و راست می‌گویید. طبعاً می‌دانید که در این مبارزه همه‌گونه احتمالات وجود دارد؛ احتمال تزییقات، احتمال حبس و احتمال شکنجه!^۲ یک‌هم‌چنین مسائلی هست. بعد ممکن است مطالب دیگر یا سخت‌تر و مهم‌تر پیش آید و حتی ممکن است بالمآل این قضیه به فوت و ارتحال برسد! همه‌طور احتمال در این مطلب وجود دارد.

بعد ایشان می‌فرمایند:

ما برای اینها این‌طور مطرح می‌کردیم: اگر روزی این حکومت برقرار شد و

۱. عنوان بصری، ج ۶.

۲. چطور اینکه در آن رژیم این مسائل وجود داشته است. افراد را می‌گرفتند حبس می‌کردند، شکنجه می‌کردند و در تحت انواع آزارها و اذیت‌ها قرار می‌دادند. بسیاری از دوستان و رفقای مرحوم آقا را سال‌ها در همین زندان‌ها نگه داشته بودند؛ حتی یکی از همین دوستان ایشان - که فعلاً در قید حیات هستند - با ضرب و شتمی که در آنجا شده بود، یکی از چشمان ایشان آسیب دید و بعداً بینایی او از بین رفت.

ما توانستیم مظاهر فساد را از مملکت بیرون کنیم و امر را به دست خود بگیریم، در آن موقع اگر به شمایی که سالها شکنجه و دربه‌داری پیدا کردید و دچار انواع آلام و مصائب شدید، بگویند: «آقا، بسیار خب، وظیفه‌تان را انجام دادید، حالا از این به بعد بفرمایید بروید در منزلتان یک قدری استراحت کنید؛ ما کاری با شما نداریم و در این دولت و حکومت برای شما جایی نیست! شما بفرمایید به کار شخصی بپردازید؛ می‌خواهید کسب کنید، می‌خواهید کار کنید، می‌خواهید امامت جماعت کنید، می‌خواهید درس [بدهید]؛ هر کاری می‌خواهید بکنید، نسبت به مسائل حکومتی نباید کاری داشته باشید!» آیا نفس شما نسبت به این قضیه رضایت دارد یا نه؟ اگر ندارد، از الآن قدم نگذارید!^۱ یعنی مرحوم آقا در آن سال‌های سنه ۴۲ - که بخش عمده‌ای از مسائل مقابله و حرکت در تشکیل حکومت اسلامی بر عهده ایشان بود - در ارتباط با افراد این‌گونه تفکر داشتند. این تفکر می‌شود تفکر اسلامی! نوشتن و روزنامه پخش کردن و حزب درست کردن و مردم را دعوت کردن و داد و بیداد و فلان و این حرف‌ها و این مسائل نبوده است.

مردم باید در فلسفه غیبت امام زمان علیه السلام به این نقطه برسند که احساس کنند غیر از وجود مبارک آن حضرت هیچ تشخصی و فردی نمی‌تواند ضمیر تشنه آنها را سیراب کند!^۲ این یک مسئله است.

۱. عنوان بصری، ج ۶، ص ۴۴۰.

۲. نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، دروس، اسفار، جلسه ۷۹۱:

«تلمیذ: اینکه در روایت آمده است: "عند فناء الصبر يأتي الفرج"؛* می‌توانیم از این روایت این مطلب را استفاده کنیم که این معنا هم برای سالکین *إلى الله لازم* است که سعی کنند صبرشان را به اتمام برسانند تا اینکه یک فرجی برایشان بشود؟

استاد: نه! ببینید، صبر که دست خود انسان نیست! صبر یک حالتی است که در انسان هست. وقتی که انسان صبر می‌کند دو حالت دارد و البته نسبت به افراد متفاوت است: یکی اینکه در حین صبر، خودش شاعر به این صبر است که دارد صبر می‌کند و به هر جا هم می‌خواهد برسد ←

وقتی حضرت می‌آیند که به یک ده و روستا و یک شهر و کشور قناعت نمی‌کنند! [از آنجایی که] حکومت حضرت، حکومت جهانی خواهد شد، باید در وقتی ظهور کنند که دنیا به این مطلب برسد، نه فقط مسلمین و شیعیان؛ دنیا باید به این نکته برسد که دیگر صلاح کار از دست بنی نوع آدم بیرون آمده و دیگر چاره کار از کنفرانس و میزگرد و میز بیضی و میز دایره و مستطیل و... گذشته است و افراد در هر مرتبه و موقعیتی که هستند - از اسلام و تشیع و تسنن و یهود و نصاری - قادر به کنترل شهوات

↳ برسد؛ یعنی مقام، مقام تسلیم است! در اینجا نیازی نیست به اینکه صبر تمام بشود، شاید اصلاً صبرش تمام نشود؛ اینجا آن عمل انجام می‌شود.

اما واقعیت قضیه و آن چیزی که در اینجا منظور حضرت است این است: وقتی که انسان صبر می‌کند به امید اینکه به یک نتیجه‌ای برسد، این حالت که "به امید اینکه به یک نتیجه‌ای برسد" ممکن است تمام بشود و برای انسان نماند؛ و می‌رسد به یک جا که صبرش تمام می‌شود! آن وقت آنجا التجاء پیدا می‌شود؛ در التجاء یَأْتِي الْفَرَجَ! یعنی تا وقتی که روی خودش حساب می‌کند و می‌گوید: "حالا صبر می‌کنم، صبر می‌کنم، مسئله‌ای نیست، ما بالاتر از این هستیم، طرف خیال می‌کند! بالأخره خودمان پای کار ایستاده‌ایم و چه می‌کنیم!" ولی بعد می‌بیند نه! مسئله همین‌طور شدیدتر شد و شدیدتر شد، تا اینکه می‌گوید: "خدایا بریدیم دیگر! [تحمل و صبر] نداریم! چه کار کنیم؟! اگر به حساب ما است دیگر صبرمان تمام شد!" اینجا است که دیگر التجاء می‌آید، آن وقت خدا می‌گوید: هان! پس خودت را کنار گذاشتی؛ حالا ما وارد می‌شویم، وارد گود می‌شویم! مرحوم آقا می‌فرمودند: "انسان خوب است از آن اول لنگ بیندازد!" این هم که می‌گویند انسان لنگ بیندازد، نه به‌عنوان اینکه ما بگوییم؛ ما شوخی می‌کنیم، راست هم بگوییم شوخی می‌کنیم! آنهایی که می‌گویند لنگ بیندازد واقعاً هم لنگ را می‌اندازند، واقعاً هم تسلیم می‌شوند، واقعاً هم خودشان را چیزی به حساب نمی‌آورند. البته انسان باید سعی خودش را بکند، به هر اندازه‌ای که می‌تواند و از او بر می‌آید! این نیست که [محال باشد]؛ بالأخره اینها در رسیدن به مقصود کمک می‌کند.

گرچه وصالش نه به کوشش دهند هر قدر ای دل که توانی بکوش**
*ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۵۰. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۱۲، تعلیقه: «پس از لبریز شدن صبر، فرج خواهد آمد.»

**دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۸۴.

و هوئی‌ها و منویات غیر حقیقی خود نیستند و با این قسم نمی‌توان وجدان بشریت را بهبود بخشید و ضمیر بشر را به نور ایمان و به نور توحید منور کرد.

ذات نیافتۀ از هستی‌بخش کی تواند که شود هستی‌بخش؟!^۱
آن شخصی که سراپای وجود او را تخیلات و تصوّرات و منویات و حفظ قدرت و شخصیت و حفظ ریاست بر همهٔ دنیا گرفته است، او نمی‌تواند به داد مردم برسد؛ باید نقطهٔ فلاح را در جای دیگری جستجو کرد.

یهود باید به این نکته برسد، نصرانی باید به این نکته برسد، بودایی‌ها باید به این مطلب برسند و آنهایی که منکر خدا هستند هم باید به این نکته برسند؛ زیرا همه دارای وجدان و عقل و همه دارای فهم و ادراک هستند.

نکته‌ای که بسیاری از افراد از آن غفلت کرده‌اند یا خود را به غفلت می‌زنند، این است که خدای متعال فهم و ادراک را به عده‌ای خاص اختصاص نداده است. قلب و ضمیر و مایز بین حق و باطل اختصاص به افراد خاصی ندارد؛ همان‌طوری که ما قدرت مایزهٔ بین حق و باطل داریم و خوب و بد را می‌شناسیم، سایر افراد از ملل و نحل و ادیان مختلف هم دارای فکر و عقل - عقل خدادای و عقل فطری - و میزان سنجش حق و باطل‌اند، گرچه مظاهر حق برای آنها جلوه پیدا نکرده است؛ آنها هم دارای این قدرت هستند.

ما اگر به یک یهودی یا به یک نصرانی یا به یک بودایی و یا به یک از خدایی‌خبر دروغ بگوییم، دروغ ما را می‌فهمد و حکم به فساد و خلاف ما می‌کند؛ چه بخواهیم یا نخواهیم! ما اگر در رفتار خود همان‌گونه عمل کنیم که دنیای سیاسی کنونی عمل می‌کند، مردم ما را مانند آنها می‌دانند؛ گرچه ما خود را به این ظهور و به این مظاهر جلوه بدهیم! افکار مردم و ضمیر آنها در اختیار ما نیست.

۱. مثنوی هفت اورنگ، ج ۱، ص ۵۸۱:

ذات نیافتۀ از هستی‌بخش چون تواند که بود هستی‌بخش!؟

علت موفقیت رسول خدا و ائمه علیهم السّلام در ابلاغ حقیقت دین عبارت بود از: صدق و صفا و خلوص نیت در مقابل همه افراد و همه هم‌کیشان یا غیر هم‌کیشان؛ و این ملاک و حقیقت در اولیای خدا نیز وجود دارد. خیلی عجیب است! واقعاً مطلب، مطلب خیلی عجیبی است! گاهی از اوقات من به این کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام فکر می‌کنم و می‌گویم واقعاً کلام، کلام برتر است و آن حقیقت و واقعیت امیرالمؤمنین را نشان می‌دهد که من این هستم، این علی بن ابی‌طالب است و تیز^۱ او این است، حرف او این است، مطلب او این است! حضرت چه می‌فرماید؟ حضرت می‌فرماید:

اگر کلید تمام آسمان‌های هفت‌گانه، سماوات سبع و ارضین سبع، زمین و همه اجرام سماوی را به من بدهند در مقابل اینکه یک دانه گندم، ارزن و یا جو را به ظلم از دهان یک مورچه - که دارد آن را به لانه‌اش می‌برد - بگیرم، این کار را نخواهم کرد!^۳

می‌فهمیم حضرت دارد چه می‌گوید؟! آسمان‌های هفت‌گانه کدام است؟ آسمان دنیا، آسمان برزخ و مثال، آسمان ملکوت، آسمان جبروت و آسمان لاهوت که اصلاً به تصوّر نمی‌آید!

این نشان می‌دهد که متصدی آن حکومتی که خدا وعده داده است، باید این فرد باشد! یعنی این فرد می‌تواند آن حکومت موعود الهی را جامعه عمل بپوشاند؛ آن کسی که اگر به او بگویند: «یا علی، الآن حکومت ایران، حکومت خاورمیانه و آسیا، حکومت اقیانوسیه، این طرف و آن طرف و حکومت زمین را به تو می‌دهیم - حالا حکومت‌های

۱. Thesis: ایده، نظریه، رأی، عقیده. (محقق)

۲. به ظلم، یعنی بدانم الآن این [گرفتن] در اینجا ظلم است؛ نه به دستور و تکلیف! یک وقت مسئله، مسئله تکلیف است که آن مطلبی نیست.

۳. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۴۷:

«وَاللّٰهُ لَوْ اَعْطَيْتُ الْاَقَالِيْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ اَفْلَاكِهَا عَلٰى اَنْ اَعْصِيَ اللّٰهَ فِى نَمَلَةٍ اَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيْرَةٍ، مَا فَعَلْتُهُ.»

دیگر [بماند] - که جلوی این مورچه‌ای که الآن دارد به لانه‌اش می‌رود بایستی و اذیتش کنی و نگذاری برود؛ مدام می‌خواهد از این طرف برود، تو بیایی [جلوی آن را بگیری]! «امیرالمؤمنین این کار را نمی‌کند! یعنی چه؟ یعنی می‌گوید: «آن حکومتی که براساس این ظلم باشد، آن حکومت الهی نیست!» این مقدار ظلم! یعنی یک مورچه! مورچه را ما ریز می‌بینیم، ولی امیرالمؤمنین ریز نمی‌بیند! امیرالمؤمنین ظلم را ظلم می‌بیند؛ چه در مورچه، چه در انسان، چه در حیوان، چه در کلّ جامعه بشر، چه در همه‌جا! ظلم را ظلم می‌بیند؛ واقعاً هم می‌بیند! ولی خدا این نظریه را دارد.

پس امام زمان علیه‌السلام در فلسفه حکومتی خود باید به نقطه‌ای برسد که مردم به جایی برسند که غیر از امام زمان را نتوانند دیگر ببینند، نتوانند دیگر تحمل کنند و نتوانند احساس کنند که فردی بیاید و به جای امام زمان [حکومت کند].

در اوایل انقلاب بنده خودم در همین نماز جمعه قم شرکت کرده بودم؛ در آن موقع به‌طور مرتب شرکت می‌کردیم. در یکی از همین خطبه‌ها شنیدم که آن خطیب این‌طور مطرح می‌کرد:

این انقلابی که ما کردیم، عیناً همان انقلابی است که امام زمان خواهد کرد و ما عیناً همان احکامی را اجرا می‌کنیم که اگر امام زمان بیاید اجرا خواهد نمود!

التفات می‌فرمایید؟! یعنی احکام و مسائل و آنچه که در این جامعه ارائه شده است، عیناً همانی است که اگر امام زمان بیاید [اجرا خواهند کرد]! یعنی وقتی امام زمان می‌آید، تلویزیون را شما روشن می‌کنید و همین آهنگی که الآن می‌زند در زمان امام زمان برایتان می‌زند - یا بهتر! - و به همین کیفیت انجام می‌شود! نَعُوذُ بِاللَّهِ از این همه جهالت و نادانی! علی‌کلّ حال هر کسی حسابش با خداست و خدا با او برخورد خواهد کرد و ما هم دیدیم و می‌بینیم و خواهیم دید که چه می‌شود! این یک مسئله است.

اما **مطلب دوم** در مسئله غیبت عبارت است از آمادگی مردم؛ اینکه در زمان غیبت، مردم خود را همیشه آماده برای ظهور و آماده ادراک واقعی حضرت بکنند و این آمادگی

را داشته باشند. خود را آماده ادراک فیض کنند و فیض را کامل کنند. همین‌طور در منزل خود ننشینند و همین‌طور روز را به شب و شب را به روز نیاورند؛ بلکه آن شوق زیارت و دیدن امام علیه‌السلام آنها را به یک تغییر درونی و تحوّل واقعی نفسانی برگرداند که اگر آن تحوّل انجام شد، طبعاً آن مطلوب حاصل خواهد شد و اگر آن تحوّل انجام نشد، طبعاً ظهور امام علیه‌السلام برای آنها فایده و نتیجه‌ای نخواهد داشت.

امام زمان علیه‌السلام که از پیغمبر بالاتر نیست! مگر همین مردم پیغمبر را نمی‌دیدند؟! هر روز پیغمبر را می‌دیدند! این هر روز دیدن پیغمبر، چه گلی به سر آنها زد؟! پیغمبر سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه بودند،^۱ وقتی که از دنیا می‌روند چهار نفر، پنج نفر، سه نفر بیشتر دنبال امیرالمؤمنین نبودند!^۲ قضیه چه شد؟! اینها که دارند هر روز پیغمبر را می‌بینند!

بینید، فاصله بین حقیقت و مجاز و فاصله بین اعتبار و واقعیت همین است! او با پیغمبر است تامادامی که در عالم صورت است، وقتی این صورت از کنار او رفت، دیگر پیغمبر هم خواهد رفت! تا وقتی با پیغمبر است که پیغمبر را ببیند؛ پیغمبر فتوحات می‌کند، وارد مدینه می‌شوند، می‌آیند در مسجد مدینه نماز می‌خوانند، خطبه می‌خوانند؛ بالأخره اینها همه مؤثر است و تأثیر می‌گذارد! [مردم هم] بلند می‌شوند، می‌نشینند، رسول خدا را می‌بینند و صحبت‌های رسول خدا در آنها اثر می‌گذارد؛ ولی همه اینها فقط در مرتبه صورت و در مرتبه ظاهر است! گفت: «از دل برود هر آنچه از دیده برفت!»^۳

۱. اثبات الوصیّة، ص ۱۲۶.

۲. رجوع شود به الاختصاص، ص ۶.

۳. دیوان جامی، ج ۱، رباعی ۲۸، ص ۸۵۴:

دامن ز کفم چو عمر دُرچیده برفت
از دل برود هرآنچه از دیده برفت

افسوس که دلبر پسندیده برفت
از دیده برفت خون ز دل نیز بلی

همین که رسول خدا سر به زمین می گذارد، می آیند نگاه می کنند، می بینند به جای پیغمبر کس دیگری دارد نماز می خواند. وقتی که دیگر پیغمبر را نمی بینند، روز اول و دوم یک خُرده اظهار دلتنگی می کنند و چه بسا دوسه قطره ای هم اشک بریزند و در تنهایی هم در همان روزگار یک تالمی داشته باشند. اگر کسی یک رفیق هم داشته باشد و او را از دست بدهد، بالآخره چند قطره اشکی می ریزد؛ یک مسئله بدیهی است، یا اگر همسایه از دنیا برود و انسان یک ارتباطی با او داشته باشد، بالآخره دلش شکسته می شود؛ یک مسئله بدیهی است؛ لذا روز اول و روز دوم چند قطره اشکی ریخته می شود؛ ولی روز هفتم دیگر آن اشک هم نمی آید و کم کم آن صفحه کنار می رود و دیگر رسول خدایی وجود ندارد!

حال که رسول خدا وجود ندارد، مظاهر دیگر می آید جای رسول خدا را می گیرد؛ آن وقت دیگر ابی بکر می آید و بر منبر صحبت می کند! این هم می آید می نشیند [و با خود می گوید]: بالآخره تا به خانه برویم و ناهار حاضر بشود و سفره انداخته بشود، یک ساعتی طول می کشد؛ به جای این یک ساعت، می نشینیم بینیم ابی بکر چه می گوید! یا شب که می خواهیم به منزل برویم، تا بخواد شام حاضر بشود، در منزل چه کار کنیم؟! لذا بنشینیم و ببینیم که جناب عمر بعد از نماز مغرب و عشا چه می گوید! با این «بنشینیم، بنشینیم، بینیم، بینیم» کم کم آن صورت رسول خدا برمی گردد و به جای آن، صورت عمر و ابابکر می آید جایگزین می شود و بعد هم همین طور آهسته آهسته در آن ممشا و در آن مرام می رود و می رود و یک مرتبه می بیند که یک سال، دو سال و سالها گذشته و دنبال همینها راه افتاده است؛ دنبال همینها! دیگر کاری ندارد به اینکه واقعیت و حقیقت آن چیست؛ آیا این راست می گوید که داری دنبالش می روی یا دروغ می گوید؟!

این عمری که می گوید: «لَا أَبْقَانِي اللَّهُ بَعْدَكَ يَا عَلِيٌّ!» ای علی، خدا بعد از تو مرا باقی نگذارد! یک نفر نیست بلند شود و بگوید: «اگر راست می گویی، بلند شو بیا پایین

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۳۶۰؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۰۱.

و علی را به جای خود بنشان! مگر راست نمی‌گویی؟! بالأخره یا داری دروغ می‌گویی یا راست می‌گویی؛ اگر راست می‌گویی، بیا این کار را بکن و علی را به جای خود بنشان!» او چه جواب می‌دهد؟ مسئله به اینجا که می‌رسد، قضیه مهم می‌شود و دیگر از صورت تعارف بیرون می‌آید! [وقتی به او می‌گویند]: «آیا راست می‌گویی؟ علی اینجا نشسته است؛ بیا پایین و این مسئولیت را واگذار کن تا علی [خلیفه] بشود!» چه جواب می‌دهد؟ می‌گوید: «نه! مردم مرا انتخاب کرده‌اند و من نمی‌خواهم تقاضای مردم را رد کنم!» فوراً یکی آنجا بگوید: «مردم انتخاب کرده‌اند؟! همین الآن فرماندوم می‌کنیم تا ببینیم باز هم مردم تو را انتخاب می‌کنند یا علی را. اگر مردم تو را انتخاب کردند، بسیار خوب، همان‌جا باقی بمان!» چه جواب می‌دهد؟ می‌گوید: «او را بزنید! از این حرف‌ها؟!» اتفاق افتاد دیگر.^۱

در یک سفری که ابن عباس با عمر به حج می‌رفت، یک قضیه‌ای - از همین مسائلی که عرض کردم - از عمر سؤال می‌کند و عمر در آن می‌ماند. ابن عباس می‌گوید: وقتی که به یک جا رسیدیم، قافله نگه داشت و برای منزل [گرفتن] پیاده شدیم. من دیدم آفتابه دست عمر است و می‌خواهد در آنجا وضو بگیرد؛ رفتم نزدیک شدم و می‌خواستم آن مطلبی را که در منزل قبل مطرح کرده بودم، دوباره مطرح کنم. همین‌که رسیدم، یک نگاهی به من انداخت و اشاره‌ای کرد. از اشاره او احساس کردم [که می‌خواهد بگوید]: اگر بخواهی ادامه بدهی، گردنت را می‌زنم!^۲

درست شد؟! آن وقت این می‌شود حکومت اسلامی؟! بله؟! تو که داری می‌گویی: «لا أَبْقَانِي اللَّهُ بَعْدَكَ يَا عَلِيٌّ!» بلند شو پایین بیا و آن مسئله را واگذار کن!

۱. رجوع شود به شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۱۰۲؛ امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۴۱-۲۴۷.

۲. رجوع شود به صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۴۷؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۲؛ الکشاف، ج ۴، ص ۵۶۶.

چرا داری دروغ می‌گویی؟! چرا داری به مردم دروغ می‌گویی و حقه‌بازی می‌کنی؟! مردم در زمان غیبت باید این مطلب را دریابند! یعنی فلسفه غیبت امام علیه‌السلام این است که آن شوق زیارت واقعی امام علیه‌السلام، در نشستن و به انتظار ماندن و اوقات را به گفتگو در حول و حوش این قضیه سپری کردن حاصل نخواهد شد؛ به این حرف‌ها حاصل نخواهد شد! به اینکه امام علیه‌السلام چه زمانی ظهور می‌کند، دردی از ما دوا نخواهد شد! به اینکه گفته‌اند سفیانی چه زمانی ظهور خواهد کرد، مسئله‌ای حل نخواهد شد! به اینکه گفته‌اند فلان شخص خواب دیده است که حضرت یک سال دیگر، پنج روز دیگر، پنج ماه دیگر یا در یک مدت دیگر ظهور خواهد کرد، مشکل ما حل نخواهد شد! به چه حل خواهد شد؟ به اینکه ببینیم الآن امام علیه‌السلام با زبان گویا و با تمام توان دارد این مطلب را به ما القاء می‌کند که ای مساکین و بیچارگان و ای کسانی که به دنبال ظهور من جلسات تشکیل می‌دهید و اوقات خود را به این مطالب نه‌چندان مفید می‌گذرانید و دل خود را خوش می‌کنید بر اینکه فلان قضیه انجام خواهد شد یا انجام می‌شود، به جای این مطلب مرا در کنار خود احساس کنید و وجود مرا مسلط و مُشرف بر وجود خود بیابید و ولایت مرا بر تمام احوال خود و بر تمام اسرار خود ساری و جاری بدانید! التفات کردید؟! این امام، امام است؛ نه آن امامی که بنشینید و به انتظار ظهور او آه بکشید و بر سر و سینه بزنید! امام زمان، غایب نیست؛ او از دیدگان ما غایب است، ولی او غایب نیست! او در این مجلس حضور دارد و همراه با ما در هرجایی حضور دارد؛ اگر این‌طور نباشد که امام زمان نیست! اگر راه او و مسیر او با زمان ظهور تفاوت کند که دیگر امام زمان نیست! اگر راه ورود در ولایت، در زمان غیبت بسته باشد که دیگر امام زمان نیست! مگر مردم در این زمان چه گناهی کرده‌اند که تاریخ، آنها را از زمان ظهور آن حضرات به تأخیر انداخته است؟!^۱

۱. نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۱۱: ⇐

«سؤال: چطور می‌شود غیبت امام با حضور امام یکی باشد در حالی که به عنوان نمونه اگر امام صادق حضور نداشتند عنوان بصری چطور می‌توانست این دستورالعمل سلوکی مفید* را از ایشان بگیرد و سلوک کند؟ آیا در زمان غیبت امام زمان حتماً همه افرادی که می‌خواهند سلوک کنند باید دستشان به ولی خدا برسد تا بتوانند دستور بگیرند و سلوک کنند؟»

جواب: در مورد سؤال اول [باید گفت]: غیبت امام زمان با حضور امام زمان برای سالکین راه خدا یکی است. **البته برای عموم مردم تفاوت دارد و قطعاً زمان حضور که زمان بسط عدالت کلی و اطمینان کلی برای همه افراد است در جامعه، با غیبت امام زمان که بالأخره همه ما داریم می‌بینیم و مورد شهود همه هست [تفاوت دارد]؛ مظاهر فساد و امثال ذلک در زمان حضور امام زمان از بین می‌رود و شرایط برای زندگی توأم با اطمینان و ترقی روحی برای همه افراد به بهترین نحو فراهم می‌شود و اطمینان و اعتماد در جامعه به نحو اتم و اکمل حاکم می‌شود. اینها برکاتی است که از حضور امام زمان علیه السلام پیدا می‌شود. اما برای افرادی که راه خدا را می‌روند، چون راه خدا راه حرکت باطنی است و امام زمان حضور و غیاب ندارد، بنابراین از این نقطه نظر هیچ فرقی ندارد. بله، از نظر ظاهر زندگی بهتر، اطمینان و اعتماد بهتر، مظاهر فساد بهتر برداشته می‌شود و طبعاً برای سالک هم این قضیه مفید است؛ اما اگر سالک بخواهد راه خدا را برود، وجود و عدم وجود ظاهری امام زمان در این مسئله اثر ندارد، چون حضرت همه قلوب را در دست دارد و او حرکت می‌دهد.

مسئله امام صادق و عنوان بصری هم از همین قبیل است. طبعاً ائمه بوده‌اند و مطالب را بیان کرده‌اند و دیگر مسئله جاافتاده‌ای نیست که [در صورت غیبت]، این مسائل بیان نشود. این مسئله که در اینجا مطرح شد مربوط به امام زمان است. اگر در سلوک ظاهری و در بیان احکام ظاهری جای خللی بود طبعاً امام علیه السلام می‌بایست آن را بیان کند، ولی چون همه مسائل بیان شده طبعاً دیگر نیازی به حضور ظاهری و فیزیکی امام زمان علیه السلام در اجتماع برای بیان احکام نیست و ما مکلف هستیم به همان چیزی که از ائمه بیان شده عمل کنیم و او برای ما کافی است.

در زمان غیبت امام زمان هر شخصی مانند زمان حضور [می‌تواند راه خدا را ببیند و] در اینجا تفاوتی ندارد. در زمان غیبت، آنچه برای افرادی که می‌خواهند سلوک کنند مهم است، این است که امورشان را به خدا بسپارند و از امام زمان علیه السلام تلقی کنند؛ اما اینکه حضرت چطور دستگیری می‌کند، این نه در فهم ما می‌گنجد و نه به ما اصلاً مربوط است! خود امام علیه السلام می‌داند که هر شخصی را چطور راه ببرد و راه هر کسی را به چه نحو انتخاب کند. □

بین روش و منش اولیای خدا و سایر افراد، این فرق است که اولیای خدا دعوت به نقد و حاضر می‌کنند، اما افراد دیگر دعوت به نسیه می‌کنند و می‌گویند: «امام زمان شش ماه دیگر ظهور خواهد کرد؛ حالا چه کسی دیده و چه کسی شنیده است؟! حالا یک چیزی گفتیم!» بعد از شش ماه که نشد، فوراً عوض می‌کنیم و می‌گوییم: «بداء حاصل شده است!» مگر نمی‌گویند؟! بنده خودم از بسیاری از افراد که مدعی اطلاع بر این مسائل هستند، شخصاً شنیدم که برای ظهور حضرت تاریخ تعیین کردند و بعد دروغ از آب درآمد! وقتی سؤال می‌شود، می‌گویند: «بداء حاصل شده است!» نه! بداء حاصل نشده است؛ تو نفهمیده‌ای! چه کسی گفته بداء حاصل شده است؟!

بداء [در نگاه این افراد] یعنی در تقدیر و مشیت الهی تغییر و تبدل افتادن؛ یعنی مشیت پروردگار بر این است که این مسئله در این زمان اتفاق بیفتد، بعد رأی خداوند عوض می‌شود. [نعوذ بالله] بالأخره آن موقع سرحال نبود، یک چیزی به جناب ملائکه گفت یا یک چیزی در پرونده‌ها نوشت، بعد که یک قدری فکر کرد دید عجب اشتباهی کرده است! [لذا گفت]: «حالا تغییرش بدهیم و یک خرده روی آن فکر کنیم!» درست؟! این را می‌گویند بداء! یا آن موقع تازه از خواب بلند شده بود، یک امری کرد و بعد که یک چند ساعتی گذشت، دید نه! این درست نیست؛ گفت: «بیاید عوضش کنیم!» به این می‌گویند بداء.

در حالی که بداء بالنسبه به ما است، نه بالنسبه به مقام مشیت الهی! در مشیت و مقام قضای الهی که بداء و راجح و مرجوحی وجود ندارد. در قانون فلسفی راجح اقتضای

ما بعد از فوت مرحوم آقا متوجه شدیم که ایشان با خیلی از افراد در تماس بوده‌اند که حتی اسم آنها را هم ما نمی‌شنیدیم و تصور نمی‌کردیم. علی‌کلّ حال مسئله دستگیری یک مسئله اختصاصی است و این مسئله در یک قالب خاصی نمی‌گنجد.

* مراد حدیث مشهور عنوان بصری است که مرحوم مجلسی در *بحار الأنوار*، ج ۱، ص ۲۲۴-۲۲۶ آورده است. (محقق)

** جهت اطلاع درباره روایات وارده در این باب رجوع شود به *الکافی*، ج ۱، ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

و خوب می‌کند و مرجوح اقتضای بطلان؛ حال تبدّل دو امر - که یک مسئله از یک امر متبدل شود به امر دیگر - اگر راجح باشد، پس چرا پروردگار از اول نیت مرجوح را داشت؟! و اگر مرجوح باشد که مرجوح باطل است! و اگر متساوی باشد، پس در این تبدّل چه خصوصیتی وجود دارد؟! بنابراین بداء از نقطه نظر قانون فلسفی اصلاً باطل است.

«بداء» عبارت است از روشن شدن تقدیر و مشیّت الهی بالنسبه به ما افراد جاهل و نادان که اطلاعی بر مسائل و بر قضایای غیبی نداریم؛ اما برای خود پروردگار هم می‌شود گفت بداء پیدا شده است؟! [آیا می‌شود گفت]: «خدا آن‌طور فکر می‌کرد، حالا طور دیگر فکر می‌کند! خدا آن‌طور نظر داشت، حالا یک طور دیگر نظر پیدا می‌کند!» مگر خواست و نظر پروردگار مثل ما می‌ماند؟!^۱

آن وقت این افراد همین‌طور بدون توجه به عواقب صحیح و سوء این مطالب، می‌آیند یک مسائلی را مطرح می‌کنند و می‌گویند: «فردا این ظهور می‌کند، پس فردا آن ظهور می‌کند!» وقتی این مسئله نشد، می‌گویند: «بداء حاصل شده است!» آن هم که نشد، می‌گویند: «ما نگفتیم!» و تمام مردم را سرکار می‌گذارند و همه همین‌طور در حال انتظار سپری می‌کنند و می‌گویند: «گفته‌اند شش ماه دیگر فلان چیز انجام می‌شود و یک سال دیگر فلان‌طور می‌شود؛ حالا بنشینیم تا بشود!» تمام استعدادها از بین می‌رود و همه مردم در حال انتظار صوری و مجازی باقی می‌مانند. این امام زمان که به درد ما نمی‌خورد! امام زمانی [به درد ما می‌خورد] که الآن در همین مجلس حضور دارد و همین الآن به من نهیب می‌زند: «نباید برخلاف آنچه که حق می‌دانی، مطلبی برای این افراد مطرح کنی!» به شما نهیب می‌زند: «برخلاف آنچه که حق است، نباید تفکر کنید!» بر همه ما نهیب می‌زند بر اینکه: «باید تمام افعال و کردارتان را مطابق با دستور کنید!» این سؤالاتی که مخدّرات در این نامه مطرح کرده‌اند، همین است.

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، درس، اصول، المقصد الرابع: فی البداء، و الجبر و الاختیار، و القضاء و القدر؛ المیزان، ج ۱۱، ص ۳۷۵ - ۳۸۲.

یکی از سؤالاتی که خیلی‌ها هم مطرح می‌کنند، این بود: «ما از کجا بفهمیم که مسیرمان حق است؟» کاری ندارد! ما باید برنامه‌ی حیات و برنامه‌ی زندگی را براساس آنچه که می‌دانیم قرار بدهیم؛ بقیه‌ی مسئله به ما ارتباطی ندارد و بقیه‌ی مطلب به ما مربوط نیست. بارها بنده این را عرض کرده‌ام: ملاک برای ادراک این مسئله که آیا انسان در راه اولیای خدا قرار دارد یا ندارد، این است که ببیند اهتمام او در دل و در ضمیر و سعی او در ثبات در این راه به چه مقدار است؟ آیا واقعاً پای قضیه می‌ایستد؟ آیا واقعاً دست از مرام برنمی‌دارد؟ مطلب و مسئله برای او تا چه حد اهمیت خود را باز یافته است؟!

اگر شخصی فرزندی داشته باشد و این فرزند به بیماری مبتلا بشود، آیا دست روی دست می‌گذارد که این بیماری همین‌طور پیشرفت کند یا اینکه او را پیش پزشک می‌برد؟! چرا پیش پزشک می‌برد؟ چرا یک مادر نگران است و شب تا صبح نمی‌خوابد؟ چرا ساعت را کوک می‌کند تا اینکه سر ساعت بلند شود و به او فلان دارو را بدهد؟ چرا؟! همه [حکایت از] یک مسئله دارد و آن این است که این فرزند را به عنوان یک حقیقت شناخته است! وقتی که این‌طور بود و این حال برای او پیش بیاید، طبعاً ترتیب‌اثر می‌دهد و دیگر نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد. در مسائل سلوکی هم مطلب از همین قرار است.

بارها شده دوستان به بنده نامه می‌نویسند: «آقا، ما در فلان مجلس شرکت می‌کنیم با اینکه می‌دانیم وقتی به آنجا می‌رویم مکدر می‌شویم! برویم یا نرویم؟» این جواب ندارد و نیاز به پاسخ نیست! «آقا، در ارتباط با فلان کس اگر ما این ارتباط را داشته باشیم یا اگر ارتباط را قطع کنیم، فلان کس و فلان کس ناراحت می‌شوند! آیا ادامه بدهیم یا ندهیم؟» این هم جواب ندارد و جوابی برای این مسئله نیست؛ جواب روشن و واضح است! «آقا، فلان کاری که ما انجام می‌دهیم، با اینکه می‌دانیم برایمان ضرر دارد اما در بعضی از اوقات از دست ما درمی‌رود! دیگر چه کنیم؟! می‌فرمایید در این موارد چه طریقی را در پیش بگیریم؟» طریق ندارد! شما نسبت به فرزند خودتان هم همین‌طور عمل می‌کنید؟! وقتی فرزندان سه درجه، چهار درجه تب

داشته باشد و وقتی پیش یک دکتر می‌برید می‌بینید شلوغ است و احتمال تشنج و... برای او پیدا می‌شود، آیا همان‌جا به امان خدا صبر می‌کنید یا سراغ دکتر دیگری می‌روید؟! می‌روید، [اما اگر دیدید] درب مطب او هم بسته است، سراغ دکتر دیگری می‌روید! آیا می‌ایستید؟! یا نه، مسئله را پیگیری می‌کنید. چرا ما در اینجا این عذر و بهانه‌ها را نمی‌آوریم؟!

اینها مطالبی است که باید افراد زیرک و باهوش بگیرند و متوجه آن حقیقت و راه بشوند. حال اینکه آیا باید برای انسان مسئله‌ای روشن بشود یا نشود، دیگر ملاک برای صحت راه نیست؛ نه‌خیر! حتماً لازم نیست برای انسان مسئله‌ای روشن بشود و انسان خوابی ببیند و یا در حال خودش تغییری ببیند. البته همان‌طوری که عرض کردم، تغییر در نفس نسبت به ثبات در مسئله باید حاصل شود و مشخص است! یعنی مسائل و شواهد و قرائنی که پیش می‌آید، همه به‌عنوان محک‌ها و امتحاناتی است که مطلب را برای انسان روشن می‌کند که تا چه حد انسان استقامت دارد و تا چه حد می‌ایستد و تا چه حد می‌تواند در راه رسیدن به مطلوب استقامت کند! این ملاک برای تشخیص راه است.

این است که اولیا همیشه دعوت به حرکت داشتند و هیچ‌وقت دعوت به سکون نداشتند! هیچ‌وقت اولیا نگفتند: «همین‌طور بنشینید و مجالس تشکیل بدهید، دعای ندبه و غیر ندبه بخوانید و برای ظهور حضرت دعا کنید!» یک‌هم‌چنین مطلبی را نگفتند؛ بلکه گفتند بلند شوید همین‌الآن راه بروید، حرکت کنید، به دستورات عمل کنید، از عالم نفس بیرون بیایید و قدم از عالم نفس بیرون بگذارید!

گر در ره عاشقی قدم صدق^۱ نهی معشوقه به^۲ اول قدمت پیش آید^۳

۱. خ.ل: راست.

۲. خ.ل: در.

۳. مرصاد العباد، ص ۱۲۹.

راه اولیای خدا راه حرکت است. کسانی که به امکانه و جاهایی که وعده ملاقات حضرت داده شده است سفر می کنند برای اینکه حضرت را ببینند، هر قدمی که برمی دارند دارند خود را از آن حضرت دور می کنند! معنایش این است: «ما می آییم اینجا تا شما را در اینجا ببینیم!» این خنده دار نیست؟! حضرت می گوید: «در هر قدمی که تو برمی داری من با تو هستم، حالا مرا رها می کنی و مرا در یک مرتبه ظاهر و صوری آن قدر پایین می آوری که باید جایگاه ملاقات با خودم را در فلان مسجد و فلان محل و فلان حسینیه و فلان جا قرار بدهی؟! من در همه جا هستم و با تو در همه نیات و در همه مواضع حضور دارم!» نه اینکه انسان بلند شود و یک راهی را انتخاب کند و برود تا حضرت را آن طرف دنیا در فلان نقطه ببیند!

یکی از رفقا نقل می کرد که یکی از بستگانش - با اینکه پیرمرد و اهل علم است - مدتی قبل گفته بود:

من می روم در بعضی از این نواحی بعیده، در یکی از همین کشورهای بسیار دور، در یک جایی، تا حضرت را در آنجا ببینم! چون گفته اند^۱ خط مسیر حضرت در این منطقه و در این نواحی است.

لذا ایران و زن و زندگی را ترک کرده و همه را رها کرده بود و عصا زنان حرکت کرده بود تا برود در آنجا که وقتی حضرت می آیند رد می شوند، مثلاً به جایی می روند یا برمی گردند، حضرت را در این مسیر رفت و آمد ببیند. یک روز، دو روز، یک هفته، دو هفته، یک ماه، دو ماه گذشت اما دید نه، ظاهراً حضرت جایشان را عوض کرده اند و به جای دیگر رفته اند! لذا برگشت سر جای اول خودش و خطراتی هم برای او پیش آمده بود.

اینها برای چیست؟ او خیال کرده است امام زمان هم مثل یکی از افراد عادی است که محکوم ماده و عالم فیزیکی ماده و بدن و مقید به این بدن است و قدرت

۱. از بعضی شنیده بود.

نفوذ از این بدن و سریان به سایر جاها را ندارد!^۱

۱. نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۱۷:

«سؤال: در کتاب المراقبات مرحوم ملکی تبریزی در خصوص دیدار امام زمان علیه‌السلام آمده است: "هدف تو از آرزوی ظهور و دیدارش نباید چیزی جز ظهور و دیدار او باشد، زیرا دیدار و نزدیک شدن به او بالاترین اهداف بوده و بقیه هدف‌ها مقدمه‌ای برای رسیدن به این هدف است. شناخت و نزدیکی و خشنودی او، پایان کارها و آرزوها است." * سؤال من این است که آیا شناخت و معرفت آن حضرت خودش مقدمه برای دیدار ایشان نمی‌باشد و آیا بدون شناخت، دیدار حقیقی صورت می‌گیرد؟ و اینکه "شناخت و نزدیکی و خشنودی او پایان کار است" چه معنایی دارد؟

جواب: ببینید، این طوری که آن مرحوم در این کتاب ذکر کرده‌اند و مشخص است که منظورشان چیست، مسئله این است که دیدار امام زمان علیه‌السلام نباید به جهت برآورده شدن حاجات باشد. خود امام علیه‌السلام برای ما ملاک است، حالا چه امام زمان علیه‌السلام ظهور کند و حاجات ما را برآورده کند یا نکند.

من در آن چند جلسه‌ای که در جلسات عنوان بصری** راجع به مسئله ظهور صحبت کردم، گفتم: این مردم که الآن دارند می‌گویند: "یا حجّة بن الحسن، چه زمانی ظهور می‌کنی؟ چه زمانی فلان؟ کذا و کذا!" از این مسئله، در درون آنها چه می‌گذرد؟ واقعاً چه چیزی در آن مسئله قرار دارد؟ باید به این قضیه و مطلب کاملاً دقت بشود و از مسائل بسیار مهم و حیاتی ما است که منظورمان از ظهور حضرت و درخواست ظهور چیست؟ آیا منظور این است که بیاید و دیسک کمر ما را معالجه کند؟ یا بیاید و قرض‌های ما را بدهد؟ یا بیاید و نازایی ما را تبدیل به صحت کند؟ یا بیاید و امور ما را اصلاح کند؟ حال اگر حضرت آمد و گفتیم: یا ابن رسول الله، ما دیسک کمر داریم! حضرت بگوید: برو عمل کن!

- یا ابن رسول الله ما قرض داریم!

- برو کار کن!

- یا ابن رسول الله ما بچه‌دار نمی‌شویم!

- برو از خدا بخواه! [درخواستت] تمام شد؟

می‌گوییم: پس شما برای چه آمدی؟ همان سر جاییت بودی دیگر!

[آیا منظورمان این است؟! یعنی امام زمان آمده کمردرد و پادرد ما را خوب کند؟ آرتروز ما را <

درست کند؟ امام زمان باید بیاید قرض ما را بدهد؟ باید بیاید نازایی ما را درست کند؟ امام زمان باید بیاید زندگی ما را روبه‌راه کند؟ حضرت برای این است یا نه، وقتی که امام زمان ظهور می‌کند ما باید برویم در منزلش و بگوییم: معرفت خودت را به ما بده، شناخت خودت را به ما بده و ما را در حریم ولایت خودت داخل کن!

امام زمان که سهل است، مگر پیغمبر خدا دیسک کمر نمی‌گرفت؟ مگر کمرش درد نمی‌گرفت؟ مگر قرض نداشت؟ مگر زندگی‌اش آن‌طور نبود؟ مگر در خانواده‌اش آن مسائل نمی‌گذشت؟ او که رسول خدایش بود صبر می‌کرد و به کجاها رسید.

الآن امام زمان پادرد ندارد؟ ما چه می‌دانیم، شاید امام زمان آرتروز هم داشته باشد! یعنی الآن واقعاً باید امام زمان صحیح و سالم باشد و نه سردرد داشته باشد و نه پادرد داشته باشد و نه هیچ چیزی! یا نه، حضرت هم مثل بقیه ائمه؛ مگر بقیه ائمه مریض نمی‌شدند؟ مریض می‌شدند؛ امام حسن عسکری مریض شده بود، امام رضا مریض شده بود و دکتر آوردند، امام صادق مریض می‌شد، امام سجاد مریض می‌شد، امیرالمؤمنین هم مریض می‌شد! مریض می‌شدند، دوا می‌خوردند تا خوب می‌شدند. حال دواي آن زمان طور دیگری بود حالا به قسم دیگر است. آنها که مکلف نیستند این مسائل را از راه اعجاز حل کنند.

بنابراین باید دید هدف امام علیه السلام از ظهور چیست! مرحوم ملکی در اینجا می‌خواهد این را بفرماید که مقصود و هدف از ظهور حضرت، برآورده شدن حاجات دنیوی نباید باشد. من این مطلب را در همان چند جلسه عرض کردم، إن شاء الله در جلد دوم /سرار ملکوت یک توضیح بیشتری راجع به این مسئله می‌دهم.***»

***المراقبات، ص ۱۴۶: «و لا یکن لک فی تمّی ظهوره و زیارته غیره من المقاصد؛ فإنّ زیارته و قُربه المقصدُ الأسنى و هو مقصدُ المقاصد و معرفته و قُربه و رضاه غایة الغایات و نهایة الآمال.»

ترجمه: «و در طلب ظهور حضرت بقیة الله و آرزوی زیارتش مقصدی غیر از خود حضرت نداشته باش؛ چرا که نفس زیارت حضرت و قُرب او بالاترین مقاصد است و مقصد برای هر مقصدی است، و معرفت و شناخت و رضایت حضرت غایت هر غایتی و نهایت همه آرزوهاست.» (محقق) *** به عنوان نمونه رجوع شود به: عنوان بصری، ج ۱، ص ۷۱-۷۵ و ۸۵ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۸۲؛ نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۸۳، ص ۱۸۳۶-۱۸۳۸ و مجلس ۱۴۵، ص ۳۰۳۴.

***/سرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۰۴-۲۲۸ و ۲۴۳-۲۴۵.

بدن امام علیه‌السلام مانند بدن ما است؛ اما روح او و حقیقت او با هر ذره از ذرات عالم وجود [قرین و همراه است]! همین کاغذی که الآن در دست من است، وجود حضرت با تک‌تک ذرات همین کاغذ عجین و قرین است! این تازه مرتبه نازل است؛ آن مرتبه بالاتر این است که خود این ذرات، از وجود آن حضرت تخلّق و تحقّق خارجی پیدا می‌کنند! این یک مطلب دیگری است.^۱ امام این است! امام نیاز ندارد به اینکه یک عده‌ای بیایند و برای او تبلیغ کنند و افراد را از این ناحیه به سمت او دعوت کنند! امام علیه‌السلام اگر بخواهد، با تمام نفوس و با تمام ضمائری در آن واحد تماس برقرار می‌کند! امام نیاز ندارد که یکی را بفرستد در خانه این و آن که: «بلند شوید بیایید، زمان ظهور نزدیک است و من هم از طرف حضرت مأمور شده‌ام بر اینکه افراد را به سمت آن حضرت دعوت کنم!» خیلی باید امام بیکار باشد تا اینکه یک‌هم‌چنین وضعیتی بخواهد پیش بیاید؛ این امام، امام قلبی خواهد بود نه امام زمان علیه‌السلام!

وقتی امام زمان بخواهد ظهور کند، از آن طفل شیرخوار تا پیرزن نصرانی و یهودی در آن طرف دنیا باخبر خواهند شد و در تمام این نفوس، آن احاطه ولایی خود را خواهد انداخت و آنها را به سمت خود جذب خواهد کرد! خیال کرده‌اید مسئله، مطالبی است که در بقالی و قصابی پیدا می‌شود؟! خیال کرده‌اید قضیه همین‌طوری است؟! امام یکی را بفرستد این طرف: «یواشکی در خانه افراد برو، به این تلفن کن، به آن تلفن کن، افراد را جمع کن و بگو: بیایید [جلسه] تشکیل بدیم و یک عده باهم بنشینیم تا مقدمات برای ظهور را فراهم کنیم!» خیلی باید امام بیکار و امام دست و پاچلفتی و امام منحط و امام بی‌اراده و بی‌قدرتی باشد که برای جمع‌آوری یار و یاور این‌گونه افراد را به این طرف و آن طرف بفرستد! مگر تا به حال نبودند افراد این‌چنینی که شیطان آنها را فریب داد و چهره خود را به صورت امام علیه‌السلام به آنها نمایاند؟! آنها نمایاند؟!!

۱. رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۱۴۱-۱۷۶؛ ج ۵، ص ۷۱-۱۲۲.

یکی از خطرات بزرگی که در زمان [قبل از] ظهور برای افراد پیدا می‌شود، این است که با توجه به حقیقت امام علیه‌السلام که مخفی است و امام علیه‌السلام دستور برای ظهور علنی ندارد و تکالیف براساس ظاهر است، شیطان از همین نقطه ضربه خود را وارد می‌کند! در زمان ظهور امام علیه‌السلام اگر کسی ادعای نیابت و کالت از طرف امام بکند، فوراً امام می‌گوید: «این مرد کذاب و دروغگو است، من یک‌هم‌چنین مطلبی نگفته‌ام!» اگر در زمان رسول خدا یک نفر بگوید من از جانب رسول خدا نیابت دارم، ولی هستم، نایب و وکیل هستم بر اینکه فلان قضیه را انجام بدهم؛ طبعاً حضرت می‌فرماید: «دروغ است!» در زمان امیرالمؤمنین نیز همین‌طور. اما در زمان [غیبت] امام زمان که حضرت نمی‌توانند بگویند دروغ است! حضرت که تکلیف به عیان شدن و خود را در معرض درآوردن ندارند. لذا چه کرده‌اند؟ مطالبی را به‌عنوان قانون کلی برای افراد بیان کرده‌اند:

ای مردم، هر کسی تا زمان ظهور سفیانی مدعی شود که مرا دیده است و از طرف من نیابت دارد، کذاب است!^۱

حضرت این را به‌عنوان یک قانون بیان کرده‌اند. افرادی که امام علیه‌السلام را دیده‌اند که بلند نمی‌شوند بیایند به همه مردم جار بزنند که ما حضرت را دیده‌ایم! شکی نیست که در زمان غیبت تا به حال افرادی حضرت را مشاهده کرده‌اند، مانند مرحوم سید بحر العلوم که حضرت را بارها دیده است؛^۲ مانند علامه حلی که حضرت را مشاهده کرده است؛^۳ مانند مرحوم حاج علی بغدادی که از افرادی است که حضرت

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶:

«و سَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ، أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السَّفِيَانِيِّ وَالصَّبِيحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٌ.»

۲. نجم الثاقب، ج ۲، ص ۷۲۵ - ۷۳۴.

۳. نجم الثاقب، ج ۲، ص ۵۳۱.

را دیده و مرحوم شیخ عباس حکایت او را در *مفاتیح* نوشته است؛^۱ همین طور بسیاری از افراد که حضرت را واقعاً دیده‌اند. اما صحبت در این است که این دیدن‌ها و این رؤیت‌ها، رؤیت‌هایی بوده که واقعی بوده و صورت واقعی داشته است؛ یعنی قرائن و شواهد بر صدق این مسئله وجود داشته است. مرحوم سید بحر العلوم با آن عظمت و مقام، کسی بوده که مخالف و مؤالف و موافق شکّی نداشت در اینکه ایشان با آن حضرت ارتباط دارد؛ یعنی این قضیه کاملاً واضح بوده است. حالا ایشان که نمی‌آید به همه بگوید! از آن طرف بسیاری از افرادی که حتی حضرت را دیده‌اند، آنها در مرتبه ظاهر نبوده است، بلکه به صورت مکاشفه بوده است.

مرحوم حاج میرزا حسین نوری کتابی دارد به نام *نجم الثاقب* و در این کتاب به بسیاری از افرادی که به اعتقاد خود خدمت حضرت تشرّف پیدا کرده‌اند اشاراتی دارد و حکایاتی نقل می‌کند.^۲ مرحوم آقای انصاری - رضوان الله علیه - می‌فرمودند: نود درصد حکایاتی که ایشان در کتاب *نجم الثاقب* نقل می‌کند، مکاشفه است؛ منتها خودش نفهمیده است.

فلان شخص می‌آید می‌گوید: «حضرت را دیدم.» انسان از او سؤال می‌کند و با یک مقدار صحبت‌های کارشناسانه متوجه می‌شود که این [دیدن] صورت واقعی داشته یا صورت مکاشفه‌ای؛ منتها [تشخیص] این مسئله اهل خبره می‌خواهد. لذا ایشان چون اهل خبره نبوده است، خیال کرده به صورت ظاهر اتفاق افتاده است. بعد ایشان می‌فرمایند: از جمله افرادی که [ملاقاتش] صورت واقعی داشته است، همین مرحوم حاج علی بغدادی بوده که حکایتش را مرحوم صاحب *مفاتیح* در *مفاتیح* نقل می‌کند. او از جمله این افراد بوده است.

به همین نحو، صورت شیطانیه مسئله هم وجود دارد؛ یعنی شیطان می‌آید و صورت امام زمان را برای انسان مجسم می‌کند و بعد با بعضی از اخباراتی که درست

۱. *مفاتیح الجنان*، ص ۴۸۴؛ *نجم الثاقب*، ج ۲، ص ۵۷۳.

۲. *نجم الثاقب*، ج ۲، ص ۴۵۴ - ۷۸۳، (مجموعاً ۱۰۰ حکایت).

هم واقع می‌شود، طوری اعتماد انسان را نسبت به خود جلب می‌کند که انسان او را امام می‌پندارد و از دستورات او اطاعت می‌کند؛ درحالی‌که شیطان است!

برای این مسئله خود حقیر در دوران حیات خود نظایر فراوانی دیده‌ام و در دوران حیات مرحوم والد - رضوان‌الله‌علیه - مسائل عدیده‌ای از همین قبیل پیش آمده است که بعضی از شاگردان ایشان ادعای رؤیت و ادعای ارتباط داشتند.

در یکی از همین جریان‌ها، یک قضیه‌ای برای یکی از افراد که اتفاقاً از بستگان ما هم هست پیش آمده بود. من به او اعتراض کردم، او گفت: «من از طرف حضرت درباره این مطلب دستور دارم!» من از نقطه نظر شرعی و از نقطه نظر عرفی یک مطلبی را مطرح کردم که آیا این دستوری که حضرت به شما داده‌اند با این مطلب و با این مسئله می‌خواند یا نمی‌خواند؟ نمی‌توانست بگوید که می‌خواند، لذا گفت: «دستور است!» گفتم: «حضرت که دستور به خلاف عرف و خلاف شرع نمی‌دهد!» ماند! منتها به جای اینکه بیاید متنبّه و مُستَبصر بشود و از این جهالت و ضلالت و هلاکت بیرون بیاید و این را به‌عنوان یک زنگ بیدارباش برای تنبّه خودش تلقی بکند، آن جاذبه‌هایی که شیطان برای او به‌صورت امام علیه‌السلام به‌وجود آورده بود نگذاشت که این مطلب در نفس او قرار بگیرد؛ لذا بر سر مطلب خود رفت و طور دیگری مسئله را مطرح کرد. پیش مرحوم آقا آمدم و ماجرا را برای مرحوم آقا شرح دادم، ایشان فرمودند:

بله، شیطان است که الآن به صورت امام زمان برای او جلوه می‌کند و این مسکین را فریب می‌دهد و دارد مکاشفه می‌بیند!

فردی بود که حتی نسبت به شخص بنده از طرف امام زمان پیغام آورده بود که می‌گویند: «فلانی، شما باید این کار را انجام بدهی!» منتها ما طلبه‌ایم و طلبه هم کارش این‌قلت و این‌قلت کردن و تشکیک وارد کردن است؛ خلاصه به این زودی به راه راست نمی‌آید و نمی‌تواند راه راست این‌گونه افراد را به این راحتی بپذیرد! لذا شروع کردیم یک مقداری با او شوخی کردن و صحبت کردن؛ نمی‌خواستیم او را از خود برنجانم و آزرده‌خاطر کنم. یک شبهه برای او مطرح کردم، در شبهه ماند! گفتم:

«این شبهه را شما چطور پاسخ می‌دهید؟ برو از امام زمانت جواب این شبهه را بگیر و بیاور؛ اگر گرفتی و جواب صحیح بود، آن وقت من معتقد می‌شوم!» پانزده سال از این ایراد شبهه گذشته است و امام زمان ایشان ظاهراً هنوز ما را لایق برای قبول و مرادده و ارتباط با خود ندیده است! التفات می‌کنید؟! این شیطان است.

شیطان جلو می‌آید و در مکاشفه، امام درست می‌کند. این مسئله‌ای را که بنده خدمت رفقا عرض می‌کنم، بسیار مسئله حساسی است! راجع به بعضی از مسائلی که اتفاق افتاده است، بنده عرض کرده‌ام که اگر قضایا و جریان‌ها بخواند نسبت به شخص حقیر انجام بشود، مسئله‌ای نیست؛ اما بنده در ارتباط با امام زمان با کسی شوخی ندارم و در آن حریم نباید وارد شد!

افرادی که مدّعی ارتباط با امام علیه‌السلام هستند، همه در باطل و همه در ضلالت و جهالت و هلاکت‌اند و افرادی که با آنها تماس می‌گیرند، آنها هم در هلاکت و ضلالت و جهالت هستند و بر دوستان است که ارتباط خود را به کلی با همه آنها قطع کنند و در غیر این صورت مسئله شکل دیگری پیدا خواهد کرد.

چون این مطلب قبلاً صحبت شده بود، بنده دیدم نسبت به این مسئله ترتیب‌اثر کمتری داده شده است؛ لذا آن فرد مسئول را خواستم و او را مورد عتاب و خطاب قرار دادم و به ایشان تذکر جدی دادم که بنده در این مسئله شوخی نمی‌کنم! باید رعایت موازین بشود تا اینکه آن خطوط واقعی و آنچه را که ما مکلف هستیم برطبق آن عمل کنیم، بر سر جای خودش باقی بماند. اینجا دارو دسته درست کردن نیست، اینجا حزب درست کردن نیست. در دستگاه امام زمان مخفیانه و زیریرکی کار کردن نیست، اینجا جلب کردن و جذب کردن و از این حرف‌ها نیست و اینجا راه را جدا کردن نیست! امام زمان نیاز به این روش‌های احمقانه و احتیاج به این روش‌های کودکانه ندارد! اینجا بازی بر نمی‌دارد؛ دم شیر است، به بازی مگیر!^۱ مسئله، مسئله

۱. منظر الأولیاء، ص ۱۵۳:

بسیار خطیری است.

آن شخصی به دنبال حضرت است که بیشتر در خود باشد، بیشتر به کار خودش پردازد و به کس دیگری کار نداشته باشد! اینکه «الآن رفیق من دارد چه کار می‌کند؟ دیگری دارد چه کار می‌کند؟ او از من جلوتر است یا من از او جلوتر هستم؟ او با چه کسی ارتباط دارد؟» [به من چه مربوط است؛ انسان باید] فقط به خودش و به اعمال خودش پردازد و مواظب خودش و اعمال و کردار و افکار و خطورات خودش باشد. این شخص در عبارت و تعبیر عرفا، به «رند» تعبیر می‌شود! آدم رند و زیرک و «المؤمنُ کبیر»^۱ آدمی است که مواظب باشد و به خودش برسد.

الآن شما در بسیاری از موارد افرادی را می‌بینید [که می‌گویند]: «این آقا با فلان کس ارتباط دارد؛ این آقا با فلان مسئله ارتباط دارد؛ او می‌آید فلان مطلب را می‌گوید؛ او فلان حرف را می‌زند؛ او فلان مسئله را نقل می‌کند؛ بعضی‌ها پیش درست درمی‌آید و...!» تمام اینها چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند^۲ و چون ندیدند واقعیت، [به بیراهه رفتند]! می‌گویند: «فلان کس با فلان جا ارتباط برقرار کرده است! فلان کس گفته است این طور خواهد شد!» از کجا [معلوم که] راست گفته است؟! التفات کردید؟ می‌آیند خرج می‌کنند و سرمایه‌ها و وقت‌ها می‌گذارند و جلسات تشکیل می‌دهند!

علت اینکه خداوند توفیق زیارت و رفاقت با دوستان را برای حقیر فراهم کرده است این است که بنده آنچه را که ممشای اولیای الهی است و طریق بزرگان بر آن قرار گرفته است، برای دوستان عرضه کنم، همین! و الا در سایر جاها خیلی حرف‌ها و خیلی

۱. عشق، حقیقی است مجازی مگیر این دُم شیر است به بازی مگیر
 ۱. غرر الحکم، ص ۴۴. ترجمه: «مؤمن، رند و زیرک است.» (محقق)

۲. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۸۴:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

مطالب هست، خیلی مسائل وجود دارد و خیلی جاهای دیگر هست؛ به انواع مختلف و به اشکال مختلف. البته بنده نمی‌خواهم همه را متهم به ضلالت و غوایت و جهالت بکنم، نه! ممکن است بسیاری از اینها هم تاحدودی افراد خوبی باشند و ظاهرالصّلاح باشند و مؤمن باشند، ولی علی‌کلّ حال حیف است که یک شخص بیاید و اکسیر و گوهری را که خداوند در اختیار او قرار داده است رها کند و با مطالب پیش‌پافتاده‌ای که عموم مردم و عموم افراد با آن سروکار دارند زندگی خود را تلف کند و همین‌طور امروز را به فردا و فردا را به پس‌فردا بگذراند؛ که چه؟ که «فلان کس این را می‌گوید، فلان کس آن را می‌گوید!» این نتیجه و مآل خوبی برای انسان به بار نمی‌آورد.

مطلب به درازا کشید و وقت هم گذشت و ما هنوز اندر خم یک کوچه هستیم! إنّ شاء الله که خداوند به همه دوستان و به همه محبّین و ارادتمندان و مُخلّصین مقام ولایت علیه السّلام توفیق عنایت کند و دست همه ما را در دست امام زمان علیه السّلام قرار بدهد و از آن حضرت بخواهیم که آن جور و آن‌طور که خود می‌پسندد - نه اینکه ما می‌پسندیم - برای ما انتخاب کند.

می‌خواستم مطلبی در آخر خدمت دوستان عرض کنم و آن اینکه: باز در نامه‌هایی که می‌آید و به دست بنده می‌رسد، من مطالبی مشاهده می‌کنم که از عهده پاسخ آن مطالب شرمنده هستم؛ مسائلی که مربوط به بعضی از ناراحتی‌هایی است که ممکن است پیش بیاید، هم‌چنین بعضی از اختلافاتی که هست و کیفیت معاشرت با افراد و همین‌طور مسائلی که می‌شود این مطالب را با مشورت با افراد دیگر و افراد خبیر حل کرد و آن مسائل را برطرف کرد. بنده خواستم شرمندگی خودم را از عدم پاسخ و عدم اجابت [اعلام کنم] که در اختیارم نیست، یعنی به هیچ وجه من الوجوه بنده را توان و قدرت بر اینکه بتوانم به این نامه‌ها پاسخ بدهم نیست؛ اگر پاسخی داده

۱. این بیت شعر منسوب به مولانا - رضوان الله علیه - می‌باشد:

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

نمی‌شود، دوستان خدای ناکرده دلیل بر اهمال و دلیل بر بی‌اعتنایی ندانند، بلکه در آنجا نیازی به پاسخ دادن نبوده است.

استدعای حقیر از دوستان این است که اگر اظهار محبت می‌کنند، مطالب ضروری شرعی یا شبهاتی را که ممکن است در بعضی از مواقع برای افراد پیش بیاید [مطرح کنند] إن شاء الله خداوند هم توفیق ما را نسبت به این مسائل پیش می‌آورد. اما نسبت به مطالب دیگر و مسائل دیگر که نه تنها بنده قدرت ندارم، بلکه از طرف مرحوم آقا (مرحوم والد) هم نهی شده‌ام از اینکه در بعضی از مسائل جزئی بخواهم دخالت کنم؛ از این نقطه نظر إن شاء الله دوستان بزرگواری می‌فرمایند و این مطالب را با مشاوره با خبرا و افراد دیگر حل می‌کنند.

امیدواریم که خداوند راه ما را هرچه بهتر و صحیح‌تر، همان راه اولیای خودش قرار بدهد و آن نتیجه و حظ کاملی که می‌بایست یک سالک - سالک واقعی! - از متابعت با دوستان خدا و متابعت از اولیای خدا ببرد، نصیب همه ما بگرداند.

إن شاء الله خداوند دست ولایت امام علیه السلام را در دنیا و آخرت بر سر همه ما مستدام بدارد و ما را در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتشان محروم نفرماید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ



برای شهیدن این
سفرنامه اسکن کنید.

مجلس‌هایم

مهدویت از دیدگاه اهل عرفان

کتابخانه ربيع الثاني ۱۴۲۵ هجری قمری

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد
و على آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

[عده‌ای تهمت زده و درباره‌ی مرحوم آقای حداد - رضوان الله عليه - می‌گفتند]:
«ایشان توسل ندارد!»^۱ درحالی‌که بنده خودم شاهد بودم که هر وقت ایشان
می‌خواستند بلند شوند، ذکرشان در بلند شدن «یا صاحب‌الزمان» بود!^۲ چطور ممکن
است یک‌هم‌چنین شخصی [توسل نداشته باشد]؟! واقعاً خیلی جفا و بی‌انصافی
است که بگویند: «اینها اهل ولایت نبودند و این عرفایی که اهل توحید هستند، خیلی
با امام زمان کاری ندارند!» اینها همه دروغ است! عارف تازه مقام امام زمان را

۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۴۲.

۲. روح مجرد، ص ۵۱۳:

«حضرت آقا [سید هاشم حداد] خیلی در گفتارشان و در قیام و قعودشان و به‌طور کلی در مواقع
تغییر از حالتی به حالت دیگر، خصوص کلمه «یا صاحب‌الزمان» را بر زبان جاری می‌کردند.
یک روز یک نفر از ایشان پرسید: «آیا شما خدمت حضرت ولی‌عصر ارواحناده مشرف
شده‌اید؟!» فرمودند: «کور است هر چشمی که صبح از خواب بیدار شود و در اولین نظر نگاهش
به امام زمان نیفتد.»»

می فهمد و ما نمی فهمیم! تازه او می فهمد که بدون عنایت او هزارها عارف همچو خاک و تراب هستند! با عنایت اوست که ولی خدا می تواند به مقام قُرب دسترسی پیدا کند و بدون عنایت او همه صفر هستند، صفر، صفر!^۱

بنابراین ما باید به آن حضرت توجه داشته باشیم، نه توجه به ظاهر که حضرت را ببینیم و در خواب زیارت کنیم و مشاهده کنیم. بنده در تمام مدت عمرم تا الآن حتی برای یک لحظه زیارت آن حضرت را در بیداری یا در خواب نخواسته‌ام! من این خواست را اهانت به حضرت و پایین آوردن حضرت می دانم که: «ای کاش ما حضرت را در خواب می دیدیم! ای کاش حضرت را در بیداری ببینیم! ای کاش ببینیم و موفق بشویم!» مثل اینکه شما در اینجا هستید اما بگویم: «آقا، چرا شما مخفی شده‌اید؟! چرا شما اینجا نمی آید؟!» می گوید: «آقا، من جلوی شما نشسته‌ام! یعنی چه می گوید مخفی شده‌اید؟! مگر شما من را نمی بینید?!»

کسانی که دنبال دیدن ظاهری حضرت می روند، اینها نمی دانند که دارند با این وضعیتهای امام زمان را در حدّ خودشان پایین می آورند. ما امام زمانی را قبول داریم که قبل از اینکه من این حرف را بزنم، او این حرف‌ها را می داند! ما این امام زمان را قبول داریم؛ و الاً یک شاهی و دو قران امام زمان را قبول نداشتیم! ما امام زمانی را قبول داریم که تمام خطورات ما قبل از اینکه به زبان بیاید، در سینه او محفوظ است! کجای کار هستید؟! این امام زمان و امام ما است.

بنابراین، نیازی به توسل برای دیدن و مشاهده آن حضرت در خواب یا مکاشفه یا بیداری نیست! اینها کار عوام است؛ از این شهر راه می افتند می روند آن شهر، از اینجا راه می افتند می روند آنجا، از آنجا می روند فلان جا، اینجا توسل می کنند، آنجا فلان آقا ذکر توسل می گیرد، آنجا حاجت برآورده می شود، آنجا دعای...! اینها در نابینایی با عصا در بیابان رفتن است. آن کسی که چشم دارد برای دیدن خورشید دنبال چیزی

۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۴۶.

نمی‌گردد؛ همین‌که چشم باز کند خورشید بالای سر اوست. دیگر به دنبال نمی‌گردد که از این طرف به آن طرف برود تا بفهمد خورشید کجاست! آن کسی که چشم ندارد مدام دنبال خورشید می‌گردد: «کجاست آن خورشیدی که شما می‌گویید؟ من نمی‌بینم!» می‌گویند: از این طرف برو، می‌رود؛ از آن طرف برو، می‌رود؛ چون چشم ندارد.

مرحوم آقای حداد می‌فرمودند:

کور باد آن چشمی که صبح سر از خواب بردارد و چشم از خواب باز کند و امام زمان را مقابل خود نبیند!^۱

این حرف خیلی حرف عجیبی است! یعنی تمام عالم وجود، ظهور ولایت اوست. الآن من که دارم به این آب نگاه می‌کنم، دارم به امام زمان نگاه می‌کنم؛ الآن به این هندوانه که نگاه می‌کنم، دارم به امام زمان نگاه می‌کنم؛ به این فرش که نگاه می‌کنم، به امام زمان است. چرا؟ چون تمام وجود عالم کون از نفس و افاضه و عنایت او تعیین پیدا می‌کند؛ پس چطور ما بخواهیم دائماً دنبال او بگردیم و برویم او را درون یک مسجد و یک حسینیه و یک تکیه و فلان منطقه پیدا کنیم؟! این امام زمان مثل ما می‌شود، امام زمان ما؛ درحالی‌که آن امام زمان، امام زمانی است که الآن در کنار من قرار گرفته و از خود من به من و از خود شما به خود شما اشراف و اطلاعش بیشتر است! این امام زمان است.^۲

۱. روح مجرد، ص ۵۱۳.

۲. نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، مبانی اسلام، کیفیت مراقبه و تأثیر آن در سیر و سلوک: «سؤال: راجع به کیفیت ارتباط با صاحب مقام ولایت حضرت بقیة الله ارواحنا لتراب مقدمه الفداء توضیح بفرمایید.

جواب: راجع به این قضیه من توضیحاتی داده‌ام و إن شاء الله دوستان این نوارهایی را که هست گوش بدهند و توجه کنند. حالا به‌طور خیلی اجمال و مختصر من یک شمه‌ای از مقام امام علیه السلام و یک شناخت معرفتی نسبت به مقام ولایت را خدمت دوستان عرض می‌کنم: ببینید، مسئله امام زمان علیه السلام با مسئله ما متفاوت است. ما دارای یک محدودیت‌های علمی و نفسی و محدودیت‌های فیزیکی و متافیزیکی هستیم؛ یعنی هم از نقطه نظر طبیعت و

⇐ هم از نقطه نظر ماوراء طبیعت دارای یک محدودیت‌هایی هستیم. از جمله محدودیت‌های ما این است که چشم ما نمی‌تواند پشت این دیوار را ببیند؛ برای اینکه مطلع بشویم پشت دیوار چیست باید از این منزل خارج بشویم و بعد برسیم. از جمله محدودیت‌های دیگر ما این است که گوش ما یک فاصله محدودی را می‌تواند بشنود. همین‌طور در سایر مسائل و سایر خصوصیات. حتی اگر افرادی غیر عادی هم باشند باز آنها دارای محدودیت هستند. نقل می‌کنند که بعضی از افراد، خصوصیات ظاهری آنها یک خصوصیات غیر عادی بوده است؛ مثلاً گوششان می‌توانسته از مسافت خیلی زیاد یک صدایی را بشنود! اما بالأخره اگر از آن مقدار فرکانس عبور نکند، همین گوش هم نمی‌تواند بشنود! این راجع به محدودیت‌های طبیعی و جسمانی. راجع به محدودیت‌های ماوراء طبیعی این‌گونه است که قوای روحی ما طبعاً دارای یک مرتبه خاص از تکامل هستند و اطلاع بر مسائل ندارند. راجع به مسائل و عوالم غیب امکانات و استعداد ما محدود است؛ اطلاعی بر گذشته نداریم، اطلاعی بر آینده نداریم، حُجب ظلمانی و نورانی [برای ما هست، که] [إن شاء الله همه اینها از جلوی دیدگان ما کنار می‌رود؛ ما در این محدوده از عوالم غیب هنوز هستیم. اطلاع بر نفوس و اطلاع بر مصالح و منافع ما از جمله مسائلی است که طبعاً نسبت به این قضایا محدودیت داریم، و به‌طور کلی آنچه را که لازمه و آثار رسیدن به مقام کمال است در وجود ما منتفی است؛ زیرا ما هنوز نسبت به این مسئله دارای مراتبی از نقص هستیم.

اما امام علیه‌السلام این مسئله را ندارد. امام علیه‌السلام نه محدودیت طبیعی دارد و نه محدودیت ماوراء طبیعی؛ یعنی اگر بخواهد، چشم او پشت دیوار را هم می‌بیند! اگر بخواهد، صدایی که از آن طرف دنیا هست به گوش او خواهد رسید؛ به همین گوش، نه غیر از این گوش! چرا؟ زیرا قدرت روحی و قدرت نفسی او به واسطه مراتب کمالی که پیدا کرده است، قادر است هر عملی را در این دنیا انجام بدهد. در عین اینکه با شما صحبت می‌کند، گوش او دارد تمام آنچه در این عالم وجود هست را می‌شنود؛ در عین اینکه خواب هست، نفس او به تمام آنچه در این عالم اتفاق می‌افتد آگاهی دارد؛ در عین اینکه غذا می‌خورد، بر آنچه در تمام عالم اتفاق می‌افتد ادراک و شعور دارد! این که عرض می‌کنم یعنی چه؟ یعنی اگر یک مورچه در دل زمین یک حرکتی انجام بدهد، امام علیه‌السلام در وقتی که خواب هست دارد آن حرکت را احساس می‌کند! تازه من بیش از این نمی‌گویم، چون اگر بخواهم بیش از این یک مقداری بگویم شاید مسئله مشکل باشد؛ در همین حد می‌خواهم امام علیه‌السلام را معرفی کنم. ⇐

﴿ پس امام علیه السلام دارای یک شخصیتی است که حد ندارد، قید ندارد؛ اگر در خانه باشد به تمام عالم اطلاع دارد، اگر در زندان هارون هم باشد در عین اینکه دست و پایش را به زنجیر بسته‌اند و در حال سجده است، دارد تمام عالم وجود را می‌گرداند! یعنی من که دارم صحبت می‌کنم، این نیروی صحبت مرا امام علیه السلام از درون زندان دارد برای من می‌فرستد! شما دیگر حدیث مفصل بخوان از این مجمل. من که دارم راه می‌روم، آن قدم‌هایی را که دارم برمی‌دارم امام علیه السلام در عین اینکه خواب هست دارد آن نیرو را در قدم‌های من می‌فرستد. این را می‌گویند: واسطه فیض. پس امام علیه السلام وجودش واسطه فیض است. تمام مُدرکات ما و مدرکات محدود ما دارد از دریچه امام علیه السلام افاضه می‌شود.

فرض کنید یک نهادی هست و در هر اطاقی یک کامپیوتر گذاشته‌اند. یک مین کامپیوتر* هم در همان قسمت مرکزی و اصلی هست که تمام اطلاعات و دیتاها را در آن گذاشته‌اند و اینهایی که در هر اطاقی هست، دارند از آن می‌گیرند. آن به هر مقداری که می‌خواهد، در این شبکه‌ها می‌فرستد؛ این فایل را می‌فرستد برای آن اطاق که در آنجا آن شخص دارد با آن کار می‌کند، این فایل را می‌فرستد برای این شخص و به‌طور کلی اگر پنجاه تا کامپیوتر در هر اطاقی باشد و افرادی با آن مشغول باشند، اطلاعاتی را که اینها می‌گیرند از آن مرکز است.

امام علیه السلام این‌طور است؛ یعنی امام حکم آن کامپیوتر مرکزی را دارد که تمام عالم وجود، یعنی عالم ماده [و غیر ماده دارند از او می‌گیرند]؛ عالم ماده می‌دانید یعنی چه؟ دیروز هم گفتم: ** فرضیه‌ای مطرح می‌کنند که ما ۴۰۰ میلیارد کهکشان داریم و هر کهکشانی هم ۴۰۰ میلیارد ستاره دارد؛ ضرب در یکدیگر کنید ببیند چه خواهد شد! این تازه مربوط به عالم ماده است؛ این عالم ماده بالنسبه به عالم ملکوت سفلی که از آن تعبیر به عالم برزخ می‌شود، مثل قطره به دریاست! آن هم نسبت به ملکوت علیا مثل قطره به دریاست، آن هم نسبت به...*** اصلاً انسان نمی‌تواند بفهمد!

تمام این عالم وجود را امام دارد اداره می‌کند! این یک کار مختصر را به شما نشان بدهم: الان من این ظرف آب را می‌خواهم از اینجا بردارم و برداشتم، امام زمان در هر جا از کره زمین هست او خواسته است که من این را بردارم؛ و الا نمی‌توانستم بردارم! نه اینکه به‌طور کلی، بلکه جزئی! همین الان اگر یک کسی پیش امام زمان باشد و بگوید: در آن مجلس، در خیابان پیروزی، خیابان پرواز، فلانی که این لیوان را برداشت آیا شما آگاه هستید یا نه؟ می‌گوید: من خودم خواستم که بردارد، اگر نمی‌خواستم نمی‌توانست! التفات می‌کنید؟ این را می‌گویند: ولایت. ﴿

☞ ولایت یعنی سرّیان آن حقیقت فیض نازل شده از پروردگار در تمام ذرات عالم وجود؛ چه مادی، چه غیر مادی! همان طور که عرض کردم: آن قطره به دریا را حساب کنید، ببینید چه خواهد شد! امام علیه السّلام کارش این است.

حالا از شما یک سؤال می‌کنم: برای اینکه انسان خودش را به امام زمان متصل کند باید امام زمان را ببیند؟! این دیگر مسخره است! چه چیزی را انسان ببیند؟! امام زمان اینجا نشسته است، من چه چیزی را می‌خواهم ببینم؟! امام زمان از خود من و از این عباى من که الان به دوشم انداخته‌ام به من نزدیک‌تر است، من دیگر برای چه می‌خواهم امام زمان را ببینم؟! امام زمان قبل از اینکه این فکر بیاید در ذهن من، قبلاً او فکر مرا خوانده است!

پس مبدا ما یک‌هم‌چنین تفکری داشته باشیم که برای اینکه معرفت امام علیه السّلام را پیدا بکنیم [حتماً باید آن حضرت را ملاقات کنیم]؛ باید این حرف‌ها را که بعضی‌ها از همین ولایتی‌ها و غیر ولایتی‌ها در آورده‌اند، کنار بریزیم! این طرف می‌روند، آن طرف می‌روند، جمکران می‌روند، مسجد سهله می‌روند، نمی‌دانم کجا می‌روند که: «برویم امام زمان را ببینیم!» بابا، بنشین درون خانه‌ات، امام زمان همراه توست! عرفان خیلی کار آدم را راحت می‌کند؛ نیاز به این رفتن‌ها نیست. بله، انسان برای اینکه خودش را به آن حضرت متصل کند، باید مکان خلوتی هم داشته باشد و از این سروصداها دور باشد، این را قبول داریم؛ اما نه اینکه امام زمان آنجا پیدا می‌شود و اینجا نیست! قضیه این طور نیست! این اهانت به امام زمان است که ما بگوییم: یا ابن رسول‌الله، ما برای دیدن تو بلند می‌شویم می‌آییم مسجد جمکران، ما برای دیدن تو به آنجا می‌آییم! امام زمان می‌گوید: بابا، من در خانه خودت هستم، منتها تو منزل مرا برای پذیرایی من آماده کن! این شرط است! وقتی که من خواستم در بزَنَم و بیایم، خجالت نکشی مرا در خانه‌ات راه بدهی! تو منزل مرا آماده بکن که من بیایم، من در منزلت هستم.

لذا این حقیقت ولایت و مسئله ولایت، یک مسئله‌ای است که تمام وجود ما و تمام آثار وجودی ما را در کفّ خودش و در اشراف خودش و در حفظ و حراست خودش نگه داشته است.

بنابراین، همه ما در هر لحظه می‌توانیم با امام زمان رابطه داشته باشیم! در هر لحظه؛ سر کار هستیم می‌توانیم با امام زمان رابطه داشته باشیم، در منزل هستیم همین طور، هنگام آشپزی هستیم همین طور، هنگام درس خواندن هستیم، در تمام احوال؛ وقتی که داریم درس می‌خوانیم، اگر یک وقت ذهنمان متوجه یک خلاف بشود، همان جا و همان موقع درس خواندن سر کلاس و سر دانشگاه، بدانیم تا می‌خواهد متوجه [خلاف] بشود امام زمان کنار رفت! اما اگر تا ☞

تمام حرکت و سیر عرفا، حرکت و عرفان به این سمت است؛ زدودن پرده‌های ظاهر و کنار زدن پرده‌ها و جلوه‌گری حقیقت! این است؛ ظاهر کنار برود و آن حقیقت خودش را نشان بدهد. عارف به دنبال این مسئله می‌رود؛ اما بقیه به دنبال این می‌روند که مدام ظاهر را بگیرند و مدام نگاه بکنند.

یادم است در یکی از جلسات عنوان بصری در طهران، شرایط ظهور حضرت را می‌گفتم. آن روز در آنجا این مطلب و مسئله را گفتم: اگر امام زمان ظهور کند، این مردمی که دارند از شهرها برای زیارتش به این طرف و آن طرف می‌روند، سه دفعه که امام زمان را ببینند دفعه چهارم به زشان می‌گویند: «بگذار یک ساعت دیگر

⇐ می‌خواهد ذهن برود، جلویش را ببندیم، امام زمان می‌آید! قضیه این است؛ این قدر دقیق است! تا می‌خواهد یک فکر خلاف بیاید، همان موقع که می‌خواهد بیاید متوجه بشویم امام زمان دارد می‌رود! می‌گوید: من اینجا نیستم! لذا فوری ببندیم.

هر فکر [مورد] رضایی که در ما پیدا می‌شود و هر قدمی که برمی‌داریم، امام زمان دارد می‌آید! تنها هم می‌آید، نه اینکه کسی را هم با خودش بیاورد؛ خودش می‌آید و واقعاً می‌آید! می‌خواهید سؤال کنید؟ بسیار خوب، ان شاء الله وقتی حضرت ظهور کرد بیاید از او سؤال کنید: آیا شما عمل من را آن روز سر کلاس می‌دانستید یا نه؟ حضرت می‌گوید: بله، به این دلیل و به آن نشانی! ان شاء الله حضرت را می‌بینیم، ان شاء الله ظهور حضرت را درک می‌کنیم و خداوند آنچه را که وعده داده شده است، در وجود ما متحقق می‌کند و حضرت دستشان را بر سر همه ما مستدام می‌دارند. ان شاء الله موفق باشید و خداوند همه را مورد تأیید و مورد توفیق خودش قرار بدهد.

سائل: ان شاء الله که خداوند این توفیق را به ما بدهد.

جواب: ان شاء الله خداوند به همه آن توفیقات را بدهد؛ به ما بدهد، به شما بدهد و ان شاء الله خداوند به همه ما و همه دوستان و سرسپردگان مقام ولایت، متابعت از سنت آن حضرت و پیروی از دستورات و وارد شدن در حریم ولایت آن حضرت را عطا کند. «

* Mainframe computer: کامپیوتر بزرگ، سیستم عمل‌کننده اصلی. (محقق)

** عنوان بصری، ج ۵، ص ۳۴۹ و ۳۵۰.

*** رجوع شود به الکافی، ج ۸، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

بخوابیم، حالا دیر نمی‌شود!» چرا؟ چون دیگر هر چه بود دیدند؛ قیافه را دیدند، چشم را دیدند، ابرو را دیدند، بینی را دیدند، دهان را دیدند! دیگر چه می‌خواهند؟! واقعاً همین است! دفعه چهارم به ز نشان می‌گویند: «دیشب دیر خوابیدیم، بگذار بخوابیم! حالا دیر نمی‌شود، او که دیگر آمد!»^۱

پس ما داریم امام زمان غایب را می‌پرستیم نه امام زمان حقیقی را! امام زمان چون نیست ما داریم بر سر و صورت خود می‌زنیم، اگر بود که این کارها را نمی‌کردیم! اگر بود مثل افراد عادی بود. امام زمان با امام سجاد چه فرق می‌کند؟! امام زمان با امام رضا چه فرق می‌کند؟! امام زمان با امیرالمؤمنین چه فرق می‌کند؟! آن امیرالمؤمنینی که راه می‌رود و سلام می‌کند و جوابش را نمی‌دهند! متوجه می‌شوید چه زمان و چه اوضاعی بوده است؟! به مردم مدینه سلام می‌کرد، جواب سلام نمی‌دادند و سرشان را آن طرف می‌کردند! آن امیرالمؤمنین که بالاتر از امام زمان است و پدر همه ائمه است! پس ما داریم امام زمان خیالی و مجازی را می‌پرستیم. از این طرف راه بیفتیم برویم آن طرف، از آن طرف راه بیفتیم...! خُب، حالا امام زمان آمد در این مجلس و همین الآن در زد و یکی از رفقا رفتند و در را باز کردند:

– سلام علیکم، بنده امام زمان هستم!

– بفرمایید، قدمتان روی سر!

حضرت آمد در اینجا نشست و ما مؤدب دوزانو نشستیم. حضرت می‌گویند: «آقا، من امام زمان! از من چه می‌خواهید؟» همه ما یکی یکی، من جمله خود بنده چه می‌خواهیم؟ من الآن به شما می‌گویم: یکی می‌گوید قرض دارم! حضرت می‌گوید: «مگر من بانک ملی هستم؟! قرض داری برو کار کن و قرضت را بپرداز!» یکی می‌گوید: آقا بنده فلج هستم! می‌فرمایند: «مگر بنده ویلچر یا تخت روانم که روی آن بگذارند؟! یا مگر بنده حکیم فلان هستم؟! بلند شو برو مداوا کن!» واقعاً حضرت این حرف‌ها را می‌زند؛

۱. رجوع شود به عنوان بصری، ج ۱، ص ۱۰۶-۱۱۵.

خیال نکنید نمی‌زند و من دارم شما را می‌خندانم! نه، اینها را به شما می‌گویم. دیگری می‌گوید: آقا، من مشکلات خانوادگی دارم! [می‌فرمایند: «شرع، راه و طرق را بیان کرده است، برو ببین چطور حل می‌کند! من جادو و طلسم بلد نیستم، [ساحر] نیستم!]

کدام یک از افرادی که الآن دارند این طرف، آن طرف، از این شهر به آن شهر دنبال امام زمان می‌گردند، به امام زمان می‌گویند: ما معرفت تو را می‌خواهیم! چند نفر به حضرت این را می‌گویند؟! چند نفر به حضرت می‌گویند: ما فقط خودت را می‌خواهیم! فلج هستیم باشیم، اگر صد دفعه هم بیایم اینجا شفا ندهی باز هم می‌آییم؛ چون ما تو را می‌خواهیم! فلج هم باشیم، باشیم! قرض هم داریم، داشته باشیم! قرض ما را نپرداز و اصلاً آن را زیاده‌تر کن! طلبکارها بیایند در خانه صف بکشند؛ بیایید صف بکشید! چه کار کنیم؟! نداریم بدهیم! یا فرض کنید فلان گرفتاری را داریم. این مردمی که دارند «امام زمان، یا حجّة بن الحسن» می‌گویند و دعای ندبه راه می‌اندازند و فریادشان به آسمان می‌رود، اگر [حضرت را] چهار دفعه دیدند دفعه پنجم خوابشان می‌برد. حالا امام زمان ظهور می‌کند خواهید دید. البته إن شاء الله که این طور نخواهد شد! بلکه اگر الآن ظهور کند [این طور است]؛ نه در وقت خودش.

یک قضیه جالبی برای شما نقل کنم؛ قضیه مربوط به حدود شش سال پیش است. در همان سال اولی که راه کربلا و عراق در زمان صدام باز شده بود و از سوریه می‌رفتند، در همان سال ما اتفاقاً سوریه بودیم و مشرف شدیم برای کربلا. خب، ما همه تحت نظر و تحت حفظ بودیم و کسی بی‌اجازه نمی‌توانست جایی برود؛ مأمورین با او می‌آمدند، می‌رفتند و طبعاً روی ما هم حساسیت بیشتری داشتند.

طبعاً رفقای ما که بودند، عادی زیارت می‌کردند، در را می‌بوسیدند، عتبه را می‌بوسیدند، خیلی آرام، خیلی متین، موقّر، می‌رفتند کنار نماز می‌خواندند، می‌نشستند، یا به تفکر یا به ذکر یا به زیارت، خلاصه خیلی عادی در حرم‌ها بودند. آقا، بقیه افراد - مخصوصاً در کربلا - می‌آمدند داد می‌کشیدند، فریادها می‌زدند و اصلاً حرم را به هم می‌ریختند و حال همه را می‌گرفتند! فریادهای عجیب!

یک روز یکی از همان بعثی‌ها آمد پیش من و گفت: «من می‌خواهم از تو یک سؤالی بپرسم: چرا شما این طور هستید؟» گفتم: «بالآخره هر کسی یک حالی دارد!» گفت: «نه، این جواب من نشد!» آدم بافهمی بود و سنی هم بود. گفت: «من تابه‌حال حدود سی چهل کاروان آورده‌ام کربلا، هیچ کدام مثل شما نبودند؛ فقط شما آرام و متین هستید!» و به عبارت عربی می‌گفت: «أنتم مُثَقَّفین؛ شما با فرهنگ هستید! چرا فقط شما این طور هستید؟» گفتم: «بالآخره دیدگاه ما و حال ما و وضعیت ما این است.»

یکی این وسط بود که خیلی بدجور داد می‌زد! همان طور که عرض کردم اصلاً اوضاع حرم را به هم ریخته بود و حال همه را گرفته بود! به طوری که ما رفتیم به او گفتیم: «آقا، آرام باش! یعنی چه؟! آخر حرم برای تو که نیست! داد می‌زنی، بلند شو برو در اطاقت داد بزن تا سقف پایین بیاید! ما حرفی نداریم! اینجا حرم برای همه است؛ همه می‌خواهند زیارت بکنند، توجه داشته باشند، امام حسین که برای داد کشیدن نیامده است! چرا درست زیارت نمی‌کنی؟!» می‌گفت: «شما ولایت ندارید!» گفتم: «بسیار خوب، ما ولایت نداریم شما داشته باش!»

همین شخصی که داد و نعره می‌کشید - البته همه این طور بودند - و به ما می‌گفت ولایت ندارید، آن بعثی می‌گفت: «این نماز صبحش قضا می‌شود ما می‌رویم در می‌زنیم و بیدارش می‌کنیم: بلند شو نماز بخوان!» گفتم: «همین!» گوش دادید؟! مردم این طور هستند، داد و بیداد و هوار! کسی به دنبال واقعیت نیست. آیا شده کسی برود کربلا و به جای گریه کردن بنشیند به امام حسین فکر کند که امام حسین چه کسی بود؟! به جای همین طور اشک بیخود ریختن و بر سر زدن و داد و فریاد کردن و بر مصیبت امام حسین گریه کردن، یک خُرده بر مصیبت خودمان گریه کنیم! ما کجا امام حسین را شناخته‌ایم؟!»

برویم بنشینیم فکر کنیم که این امام حسین چه کسی بود؟ چه بود؟ مراسم چه بود؟ راهش چه بود؟ چطور ما می‌توانیم پیروی کنیم؟ چه اهتمام و همّتی داشت؟ تا آخر ایستاد! اگر می‌خواستند بلایی بدتر از این قضایایی که اتفاق افتاد سر امام حسین

بیاورند، می‌توانستند؟ تکه‌تکه کردند دیگر! چه کار کنند؟! تازه بعد از مردن از بدنش هم دست برنداشتند و شروع کردند اسب‌ها را آوردند: «وَبَجَرِدِ الْحَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحِقُونِي»^۱ تا آنجایی که اصلاً بدنش هم حتی دیگر نماند!^۲ این قدر قساوت و شقاوت، که انسان تا چه حد می‌تواند برسد!

ولی همین! بله، امام حسین شهید شد، کشته شد، اما به من چه مربوط است؟! او به مراتب و درجات و به بالا رسید، من چه کنم؟! این قضیه عاشورا برای من چه نتیجه‌ای خواهد داشت؟ من باید امام حسین را درون این منزل بیاورم و بگذارم جلو و به او بگویم: بگو من چه کنم و چه عمل کنم؟ این مهم است! و الا نشستن و بر سر و سینه زدن برای امام حسین [چه نتیجه‌ای دارد]؟! مگر امام حسین نیاز به بر سر و سینه زدن دارد؟! خیلی افراد در تاریخ بودند که به‌طور فجیعی کشته شدند، آتششان زدند، روی آنها بنزین ریختند و آتش زدند؛ حال ما بیایم گریه کنیم؟! نه، افراد عادی بودند. امام حسین خودش را زیر اسب‌ها انداخت تا من و شما یک مقدار فهم پیدا کنیم، نه اینکه گریه کنیم! گریه چه دردی دوا می‌کند؟! گریه بر امام حسین آنگاه مُقَرَّب و مُلَطَّف است و روح را تلطیف می‌کند که انسان احساس کند با این گریه و با این توجه خودش را نزدیک کرده است، نه اینکه به‌عنوان یک عمل عادت دربیاید! کاری که الان مردم دارند می‌کنند یک عمل عادت است: «آقا، برویم فلان هیئت!» اما از هیئت بیرون می‌آیند و هر کاری دلشان می‌خواهد می‌کنند! «آقا، بیا برویم مسجد!» اما وقتی که از پای روضه درمی‌آیند هر کاری دلشان می‌خواهد می‌کنند! عادت است. نه، انسان برود

۱. *الدمعة الساکبة*، ج ۴، ص ۳۷۴:

فَأَنَا السَّبِيطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي وَبَجَرِدِ الْحَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحِقُونِي
ترجمه: «من آن نواده پیغمبر هستم که مرا بی‌گناه کشتند و پس از آن، از روی عمد بدن مرا پایمال سم اسبان کردند!» (محقق)

۲. رجوع شود به *وقعة الطّف*، ص ۲۵۸؛ *الإرشاد*، ج ۲، ص ۱۱۳.

بنشینند و اگر آن واعظ صحبت می‌کند [استفاده کند]؛ البته اگر درست صحبت کند، حرف درست بزند، از سیدالشهدا مطالب بگوید، خصوصیات آن حضرت را بگوید، اینکه امام حسین در قبال حق ایستاد و گفت: «من از حق تنازل نمی‌کنم!» همین یک کلمه! شما تا سال دیگر راجع به این یک کلمه فکر کنید باز فکرتان تا آخر نمی‌رسد.

الآن اگر امام حسین بیاید جلوی ما بگوید: «شما [نسبت] به حق می‌ایستی و عمل می‌کنی؟» ما چه جوابی داریم بدهیم؟ همین یک کلمه! «آیا اگر منافعتان در خطر باشد پا روی حق می‌گذارید یا نمی‌گذارید؟» خدا هم قشنگ پیش می‌آورد؛ برای من و برای شما خوب امتحان پیش می‌آورد! [امام حسین] می‌گوید: بفرما، این حق است و این هم منافع توست، برای این حق آیا پا روی منفعت می‌گذاری یا نه؟ پا روی شخصیت می‌گذاری یا نه؟ حاضری مصیبت بر سرت بیاید یا نه؟ حاضری بعضی از مسائل را ازدست بدهی یا نه؟ دیدی که من ازدست دادم، زن و بچه‌ام را ازدست دادم، جانم را ازدست دادم، پسرانم را ازدست دادم، برادرانم را ازدست دادم، زندگی‌ام را ازدست دادم، همه را ازدست دادم! دیدیم که حضرت همه را ازدست داد و دیگر هیچ نماند، هیچ هیچ! چادر را از سر زنان و بچه‌هایش کشیدند! گوشواره را از گوششان در آوردند! آتش زدند و همه چیز را نابود کردند! چه کار بود که نکردند؟! واقعاً چه کار نکردند؟! یعنی چه بی‌حیایی و بی‌شرمی‌ای بود که اینها انجام ندادند؟! دختر امام حسین را در مجلس یزید می‌خواستند به کنیزی ببرند! دیگر از

۱. رجوع شود به *قرب الإسناد*، ص ۲۶؛ *الأمالی*، شیخ صدوق، ص ۱۶۶؛ *اللّهوف*، ص ۱۴۳؛ *الطرائف*، ج ۱، ص ۱۶۶؛ *الإرشاد*، ج ۲، ص ۱۱۵؛ *مقتل الحسین علیه السلام*، خوارزمی، ج ۲، ص ۴۵؛ *مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السلام*، ج ۴، ص ۱۱۲؛ *تذکرة الخواص*، ص ۲۲۸؛ *مشیر الأحران*، ص ۷۶؛ *المنتخب*، طریحی، ص ۴۶۷؛ *معالی السبطين*، ص ۷۸۶؛ *الدمعة الساکبة*، ج ۵، ص ۴۸؛ *موسوعة کربلاء*، بیضون، ج ۲، ص ۲۶۵.

۲. *الأمالی*، شیخ صدوق، ص ۱۶۴؛ *تذکرة الخواص*، ص ۲۲۸؛ *مشیر الأحران*، ص ۷۶.

۳. *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۴۳۸؛ *مشیر الأحران*، ص ۷۷.

این بالاتر؟! گفت: «من می‌خواهم این را کنیزش کنم! یا یزید، این را کنیز من کن!» که صدای حضرت زینب درآمد! جریانش را می‌دانید!^۱ دیگر چه کار نکردند؟! همه اینها برای چه بود؟! همه اینها برای این بود که الآن بر سرمان بزنیم و حسین حسین کنیم و بگوییم: حسین را کشتند؟! این شد هنر؟! کشتند که کشتند، تمام شد! یک قضیه‌ای بود که ۱۴۰۰ سال پیش اتفاق افتاد و تمام شد رفت! ما چه کنیم؟ امام حسین این بلا را سر خودش درآورد برای ما، برای امروز ما، برای اینکه اگر یک چیزی را می‌فهمیم دیگر با شانناژ^۲ و توطئه و... زیر آن نزنیم! اگر حق را می‌فهمیم با تزییقات و ارباب‌ها و مسائلی که به وجود می‌آورند مسئله را مختومه اعلام نکنیم و پای قضیه بایستیم! بگوییم: آقا، این حق است و تا آخر می‌ایستیم؛ هر چه می‌خواهد بشود، بشود! اول حق را بفهمیم و بعد وقتی فهمیدیم، به آن عمل کنیم.

این هدف امام حسین بود، این هدف امام سجاد بود، این هدف امام حسن بود، این هدف امیرالمؤمنین بود، و این هدف امام زمان است. امام زمان الآن از ما چه می‌خواهد؟ امام زمان می‌خواهد ما مدام به او توجه کنیم؟ توجه به امام زمان چه فایده‌ای دارد؟! دائماً من بگویم: «یا حجّة بن الحسن، یا حجّة بن الحسن!» تسبیح را در بیاورم و مدام بگویم! چه شد؟! چه نتیجه‌ای دارد؟! توجه به امام زمان یعنی شما امام زمان را در هر مسئله‌ای کنار خودتان فرض کنید! امام زمان از ما این را می‌خواهد. اگر الآن امام زمان در این اطاق باشد، شما هر کاری می‌کنید؟ پشتک می‌زنید؟! نمی‌کنید! اگر الآن امام زمان در این اطاق باشد شما هر حرفی را می‌زنید؟ یا من هر کاری را دلم بخواهد می‌کنم!؟

امام زمان می‌خواهد این را بگوید: تو وقتی به فهم می‌رسی که دیدن و ندیدن مرا در این اطاق یکی ببینی! او این را می‌خواهد؛ در هر لحظه او را در کنار خودمان ببینیم، در

۱. *الارشاد*، ج ۲، ص ۱۲۱؛ *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۴۶۱.

۲. هوچی‌گری، تلاش برای شکست رقیب از راه سفسطه. (محقق)

هر لحظه او را مُشرف و مسلّط و مُسیطر بر خودمان ببینیم و در هر لحظه او را ناظر ببینیم. الآن فرض کنید که یک دوربین آن گوشه گذاشته باشند، آیا شما متوجه حرکات خودتان نیستید؟! این دارد ضبط می‌کند و بعد هم برمی‌دارند شب از تلویزیون پخش می‌کنند! دیده‌اید، آقا هر طور و هر قسمی بخواهد نماز می‌خواند، اما همین که دوربین می‌گذارند، [با افراط در اداء مخارج حروف می‌گویند]: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ...﴾؛ چرا؟ چون دارند از تلویزیون پخش می‌کنند!

من مشهد بودم و یک شخصی را که همه می‌شناسید و از بستگان ما هم هست، می‌خواست به منزل مرحوم آقا بیاید و ایشان را زیارت کند. مرحوم آقا هم با او یک نسبتی داشتند. البته مرحوم آقا با او دیدن نکردند، چون وقتی در تلویزیون نامه یک فردی را خوانده بود که: «من هشت فرزند دارم» گفته بود: «ای خانم، چرا شما هشت فرزند آوردی؟ آیا بهتر نبود که کمتر فرزند می‌آوردی؟!» من هم رفتم [این قضیه را] گذاشتم در دست آقا! گفتم: «آقا، نگاه کنید فلانی چه گفته است!» گفتند: «عجب! ایشان گفته است؟ من دیگر با او ملاقات نخواهم کرد!»

این شخص در تابستانی که مشهد آمده بود، بعد از ظهر آمد برای دیدن. آقا منزل [اندرونی] بودند، نیامدند و گفتند: «ملاقات نمی‌کنم!» ایشان شوخی با کسی نداشت! لذا او هم برگشت.

من وقتی که از منزل بیرون آمدم داشت با زن و بچه‌اش می‌آمد و حرکاتش با آنها یک قسمی بود؛ تا چشمش به من افتاد، یک‌دفعه و فوری قدم‌ها را آرام آرام [برداشت]! من هم همان‌جا برگشتم رفتم داخل خانه و در را بستم! التفات کردید؟ حال اگر یک دوربینی در اینجا باشد و همه این مجلس و ما را عکس بیندازد، آیا ما مواظب کلامان، حرکاتمان، سکنااتمان هستیم یا نیستیم؟

ما این قدر برای امام زمان ارزش قائل نیستیم؛ به اندازه دوربین ارزش قائل نیستیم! واقعاً نیستیم و شوخی نداریم! البته باید سعی کنیم که با کمک و عنایت و نظر خودش [توجه] داشته باشیم؛ ولی باید ببینیم!

چون ما گرفتار کثرات هستیم امام زمان را از چشمان خود غایب می‌بینیم؛ حالاکه غایب می‌بینیم خود را نسبت به کارهایی که انجام می‌دهیم، مُطلق‌العنان و مختار [می‌بینیم]؛ بنده خودم را می‌گویم و به سهم خودم همین‌طور هستم! بی‌رودربایستی همین‌طور هستم و اوضاعی ندارم. امیدواریم که لطف حضرت شامل حال بنده و همه رفقا باشد.

امام زمان نمی‌گوید صبح تا شب بیا به من «یا حجة بن الحسن» بگو و دعای ندبه و توسل بخوان! اینها هیچ فایده ندارد. امام زمان می‌گوید: بیا ببین من چه کسی هستم! تو مرا آوردی در حدّ سایر مردم قرار دادی، آن وقت دعای ندبه برای من می‌خوانی؟! من کسی هستم که از رگ گردن تو به خود تو نزدیک‌ترم؛ من امام زمان این چنین هستم! حال مرا در کنار خودت برنامه‌ریزی کن و در برنامه‌ای که می‌خواهی بریزی جایگاه من را در کنار خودت قرار بده؛ آن وقت اگر چهل روزی بگذرد، خواهی دید چقدر تفاوت پیدا می‌کند! بگذار یک اربعین و چهل روز بگذرد و این کار را انجام بده! آن وقت این را می‌گویند: انتظار فرج و آمادگی.

اگر این‌طور شدیم، دست ما در دست حضرت است و عنایت و ولایت و نظر آن حضرت شامل ما خواهد شد؛ حضرت ما را به خودش نزدیک خواهد کرد و از انفاس خودش بر ما خواهد دمید و هرچه را که در تصوّر نیاید از ناحیه حضرت [به ما خواهد رسید]؛ حضرت دریاست، برای دریا چه فرقی می‌کند که از آن یک لیوان آب بریزد روی این گیاه یا بریزد روی...؟! تازه آن آب هم مال خود اوست که به دریای خودش می‌رود! برای دریا فرق نمی‌کند. شما اقیانوس کبیر را در نظر بگیرید، چه تفاوتی برای حضرت می‌کند؟

آنچه حضرت می‌خواهد، یک مقدار صفا و یک مقدار خلوص و یک مقدار فهم است! فهم خیلی مسئله مهمی است که انسان قدرت تفکر خودش را نسبت به مبانی اصلی اسلام بالا ببرد و مبانی واقعی اسلام را بفهمد.

برای این منظوری که عرض کردم به شما رفقا توصیه می‌کنم و اعتراف می‌کنم

و روز قیامت جواب می‌دهم و نگویید نگفتی! بنده برای این منظور از مطالعه کتاب‌های مرحوم آقا الآن در روی زمین کتابی را بهتر نمی‌بینم.

یک وقت یکی از دوستان و رفقای ما در مشهد رفته بود با یکی از اساتید مهم دانشگاه، دکتر غلام‌رضا اعوانی که رئیس انجمن فلسفه دانشگاه طهران است، ملاقات و راجع به یک قضیه‌ای صحبت کرده بود. یک حرف خیلی جالبی می‌زد و می‌گفت: ایشان در ضمن صحبت‌هایی که می‌کرد این جمله را گفت: «فرق بین مرحوم آیه‌الله طهرانی و ما در این است که این همه کتاب‌های ما تا به حال یک نفر را مؤمن نکرده است، ولی کتاب‌های ایشان حداقل مؤمن کرده است! این تفاوت بین ما و ایشان است.»

بسیار جمله جالب و پرمعنایی است! گفتم: علتش را نگفت که چیست؟ علتش این است که شما به آنچه که می‌دانید نرسیدید و او رسیده است! این علت آن است. شما الفاظی را سرهم کردید و معانی‌ای را در ذهنتان کنار هم قرار دادید، ولی آیا به حقیقت آن معنا رسیدید؟ ابداً! اما او رسیده است، و چون رسیده است کلام او بر فطرت و قلب قاری و مخاطب و خواننده می‌نشیند و عوض می‌شود.

بنده الآن در روی زمین کتابی را مانند کتاب‌های مرحوم آقا در باز شدن فکر و فهمیدن حقیقت و لب مسئله و دریافتن راز و رمز راه، ندیده‌ام! الآن به بعضی از دوستان می‌گفتم: خودم را از همه به مطالعه این کتاب‌ها نیازمندتر و آجوج می‌بینم! رفقا می‌دانند که کتاب‌های مرحوم آقا کنار تخت خواب است و من هر شب تا مطالعه نکنم اصلاً خوابم نمی‌برد! باید یک صفحه، دو صفحه، سه صفحه مطالعه کنم تا اینکه خوابم ببرد؛ بعد کتاب را می‌بندم و استراحت می‌کنم.

شاید روح مجرد را ده بار تا به حال خوانده‌ام، باز هم الآن دارم می‌خوانم! شاید ولایت فقیه در حکومت/سلام را سه بار خوانده‌ام، سه بار که نه ولی شاید دو بار خوانده‌ام، البته با یک مطالب دیگری؛ ولی در عین حال باز دارم می‌خوانم! الآن احساس می‌کنم که ایشان این مطالب را برای من و امثال من گفته است و خود را واقعاً محتاج می‌بینم.

بنابراین، بنده حقیقت مسئله و سرّ نکته را خدمت رفقا عرض کردم. ما مسئله امام زمان را فراموش کرده‌ایم! امام زمان حیّ است، حاضر است، ناظر است، مشرف است، مسلط است، مسیطر است و همه را در زیر نفوذ خودش گرفته است! وقتی عنایتی به یک فردی بشود، این عنایت از طریق حضرت شده است.

شما الآن ببینید چه افرادی در چه افکاری هستند و در چه مسائلی دارند دور می‌زنند و در چه بند و بست‌هایی زندگی و عمر خودشان را تلف می‌کنند! این طرفی و آن طرفی و طرفدار این و طرفدار آن! ولی شما فارغ از همه این مسائل آمده‌اید و می‌گویید حق چیست؟ دیگر این کیست و آن کیست؟! این طرفی کیست و آن طرفی کیست؟! حال بگذریم از اینکه پرونده همه مشخص است، به آنها کار نداریم.

حق کجاست، ما آنجا می‌رویم! حال این حق هر جا هست، باشد! حق نباشد، نمی‌رویم! حال هر چه هم می‌خواهند بگویند، بگویند! بگویند آقا ضدّ فلان است، باشد! شما فرض کن که هستم، بعدش چه؟!

یک وقتی آقای حسن زاده مباحث نفس شفا را درس می‌گفتند و من هم به درس ایشان می‌رفتم. آن زمان آقای منتظری خیلی محلّ رجوع ارباب رجوع بود و افراد مراجعه می‌کردند و خلاصه، رتق و فتق می‌کردند. یک دفعه یک شخصی آنجا بود و به ما گفت: «آقا، شما نظر تان با حضرت آیه‌الله منتظری مخالف است!» گفتم: «نظر حضرت آیه‌الله منتظری هم با من مخالف است!» چه آیه‌ای آمده که بنده باید نظرم را طبق نظر ایشان قرار بدهم؟! بعد هم دیدید که از تمام آن کرسی صلابت و ... خلع شدند و گوشه‌نشین شدند و بعد هم بر سر ایشان رفت آنچه را که همه دیدند و شنیدند! علی‌کلّ حال ما به صحّت و سقم کار نداریم، روزگار همین است! این روزگار است. کدام آیه آمده که بنده باید فکرم را طبق نظر آیه‌الله کذا و آیه‌الله کذا قرار بدهم؟! چه کسی گفته است؟! کجای قرآن است؟! آنچه که ما داریم قرآن است و چهارده معصوم و بس، والسلام، تمام! هر شخصی به هر مقدار که تابع حکم و نظر چهارده معصوم باشد روی چشم ما است؛ هر کسی نباشد، ما با او کاری نداریم؛ ولو هر کسی می‌خواهد باشد.

و فهمیدیم به این مقدار باید روز قیامت پاسخ‌گو باشیم و نسبت به غیر این پاسخ‌گو نخواهیم بود! این هم فهمیدیم. حالا هر کسی می‌خواهد سلیقه خودش را به هر کیفیتی اظهار کند، بکند؛ آن دیگر مشکل خود افراد است و مشکل ما نیست. آنها روایت یا آیه قرآنی بخوانند که غیر از چهارده معصوم باید فرد دیگری واجب‌الإطاعة باشد ما قبول می‌کنیم و حرفی نداریم. اگر آیه قرآنی آمده است، اگر روایتی آمده است، اگر کلام صادق مصدق آمده است که شما غیر از چهارده معصوم باید از فلان آقا و فلان آقا و فلان آقا اطاعت بکنید و هر چه گفتند بپذیرید، می‌گوییم چشم! ولی متأسفانه نیامده است.

بنابراین، ما قرآن داریم و چهارده معصوم و بس و الآن امام زمان! این نکته، نکته مهم است و همه به همین سمت و به این وضع و به این راه دعوت می‌کنند. رفقا، کسی که این راه را نرود باخته است و سرش کلاه رفته است! باید امام زمان را درست بپذیریم و درست قبول کنیم و شعاری قبول نکنیم؛ پرچم دست بگیریم راه بیفتیم و سیصد نفر، چهارصد نفر زن و مرد را از این طرف و آن طرف ایران با اتوبوس راه بیندازیم و برویم بالای کوه و... نه آقا، این شعاری و شعار است. امام زمان گفته است بلند شوید زن و مرد را راه بیندازید؟! زن‌های جوان و دخترهای جوان را راه بیندازید؟! من گفتم؟! امام زمان گفته است: ﴿الرِّجَالُ قَوْمُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ را بخوانید و به آن عمل کنید، آنگاه مرا در کنار خودتان خواهید یافت! مسئله این است.

حالا که توفیق برای وصول به باب معارف الهی برای ما دست داده و خداوند متعال این سفره را برای ما فراهم کرده است، باید قدر بدانیم و نباید بگذاریم این سفره خدایی ناکرده برچیده بشود! تا وقتی که این سفره هست از آن استفاده کنیم و

۱. سوره نساء (۴) آیه ۳۴. رساله بدیعه، ص ۳۹:

«مردان بر زنان [به واسطه برتری‌ای که خداوند یکی را بر دیگری داده است] قیومیت دارند.»

کنار ننشینیم؛ چون روزگار معلوم نیست که بر چه منوال می‌گردد! فعلاً سفرهای پهن شده است، باید انسان تا حدّ امکان توشه بردارد و از خداوند توفیق بخواهد که خودش را نسبت به راه موفق کند.

اگر مسئله‌ای یا سؤالی باشد بنده در خدمت رفقا هستم. البته سایر رفقا هم هستند، اینها هم افرادی هستند که مرحوم آقا را دیده‌اند، با ایشان حشرو نشر داشته‌اند و وضعیت ایشان، زندگانی ایشان، مبانی ایشان، راه و رسم ایشان و درس ایشان [را دیده‌اند]؛ بنده هم مثل اینها و تفاوتی ندارد. حال ما پسر ایشان هستیم، اینها پسر ظاهری نیستند؛ فقط همین! ولی انسان از نقطه نظر اتصال قلوب و شناخت و خُبرویت تفاوتی ندارد و فرقی نمی‌کند؛ چه تفاوتی دارد؟!

مهم عمل کردن به دستورات است، و الاً صرف دیدن اولیا دردی دوا نمی‌کند! خود مرحوم آقا هم نوشته‌اند: چه افرادی در زمان مرحوم آقای انصاری بودند که بعد از مرحوم آقای انصاری راه انحراف را درپیش گرفتند!^۱ چه افرادی با آقای حداد محشور بودند و بعد مورد طرد و دورباش ایشان قرار گرفتند و دیگر تا آخر عمر اصلاً در منزلشان راه ندادند!^۲

هم چنین چه افرادی با مرحوم آقا بودند و بعد از مرحوم آقا امتحان خوبی ندادند! درست شد؟! چرا؟! چون فقط از آقا یک هیكل دیدند، سیمای نورانی دیدند، جاذبه‌های ظاهر دیدند؛ اما نرفتند در عمق آقا ببینند عمق او چیست؟ نرفتند ببینند مبانی او چیست؟ چون این [ظاهر] یک روز هست و فردا نیست؛ پیغمبرش از دنیا رفت، چه رسد به بقیه! امروز به ما عمر می‌دهند و فردا عمر را می‌گیرند.

انسان باید از مصاحبت با بزرگان نکته بردارد، و آن نکته‌ها الآن در کتاب‌های ایشان هست! نگوید که ای داد، ما آقا را ندیدیم! نه، هیچ اشکالی ندارد. بنده الآن از

۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۴۰ - ۶۰.

۲. رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۴۱ - ۵۵۲.

طرف ایشان به شما اعلام می‌کنم - اینکه شما ایشان را ندیدید و ایشان را زیارت نکردید، هیچ اشکالی ندارد! اگر کتاب‌های ایشان را بخوانید - ایشان فرمودند: کسی که کتاب‌های ما را بخواند و بفهمد و به آن عمل کند، خداوند برای او فتح باب خواهد کرد!

این حرف یک ولیّ خداست و حرف بنده نیست! قضیه شوخی نیست.
إن شاء الله امیدواریم که همه ما تحت نظر اولیای خدا و ائمه هدی در همان راه آنها ثابت و پابرجا باشیم و بتوانیم هرچه بیشتر به دستورات و برنامه آنها عمل کنیم.
خیلی بهره‌مند و مستفیض شدیم، خدمت رفقا هم رسیدیم و إن شاء الله امیدواریم که از دعای خیر فراموش نشویم.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ



برای شهیدن این
سفرهای اسکن کنید.

مجلس ختم

بررسی اجمالی تاریخ ائمه علیهم السلام
از زمان حضور تا دوران غیبت

کرمان ۸ ربیع الثانی ۱۴۳۰ هجری قمری
ولادت امام حسن عسکری علیه السلام - جلسه آقایان

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد
و على آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

امروز [۸ ربيع الثاني] روز تولد امام حسن عسکری علیه السلام در مدینه طیبه بوده است.^۱ تولد و نشوونما و زندگی [اکثر] ائمه علیهم السلام در مدینه بوده است، منتها بعداً به واسطه حکام ظلم منتقل شدند و به این طرف و آن طرف رفتند. امیرالمؤمنین علیه السلام به واسطه حکومت اسلامی، هنگامی که از جنگ جمل در بصره برمی گشتند، [کوفه را برای خلافت انتخاب کردند]؛ در آن موقع مرکز حکومت مدینه بود و امیرالمؤمنین برای دفع فتنه طلحه و زبیر و عایشه از مدینه حرکت کردند و به بصره آمدند - یعنی حدود دوهزار کیلومتر راه طی کردند - و جنگ جمل در بصره به سرکردگی عایشه، زن پیغمبر اتفاق افتاد.^۲ واقعاً این نفس چه کار می کند! یعنی کسی تصوّر می کند یک روزی زن پیغمبر بلند شود [در مقابل امیرالمؤمنین بایستد]؟! بله، افراد در میزان معرفت و دیانتی که

۱. مناقب آل ائمه علیهم السلام، ج ۴، ص ۴۲۲.

۲. الجمل و النصرة، ص ۲۲۵ - ۳۹۰؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۲۱ - ۲۷۱.

دارند متفاوت هستند؛ اما یک کسی این قدر جسارت کند و به خودش جرئت بدهد که بعدها در تاریخ بگویند: «زن پیغمبر آمد و بر علیه خلیفه منتخب از جانب مسلمین [قیام کرد]!» چون معلوم بود که [لباس] خلافتی که بر امیرالمؤمنین علیه السلام پوشیده شد، به اراده و خواست خودشان نبوده است.

اما مسئله ابوبکر در سقیفه بنی ساعده با کودتای عده‌ای اوباش اتفاق افتاد؛ حتی یک نفر در همان سقیفه گفته بود: «بابا، پیغمبر همین دو ماه پیش در غدیر خم علی را معرفی کرد، چرا شما اصلاً حرفی از علی نمی‌زنید؟!» که عمر تا این حرف را شنید، به گونه‌ای بر دهان او کوبید که داریم: «خون از دهانش روی زمین پاشید و به روی زمین افتاد و چند نفر آمدند و او را مورد مشت و لگد قرار دادند!»^۱ بابا، بدبخت یک حرف زده است که علی را هم صدا می‌کردید؛ حرفی نزده و مطلبی نگفته است! این حکومت دموکراسی اسلام را ببینید! آن وقت اهل تسنن می‌گویند: «حکومت شیخین بر اساس دموکراسی و رأی مردم بوده است!» اگر بر اساس رأی مردم بوده است، پس دیگر لگد زدن^۲ و در منزل دختر پیغمبر را آتش زدن^۳ چه بوده است؟! رها می‌کردید! هر کسی آمد و بیعت کرد، کرد و هر کسی نکرد، او را رها می‌کردید.

چه دلیلی دارد که انسان در جامعه‌ای نظر مخالف را برنتابد؟! برای چه؟! مگر همین کار را امیرالمؤمنین نکرد؟!!

بله، یک وقت شخصی بلند می‌شود و برخلاف رأی مسلمین و قاطبه افراد بر علیه حکومت اقدام نظامی می‌کند، [در این صورت حکومت باید در مقابل او بایستد]؛ مانند همین کاری که عایشه کرد. عایشه و طلحه و زبیر آمدند بر علیه حکومت

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۳ و ۱۲۴؛ السقیفه و فدک، ص ۶۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۵. با قدری اختلاف در مصادر.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۸؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸.

۳. اثبات الوصیة، ص ۱۴۶؛ کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۸۵ و ۸۶۴.

اقدام نظامی کردند؛ مردم را جمع می‌کردند و عایشه به این طرف و آن طرف نامه می‌داد و عنوان نامه هم این بود: «مِنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ، زَوْجَةِ رَسُولِ اللَّهِ؛ از عایشه، مادر مؤمنین و زن پیغمبر!»^۱ یک عده هم بدبخت‌ها گول می‌خوردند که زن پیغمبر دارد نامه می‌دهد و مردم را برای کمک و حمایت [دعوت می‌کند]^۲!

اینها خیلی برای انسان عبرت‌آمیز است؛ خواندن تاریخ و در تاریخ فرورفتن و فکر کردن خیلی برای روشن شدن فکر [مؤثر است]! آن وقت این مردم همین‌طور بیکار و بی‌عار اصلاً صحبت نکردند: اینکه الآن شما داری نامه می‌دهی، آخر این علی چه گناهی کرده است؟! «بیایید که علی عثمان را کشته است!»^۳ عجب! چرا باید این‌طور بشود که ما بخواهیم با دروغ افراد را به سمت خودمان جلب کنیم؟! آخر علی بنده خدا کی عثمان را کشت؟! علی که مردم را نهی کرد و گفت:

این کار را نکنید؛ من فتنه‌هایی را در پس این اقدام می‌بینم که شما نمی‌بینید!^۴

مردم هم که جانشان به لبشان آمده بود، گوش ندادند و رفتند وارد منزل عثمان شدند و اصلاً عثمان را تکه‌تکه کردند!^۵ بعد هم جنازه‌اش را در قبرستان یهودی‌ها که یک دیوار بین آن و قبرستان بقیع فاصله بود، انداختند. بعد که معاویه در رأس کار آمد، آن دیوار را برداشت^۶ و الآن یک قبرستان بیشتر نیست، همان قبرستان بقیع است

۱. رجوع شود به *الجملة والنصرة*، ص ۲۹۹-۳۰۳؛ *وقعة الجمل*، ص ۲۱-۳۵.

۲. رجوع شود به *الجملة والنصرة*، ص ۲۲۵-۳۱۱؛ *وقعة الجمل*، ص ۹۴-۱۱۰.

۳. رجوع شود به *الجملة والنصرة*، ص ۳۰۱؛ *وقعة الجمل*، ص ۳۰ و ۳۱ و ۳۴.

۴. رجوع شود به *أنساب الأشراف*، ج ۵، ص ۵۵۸؛ *الفتوح*، ج ۲، ص ۴۲۳؛ *الأمالی*، شیخ طوسی، ص ۷۱۵.

جهت اطلاع بیشتر درباره محاوره امیرالمؤمنین علیه السلام با معترضین به عثمان، رجوع شود به *الفتوح*، ج ۲، ص ۳۷۹ و ۳۸۰.

۵. رجوع شود به *الفتوح*، ج ۲، ص ۴۲۶-۴۳۳؛ *الإمامة والسياسة*، ج ۱، ص ۶۲-۶۵.

۶. *تاریخ الطبری*، ج ۴، ص ۴۱۲؛ *المعجم الكبير*، ج ۱، ص ۷۸ و ۷۹؛ *معرفة الصحابة*، ج ۱، ص ۸۷.

و آن دیوار تا آخر برداشته شده است.

جناب عایشه، چرا می‌آیی با دروغ مردم را جمع می‌کنی؟! جناب طلحه و زبیر، چرا برای دو روز دنیا می‌آیید با دروغ امیرالمؤمنین مظلوم را جانی و قاتل جلوه می‌دهید؟! اینها آمدند بر علیه حکومت اقدام نظامی کردند. طبعاً وظیفه امیرالمؤمنین این است که مقابله کند؛ هر کسی بر علیه حکومت اقدام نظامی کند، دولت و حکومت باید در مقابل او بایستد و این اقدام را دفع بکند، قاعده‌اش این است؛ ولی اگر کسی مخالف است و حرف می‌زند و صحبت می‌کند، امیرالمؤمنین با او کاری ندارد!

سعد وقاص به امیرالمؤمنین گفت: «من با تو کاری ندارم!» [امیرالمؤمنین فرمودند]: «خُب نداری، بلند شو برو؛ من هم با تو کاری ندارم!»

طلحه و زبیر بلند شدند رفتند، حضرت فرمودند: «می‌خواهند بروند، بروند؛ هر کسی می‌خواهد بیعت کند، هر کسی هم می‌خواهد نکند!»^۱ آن در [سقیفه] بود که می‌گفتند: «اگر بیعت نکنی خانه را آتش می‌زنیم!»^۲

شما نگاه کنید ببینید این قضیه آتش زدن خانه، این قدر شنیع است که الآن اهل تسنن دارند انکار می‌کنند! می‌گویند: «چیزهایی که در تاریخ است، دروغ است!» چرا به جای اینکه تاریخ را انکار کنی، خودت را عوض نمی‌کنی؟! خودت را در ظلم و جهالت نگه می‌داری، ولی تاریخ را عوض می‌کنی؟! خودت را عوض کن. تاریخی که تمام افراد از اول پیدایش آن تا حتی همین قرن اخیر، [آن را نقل کرده‌اند].

شاعر النیل، شاعر مصری در آن مجلس بسیار باشکوهی که ملک فؤاد در قاهره تشکیل داد، در مقام مدح و ثناگویی از جناب عمر، اشاره به این قضیه آتش زدن در می‌کند. دیگر تا این اواخر هم راجع به این قضیه شعر گفته بودند، آن وقت شما

۱. رجوع شود به الفتوح، ج ۲، ص ۴۴۱ - ۴۴۴؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۲۸ - ۴۳۳.

۲. رجوع شود به المصنف، ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۵۷۲؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛

تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۲؛ الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۳۰؛ العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۳.

می خواهید چه را انکار کنید؟! مثل اینکه ما الآن بگوییم: «آقا، اصلاً انقلاب اسلامی ای وجود نداشته و همه حرف‌هایی که می‌گویند بیخود است!» به ما می‌خندند! یک‌هم‌چنین قضیه به این مهمی که اتفاق افتاد؛ مگر می‌شود انسان تاریخ را انکار کند؟! یا بعضی از افرادی که در اینجا بودند و بعد از دنیا رفتند، انسان بگوید: «آقا، اصلاً اینها نبودند، خیالات است!» خیالات چیست آقا؟! این شخص اینجا بوده و شصت یا هفتاد سال زندگی کرده و همسایه‌ها و فامیل او را می‌شناسند. خلاصه، دستِ انکار ما خیلی عالی است و فوراً انکار می‌کنیم!

بله، شاعرالنیل می‌آید در آنجا و در مقابل ملک‌فؤاد، [آن اشعار را می‌خواند]؛ وقتی که من این قضیه را می‌خواندم، در آنجا نوشته بود:

وقتی که شاعرالنیل این شعر را گفت، چند نفر - که محبِ اهل بیت بودند - از مجلس بلند شدند، حرکت کردند و به‌عنوان اعتراض بیرون رفتند و مجلس را ترک کردند.

از جمله اشعارش این است:

وَ قَوْلَةٌ لِعَلِّيَّ قَالَهَا عُمَرُ	أَكْرِمِ بِسَامِعِهَا أَعْظَمَ بِمُلْقِيهَا
حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أَبْقَى عَلَيْكَ بِهَا	إِنْ لَمْ تُبَايِعْ وَ بِنْتُ الْمُصْطَفَى فِيهَا
[ما کان غیرُ اَبی حَفْصِ يَفْوَهُ بِهَا	أَمَامَ فَارِسِ عَدْنَانَ وَ حَامِيهَا]

۱. دیوان حافظ ابراهیم، ج ۱، ص ۷۵.

اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۸۴:

«عجب کلام ارزشمند و بلند مرتبه‌ای است که عمر به علی خطاب نمود! چقدر کریم و بزرگوار است شنونده آن و چقدر عظیم و بلند مرتبه است گوینده آن!
”قطعاً بدان که خانه تو را به آتش می‌کشم و تو را در آن خانه باقی نمی‌گذارم، اگر از بیعت با خلیفه ابوبکر سرپیچی نمایی؛ باینکه دختر پیامبر در آن خانه باشد و از آنجا خارج نشود!“
این کلام، کلامی نیست که از دهان هر کسی خارج شود، گوینده‌ای همچو عمر را می‌طلبد که بتواند در مقابل اول‌پهلوان عرب و تک‌سوار عدنان و نگهبان و پاسدار امت عرب (عدنان) ایراد کند.»

می‌گوید: «جناب خلیفه ثانی عمر، عجب کلام بزرگ و عالی و رفیعی فرمود! در وقتی که به علی می‌گفت: "اگر بیعت نکنی، خانه تو را آتش می‌زنم و خانه را بر سرت خراب می‌کنم!" احسنت و آفرین به آن کسی که این کلام را شنید (که علی باشد) و چقدر بزرگوار و منیع است آن کسی که این کلام را ادا کرد!» به‌به! شما نگاه کنید ببینید شاعر قرن دموکراسی را!

چون مسئله تبدیل و رُسناس فرهنگی در همین قرن اخیر اول از مصر شروع شد و بعد به سایر کشورها رفت؛ لذا شروع کرده بودند به ترجمه کتاب‌ها و... بنابراین مصر از نظر کتاب و فرهنگ و ترجمه و... حدود سی سال از ما جلوتر است. این افکار پوچ و مزخرفی که الان شما راجع به وحی می‌شنوید که این مزخرفات را می‌گویند و این افراد مسلمان شیعه - مثلاً! - راجع به پیامبر این مسائل را مطرح می‌کنند و راجع به ائمه می‌گویند: «کلام ائمه حجّت نیست!» و یا آن آقا اخیراً در اصفهان گفته است: «پیغمبر هم گناه می‌کرده است؛ اشکال ندارد، بعد توبه می‌کرده است!» این مطالب، قبلاً در صد سال پیش از آنجا نشئت گرفته و آمده است؛ و اینها حدوداً بعد از زمان سید جمال‌الدین اسدآبادی و به‌دنبالش محمد عبده و استاد رشیدرضا - که اینها یک‌هم‌چنین افکار نوگرایی در مبانی اسلام آورده بودند - از آنها نشئت گرفته بودند.

بنده در همین کتابی که تألیف کردم،^۱ نوشته‌ام: چرت و پرت گفتن هنر نیست؛ بنده هم بهتر از شما بلد هستم بگویم! اگر قرار بر این است که هر مزخرفی را انسان مطرح کند، طبعاً من از شما جلوترم! چون بیشتر می‌دانم و اطلاعاتم بیشتر است؛ لذا بهتر بلام چرت و پرت بگویم! آیا هنر به این است که آدم بگوید: «آقا، در وحی اشتباه بوده است؛ پیغمبر براساس فرهنگ آن موقع حرف می‌زده و الان عوض شده است؛ پیغمبر اشتباه می‌کرده و بعد خودش را تصحیح می‌کرده است؛ حرف‌های ائمه از حجّیت ساقط است!» و آن یکی هم دربیاید [مطالب دیگری بگوید]؛ اگر این است، ما

۱. *افتق و وحی*، نقد نظریه دکتر عبدالکریم سروش درباره وحی.

هم می‌گوییم و ادامه می‌دهیم. اصلاً می‌گوییم: «آقا، پیغمبری نبوده است!» [خودمان] را راحت کنیم! ما هم بلدیم! می‌گوییم: «اصلاً چه کسی گفته ائمه بوده‌اند؟! اینهایی که در کتاب‌هاست همه بیخود و چرت و پرت است!» مزخرف گفتن هنر نیست؛ حرف صحیح و بامبنا زدن هنر است. حرف از روی حساب و مبنای غیرقابل خدشه زدن هنر است. و الا همه - مانند همین‌ها - می‌گویند: «به نظر من این می‌رسد؛ من حدس می‌زنم؛ مرا گمان بر آن است!» بنده را هم گمان بر آن است که حسب و نسب شما مشخص نیست! می‌گوید: «آقا، بنده شناسنامه دارم!» بیخود کردی! شناسنامه‌ات قلابی است! اگر قرار به حرف زدن است، آدم می‌تواند همه‌طور حرف بزند.

اینها انسان نیستند که این مطالب را می‌گویند! شرف انسانی و وجدان انسانی ندارند! البته بنده این مطالب را در آنجا به این کیفیت نگفتم و بحث آنجا بحث علمی است؛ البته این مطالبی هم که می‌گویم علمی است، منتها در هر جایی صحبت، متناسب با خود آن است. اینها آدم نیستند! کسی آن قدر بی‌شرم و بی‌حیا و بی‌شرف باشد که اگر ببیند کمترین مطلب را به او نسبت بدهند، بخواهد شکم طرف را پاره کند، ولی بلند شود این حرف‌ها را به پیغمبر نسبت بدهد، خیلی این باید آدم بی‌شرم و بی‌حیایی باشد. خیلی این آدم باید آدم بی‌وجدانی باشد که نان و نمک پیغمبر را بخورد و بعد بگوید: «کلام ائمه برای ما حجت نیست!» یعنی دروغ می‌گویند! امام صادق دروغ گفته است! معنایش این است دیگر! «کلام ائمه حجت نیست» یعنی همه روایات و همه مطالب دروغ است! خیلی بی‌حیایی می‌خواهد واقعاً!

و تعجب اینجاست که یک‌مشت آدم‌های نادان و نفهم دنبال این احمق‌ها راه افتاده‌اند و با اسم نوگرایی و نوحنبلی و نوشیعه و نو فلان و نو فلان، خیال کرده‌اند اینها هم در این بازار متاعی برای تماشا و برای عرضه تقدیم کرده‌اند!^۱

آمدند امیرالمؤمنین علیه‌السلام را انتخاب کردند، به‌زور هم انتخاب کردند! ولی

۱. رجوع شود به *افتق و وحی*، ص ۴۰ و ۴۸ و ۱۷۶.

همین آدمی را که به زور انتخاب کردند، می‌گوید: «هر کسی نمی‌خواهد با من بیعت بکند، نکند!»^۱ بلند می‌شدند در صحبت‌هایی که می‌کردند علناً به امیرالمؤمنین سب می‌کردند! ما این حرف‌ها را کجا می‌بینیم؟! اصحاب می‌خواستند بلند شوند و بر دهان او بزنند، اما حضرت می‌فرمود: «بنشین و او را رها کن؛ کاری ندارد، می‌خواهد حرف بزند، بگذار بزند.»^۲ حرف می‌زند بگذار بزند، آبروی خودش را می‌برد! حضرت به خاطر فحش‌ها و سب‌هایی که به او می‌کردند، نه یک نفر را در زندان انداخت، نه آمد اعلامیه بدهد: «این آقا بر علیه ما و بر علیه نظام ما است، او را بگیرید و در زندان بیندازید!» کاری به او نداشتند.

لذا تا وقتی که اقدام نظامی نکرده بودند، کاری به او نداشتند. اصلاً بیا به ما فحش بده؛ و می‌دادند! به امیرالمؤمنین فحش می‌دادند و سب می‌کردند.^۳

[باید به چنین فرد هتاکی گفت:] خودت نفع نمی‌بری و خودت ضرر می‌کنی و خودت، خودت را از رسیدن به یک نعمت محروم می‌کنی! خودت می‌کنی!

امیرالمؤمنین در برگشتن از جنگ جمل وقتی به کوفه رسیدند، آنجا را برای خلافت انتخاب کردند. البته مردم کوفه نگذاشتند امیرالمؤمنین به مدینه برگردند؛ لذا حضرت در آنجا توقف کردند و کوفه شد مقر خلافت.^۴ حضرت هم چند سالی در آنجا بودند تا اینکه به شهادت رسیدند.

امام حسین هم حرکت کردند آمدند در [عراق] و قضیه کربلا اتفاق افتاد. فقط

۱. رجوع شود به الفتوح، ج ۲، ص ۴۴۱-۴۴۴؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۲۸-۴۳۳.

۲. رجوع شود به نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۵۰.

۳. أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۲۴۳؛ مقاتل الطالبیین، ص ۷۸؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۹۴؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۴۶۰ و ۴۶۱ و ج ۵، ص ۲۳۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۵۸ و ۵۹.

۴. الأخبار الطوال، ص ۱۵۲؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۷۱-۲۷۳.

شهادت امام سجاد^۱ و امام باقر^۲ و امام صادق^۳ در مدینه بود و بعد، از امام موسی بن جعفر دیگر همین طور که بود؛ هارون حضرت را در زندان‌های مختلف در بصره^۴ قرار داد و آخر هم در بغداد [به شهادت رساند].^۵ امام رضا را هم که آوردند به مرو^۶ و در [طوس] به شهادت رساندند.^۷ امام جواد هم در [بغداد]^۸ و امام هادی^۹ و امام عسکری^{۱۰} هم [در سامرا] به شهادت رسیدند.

لذا این پراکندگی که ائمه علیهم السلام پیدا کردند، به میل و اختیار خودشان نبوده است. تنها امامی که ولادتش در مدینه اتفاق نیفتاد،^{۱۱} امام زمان بود که حضرت در سامرا ولادت پیدا کردند و در همان سامرا هم بعد از گذشت پنج سال به امامت رسیدند؛^{۱۲} ولی ولادت سایر ائمه، همه در خود مدینه بوده است.^{۱۳}

اگر ما بخواهیم به تاریخ ائمه علیهم السلام نگاه کنیم، می‌بینیم یک مسئله خیلی

۱. ایرشاد، ج ۲، ص ۱۳۷.

۲. همان، ص ۱۵۸.

۳. همان، ص ۱۸۰.

۴. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۸۶؛ ایرشاد، ج ۲، ص ۲۳۹.

۵. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۹۹-۱۰۵؛ ایرشاد، ج ۲، ص ۲۱۵ و ۲۴۲.

۶. ایرشاد، ج ۲، ص ۲۵۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۸.

۷. ایرشاد، ج ۲، ص ۲۶۹-۲۷۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵۳.

۸. ایرشاد، ج ۲، ص ۲۹۵؛ إثبات الوصیة، ص ۲۲۷.

۹. ایرشاد، ج ۲، ص ۳۱۱؛ إثبات الوصیة، ص ۲۴۳.

۱۰. ایرشاد، ج ۲، ص ۳۱۳؛ إثبات الوصیة، ص ۲۵۶.

۱۱. ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در مکه بوده است. ایرشاد، ج ۱، ص ۵. (محقق)

۱۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۴-۴۲۶ و ایرشاد، ج ۲، ص ۳۳۹.

۱۳. ایرشاد، ج ۲، ص ۵ و ۲۷ و ۱۳۷ و ۱۵۸ و ۱۷۹ و ۲۱۵ و ۲۴۷ و ۲۷۳ و ۲۹۷ و ۳۱۳؛ دلائل

الإمامة، ص ۳۸۳.

مرموزی در این جریانی که نسبت به زیست و زندگی ائمه هست، وجود دارد. تقریباً از نیمه، یعنی از امام صادق به این طرف ما یک دگرگونی و اختلافی در زندگی ائمه مشاهده می‌کنیم و کم‌کم احساس می‌کنیم که انگار خواست خدا این بوده است که ائمه را کمتر در معرض ارتباط با مردم دریاورد؛ یعنی یک جریانی بود برای اینکه کم‌کم مردم از دیدن ظاهری ائمه فاصله بگیرند.

تقریباً بیش از چهار سال - هشت سال هم ذکر کرده‌اند -^۱ ارتباط موسی بن جعفر با مردم قطع بود؛ چون در زندان‌های متعددی که هارون، موسی بن جعفر را در آنجا زندانی می‌کرد، طبعاً ارتباط قطع بوده است. البته این ارتباط به وسیله نواب و وکلای حضرت و افرادی که با حضرت ارتباط داشتند، برقرار بوده است؛ علمایی در شهرهای مختلف بودند که مردم به آنها مراجعه می‌کردند و حضرت با آن نیروی ولایتی که داشتند، آن جریان و سیر هدایت مردم را از باطن متکفل بودند.^۲

ما خیال می‌کنیم تنها نیروی امام علیه السلام آن موقعی است که در منزل زندگی کند و در منزلش باز باشد و مردم بیایند و بروند. ارتباط امام علیه السلام با نفوس مثل ما نیست؛ ما اگر این در را ببندند و بین ما و مردم دو میل شیشه فاصله باشد، دیگر هیچ، تمام شد، خلاص و نمی‌شود کاری کرد! خیلی زور بزنیم، قدرت ما این قدر است؛ فقط وقتی است که یک میکروفون جلوی ما بگذارند و رفقا در مقابلمان بنشینند و حرف بزنیم؛ ولی همین که یک شیشه فاصله بشود، خلاص، انگار نه انگار که ارتباطی وجود دارد! اما امام که این نیست؛ ارتباط امام با تمام ذرات عالم است، با تمام نفوس است، با تمام آن تعلقات است؛ با همه آنها امام علیه السلام از نقطه نظر نفس و از نقطه نظر باطن مرتبط است. چه فرق می‌کند؟! ندیدن امام، ندیدن است؛ چه اینکه امام در اینجا باشد و شما پشت دیوار باشید، ارتباطتان قطع است؛ یا امام در

۱. رجوع شود به رجال الکشی، ص ۴۳۰؛ اثبات الوصیة، ص ۲۳۲؛ تاج الموالید، ص ۹۶.

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۱۳.

مدینه باشد و با مردم ارتباط داشته باشد ولیکن شما در کرمان باشید، باز ارتباطتان قطع است. حالا به صرف اینکه امام علیه السّلام در مدینه است، [دلیل بر ارتباط نیست]؛ بین کرمان و مدینه هزارها کیلومتر فاصله است!

ببینید، ما در تخیل زندگی می‌کنیم! ما امام را هم امام خیالی می‌دانیم؛ امام را فردی می‌دانیم که برای اینکه بخواد با مردم ارتباط داشته باشد، حتماً باید در خانه‌اش باشد و در خانه هم باز باشد، حسینیه داشته باشد، منبر داشته باشد و برای مردم صحبت بکند و حرف بزند، آن وقت می‌گوییم: «بله، این دیگر خوب شد!» و الاً اگر قرار باشد امام در منزل خودش باشد و بگوید: «بنده می‌خواهم این یک هفته در را ببندم؛ کسی نباید بیاید!» می‌گوییم: «ای آقا، چه کار کنیم؟!»^۱

۱. نرم افزار کیمیای سعادت، مجموعه پرسش و پاسخ، ص ۳۸:

«سؤال: با عرض سلام. به تازگی مشکلی عجیب برایم پیش آمده [و آن] این است که تقریباً دارم اعتقاد را به وجود خدا از دست می‌دهم در حالی [که] دلایلی نیز برای خود دارم از این قبیل که خداوند عادل نیست، چراکه مثلاً ما را در زمان غیبت به دنیا آورده و همین باعث گمراهی ما شده و مثل زمان امامان گذشته [امام] در دسترس نیست و نمی‌توانیم مشکلاتمان را حل کنیم و باید به کسانی مراجعه کنیم که اطلاعات کامل ندارند. و یا چرا ما را در یک خانواده شیعه به دنیا آورده و یک نفر دیگر را در جمعی کافر و همین باعث گمراهی یک فرد می‌شود، پس خدا عادل نیست که این قدر بین بنده‌هایش فرق گذاشته و مشکلاتی از این قبیل. نمی‌دانم مشکلم را چه طور حل کنم و همین امر باعث شده که به عنوان مثال نمازهایم را نخوانم! لطفاً راهنمایی دقیق بفرمایید.

جواب: "هو العلیم. پاسخ این پرسش بسیار ساده و روشن است. مگر افرادی که در زمان ائمه علیهم السّلام بودند همه به آنها دسترسی داشته‌اند؟ غیر از تعدادی اندک که در شهر امام بوده‌اند و تازه در زمان حصر و تقیّه نبودند کسی دسترسی نداشت. افرادی که در شهرهای دور زندگی می‌کردند، کی امام را می‌دیدند؟ و یا مثلاً در زمان امام موسی بن جعفر علیهما السّلام سال‌ها آن حضرت در زندان بودند و کسی از ایشان اطلاع نداشت، و یا در زمان امام هادی و امام حسن عسگری علیهما السّلام غیر از اندکی از شیعیان کسی با آنها ملاقات نداشت، زیرا آنها تحت نظر بودند؛ ولی در تمام این موارد ولایت امام علیه السّلام بر احوال همه مردم حاکم و غالب و ناظر

همان زمان مرحوم آقا هم افراد می‌آمدند و از نظر ارتباط با مرحوم آقا، آقازاده‌های ایشان [رابط] بودند و طبعاً ما هم گاهی بین افراد و بین مطالبی که می‌گفتند رابط بودیم. یک روز یک بنده‌خدایی به ما تلفن کرد و گفت: «آقا، این ذکر ما تمام شده است! می‌خواهیم شما آقا را ببینید و بگویید که ما این ذکر را چه کنیم.» گفتیم: «بسیار خوب.» من فردا اصلاً نرفتم آقا را ببینم؛ چون این‌طور نبود که هر روز بخوایم بروم. اغلب روزها می‌رفتم ولی گاهی روزها هم نمی‌رفتم. آن روز هم نشد.

فرداشب ایشان تلفن کرد: «آقا، ذکر ما را گرفتید؟ آقا را دیدید؟» گفتم: «نه، امروز ایشان را ندیدیم.» بنده‌خدا هیچ نگفت. فردای آن رفتیم پیش مرحوم آقا که در ضمن کارهایی که داشتیم، این مطلب را هم به ایشان بگوییم. مطالب را به ایشان گفتیم، اما موقع این که شد، فرمودند: «فعلاً حال ندارم!» ایشان تا اینجا حرف‌های ما را جواب دادند، به این که رسید، فرمودند: «حال ندارم!» ما هم برگشتیم. آن بنده‌خدا شب تلفن کرد: «آقا، ذکر ما را گرفتید؟» گفتم: «نه، نتوانستیم، نشد.» ما هم که نمی‌آمدیم خصوصیات و جزئیات را بگوییم که چه شده است! بنده‌خدا یک خرده دم‌خ شد: «ای بابا، این هم رابط است که آقا گذاشته است؟!» لابد دیگر [این‌طور فکر کرده است]!

⇐ بود. مگر بین زمان غیبت و حضور برای امام علیه‌السلام فرق می‌کند؟ امام که مثل من و شما نیست تا جهت اطلاع بر احوال ما مجبور باشد حضور عینی و فیزیکی در مجامع و محافل داشته باشد، در این صورت او مانند ما خواهد بود نه امام.

او از خود شما به شما نزدیک‌تر است و پیش از آنکه خطوری در ذهن شما پیدا شود او اطلاع دارد و پیش از آنکه اراده بر انجام کاری بنماید او خبر دارد، آن‌وقت چگونه تصوّر می‌کنید که وجود ما در زمان غیبت موجب نقصان کمالی ما خواهد بود؟! و بر این اساس تولد و نشو و نمای یک فرد در اجتماع شیعی یا در بلاد کفر نیز توجیه پیدا می‌کند و خداوند برای او نیز پرونده‌ی خاص خود را قرار داده است. همین که شما به امام علیه‌السلام توجه کنید مشمول نظر و لطف او خواهید بود.“

روز سوم شد، رفتیم پیش آقا و دیدیم ایشان مشغول نوشتن است؛ دیدیم الآن هم که وقتش نیست، چون ایشان دارند می‌نویسند. ما وقتی که می‌رفتیم پیش ایشان و ایشان مشغول نوشتن بودند، یک سلام می‌کردیم و بیرون می‌آمدیم؛ عادت ما این بود. اگر ایشان کار داشتند، خودشان سرشان را بلند می‌کردند و می‌گفتند بمان؛ اگر نه، یعنی دیگر برو. دیدیم نه، ایشان سرشان را بلند نکردند؛ یعنی امروز هم باید تشریف ببرید! گفتیم خدا به خیر کند، امشب او تلفن می‌کند! شب بنده خدا تلفن کرد، گفتیم: «آقا، نشد!» دیگر صدایش درآمد، گفت: «آخر آقا این رسمش است؟! شما سه روز است ما را معطل کرده‌اید!» ما هم آن موقع مثل حالا یک چیزیمان می‌شد؛ شروع کردیم با او شوخی کردن! گفتیم: «آقا، شما در پرونده‌ات چه زمانی را تاریخ زده‌ای که به فنا برسی؟ آن تاریخ را یک هفته به تأخیر بینداز! من قول می‌دهم هیچ طوری نمی‌شود؛ ملائکه و این عالم تکان نمی‌خورند و سر جایشان هستند!» گفت: «آقا، این چه قسم صحبت کردن است؟!» گفتیم: «شما همه‌طور دیدی، این قسمش را هم ببین!» خلاصه، سر کیف بودیم و گفتیم یک خرده با او حال کنیم و سر به سرش بگذاریم. همین‌طور که ما سر به سرش می‌گذاشتیم، بیشتر عصبانی می‌شد تا اینکه بالأخره بنده خدا به حالت قهر خدا حافظی کرد.

فردا یک جلسه‌ای منزل مرحوم آقا بود. مرحوم آقا آمده بودند و مثل اینکه قرار بود صحبتی بکنند. ایشان صحبتشان را کردند و از داخل حسینیه آمدند که به اطاق کارشان، کتابخانه بروند. من دیدم این شخص دارد با اخوی بزرگ‌تر ما صحبت می‌کند؛ متوجه شدم که راجع به ذکرش است. دید بخاری از ما بلند نشد و سه روز هم سر کارش گذاشتیم، حالا اقلأً برود [به اخوی بگوید]! به خیال خودش ما سر کارش گذاشته بودیم. من یک دفعه دیدم: ای وای! داد مرحوم آقا از داخل کتابخانه بلند شد: «بلند شو برو بگو که به همان آقاسید محسن حرفش را بزند! بلند شو برو!» آقا، وقتی این بنده خدا، بیچاره برادرمان درآمد، دیدیم رنگ به صورتش نیست! گفت: «آقا، مگر شما رابطتان فلانی نیست؟ برای چه به من گفتید؟!» ایشان گفت: «آقا، ما

سه روز است به ایشان گفته‌ایم! «ایشان گفت: «به من چه ربطی دارد؟! چرا دارید به من می‌گویید؟!» هیچ، دیگر آن بنده خدا هم به ما چیزی [نگفت]؛ بعد از دو سه روز من به آقا این مطلب را گفتم و ایشان هم گفتند: «بگو چنین کند.» و من خودم تماس گرفتم و گفتم: «آقا، شما یک‌هم‌چنین کاری انجام بدهید.»

ما خیال می‌کنیم اولیای خدا افراد عادی و ظاهری هستند مثل خود ما؛ اگر با مردم حرف بزنند، ارتباط دارند و اگر حرف نزنند، ارتباطشان قطع است! اگر مردم را ببینند، آن رابطه برقرار است و اگر نبینند، رابطه قطع است! اگر دائماً در تردد باشند، ما دیگر اشکالی در مسئله نمی‌بینیم؛ اما وقتی این تردد قطع بشود، می‌گوییم: «چه شده است؟!» اگر اولیای خدا سالم باشند، دیگر خیالمان جمع است؛ اما اگر یک مرضی پیدا کنند، مدام از دیگری می‌پرسیم: «آقا چه زمانی خوب می‌شود؟! آقا چه شد؟! از آقا چه خبر؟! هنوز مریض است؟!» طبعاً یا مریض است یا سالم است، دیگر این حرف‌ها را ندارد! بالأخره مثل همه مردم مریض می‌شود و سالم می‌شود. ما اولیای خدا را در تخیل خودمان قرار داده‌ایم و جایگاه اولیای خدا در ما جایگاه واقعی نیست، بلکه جایگاه خیالی و توهمی است! این مربوط به اولیای خدا.

حالا شما همین مسئله را بالاتر ببرید و به امام علیه‌السلام منتسب کنید؛ تا وقتی که امام علیه‌السلام در مدینه است و مردم با او ارتباط دارند، آنهایی که در کرمان هستند می‌گویند: «الحمدلله ارتباط برقرار است!» بابا، تو که امام را ندیده‌ای! لذا وقتی می‌شنود در خانه امام باز است، مریض نیست، سفر نرفته است، افراد به منزلش می‌روند و می‌آیند، دیگر کار تمام است؛ گرچه این فرد سه هزار کیلومتر هم فاصله داشته باشد! اما همین که می‌شنویم هارون، موسی بن جعفر علیهما‌السلام را زندانی کرده است، انگار سقف به سر ما خراب می‌شود: «ای وای! دیگر چه کنیم؟! امام را هم که زندانی کردند!» چه کار کنیم چیست؟! مگر تا حالا که سه هزار کیلومتر فاصله داشتی، امام را می‌دید؟! مگر تا حالا که سه هزار کیلومتر فاصله داشتی، با امام ارتباط داشتی؟! مگر با موبایل هر دفعه و هر ساعت حرف می‌زدی؟! - آن زمان که الحمدلله

موبایل نبود، و الا معلوم نبود این ائمه از دست این مردم چه می کشیدند! دیگر زندگی نداشتند! - اما نه، تا می بینیم وضع امام عوض شد، تمام اعتبارات ما هم یک دفعه عوض می شود و به هم می ریزد: «حالا که ما با امام ارتباط نداریم و امام را در زندان انداخته اند، چه باید کرد؟!» هیچ، فرقی نکرده است؛ آن موقع امام در مدینه بود، در کوچه فلان، در خانه فلان، شماره فلان؛ الآن امام در زندان، در سلول شماره فلان، در بصره قرار دارد! تازه امام علیه السلام در بصره که بودند، می گفتند:

خدایا یک جای خلوتی از تو می خواستم، الحمد لله اینجا را نصیمان کردی!^۱ چون در بغداد دیگر وضع خیلی وخیم شد و واقعاً کارها و اعمال وحشیانه ای که سبندی کرد، خیلی عجیب عرصه را بر امام علیه السلام تنگ کرد.^۲ و الا در بصره که بودند، می گفتند: «بابا از خدایمان است، الحمد لله یک جای خلوتی پیدا کردیم!» موسی بن جعفر صبح سجده می رفتند، ظهر سر از سجده برمی داشتند؛ چند ساعت سجده شان طول می کشید. و خود من در دوران طفولیت یک هم چنین سجده هایی از مرحوم پدرمان می دیدم که چند ساعت سجده هایشان طول می کشید. تازه حضرت نگاه می کرد و می فرمود: «خوب شد یک جایی پیدا کرده ایم؛ حال آنجا می خواهد خانه باشد، می خواهد بالای کوه باشد، می خواهد سلول زندان باشد، تفاوت نمی کند!» آن امامت و ولایت هم که سر جای خودش محفوظ است؛ تمام نیات افراد را در هر کجای کره زمین با اینکه در سلول است می داند، خطوراتی که می کنند را می داند و با همه افراد ارتباط دارد؛ آن هم در زندان! او امام است، مثل من که نیست؛ او حسابش یک چیز دیگر است و مسئله دیگری دارد.

چند سال مردم از ارتباط حضوری با امام محروم شدند، تا اینکه مسئله عوض شد و قضیه امام رضا علیه السلام پیش آمد. تا چند سال هم امامت امام رضا به خاطر خفقان و

۱. رجوع شود به *الإرشاد*، ج ۲، ص ۲۴۰.

۲. رجوع شود به *مدینه معجز الأئمة*، ج ۶، ص ۳۷۵.

تقیّه اصلاً مخفی بود؛^۱ بعد کم‌کم با آن روابطی که در آن موقع به وجود آمد، اظهار و ابراز شد. امام رضا علیه‌السلام را هم که مأمون گرفت و به مرو برد و دوباره ارتباط قطع شد. بعد ما می‌بینیم اولین امامی که در سنّ صباوت و طفولیت به امامت رسید، امام جواد علیه‌السلام بود. ببینید، یک دفعه اعتباراتی که ما در ذهنمان برای امام داشتیم - که حتماً عمر امام باید بیست یا سی سال باشد تا اینکه بتواند منصب امامت را تحمّل کند - شکست. واقعاً امروزه این مردم و اینهایی که این حرف‌ها را نسبت به امام جواد می‌زنند که [چگونه] در نُه سالگی به امامت رسیدند،^۲ چه می‌گویند؟! می‌گویند: «آقا این حرف‌ها چیست؟! بچه نُه ساله هم امام می‌شود؟!» همین است که می‌شنویم حرف‌های امام حجّت نیست!

ببینید، اصلاً ادراک ما و فهم ما نسبت به مسئله امامت یک ادراک کیلویی است؛ ادراک، ادراک کشیمنی^۳ است؛ ادراک، ادراک باسکولی است؛ ادراک، ادراک ترازویی است! اگر یکی بخواهد به امامت برسد، حتماً قد او باید یک متر و هفتاد به بالا باشد و حدود هفتاد کیلو هم وزنش باشد! واقعاً عرض می‌کنم که اعتقادات ما این است و واقعاً مردم از نظر تفکر و از نظر برداشتی که از مسئله ولایت کرده‌اند، یک‌هم‌چنین خصوصیت و وضعیتی دارند.

در قضیه امام جواد علیه‌السلام، یک دفعه همه آن یافته‌ها به هم ریخت. مردم می‌گویند: «امام رضا به شهادت رسیده‌اند، حال بعد از امام رضا چه کسی است؟» [در جواب می‌شنوند]: «امام جواد.» یک نگاه می‌کنند: «عجب! این که بچه است!» این «عجب» که می‌گویند، برای چیست؟ برای این است که تا به حال یک چیز دیگری از امامت در ذهن داشتند و آن یک دفعه به هم ریخت. می‌گفتند: «بلند بشویم و برویم

۱. رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۱۳-۱۱۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۸۴.

۳. لغت نامه دهخدا: «کشیمنی: به وزن.»

او را امتحان کنیم!»^۱

طرف شنیده بود که سنّ امام هادی علیه السلام حدود ده سال است، گفته بود: «خب، حرکت که می‌کنیم و برای دیدن امام هادی به مدینه می‌رویم، چه ببریم؟» آقا، توپ فوتبال برداشته بود آورده بود! توپ! الآن برای شما خیلی عجیب است و باور نمی‌کنید که چطور ممکن است یک شخص شیعه‌ای بلند شود برای دیدن امام توپ ببرد! توپ قلقلی و رنگارنگی!^۲ وقتی که در مجلس امام هادی در مدینه وارد شد، نگاه کرد دید تمام افراد در مجلس نشستند؛ بزرگان، علما، اهل تسنّن، غیر اهل تسنّن، شیعه‌ها، همه نشستند و هر کدام با خودشان یک انبانی از سؤال آورده‌اند. وقتی سؤال می‌کنند، حضرت به گونه‌ای می‌پیچاند و در یک جایی می‌برد که طرف اصلاً گیج می‌شود [و با خود می‌گوید]: «چه گفت؟! چه سؤال کرد؟! چه کار کرد؟!» حضرت می‌فرمودند: «اگر این طور باشد، جوابش این است؛ اگر این طور باشد، جوابش این است؛ اگر آن قسم باشد، جوابش این است!» اصلاً یک دفعه طرف می‌گفت: «چه می‌خواستیم و می‌خواستیم چه سؤال بکنیم، چه چیزی شد!» داریم این تویی را که می‌خواست به امام بدهد، یواش زیر عبایش کرد تا کسی نفهمد! بعد درون توبره و کیسه‌اش گذاشت و بلند شد بیرون آمد. البته این قضیه را در بعضی از [منابع] برای امام جواد هم ذکر کرده‌اند.^۳

بینید، ادراک مردم نسبت به امام این طور بوده است. ادراک کِشیمنی و به اصطلاح باسکولی؛ فرض کنید هر امام که وزنش بیشتر باشد، امامتش بالاتر است! هر کسی قدش بلندتر باشد، امامتش خیلی رفیع‌تر است! اما از زمان امام جواد یک مرتبه سدها فرو ریخت؛ مردم دیدند: «عجب! ما امام نه‌ساله هم داریم؛ قضیه

۱. رجوع شود به *إثبات الوصیة*، ص ۲۲۰-۲۲۳؛ *عیون المعجزات*، ص ۱۱۹ و ۱۲۰؛ *دلایل الإمامة*، ص ۳۸۸-۳۹۰.

۲. در منابع تاریخی موجود عبارت «آلات الصّبیان؛ اسباب بازی» آمده است. (محقق)

۳. رجوع شود به *إثبات الوصیة*، ص ۲۲۳.

چيست؟!» تا حالا ائمه [این سنی نبودند]؛ آن‌که پیغمبر بود، چهل سالش شده بود که به بعثت رسید.^۱ آن‌که امیرالمؤمنین بود، در سی و سه سالگی به خلافت و امامت رسید؛ - چون وقتی پیغمبر به بعثت رسیدند، امیرالمؤمنین ده‌ساله بودند؛ بیست و سه سال هم مکه و مدینه بودند، می‌شود سی و سه سال -^۲ سی و سه سال هم خیلی است و سی و سه سال دیگر یک کامل مرد است؛ لذا می‌گوییم: «می‌شود امام بشود، عیب ندارد، مشکلی پیش نمی‌آید و سی و سه سال بد نیست!» امام حسن هم در همین حدودها و حتی بالاتر به امامت رسیدند؛ سی و هفت ساله بودند.^۳ امام حسین هم حتی بالاتر از امام حسن، در حدود پنجاه‌سالگی به امامت رسیدند.^۴ اینها همه قابل قبول بود و سن‌ها قابل قبول بود؛ چون سرد و گرم روزگار و فرازونشیب حوادث را چشیده بودند؛ لذا می‌شد امام بشوند، یعنی می‌خورد به اینکه امام بشوند.

امام سجاد هم سنشان در کربلا بیست و چند سال بوده است.^۵ اینکه می‌گویند حضرت علی اکبر کوچک‌تر از امام سجاد بوده است، صحیح نیست؛ حضرت علی اکبر بزرگ‌تر از امام سجاد بوده‌اند. امام سجاد فرزند دوم امام حسین بوده‌اند؛ یعنی اول حضرت علی اکبر، بعد امام سجاد.^۶ و امام باقر، فرزند امام سجاد در روز عاشورا پنج‌ساله بودند!^۷

۱. اثبات الوصیة، ص ۱۱۵.

۲. الاِرشاد، ج ۱، ص ۶.

۳. اثبات الوصیة، ص ۱۶۲.

۴. همان، ص ۱۶۷.

۵. رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۴۶۶؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۸۰.

۶. رجوع شود به الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۶۳؛ مقاتل الطالبین، ص ۸۷؛ تاریخ الطبری، ج ۵،

ص ۴۴۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۶؛ الأعلام، ج ۴، ص ۲۷۷؛ مقتل الحسین علیه السلام،

مقرّم، ص ۲۶۷؛ علیّ اکبر، مقرّم، ص ۱۴ و ۱۵.

۷. رجوع شود به سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۱؛ الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۱۰۲.

یعنی از جمله ائمه‌ای که چند امام را درک کرده است، امام باقر است که در پنج سالگی، هم جدّشان امام حسین و هم پدرشان را دیده بودند؛ یعنی امام باقر علیه‌السلام دوتا امام قبلی را دیده بودند. همین‌طور تا مسئله می‌رسد به امام رضا علیه‌السلام که امام رضا در سنّ بالا به امامت رسیدند و دوران امامت امام رضا [حدود بیست سال بود و نسبت به ائمه قبل از ایشان] خیلی طول نکشید و زیاد نبود.^۱

ولی به امام جواد که می‌رسیم، یک‌دفعه تمام باورهایمان به هم می‌ریزد! «عجب! یک بچه نه‌ساله امام شده است؛ برویم ببینیم چه خبر است و او را امتحان کنیم.» بسیار خب، زور در کار نیست، چماق در کار نیست، اینکه «می‌خواهی قبول کنی بکن، قبول نکنی در سرت می‌زنیم» در کار نیست! بفرما، بلند شو برو سؤال کن! از هر جا می‌خواهی سؤال کن تا بفهمی امام کیست. همان‌طوری که پیغمبر جواب می‌داد، این طفل نه‌ساله الآن دارد جواب می‌دهد؛ همان‌طوری که امیرالمؤمنین جدّ او جواب می‌داد، همین‌طور الآن این دارد جواب می‌دهد؛ همان کارهایی را که آنها می‌کردند - کارهای مربوط به امامت - این الآن دارد می‌کند! چه کار می‌خواهی؟ مرده زنده کردن؟ بسم‌الله! خورشید برگرداندن؟ اینها که چیزی نیست و مسئله‌ای نیست! برو [امتحان] بکن، [ببین] امام جواد می‌تواند خورشید را برگرداند یا نمی‌تواند. برو سؤال کن دیگر! برو از او بپرس؛ راجع به علم غیب و مربوط به مسائل غیب سؤال بکن! می‌گوید: «عجب! این که با پدرش فرقی نکرد! چرا سنّ او کم است؟!»

اینجا به این نکته می‌رسیم که مسئله امامت به سن کاری ندارد. ببینید، یک‌دفعه فرو ریخت و بنایی که در ذهن داشتیم با یک تغییر اساسی به هم ریخت؛ فهمیدیم نه! مسئله امامت یک لطف الهی است که ارتباطی به سن ندارد و می‌تواند در کسی که سنّ او کم است هم انجام بشود.

بعد مسئله مهم‌تری که در اینجا اتفاق افتاد این بود که دوران امامت امام جواد

۱. رجوع شود به *الإرشاد*، ج ۲، ص ۲۴۷.

علیه‌السلام خیلی مختصر بود؛ حضرت بیست و پنج سالشان بود که از دنیا رفتند و شهید شدند. یعنی یک جوان بیست و پنج ساله. اولین امامی که در سن کوتاهی از عمر به شهادت رسید، امام جواد بود که در سن بیست و پنج سالگی به شهادت رسیدند.^۱ این هم یک دفعه چه می‌کند؟ وضعیت ذهنی را برمی‌گرداند که حضرت بیست و پنج سال بیشتر عمر نکرد. طبعاً امام علیه‌السلام قدرت دارد و نمی‌شود که قدرت نداشته باشد، پس چرا جلوی شهادت خودش را نگرفت تا اینکه سی یا چهل یا پنجاه سالی باشد و در این دنیا عمر کند؟! این مسئله دوباره این مطلب را به انسان می‌فهماند که خواست امام علیه‌السلام خواست خداست و اراده‌اش اراده خداست و هیچ از خودش ندارد! اگر بگویند: «در بیست و پنج سالگی بفرمایید!» می‌رویم؛ «در سی سالگی یا پانزده سالگی بفرمایید!» می‌رویم؛ در اینجا هیچ برای امام علیه‌السلام سن مطرح نیست، بلکه مهم پرداختن به تکلیف امامت و ولایت است. آن فقط هست. می‌گویند: بیا تا اینجا؛ اینجا دیگر بایست، تمام شد! حضرت نمی‌گوید: «خدایا، سن من بیست و پنج سال است، هنوز چیزی [عمر نکرده‌ام]! خدا می‌گوید: سن تو بیست و پنج سال باشد یا ده سال، برای ما فرقی نمی‌کند؛ تو را تا اینجا آوردیم، از اینجا به بعد مسند به کس دیگری واگذار می‌شود.

ما می‌بینیم همین قضیه و مطلب راجع به امام هادی هم دوباره اتفاق می‌افتد؛ حضرت در هشت سالگی به امامت می‌رسد.^۲ در قضیه امام هادی دیگر مسئله به اوج و نهایت خود می‌رسد؛ یعنی امام هادی پس از گذشت چند سال در مدینه، به دستور متوکل خلیفه عباسی به سمت سامرا تبعید می‌شود. یک عده از لشکر را می‌فرستد و می‌گوید: «ایشان را با احترام بیاورید به سامرا!» یعنی تبعید دیگر! بعد هم حضرت را در یک مکان و جای خیلی نامناسبی قرار می‌دهد و حتی زندان می‌کند و خیلی مفصل...^۳

۱. الاِرشاد، ج ۲، ص ۲۹۵.

۲. رجوع شود به الاِرشاد، ج ۲، ص ۲۹۷؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۸۴.

۳. رجوع شود به الاِرشاد، ج ۲، ص ۳۰۹ - ۳۱۱.

از زمان امام هادی علیه‌السلام دیگر ارتباط مردم با امامت قطع می‌شود، مگر یک افراد خاصی که به اشکال خاصی می‌آمدند و با امام ملاقات می‌کردند؛ یعنی کاملاً [تحت نظر بودند]. [اگر کسی به سامرا برود، می‌بیند که یک چهاردیواری بسیار بزرگی هست که آنجا را «مُعَسْكَر» می‌گویند؛ یعنی محل ارتش و پادگان این آقای متوکل. ایشان آنجا پادگان داشت. حضرت را در آنجا نگه می‌دارند و اسکان می‌دهند و ارتباط مردم قطع است.

خب، کم‌کم باید مردم بیرون بیایند، کم‌کم باید از ظاهر خارج بشوند، کم‌کم باید بدانند که باطن مسئله مهم است و ارتباط ظاهر داشتن و نداشتن مهم نیست. این قضیه در زمان امام حسن عسکری به نهایت می‌رسد؛ یعنی در زمان امام هادی سیر خودش را طی می‌کند و دیگر در زمان امام حسن عسکری غیر از یک چند نفری انگشت‌شمار اصلاً کسی نمی‌توانست امام حسن را ببیند. بیرون که می‌آمدند، با خود خلیفه عباسی می‌آمدند و وقتی برمی‌گشتند، تحت‌الحفظ بودند. گاهی فقط روز عید مانند عید قربان یا عید فطری بود که مردم امام حسن عسکری را می‌دیدند که دارند با خلیفه می‌روند در نماز عید شرکت کنند؛ و الاً اصلاً ارتباطی نبود.^۱ یک شخصی به آنجا می‌رود تا امام علیه‌السلام را بشناسد. از ایران هم آمده بود. یک چیزی در دلش نیت می‌کند که من این سؤال را از امام بکنم که آیا می‌شود در لباس جنب از حرام نماز خواند و آیا نجس است یا نه؟ ولی سؤال را نمی‌گویم! اگر امام، امام است باید جواب را به من بدهد. مگر امام نیست؟! مگر خبر ندارد؟! لذا باید جواب بدهد!

در آن روزی که حضرت داشتند با خلیفه می‌رفتند، می‌رود در آنجا می‌ایستد. موقعی که داشتند برمی‌گشتند، یک دفعه مردم می‌بینند حضرت دارند اسبشان را به سمت مردم هدایت می‌کنند. حضرت آمدند، آمدند، تا رسیدند به این شخص و گفتند:

۱. رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۳۱۱ - ۳۲۴.

«فلانی، لباس جنب از حرام نجس نیست.»^۱

می‌فهمد دیگر! یعنی ارتباط این قدر ارتباط پیچیده و ضعیفی بود تا اینکه مردم مسئله امامت را بفهمند و بشناسند که به این دیدن‌ها نیست، به این آمد و شده‌ها نیست، به این درب را باز کردن‌ها و با مردم ارتباط داشتن نیست؛ راهی است که قرار می‌دهد. این قضیه امام حسن عسکری علیه‌السلام هم مثل جدشان [امام جواد علیه‌السلام کوتاه بود] و بیست و هشت سال بیشتر طول نکشید که شهید شدند.^۲

باز ما در اینجا می‌بینیم که امام زمان دیگر رکورد را می‌شکند و در سن پنج‌سالگی به امامت می‌رسد!^۳ حالا جدش امام جواد آن موقع نه سال سن داشتند؛ ولی ایشان دیگر در سن پنج‌سالگی به امامت رسیدند. امام زمان وقتی سنشان پنج سال بود که قدشان دو متر نبود! همین بودند و پنج سال همین قدر است. این مسئله دیگر به‌طور کلی برای مردم جا می‌افتد که نه امامت به سن است، نه امامت به دیدن است، نه امامت به ارتباط است، نه امامت با حضور است، نه امامت به حرف زدن است، هیچ هیچ نیست!

امامت یک مسئله دیگری است مافوق این حرف‌ها که اصلاً در قالب سن و قد و وزن و کشش و کشیمی و این چیزها در نمی‌آید. آن یک مطلب دیگری است و یک عنایت خاصی است که فقط شامل چهارده نفر شده و این سکه فقط به نام این چهارده نفر زده شده است؛ بله، شیعیان آنها می‌توانند در تحت حمایت آنها به همان مراتب برسند که آن یک مطلب دیگر است.

۱. رجوع شود به *اثبات الوصیة*، ص ۲۳۸؛ *مناقب آل‌ابی‌طالب* علیهم‌السلام، ج ۴، ص ۴۱۳ و

۴۱۴؛ *مناقب اهل‌بیت* علیهم‌السلام، ص ۲۱۴-۲۱۶. قابل ذکر است که در مصادر مذکور، این قضیه راجع به امام هادی علیه‌السلام آمده است. (محقق)

۲. رجوع شود به *الکافی*، ج ۱، ص ۵۰۳؛ *الایرشاد*، ج ۲، ص ۳۳۶.

۳. *الایرشاد*، ج ۲، ص ۳۳۹.

لذا ما می‌بینیم در جریان غیبت صغری، زمینه برای عادت کردن مردم به این مسئله آماده می‌شود. هفتاد و پنج سال امام علیه‌السلام با مردم ارتباط ندارد و فقط توسط نواب خاص (چهار نایب) ارتباط برقرار است؛ یعنی با یک نفر هم ارتباط ندارد! نایب اول عثمان بن سعید، نایب دوم محمد بن عثمان، نایب سوم حسین بن روح و نایب چهارم هم علی بن محمد سمّری؛ اینها چهار نایبی بودند که با مردم ارتباط داشتند.^۱ قبر هر چهار تا هم در بغداد است.^۲ مردم مطلبشان را در نامه می‌نوشتند و به اینها می‌دادند، اینها هم شب نامه را زیر سجاده‌ای که نماز می‌خواندند می‌گذاشتند. قاعده این طور بود، نه اینکه اینها هم ببینند! این طور نبوده است و اینها هم نمی‌دیدند. حالا یک وقت برحسب نظر خود حضرت بود، جدا بود؛ ولی تازه اینها هم امام را نمی‌دیدند! ارتباط اینها با امام این طور بود. صبح که اینها بلند می‌شدند، دست می‌کردند آن نامه را در می‌آوردند و می‌دیدند حضرت جواب را آن زیر نوشته‌اند. این روشی بوده که در طول هفتاد و پنج سال بین نواب خاص امام علیه‌السلام و بین مردم بوده است.^۳ مردم در این هفتاد و پنج سال دیگر عادت کردند به اینکه امام را نبینند، ولی ارتباط داشته باشند. جواب کاغذشان این طوری می‌آید؛ دقیق! مونی‌زند! همان جواب می‌آید و همان مسئله مطرح می‌شود و پاسخش داده می‌شود.

بعد از گذشت هفتاد و پنج سال از زمان غیبت صغری، غیبت کبری شروع می‌شود؛ یعنی حضرت در آن نامه‌ای که برای علی بن محمد سمّری می‌نویسند، می‌فرمایند:

فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ، وَلَا تُوصِلُ إِلَى أَحَدٍ... فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ.

«تو باید از امروز تا شش روز دیگر، بار سفر آخرت را ببندی؛ و دیگر به کسی وصیت نکن که غیبت کبری انجام شد.»

۱. رجوع شود به *إعلام الوری*، ج ۲، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.

۲. رجوع شود به *الغیبة*، شیخ طوسی، ص ۳۵۸ و ۳۶۶ و ۳۸۶ و ۳۹۶.

۳. رجوع شود به *الغیبة*، شیخ طوسی، ص ۳۵۳ - ۳۹۶.

بعد حضرت می‌فرماید:

أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ الشُّفْيَانِي وَالصَّيْحَةَ فَهُوَ كَذَّابٌ [مُفْتَرٍ]؛^۱
«هر کسی قبل از ظهور سفیانی [و صیحه آسمانی] ادعای رؤیت مرا بکند،
کذاب است و از او قبول نکنید.»

مثل همین‌هایی که اخیراً و قبل از اخیر درآمدند و خودشان را باب امام زمان
و واسطه معرفی کردند^۲ و الآن هم هستند و در عراق هم خیلی زیادند.^۳

۱. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۹۵.

۲. رجوع شود به *نقطه الکاف*، جانی کاشانی، ص ۹؛ *بابی گری و بهایی گری*، اشتهااردی، ص ۴۵
و ۴۶.

۳. نرم افزار *کیمیای سعادت*، مجموعه پرسش و پاسخ، ص ۴۹۲:

«سؤال: مدتی است فردی در عراق مدعی شده که سید یمانی و نائب امام زمان عجل الله فرجه
است و به نام سید احمد الحسن یمانی می‌باشد و ایشان مستنداً طبق احادیث و وصیت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم خود را اثبات می‌کند و کراماتی از او نقل شده است، بالأخص از لحاظ
علمی و تأویل قرآن، پیشگویی آینده و خواندن اندیشه افراد و درمان بیماری‌های سرطانی...؛
تا چه حد باید به این مطالب اعتنا شود؟ او حتی از تمام مخالفان تقاضای مناظره و یا مباحثه
کرده، و وظیفه ما چیست؟ خواهشمند است بررسی جدی بفرمایید، زیرا که من در حال مناظره و
مباحثه با یکی از پیروان وی می‌باشم.»

جواب: "هو العالم. تاکنون افراد بسیاری آمده‌اند و از این قبیل دعوت‌ها به عمل آورده‌اند و آنها هم
دارای بعضی از حالات غیرعادی چون شفای بعضی از بیماران بوده‌اند، و یا نسبت به آینده
پیشگویی‌هایی کرده‌اند و بعد معلوم شده است که تمامی کاذب و مدعی بیش نبوده‌اند. و در همین
عراق نیز خیلی‌ها چنین ادعایی کرده‌اند و مدت‌ها بعد حال و وضع آنها بر همگان روشن شده است.
مطلبی که باید دقت نمود - صرف نظر از کذب و صدق مسئله - این است که بر فرض صادق بودن
او چه دلیلی بر اطاعت و انقیاد از او هست؟ متابعت از فرد مشکوک بدون حجّت و دلیل شرعی
قطعاً حرام است، گرچه او خود امام زمان علیه السلام باشد.

(۱) آیا با صرف شفاعت و یا پیشگویی و نظائر آن حجّت شرعی و تکلیف الهی برای انسان
منجز می‌شود؟

⇐

این روش و مرام امامت که از زمان موسی بن جعفر شروع شد و ادامه پیدا کرد، ما را به یک مسئله حیاتی می‌رساند. آن جهتی را که ما باید از این قضیه استفاده کنیم چیست؟ آن این است که راه رسیدن به خدا همیشه باز است، همیشه هست و هیچ متوقف بر این و آن نیست؛ مهم این است که ما چقدر خود را نسبت به اهدافمان و نیاتمان بااهتمام و باجدیت احساس کنیم، این مهم است! قضیه «گر گدا کاهل بود»^۱ است. همیشه راه هست. امام در مدینه باشد، راه خدا باز است؛ امام را در زندان ببرند، راه خدا باز است؛ امام در سن کم باشد، راه خدا باز است؛ امام در مدینه باشد و هنوز امامتش برای مردم مشخص نباشد، باز راه خدا باز است.

بعد از وفات امام صادق سه نفر آمدند به مدینه که یکی از آنها یونس بن عبدالرحمن بود؛ گفتند: «برویم ببینیم امام کیست.» آمدند گفتند: «آیا امام را معرفی کرده‌اند؟» گفتند: «نه، معرفی نشده و نمی‌دانیم.» اینها گفتند: «ای وای، خاک بر سرمان! دیگر ما چگونه برگردیم به کوفه و به مردم چه بگوییم؟! آیا بگوییم رفتیم مدینه و امام را ندیدیم و هنوز معلوم نیست که امام کیست؟!» در همین حین، یک‌دفعه دیدند یکی صدایشان می‌کند و می‌گوید: «امام را می‌خواهید؟ بیایید به شما نشان بدهم!» ببینید امام نیاز به دیدن ندارد! بعد آن شخص این سه‌تا را می‌برد وارد اطافی

۲) آیا ایشان تمام امراض و گرفتاری‌ها را به‌طور قطعی شفا و بهبود می‌بخشد؟ اگر این‌طور است که دیگر باید بیمارستان‌ها و مطب اطباء در سراسر دنیا بسته شود!

۳) آیا پیشگویی‌های ایشان نسبت به حوادث گذشته نیز صادق است؟

۴) آیا از معارف الهیه و حقائق توحید چیزی می‌داند؟ و این مطلب مهم‌تر از همه اینهاست. الان افراد بسیاری مدعی همان سید یمانی بودن هستند و هرکدام برای خود ادله‌ای ذکر می‌کنند و اما پاسخ صریح و روشن اینکه تا از ناحیه خود امام علیه‌السلام دلیل قاطع و غیرقابل تردید بر اطاعت از فردی نرسد، انقیاد و پیروی از او موجب هلاکت و دخول در آتش است.^۱

۱. امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۳۰۰:

«گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه چیست؟»

می‌کند که موسی بن جعفر آنجاست، حضرت می‌گویند:

بروید این مسئله را به افراد خاص بگویید؛ چون فعلاً موقع افشای [امامت] من نیست. فقط بروید به آن رفقای خاصتان که می‌توانند جلوی زبان و دهانشان را نگه دارند بگویید؛ به همه افشا نکنید که الآن وقت افشا نیست.

چه کسی این را فرستاده که برو آن سه نفری که کنار دیوار ایستاده‌اند و ماتم گرفته‌اند را بیاور اینجا؟! حالا برای این شخصیتی که در اینجا ایستاده است، زندان فرق می‌کند؟! برای این شخصیتی که در خانه است و از دل اینها خبر دارد، زندان فرق می‌کند؟! زندان بصره و زندان بغداد فرق می‌کند؟! غیبت صغری برایش فرق می‌کند؟! غیبت کبری برایش فرق می‌کند؟! فرق نمی‌کند! از شما سؤال می‌کنم: واقعاً الآن - به اعتقاد ما - امام زمان از وجود ما در اینجا خبر ندارد؟! اگر بگوییم ندارد که بنابراین، فی امان الله، خداحافظ همه!

این کتابی که اخیراً نوشته‌ایم،^۱ سه مقدمه دارد: یکی راجع به وحی؛ یکی راجع به علم؛ یکی هم راجع به توحید افعالی و بعد وارد مطلب می‌شویم. رفقا روی آن قسمت علم خیلی دقیق مطالعه کنند تا ببینند که اصلاً علم امام چیست، علم امام به چه گفته می‌شود و امام علیه‌السلام چگونه نسبت به تمام عالم علم دارد و اطلاع دارد و حضور دارد! اصلاً حضور دارد، نه اینکه علم دارد!^۲

یک وقت شخصی بیرون و در خیابان ایستاده و یک دوربین هم روی چشمش گذاشته و از آنجا دارد این مجلس را تماشا می‌کند و می‌گوید: «اول آقای فلان و بعد آقای فلان نشسته است.» به آن یکی هم می‌گوید: «بیا بین اینها نشسته‌اند.» اینها را یکی یکی [از دور می‌بیند]؛ اما یک نفر بلند می‌شود و اصلاً می‌آید در خود مجلس می‌نشیند! او دیگر با دوربین نگاه نمی‌کند. علم امام از این دومی هم بالاتر است! نه اینکه

۱. *افق وحی*، نقد نظریه دکتر عبدالکریم سروش درباره وحی.

۲. رجوع شود به *افق وحی*، ص ۱۶۸ - ۱۸۴.

امام در این مجلس حضور دارد، بلکه اصل و واقعیت این مجلس، قبل از اینکه تشکیل بشود در نفس امام بوده است. این علم است و این مجلسی که الآن ما داریم کپی آن است؛ نه اینکه این واقعیت است! بلکه کپی آن قضیه‌ای است که در علم امام است.

لذا قبل از اینکه این مجلس تشکیل بشود، مثلاً دیشب یا دیروز یا یک ماه پیش، اگر از امام زمان علیه السلام بپرسند: «آقا، در روز شنبه، ساعت هشت و ربع در این منزل چه افرادی هستند؟» حضرت شروع می‌کند و آن‌چنان دقیق یک‌یک افرادی که در اینجا هستند، طرز نگاهشان، طرز نشست‌شان، طرز توجّه‌شان، این بنده که صحبت می‌کنم، این صحبت‌ها و اینکه «فلانی می‌آید این حرف را می‌زند و این مطالب را می‌گوید» تا آخر [را بیان می‌فرماید]. اگر شما یک ماه پیش همه را با یک ضبط‌صوت یا یک دوربین ضبط کنید و بعد بباید نگاه کنید، می‌بینید آن مطالبی که یک ماه پیش صحبت شده است، موبه‌مو دارد در اینجا اتفاق می‌افتد و یک سرسوزن هم این طرف و آن طرف نمی‌شود! این علم، علم امام است. آن وقت این دیگر برایش زندان فرق می‌کند؟! دور بودن فرق می‌کند؟! کنار بودن فرق می‌کند؟! این طرف و آن طرف بودن فرق می‌کند؟!

ولی خدا هم همین است! آنهایی که به مقام ولایت می‌رسند مثل مرحوم آقا و آقای حداد و... هم همین هستند و عین همین در نفس آنها هم نقش دارد. مرحوم آقا بارها به من می‌فرمودند:

تو در آن طرف کره زمین برو یا در این طرف، برای من مثل این است که الآن اینجا!

یکی دو متر فاصله داشتیم. ایشان پشت میزشان داشتند می‌نوشتند، ما هم پشت میزمان داشتیم می‌نوشتیم. - حالا آن نوشتن کجا و این نوشتن کجا؟! - ایشان می‌گفتند: «تو می‌خواهی به آن طرف زمین برو یا به این طرف، برای من مثل همین الآن هستی، تفاوت ندارد!»

اینها این هستند و این را هم که می‌گفتند ادعا نبوده است، ثابت کرده‌اند که بوده و دروغ نگفتند؛ بنده می‌دانم که دروغ نگفتند. این قدر از این مطالب و حکایات

بنده از ایشان دارم که دیگر...؛ البته همه رفقا از ایشان دارند، نه اینکه فقط من دارم! منتها ما بیشتر، چون بیشتر ارتباط داشتیم.

این مطلب به انسان این را نشان می‌دهد که راه ما هیچ‌وقت بین خود و خدا بسته نیست، بلکه همیشه باز است.

مرحوم آقا شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی در کتابشان نوشته‌اند:

بین زمان غیبت و زمان ظهور فرق است. زمان غیبت مثل این می‌ماند که شما پشت در هستی و در بسته است و در را به روی شما باز نمی‌کنند؛ ولی باز اگر می‌خواهی [در مسیر] باشی، از پشت در جای دیگر نرو! ولی در زمان ظهور در را باز می‌کنند.^۱

این حرف چیست؟ این حرف غلط است! امام زمان علیه‌السلام غیبت و ظهور ندارد! غیبت و ظهور چشم است؛ این چشم! این چشم فیزیکی که تا باز نشود و نور وجود نداشته باشد و به اشیاء مقابل نخورد و به قرنیه و از قرنیه به شبکه رفلکس نکند، تا این سیستم نباشد نمی‌تواند ببیند؛ تازه آنهایی که آن داخل است بایستی درست کار بکنند! کار شبکه بایستی درست باشد، سلول‌های شبکه بایستی خراب نشده باشند؛ سلول‌های روز داریم مخروطی، سلول‌های شب داریم استوانه‌ای؛ بعد اینها به ماکولا - که نقطه زرد است - منتقل می‌کنند، از نقطه زرد هم منتقل می‌شود به عصب [بینایی] تا اینکه می‌برند به شبکه مغز می‌رسانند؛ آن وقت آدم می‌فهمد الآن این عکس در مقابلش وجود دارد! آقا جان، اینها مربوط به امام زمان شبکه است؛ ظهور امام زمان ظهور شبکه است! و الا امام زمان ظهور ندارد، غیبت ندارد و همیشه ظاهر است.^۲

۱. رجوع شود به *نشان از بی‌نشان‌ها*، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲. نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۱۴:

«سؤال: چطور می‌شود که غیبت امام با حضور امام یکی باشد در حالی که به عنوان نمونه اگر امام صادق حضور نداشتند عنوان بصری چطور می‌توانست این دستورالعمل سلوکی مفید [یعنی حدیث شریف عنوان بصری] را از ایشان بگیرد و سلوک کند؟»

﴿ جواب: کاری که امام علیه السلام می‌کند با آنچه ما می‌فهمیم خیلی تفاوت می‌کند؛ او امام است و می‌داند چطور مسئله‌ای را بگوید و چطور کاری را انجام بدهد. ما بر طبق مُدرکات ناقص خود خیال می‌کنیم [امام زمان هم مانند ما است]؛ حالاکه در اینجا نشستیم، از مسائلی که در منزل یا در کوچه و خیابان می‌گذرد بی‌اطلاع هستیم و چون قدرت ما محدود است، نمی‌توانیم در عین اینکه در اینجا هستیم در خیابان هم کاری انجام بدهیم.

همین الآن که من دارم با شما صحبت می‌کنم، امام زمان علیه السلام از تک‌تک افراد ما و شما به خود ما و شما نزدیک‌تر است! این امام زمان است! یعنی قبل از اینکه شما ببینید که من چه گفتم و قبل از اینکه گوش شما این صدا را به مغز منتقل کند و از راه مغز، نفس مجردة انسان کلام را بگیرد، قبل از این امام زمان این کلام را گرفته است! التفات کردید؟ این امام است! نه اینکه او این کلام را گرفته است، بلکه تمام اینها از قبل در پرونده امام زمان همه ثبت شده است. حالا یک‌هم‌چنین شخصی حضور و غیبتش فرق می‌کند و تفاوت دارد؟!

سؤال: آیا در زمان غیبت امام زمان حتماً همه افرادی که می‌خواهند سلوک کنند باید دستشان به ولی خدا برسد تا بتوانند دستور بگیرند و سلوک کنند؟

جواب: در زمان غیبت امام علیه السلام هم انسان احتیاج به استاد دارد و هیچ تفاوت نمی‌کند؛ هم در زمان ظهور انسان احتیاج به استاد دارد هم در زمان غیبت. در زمان ظهور طبعاً مسئله مشخص است و یک مسئله بدیهی است. خیال می‌کنم در نوارها و مجالس نسبت به کیفیت ارتباط انسان با امام زمان علیه السلام و پروردگار در زمان غیبت تذکر داده‌ام،* اما إن شاء الله به حول و خواست الهی در جلد دوم/سرار ملکوت راجع به این قضیه مفصل صحبت می‌کنم** به طوری که دیگر شک و شبهه از همه موارد برداشته شود و همه زمینه‌ها برای پیمودن راه خدا هموار و یکسان بنماید.

بین زمان حضور حضرت با زمان غیبت حضرت هیچ تفاوتی نیست؛ امام در شهر انسان باشد یا در آن طرف کره خاکی باشد، انسان در کره ماه باشد و امام زمان در کره زمین باشد، هیچ تفاوتی از نقطه نظر سیر و سلوک برای انسان نیست و لم مسئله هم این است که مسئله سیر، مسئله سیر باطن است و ارتباطی با ظاهر ندارد. بنابراین انسان در درون خود باید به دنبال مسیر بگردد و درون خود را درست کند؛ از این طرف و آن طرف و ظاهر و... باید پرهیز کند، مگر آنچه به انسان دستور داده شده است.

* به عنوان نمونه رجوع شود به: *افق وحی*، ص ۴۸۲؛ *فقاہت در تشیع*، ص ۴۱ و ۴۲؛ *عنوان بصری*، ج ۱، ص ۷۱-۷۵ و ۸۵ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۸۲؛ *آموزه‌های معرفت*، ج ۳، ص ۴۲۳ و ۴۲۴؛ *نرم افزار* ﴿

برای دیدن این چشم می‌گوییم ظهور و غیبت امام زمان، و الا آیا برای مسئله امامت هم ظهور و غیبتی وجود دارد؟! بله، ظهور و غیبت بنده به همین چشم است؛ در اینجا باشم، شما مرا می‌بینید و من هم شما را می‌بینم؛ نباشم، نه شما مرا می‌بینید و نه من شما را می‌بینم. ولی برای اولیای خدا دیگر ظهور و غیبت چه معنایی دارد؟! آن ولی خدا که به من می‌گوید: «اگر در آن طرف کره زمین باشی برای من مثل این است که در این دو متری من هستی!» دیگر برای او ظهور و غیبت چه معنایی دارد؟! یعنی او از امام زمان بالاتر است؟! یعنی امام زمان از او کمتر است؟!!

پس در مسئله امام علیه السلام، این طور نیست که: «زمان غیبت، مثل این می‌ماند که ما پشت در نشسته‌ایم!» نه خیر، ما در زمان غیبت درون منزل هستیم، کنار امام زمان هستیم، با امام زمان هستیم!

در مکتب توحید و مکتب عرفان این را به ما یاد می‌دهند که ولی خدا مثل خود خدا غیبت ندارد، همیشه در عالم عیان است، همیشه در عالم ظهور است. به هر مقدار که ما خواستیم، همان مقدار را به ما می‌دهد؛ این مرتبه را خواستیم این مرتبه را می‌دهد، بالاتر را خواستیم بالاتر می‌دهد، بالاتر را خواستیم بالاتر! پس برای امام علیه السلام اعطای این مطالب هیچ فرقی ندارد. بلکه ما چقدر طلب می‌کنیم؟ حضرت آن مقدار را می‌گوید بفرما! یک تومان می‌خواهی؟ بیا این یک تومان؛ ده تومان می‌خواهی؟ بیا این ده تومان؛ صد میلیون؟ بیا این صد میلیون؛ صد میلیارد؟ بفرما؛ هر چه می‌خواهی! آن مقداری که می‌خواهی چقدر است و آن مقداری که می‌خواهی در چه مرتبه است؟ به من کاری نداشته باش! من دریا هستم، من اقیانوسم؛ تو ظرفت را آورده‌ای چقدر از این اقیانوس من برداری؟! یک استکان بیاوری، من همان استکان

← کیمیای سعادت، متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۸۳، ص ۱۸۳۶ - ۱۸۳۸ و مجلس ۱۴۵، ص ۳۰۳۴.

**/سرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۰۴ - ۲۲۸ و ۲۴۳ - ۲۴۵.

را می‌زنم در این حوض و می‌گویم بفرما! لیوان بیاوری، پارچ بیاوری، هرچه می‌خواهی بیاوری!

ولی یک وقتی ما به امام می‌گوییم: نه؛ اولیا می‌گویند: «اصلاً ظرف با خودمان نیست، ما اصلاً می‌افتیم داخل همین اقیانوس! این خوب است!» ظرف با خودمان نمی‌آوریم و ظرف به این مقدار نداریم.

عارف هرچه هست از خودش نفی می‌کند و کنار می‌ریزد و خودش تنها می‌آید. حضرت می‌گوید: با خودت چه آوردی؟

- هیچ!

- هیچ ظرفی نیاوردی؟!

- نه!

- پس چطوری می‌خواهی [آب برداری]؟

- می‌خواهم خودم را بیندازم داخل دریا!

- صحیح، حالا یک چیزی شد!

اینها دیگر آن مرتبه بالایی بالا هستند که حدی برای خودشان بر نمی‌دارند؛ لیوان بر نمی‌دارند، تنگ بر نمی‌دارند، کاسه بر نمی‌دارند، کُماجدان^۱ و دیگ و از اینها هیچ با خودشان بر نمی‌دارند! فقط می‌گویند: «هرچه تو خواستی بریز، نه هرچه من خواستم؛ ما هیچ نداریم!» این مکتب، مکتبی است که ما را به این سمت دعوت می‌کند.

بنابراین ما زمان غیبت و ظهور نداریم، بلکه همه زمان‌ها زمان ظهور است. بله، ظهور ظاهری طبعاً اتفاق می‌افتد و شرایط خاص خودش را دارد که خود حضرت می‌داند؛ ما نمی‌دانیم و آن کسانی هم که تا به حال گفته‌اند دروغ از آب درآمده است! می‌گویند: «این طور خواهد شد، آن طور خواهد شد!» بنده از بعضی از افرادی که به یک‌هم‌چنین اخباری معروف هستند، مطالبی شنیده‌ام که همه هم دروغ درآمده است.

۱. فرهنگ عمید: «کماجدان: نوعی دیگ مسی بزرگ که معمولاً در آن نان کماج می‌پزند.»

وقتی می‌گویی، می‌گویند: «بداء حاصل شده است!» یا «نبوده است!» یا «من نگفتم!» انکار! در انکار هم که باز است؛ حساب و کتاب ندارد و دروغ هم نمره نمی‌اندازد! می‌گوییم: «آقا، شما خودتان به ما گفتید...!» می‌گوید: «بنده کی گفته‌ام؟!» بسیار خب، اگر نگفته‌اید که هیچ!

آن زمان را خودش می‌داند و کسی هم غیر از او خبری ندارد؛ فقط اولیا اطلاع دارند که آنها هم به کسی نمی‌گویند. مرحوم آقا هم می‌فرمودند: «ظهور نزدیک است.» ولیکن ما هیچ‌وقت ندیدیم که برای این مسئله وقتی را تعیین کرده باشند! ان شاء الله امیدواریم که خداوند بر ما منت بگذارد و آن ظهور ظاهری را هم نصیب ما بفرماید و ما را از شیعیان امام علیه السلام قرار بدهد و ما را در مرتبه‌ای قرار بدهد که به قول مرحوم آقای حداد: «دیگر ظهور و غیبت برای ما فرقی نکند!» برای آنها این‌طور بود؛ ظهور و غیبت فرقی نمی‌کرد.^۱

یک دفعه من از آقای حداد سؤال کردم: «آقا، ما می‌توانیم خدمت امام زمان برسیم؟» آن موقع کمتر از هفده سالم بود. ایشان خندیدند و فرمودند: چرا نمی‌توانی؟! تاییست شب این کارها را انجام بده، حضرت را خواهی دید. بعد ایشان فرمودند:

مهم دیدن باطن و ظهور باطن است، و إلا ظهور ظاهر چه فایده‌ای دارد؟! حالا گیرم بر اینکه شما امام زمان را دیدی، مگر امام زمان الآن اینجا نیست؟! من واقعاً دارم می‌گویم! لذا من هم آن چیزی که ایشان گفتند را اصلاً انجام نادم. گفتم: راست می‌گویند! اگر من بخواهم خدمت حضرت برسم و عریضه خودم را به حضرت عرض کنم و این متوقف بر دیدن باشد، بی‌احترامی به امام زمان نیست؟! یعنی: «ای امام زمان - نَعُوذُ بِاللَّهِ، نَعُوذُ بِاللَّهِ - تو نمی‌توانی و قابلیت این را نداری که از دل من خبر داشته باشی؛ لذا من مجبورم برای اینکه به گوشت برسانم، ده دقیقه یا

۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۱۳.

پنج دقیقه از تو وقت ملاقات بگیریم که یا ابن رسول الله به دادم برس!» حضرت می گوید: «بدبخت بیچاره، قبل از اینکه آن نیت تو درون سرت قرار بگیرد، من از آن نیت خبر دارم! وقت ملاقات برای چه می خواهی؟! برای چه می خواهی من را ببینی؟!» جمکران چه چیزی است؟! مسجد سهله چه چیزی است؟! دیدن امام زمان و این حرف ها چیست؟! امام علیه السّلام از من به من نزدیک تر است. این حرف هایی که الآن دارد از دهانم درمی آید، قبل از اینکه بخواهد در ذهن و نفس من صورت کلامی آن نقش ببندد، او خبر دارد! آن وقت من باید بروم وقت ملاقات بگیرم؟! این اهانت نیست؟! لذا من هم انجام ندادم.

چندی پیش یکی از رفقا - که شما می شناسید - آمده بود پیش من و می گفت: «آقا، من فقط ده دقیقه - نه بیشتر - امام علیه السّلام را ببینم، شما یک کاری بکن!» گفتم: آقا جان، اگر بنا بر دیدن است، من شما را یک جایی احاله می دهم که آنها راه هایی بلدند که شما ببینید؛ و لکن من این عمل را اهانت به امام علیه السّلام می دانم که شخص برود عرض حالش را پیش امام علیه السّلام بکند و تا نکند او خبر نداشته باشد! مگر امام زمان مثل دکترهای عادی است که در مطبشان تابلو بگذارند و آدم وقتی دلش یا سرش درد می گیرد آنجا برود و آنها معاینه کنند؟! شکم و بالا و پایین را معاینه کنند تا بگویند آقا این است درمان! مگر امام علیه السّلام این است؟! این حرفی را که الآن تو داری به من می گویی امام علیه السّلام قبلاً خبر دارد! همین! همین حرفی که الآن داری به من می زنی و همین صحبتی را که الآن داری با من می کنی قبلاً او دارد می بیند!

یک فکری کرد و گفت: «نه، پس من هم نمی روم.» گفتم: «اگر بخواهی من اطلاع دارم و تو را می فرستم!» خودم انجام نمی دهم، گرچه راهش را هم می دانم، آن هم نه یک راه! ولی این عمل را خلاف شئون امامت می دانم که ما بلند شویم به امام زمان بگوییم: «تو عاجزی، تو گوشت نمی شنود و برای اینکه حرج ما را بفهمی و مضیقه ما را بفهمی و مشکلات ما را بفهمی، حتماً باید از شما وقت ملاقات بگیریم؛ بیایم عریضه بنویسیم که فلان!» و این چیزها! این امام زمان می شود امام زمان خیالی؛

این امام زمان، امام زمان اعتباری و خیالی و توهمی است! آن شخصیتی که از من به من نزدیک‌تر است، دیگر چه ملاقاتی و چه وقت حضوری می‌خواهد؟!

عرفا ما را به اینجا می‌کشانند؛ ولی جاهای دیگر می‌گویند: «بیاید این ذکر را بگویید، در خواب حضرت را می‌بینید؛ بیاید این عمل را انجام بدهید، حضرت یک واسطه‌ای می‌فرستند و مطلب را به شما می‌نمایانند؛ تا چهل روز فلان کار را انجام بدهید...» که همه‌اش خیالی است! آن امام زمان‌ها خیالی و اعتباری است! آنهایی که می‌گویند: «این را انجام بدهید تا اینکه امام زمان از شما دستگیری کند» انسان همیشه باید کار صحیح انجام بدهد، همیشه انسان باید کارش درست و صحیح و موافق با رضای امام زمان باشد و در نیتش هم متوسل به آن حضرت باشد؛ تمام شد و رفت! می‌خواهد من را ببیند، ببیند؛ نمی‌خواهد، نبیند! خودش می‌داند، چه ارتباط و چه ربطی به من دارد؟! اگر امام زمان بگوید: «آقا جان، تو از شیعیان من هستی، در آخرت هم دستت را می‌گیرم و تو را هم کنار خودم قرار می‌دهم، ولی تا عمر داری من را نمی‌بینی!» حالا ما ناراحت می‌شویم؟ نه! ما از امام زمان چه می‌خواهیم؟ اینکه دست ما را بگیرد، حالا چه او را ببینیم چه نبینیم! می‌گوید: «اصلاً نمی‌خواهم تو را ببینم! اصلاً نمی‌خواهم قیافه تو را ببینم! خیلی قیافه‌ات خوب است که بیایم تو را هم تماشا بکنیم؟! بد کردیم شدیم امام زمان؟! چه کار کردیم که باید بیایم تو را ببینیم؟! بله؟! نمی‌خواهیم! اما اگر می‌خواهی، بفرما؛ این کار و این برنامه! اگر اینها را انجام دادی، تو با منی!»

لذا ناراحتی نداریم! می‌گوییم: نه آقا، تو را به خدا اصلاً ما را نبین، خدا در این دنیا خیلی موجودات بهتر و قشنگ‌تر و باحال‌تری از ما درست کرده است، برو آنها را تماشا کن؛ نمی‌خواهد چشم‌ت به این قیافه نحسِ قمر در عقرب ما بخورد! آن چیزی که ما می‌خواهیم این است که زیر خیمه‌ات باشیم، ما این را می‌خواهیم! آن چیزی که ما می‌خواهیم این است که دست ولایت بالای سر ما باشد، ما این را می‌خواهیم! آن چیزی که ما می‌خواهیم این است که این دنیا و آن دنیا ما را رها نکنی! این هست؟ یا علی، بسم‌الله، تمام شد! ما این را می‌خواهیم.

عرفان می گوید این! البته اگر کسی بخواهد به این مرتبه برسد، همیشه حضرت را هم می بیند؛ نه اینکه قضیه [متنفی] باشد. آن اولیا و بزرگان اصلاً همیشه در کنار حضرت هستند! مرحوم آقا می فرمودند: «من همیشه در کنار او هستم!» البته یک مرتبه گفتند و دیگر هم نگفتند. وقتی که ولی خدا به آن مرتبه می رسد، این طور نیست که حتی از نظر دیدن ظاهری هم محروم باشد! نه، دیدن ظاهری هم دارد؛ هر وقت اراده بکند یا هر وقت امام زمان اراده بکند، این مسائل هست. این حرفها مربوط به ما است؛ ما که ناقص هستیم، ما که هنوز نسبت به این مطالب برداشت صحیح نداریم. اینها برای ما است.^۱

ما را به این راه دعوت کرده اند که دنبال ملاقات نگرد؛ دنبال دیدن ظاهری نگرد؛ دنبال وقت ملاقات ده دقیقه و بیست دقیقه نگرد؛ دنبال اینکه اینها را بخوانی و این کارها را انجام بدهی نگرد!

آیا شما برای تنفس خودتان دنبال اکسیژن می گردید؟! الان دارید تنفس می کنید! شما که اینجا آمدید، تا به حال شده فکر کنید که بروم برای تنفسم [تلاش] کنم؟ نه، ساعتها گذشته و اصلاً این به فکرتان نیامده است. امام زمان مثل اکسیژن است؛ در کنار ما است و همراه با ما است و امام علیه السلام در معیت با ما این وضعیت را دارد. ما که نشسته ایم، دیگر دنبال اکسیژن نمی گردیم که دائماً اکسیژن [طلب] کنیم و بگوییم: «این اکسیژن کجاست؟» یا مثل ماهی که در آب است. امام علیه السلام

۱. نرم افزار کیمیای سعادت، مجموعه پرسش و پاسخ، ص ۶۵:

«سؤال: آیا حضرت علامه طهرانی روحی له الفداء توفیق تشرّف به محضر حضرت صاحب الامر سلام الله علیه یافته بودند؟»

جواب: «هو العلیم. اولیای الهی و عرفای بالله نیازی به تشرّف ظاهری خدمت امام عصر ارواحنا فداه ندارند، بلکه نفس آنها با ولی اعظم عجل الله فرجه معیت و اتحاد دارد؛ چه توفیق زیارت ظاهری برای آنها نصیب گردد یا نگردد. و اگر هم توفیق یابند این طور نیست که مثل سایر افراد برای دیگران اظهار نمایند.»

یک‌هم‌چنین ارتباطی با ما دارد؛ ارتباطی که اگر اکسیژن نداشتیم، دیگر مرگ بر ما عارض می‌شد! امام علیه‌السلام هم اگر به ما اشراف نداشته باشد، مرگ بر ما عارض می‌شود! ولی ما آمده‌ایم در یک افق دیگری فکر می‌کنیم.

بنابراین سالک نباید به دنبال این باشد که امام زمان را ببیند. این رسم، رسم عرفان نیست. سالک باید به دنبال این باشد که خود را به آن دریچه و قلب امام زمان نزدیک کند؛ باید به فکر آن باشد. نسبت به آن نباید سر خودمان را کلاه بگذاریم؛ نسبت به آن نباید خودمان را دوڑ بزنی؛ نسبت به آن نباید خودمان را گول بزنی! بایستی آن چیزی را که مورد رضای حضرت است انجام بدهیم؛ در این صورت در کنار او هستیم، یا او را می‌بینیم یا نمی‌بینیم.

إن شاء الله امیدواریم که خداوند توفیق بدهد و ما را به این مطالب بزرگان بیشتر واقف و آشنا کند.^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. لازم به ذکر است که این مجلس با پرسش و پاسخ اختتام یافت اما از آنجا که سؤالات مطروحه متناسب مباحث این کتاب نبود، ان شاء الله در جایگاه خود ارائه و تقدیم می‌گردد. (محقق)



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس ششم

شرح فقراتی از دعای افتتاح در رابطه با

حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف^(ع)

شهادت مقدس رضوی، ۲۰ رمضان المبارک ۱۴۳۹ هجری قمری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چند شبی است که این فقرات دعای افتتاح - که مربوط به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه است - مرا به خود مشغول کرده است؛ این فقرات که می فرماید:

إِسْتَخْلِفُهُ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَتِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ؛^۱ «او را در زمین مُمْتَكِّنْ گردان و زمین و حکومت آن را در اختیار او قرار بده!»

الآن حکومت زمین که در اختیار امام عصر نیست!

امروز - نَعُوذُ بِاللَّهِ، نَعُوذُ بِاللَّهِ - یک عبارتی از یک شخصی دیدم که: «زمان، زمان غدیر است!» از این حرف‌ها زیاد است! در سابق می گفتند: «حسین زمان و علیّ زمان!» هنوز پیغمبر زمان را نشنیده‌ایم، إن شاء الله آن هم تا چند روز دیگر درمی آید! این مسائل لقلقه زبان است و نشان می دهد که میزان فهم ما از دین و روح دین و معارف الهی چقدر است! به خواندن و نوشتن و در سینه جمع کردن و حفظ کردن نیست؛ شما در کتابخانه هم این کتاب‌ها را دارید و همه کتاب‌ها و مطالب هست، اما اینکه این مطالب چقدر در دل رسوخ کرده و به دل نشسته و انسان به عمق این مطالب

۱. الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۲. شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۲۵۹:

«حکومت و ولایت بر زمین را نصیب او بفرما، هم چنان که پیش از او نیز به بعضی از بندگان سلطنت و مکنّت عطا نموده بودی.»

رسیده است، [مهم است]!

یک وقت در همان زمان‌های سابق - زمان شاه - من یک عبارت و سخنی از یک بنده‌خدایی^۱ شنیدم؛ یک نواری از ایشان بود که گوش می‌دادم. ایشان در منبر می‌گفت: امروز ما باید حسین‌های زمان و شمرهای [زمان] را بشناسیم! شمر ۱۲۰۰ یا ۱۴۰۰ سال پیش مُرد، از بین رفت و خاک شد؛ باید ببینیم شمر الآن کیست، شمر الآن موشه‌دایان^۲ است!^۳

بله، اشکال ندارد، از این طرف موشه‌دایان هم شمر است، صدام هم شمر است و تفاوت نمی‌کند؛ الحمدلله شمر زیاد داریم و غیر از آنها هم هستند! ولی قضیه «حسین‌ها» چیست؟ «حسین‌های زمان» کیست و چیست؟ مگر ما چندتا حسین داریم؟! الآن در زمان ما حسین زمان کیست؟ اگر باشد، امام زمان است. غیر از او شما چه کسی را سراغ دارید؟ بگویید! کیست؟! یعنی حسینی که ربطش با خدا، معرفتش به خدا، ولایت کلیه الهیه‌اش بر مُلک و ملکوت؛ رزق جمیع ماسوی‌الله از جبرائیل، میکائیل و ملائکه مقرر تا برسد به این ذرات معلق در هوا؛ ربط تمام نفوس، جمادیّه، نباتیّه، حیوانیّه، انسانیّه و ملکوتیّه با پروردگار [به ولایت اوست؛ یعنی] یک پشه‌ای که الآن می‌بینید دارد می‌رود، به ولایت امام و به اشراف امام دارد می‌رود!^۴ توجه

۱. فوت کرده است، خدا رحمتش کند و بیامرزد؛ مردی بزرگ و عالم و وارسته و متعجّد بود و کمی از او هم در این زمان پیدا نمی‌شود؛ کمی از او!

۲. اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۴۵، تعلیقه ۳:

«این فرد مدتی به‌عنوان وزیر جنگ رژیم صهیونیستی موجب کشتار و فجایع فراوانی گشته بود.»
 ۳. رجوع شود به مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۳، ص ۴۳۵ و ج ۱۷، ص ۲۹۱ و ج ۲۴، ص ۷۹؛ حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۹۱؛ نهضت‌های اسلامی در صدساله اخیر، ص ۸۰؛ یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱۵، ص ۱۳۲؛ نبرد حق و باطل، ص ۴۱.

۴. جهت اطلاع بیشتر درباره اشراف ولایی امام علیه‌السلام بر جمیع موجودات رجوع شود به معاد شناسی، ج ۷، ص ۳۳ - ۴۱.

می‌کنید؟ اصلاً می‌دانیم چه خبر است؟ - من دماغم را نمی‌توانم بخارانم! - چه خبر است؟! این پشه را که دارید می‌بینید، به ولایت امام دارد می‌رود!

حالا «حسین زمان» کیست؟! یک صد میلیارد میلیارد میلیارد آن را به من نشان بدهید و به من بگویید که بالأخره ما هم بفهمیم؛ ما هم که از پشت کوه و پرورشگاه نیامده‌ایم، بالأخره کم و بیش در همین مسائل بوده‌ایم.

«علی زمان» کیست؟! اینکه بدتر شد! آن حسین بود و حالا علی؛ علی که واسطه عالم وجود بوده است! یک وقت شما یک علی می‌بینید که می‌آید مسجد کوفه نماز می‌خواند و عبایش را روی دوشش می‌اندازد و به خانه‌اش می‌رود و هیچ [تفاوتی هم با بقیه ندارد]؛ خیلی خب، اگر این است ده هزار و یا ده میلیون مثل این هست و می‌توانیم به آنها علی بگوییم. اما یک وقت یک علی درون این عبا و پشت این عبا می‌بینید، آن علی کیست؟ آن علی که جبرائیل باید بیاید از او اذن و اجازه بگیرد و خدمت رسول الله برسد، او کیست؟ بنده‌ام؟! می‌گویم من دماغم را نمی‌توانم بخارانم! تو را به خدا ببینید، آیا من می‌دانم پشت این در چیست، چه کسی نشسته است، چه کسی صندلی گذاشته است، چه کسی دارد گوش می‌دهد؟ والله نمی‌دانم، تالله نمی‌دانم! پشت این دیوار را من نمی‌دانم چه کسی نشسته و دارد حرف‌هایم را گوش می‌دهد و مسائل را گوش می‌دهد. توجه می‌کنید؟! اینها بازی کردن با دین است، اینها بازی کردن با اعتقادات مردم است، اینها انحراف دادن مسیر معرفت مردم است.

[یک وقت] مرحوم آقا مشهد مشرف شده بودند. یک روز در خدمت ایشان به بازدید مرحوم عمویمان، آقاسید محمدعلی - خدا رحمتشان کند - رفتیم؛ ایشان [به دیدن ما] آمده بودند و ما هم به بازدید ایشان رفته بودیم. برخی از رفقای حاضر در مجلس ایشان را دیده بودند، مسجد لاله‌زار نماز می‌خواندند. قبلاً ارتباط بیشتر بود و حتی مرتبه شاگرد و استادی بود، ولی بعد کم‌کم به واسطه بعضی از مسائل کم شد و کم شد تا اینکه دیگر آن ارتباط نبود.

یک صحبتی بین آنها رد و بدل شد و مرحوم آقا رو کردند به ایشان و گفتند:

آقای اخوی، شما می‌دانید ما برای چه به مشهد آمدیم؟ ما دیدیم این مردم برای اسلام قیام کردند، خون دادند و زحمت کشیدند، نیت اینها نیت اسلام رسول‌الله بود^۱ و به خاطر اسلام رسول‌الله خون دادند، آمدند در خیابان و زن و بچه و فرزندشان [را فدا کردند]!^۲ بعد خدا یک هدیه‌ای در اختیار این مردم قرار داد؛ اما ما دیدیم اینها چیزی از اسلام نمی‌دانند، معرفتی از اسلام ندارند، حقیقت اسلام را نمی‌فهمند، ولایت را نمی‌فهمند و امام را تشخیص نمی‌دهند! واقعاً همین‌طور است دیگر! این مردم تشخیص نمی‌دهند. بزرگ‌هایش تشخیص نمی‌دهند چه برسد به اینها!

یک دفعه ما در همان زمان شاه مشهد مشرف شدیم. من و مرحوم آقا و اخوی آقاسید ابوالحسن بودیم و مثل اینکه یک نفر دیگر هم بود. در همان حال و هوای انقلاب بود؛ ظاهراً حکومت نظامی و از این مسائل بود و یا [داشت] شروع می‌شد. ایام عید قربان بود. بعد از ظهر روز عرفه در همان اطاق هتل رُز نشسته بودیم که مرحوم آقا به من فرمودند: «دعای روز عرفه را بخوان!» خلاصه ما دعای روز عرفه را - همان ایام - تا آخر روزه قبله خواندیم؛ نمی‌دانم اخوی آقاسید ابوالحسن هم کمک کرد یا نه!

یک شب نشسته بودیم دیدیم در اطاق را می‌زنند، نگاه کردیم دیدیم آقای مرعشی است که در مشهد بودند؛^۳ دو تا برادر بودند که ظاهراً هر دو فوت کرده‌اند. - ایشان آمدند و در را که باز کردیم، یک دفعه چشمشان به ما و آقا افتاد و گفتند: «به! آقاسید محمدحسین! من خیال می‌کردم...» بعد معلوم شد مثل اینکه آدرس را اشتباه آمده است؛

۱. توجه کنید چه حرف‌هایی است! اینکه آدم خون خورش را می‌خورد* برای همین‌هاست!
* ضرب‌المثل و در اصطلاح یعنی از فرط عصبانیت به خود پیچیدن و جوشیدن. (محقق)

۲. هم‌چنین جنگی که شد، حمله عراق به ایران و مسائل و مصیبت‌های این جنگ که خدا می‌داند چه خبر بود و چه شد! البته ایشان قبل از این جنگ [به مشهد] آمدند.

۳. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۴۵: «مرحوم آیه‌الله سید کاظم مرعشی که ساکن ارض اقدس بودند و در همان جا هم به جوار رحمت حق پیوستند.»

می خواسته به دیدن کس دیگری برود، ظاهراً نبوده و کارمند و خادم هتل هم آقا را به جای او اشتباهی معرفی کرده و ایشان هم آمده در اطاق ما رزده است. علی کل حال آمد داخل و تقریباً مجلس خوبی هم بود. در بین صحبت‌هایی که می‌کرد، می‌گفت:

ما نجف پیش حاج آقا روح‌الله (آقای خمینی) بودیم و آقای خلیلی^۱ هم بود. آنجا صحبت این شد که آیا امام می‌تواند زن انسان را طلاق بدهد یا نمی‌تواند؟ حاج آقا نصرالله گفت: «آقا، مشهدی فلان دوغ فروش^۲ هم یک‌هم‌چنین حرفی نمی‌زند!» بقیه هم خندیدند و ...

حالا ما همین‌طور با تعجب نگاهش می‌کردیم؛ یعنی خودش هم قبول داشت! بعد که رفت، گفتم: «آقا جان، این حرف‌ها چیست که اینها می‌زنند؟» گفتند:

آقاسید محسن، اینها اصلاً چه فهمی از دین دارند که می‌گویند: «فلان دوغ فروش هم یک‌هم‌چنین چیزی نمی‌گوید!»^۳

البته اینجا باب [سخن] زیاد است و کم‌کم یک مسائل فقهی راه پیدا می‌کند و مسئله خیلی دقیق می‌شود. در همان سالی که مرحوم آقا ما را قم فرستادند، از ما تقاضا شد که ماه رمضان را صحبت کنیم، من که خود مایل نبودم ولی شروع به صحبت کردیم و تقریباً همین شرح دعای ابی حمزه هم بود. کم‌کم وارد این بحث شدیم که: «امام بر همه اسرار وجودی ما اطلاع و اشراف دارد و...!» بعد هم شروع کردیم که حال، قضیه شرعی آن چه می‌شود و کم‌کم داشتیم [مطلب را جلو می‌بردیم]؛ آقا، هنوز چیزی باز نکرده بودیم که سرو صدا از یمین و یسار و خلف و قدام برخاست، و هنوز چیزی نگفته سرو صدا از اعلام همه برخاست که قضیه چه هست! طبعاً ما هم حرفی را که تا اینجا زدیم، دیگر جلوتر نرفتیم؛ خدا رحم کرد که اینها اشکال کردند، و الاً می‌خواستیم چیزهایی بگوییم! خلاصه ما هم پاسخ همه را

۱. خدا رحمتش کند، مرد فاضلی بود.

۲. یک دوغ فروش عربی سرِ کوچه‌شان بوده است.

۳. رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۴۵.

دادیم و تمام شد و بعد دیگر آن جریاناتی که خبر دارید پیش آمد.^۱
 خلاصه ببینید، چه کسی امام را شناخته است؟! اینکه اصلاً چیزی نیست و
 ربطی به امام ندارد؛ بچه‌مکتبی‌های این راه در این مایه‌اند! امام کجا، این حرف‌ها
 کجا؟! اصلاً [این مسائل] توهین به امام است. می‌گوییم: «امام خبر دارد.» خبر داشتن
 [که برای امام چیزی نیست]! احاطه امام بر ما، احاطه علی است نه احاطه اخباری؛
 یعنی الان شما می‌دانید من می‌خواهم چه بگویم؟ مثلاً این جمله‌ای که الان می‌خواهم
 بگویم چیست؟ دهانم را می‌بندم؛ حالا آن جمله را می‌گویم، هنوز که نگفتم! امام
 از قبل این را می‌داند! چرا؟ چون این جمله قبلاً در نفس امام نقش بسته است. توجه
 می‌کنید؟ چیزی که خودم نگفتم و نمی‌دانم چه هست! حال این کمترین آن است.
 آن وقت کدام یک از این مردم امام را شناخته‌اند؟!^۲
 ایشان فرمودند:

ما آمدیم مشهد تا به مردمی که برای آن اسلام خون داده‌اند، امام را شناسایی
 کنیم و به آنها بشناسانیم که آقا امام این است و وضعیت این است؛ راه را
 اشتباه نروید! ما برای این آمدیم.

خدا رحمتشان کند، واقعاً به ضرس قاطع امام‌شناس او بود! بقیه و همه ما فقط
 کلیشه و زیراکس و فتوکپی آن مطالب را بیان می‌کنیم؛ طبعاً فتوکپی هم گاهی سیاه
 درمی‌آید، گاهی یک جایش می‌خورد، دو خطش می‌افتد و همین‌طور [انواع خرابی]
 در آن هست.

«علی زمان» کیست؟ علی زمان یک نفر است، تمام شد، والسلام! «حسین

۱. رجوع شود به نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۱۵ ه.ق،
 جلسه ۳ و ۴.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون احاطه علی امام علیه‌السلام رجوع شود به نرم‌افزار کیمیای
 سعادت، متن جلسات شرح اسفار اربعه، ج ۱۹، ص ۲۵۳-۲۵۶؛ عنوان بصری، ج ۱، ص ۹۱
 و ۹۲ و ص ۱۰۷-۱۰۹.

زمان « کیست؟ حسین زمان یکی است، تمام شد! «امام صادق زمان» کیست؟ یک نفر است! آن وقت در همان زمان انقلاب (در زمان شاه) فلان سید در تبریز می رود بالای منبر و با همان تعبیر [و لهجۀ ترکی] می گوید:

ای مردم، اگر کسی می خواهد امام جعفر صادق این زمان را ببیند، من به او آدرسش را نشان خواهم داد! یک بلیط اتوبوس بگیرد برود طهران؛ شمس العماره، سوار اتوبوس قم بشود برود قم، کوچه ارگ در منزل آیه الله العظمی شریعتمداری، آنجا بایستد و ورود نکند، باید اذن دخول بخواند! بعد به ادب وارد شود، امام جعفر صادق زمان در آنجا حضور دارد!

باور کنید، یک کلمه از اینها را از خودم نمی گویم! حالا تمام این حرفها را از او حساب می گیرند.

اما وقتی که ورق برمی گردد، آن امام جعفر صادق [زمان] اول فاسق زمان می شود از دهان همین فرد! - ای دنیا! ای دنیا! چه خبر است؟ دین مردم را ببینیم چه خبر است! همه اش نباید بخندیم، باید به خود نگاه کنیم، یک وقت نباید ما هم همین طور باشیم! - توجه می کنید؟ خودم مطالبی که می گفت را با گوشم شنیدم. وقتی که ورق برمی گردد، همین فرد دوباره می رود روی آن منبر تبریز و می گوید:

ای مردم بدانید، اگر از پله اول این منبر تا پله آخر قرآن کشیده باشند، این مرد پا روی همه این قرآنها خواهد گذاشت تا خود را به بالای منبر برساند! عجب! چه شد؟! امام صادق چه شد؟! کجا رفت؟! امام صادق کجاست؟! توجه می فرمایید؟ این مطلبی است که ما باید خیلی دقت کنیم.

من در این فقراتی که در دعای افتتاح راجع به حضرت است خیلی فکر می کردم که این داستان چیست: «اللهم اجعله الدعای إلى کتابک و القائم بدینک»^۱ مگر امام زمان داعی به کتاب نیست، پس این دعا چیست؟! این یک مسئله. البته وارد

۱. شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۲۵۹:

«بار الها! او را دعوت کننده به سوی کتاب خود قرار بده، و پاسدار و نگهبان دین و شریعتت بگردان.»

این مسائل شدن، صحبت زیاد است.

إِسْتَخْلَفُهُ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ.

مَكَّنْ لَهُ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ [له]؛^۱ «آن دینی که او می‌خواهد، آن دین را در

اختیار او قرار بده و او را بر آن دین متمکن گردان!»

یعنی مستولی، مسیطر و مُشْرِفِ نسبت به آن! نه آن دینی که الآن در عربستان است،

در عراق است، در آنجا است، در اینجا است؛ هست یا نیست؛ در همه‌جا!

أَبْدَلُهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمَّا يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا.^۲

این چه عبارتی است که حضرت در اینجا می‌فرماید: «يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ

شَيْئًا؛ شرک به تو نورزد!» نَعُوذُ بِاللَّهِ مَگر الآن امام زمان در عبادت و توجُّهش به

پروردگار و در آن جنبه ربطش جنبه شرک قرار دارد؟! «لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا؛ هیچ چیزی

را در عبادت شریک تو قرار ندهد!»

عبادت‌های ما همه مخلوط و قاطی است؛ مثل طلا می‌ماند، می‌دانید چند عیار

است؟ طلای ۲۲ عیار داریم، ۲۰ عیار داریم، ۱۸ عیار داریم، ۱۴ عیار داریم؛ مثلاً

چهارده یا هجده تایی آن درست است و بقیه آن - مثلاً ده تایی آن - مس یا مفرغ است!

البته من نمی‌دانم، حالا هر چه هست.

در عبادت‌های ما همه شرک است؛ فلان مسجد می‌رویم تا آن امام جماعتش

یک روزی بیاید به داد ما برسد و مال ما را از گمرک ترخیص کند! هستند، البته نه

۱. شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۲۵۹:

«دین و آیینی که مورد رضا و پسند تو است برای او مقرر بفرما.»

۲. شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۲۵۹:

«پس از خوف از معاندین و ظالمان، او را در مأمَن و جایگاه امن و امان متمکن بگردان؛ تا تو را

به حقیقت عبودیت پرستش نماید و از هیچ حادثه و مانعی در راه عبودیت تو نهراسد و بیم به

خود راه ندهد.»

۳. الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

همه، بلکه بعضی‌ها! یا می‌رویم پشت سر فلان آقا نماز می‌خوانیم تا فلان حاج آقا بیاید در فلان اداره فلان کار را کند! شنیده‌ام بعضی از این جاها سرقفلی‌هایی دارد؛ چه سرقفلی‌هایی و چه مسائلی! چه مسائلی در همان جماعت حل و فصل و رتق و فتق می‌شود: «تو بیا، تو نیا، صف اول برای تو، آنجا به خصوص برای تو...!» این عبادت عالی است و این عبادت خاص خداست!! این قدر این عبادت قوی است که به شما بگویم: جبرائیل نمی‌تواند بار آن را بلند کند، فقط بار خفیف را می‌تواند بلند کند و بالا ببرد؛ باری که وزن آن کم باشد! آقا، عبادت اینها کوه احد است! از عهده جبرئیل بر نمی‌آید و می‌گذارد همان‌جا باشد و خودش بالا می‌رود! این کار [و وضعیت] این عبادت‌ها است.

بعضی از این رفقا که برایشان وجوهات یا چیزی می‌فرستند، به من نشان می‌دهند، می‌گویم: «به! این حجیم است، ماشاءالله!» یک پاکت بزرگ! حالا در آن نگاه می‌کنی می‌بینی که یک تومان یا مثلاً [فلان مقدار اندک] است! آقا جان، این را می‌توانستی [تبدیل به] ده تا [اسکناس و] کوچکش کنی! اما چون این مال خداست، این را باید ملائکه بشمارند؛ من به شما می‌گویم: چون زیاد است اینها را ملائکه نمی‌توانند بشمارند، لذا بدانید جایی حساب نمی‌شود! اگر می‌خواهید حساب شود، تعدادش را کم کنید، آن وقت ملائکه زود می‌شمارند؛ ملائکه حوصله ندارند که بیایند پاکت بزرگ را بشمارند! - اینها خیال می‌کنند هر چه بزرگ‌تر باشد، بهتر است! - اگر می‌خواهید ملائکه راحت بشمارند، بزرگش نکنید؛ آن وقت این را به جای ملائکه و آنهایی که مأمور هستند کسان دیگر می‌شمارند! البته شوخی کردیم، یا شوخی جدی، حالا یک چیزی از درون آن درآمد.

این عبادت‌هایی هم که ما می‌کنیم، این طوری است. فلان جا می‌روی، می‌گویند: «بیا برویم فلان مسجد، آنجا بد نیست؛ مریدهای فلان آقا در مسجد هستند، عالی است! خلاصه می‌رویم با آنها [مرتبط] می‌شویم!» آن یکی می‌گوید: «فلان جا به مسجد بازار می‌رویم، آنجا چه کسانی هستند!» آن یکی را می‌بینی، می‌گوید: «از فلان آقا وقت می‌گیریم که برویم پشت سر فلان کس نماز بخوانیم!» تمام اینها می‌شود شرک،

همه‌اش شرک است! نماز را خوانده ولی روز قیامت می‌گویند: «فلان شب نمازت ثبت نشده است!» می‌گوید: «ای بابا، این قدر زور زدیم، این قدر پول دادیم، حالا نمی‌گویم پول، ولی بالأخره این قدر واسطه دادیم، این قدر چه کار کردیم؛ بیا، برو تا بالأخره راهمان دادند؛ فلان مسجد رفتیم، از راه دور [آمدیم]!» اما در پرونده‌ات چیزی نیست! خدا رحمت کند آقای مطهری را، شب‌های احیا به مسجد قائم می‌آمد. خودشان جایی احیا می‌گرفتند، مثل اینکه زودتر تمام می‌کردند و بعد راننده ایشان، ایشان را به مسجد قائم می‌آورد. ما می‌فهمیدیم، البته مرحوم آقا [سفارش] کرده بودند که مشخص نباشد. می‌آمد آن گوشه و عقب می‌نشست و وقتی هم که مراسم احیا تمام می‌شد، زود از همان جا می‌رفت! برخی از رفقای حاضر در مجلس ایشان را می‌دیدند. این اخلاص است و به این اخلاص می‌گویند! [این طور نبود که] بلند شود بیاید پیش آقا بنشینند، یک ربع هم حال و احوال کند و همه ببینند؛ بلکه می‌آید و حالش را می‌کند و نصیبتش را می‌گیرد و سهمش را برمی‌دارد و بعد هم بی‌سروصدا سرش را پایین می‌اندازد و می‌رود. اینها می‌برند، اینها! کار اینها درست است.

اما عبادت‌های ما همه همین است؛ در عبادت تا بیاید: «برای آن، برای این، بروم فلان جا نماز بخوانم برای این، یا فلان کار را باید بکنم برای این، فلان مسئله را رتق و فتق کنم که بالأخره یک روزی [به‌درد ما بخورد] خراب می‌شود!» در عبادت، و منظور از عبادت نماز نیست، بلکه هر عملی که انسان و سالک انجام می‌دهد، فقط باید نشانه‌اش خدا باشد و این خیلی مشکل است! کار می‌خواهد و خدا انسان را امتحان می‌کند؛ لذا باید نشانه‌اش خدا باشد و از خدا بخواهد که خودش دستگیری کند.

در زمان شاه بود و ما کوچک بودیم. مرحوم آقا از کربلا برگشته بودند و صبح چند نفر از مسجدی‌ها، برای دیدن زوار آمده بودند. یکی از اینها در وسط صحبت دست کرد در جیبش و یک پاکت بزرگی از اسکناس درآورد؛ نشست خدمت ایشان و گفت: «بفرمایید قربان!»

تصور می‌کنید عکس‌العمل آقا چه بوده است؟ من که گفتم الآن یکی در گوش

او می‌زند! ولی خب آقا اهل رعایت بودند، فرمودند: این چیست آقا؟
- قربان، این وجوهات است.

- بگذارید در جیبتان! شما از چه شخصی تقلید می‌کنید؟
- از فلان شخص. (ظاهراً آقای خمینی)

- ببرید پیش آقای سید محمدصادق لواسانی^۱ و به ایشان بدهید.

آقا، رنگ این فرد شد عین لبو! رفت سر جایش نشست و تریبت شد؛ باید مؤدب بود، این [وضعیت] چیست؟! بعد وقتی خواست برود، ایشان در گوش او گفتند: «نام مرا هم نمی‌برید!» این می‌شود اخلاص! این روش‌ها را باید یاد بگیریم. حالا اگر کسان دیگر باشند - بالأخره خودمان در کار هستیم و این کار و برنامه ما است - می‌گویند: «عرض سلام ما را هم خدمتشان ابلاغ بفرمایید!» [اما ایشان فرمودند]: «نام مرا هم نمی‌برید!» توجه می‌کنید؟ آن وقت این می‌شود آقای آقاسید محمدحسین و همان کسی که باید برسد!

اینها همین کارها را کردند دیگر! همین طوری که آدم صبح از زیر بته بلند نمی‌شود یک دفعه بشود عارف! بالأخره کار دارد، حساب و کتاب دارد و من پسر آقا و شما هم فرق نمی‌کنیم! راه یکی است؛ من پسر علامه اگر عمل کردم به من هم می‌دهند و اگر عمل نکردم و شما عمل کردید، به شما می‌دهند و به من نمی‌دهند! خدا شوخی ندارد و همه بندگان پیش او یکسان هستند؛ همه آنها!

إن شاء الله [ادامه بحث] اگر حیاتی باقی بود و توفیق تشرّف، برای بعد. إن شاء الله خداوند ما را موفق کند به راه بزرگان، به معرفت بزرگان و عمل به سیره و سنت آنها و اینکه از آن مسیری که آنها در طی آن مسیر رفتند و رسیدند، خدا از آن مسیر ما را به کناری نگذارد.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. آیه الله سید محمدصادق لواسانی در آن زمان وکیل علی الإطلاق آیه الله خمینی بودند. (محقق)



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید

مجلس نهم

شرح فقراتی از دعای افتتاح در رابطه با

حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف^(ع)

شهدت سوس رضوی ۲۳ رمضان المبارک ۱۴۳۹ هجری قمری

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلى الله على سيدنا أبي القاسم محمد
و على آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

این دعای افتتاح عجیب دعایی است! اختصاص به ماه مبارک ندارد و حتی سایر اوقات هم انسان باید این دعا را به مقتضای حال بخواند. خیلی دعای عجیبی است! در جلسه قبل عرض شد: انسان باید در این فقره که راجع به حضرت می فرماید: «مَكَّنْ لَهُ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ لَهُ،... يَعْْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا» تأمل بکند که منظور چیست؟

یعنی در این زمان که هنوز زمان ظهور فرا نرسیده و زمان غیبت است، این عبادت توأم با شرک است؛ یعنی الآن عبادت ما خالص و یک عبادت ربطیة محضه و عبادتی که مورد رضای پروردگار باشد، نیست.

مرحوم آقا در رساله صلاة جمعه اثبات می کنند که باید در زمان تشکیل

۱. الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۲. شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۲۵۹:

«دین و آیینی که مورد رضا و پسند توست برای او مقرر بفرما،... تا تو را به حقیقت عبودیت پرستش نماید و از هیچ حادثه و مانعی در راه عبودیت تو نهراسد و بیم به خود راه ندهد.»

حکومت اسلام یا زمان ظهور، نماز جمعه اقامه بشود و ما باید خود برای این مسئله اقدام کنیم تا حکومت اسلامی به وجود بیاید و بتوانیم نماز را بخوانیم.^۱

البته ایشان در آخر کتاب *صلاة جمعه* از این مطلب برگشتند و در غیر از زمان ظهور و حتی در غیر از حکومت اسلام هم نماز جمعه را مستحب دانستند؛^۲ یعنی زمانی که در نجف بودند و ظاهراً دروس *صلاة جمعه* را در درس‌های مرحوم آقاسید محمود شاهرودی - رحمة الله علیه - می‌خواندند، [قائل به استحباب نبودند]؛ البته در همان جا با ایشان اختلاف پیدا کردند و به ما می‌فرمودند:

مرحوم آقای شاهرودی ادله وجوب *صلاة جمعه* را اقامه کرد: این و این و این! اما وقتی به آخر رسید، یک دفعه دیدیم عجب! ایشان همه این مطالب را کنار گذاشت: «این که سندش این طور است و آن هم مخالف با شهرت است و به این مسئله هم علما و فقها عمل نکرده‌اند و...!» چه شد؟ «نه خیر آقا، *صلاة جمعه* واجب نیست!»

اینجا بود که مخالفشان با [ایشان شروع شد]؛ می‌گفتند:

ما دیگر ایستادیم! هر چه گفتند ایستادیم! آخر گفتند: «آقاسید محمدحسین بگذار بحثمان را ادامه بدهیم.» گفتیم: آقا جان، اگر می‌خواهید ما همین طور شرکت کنیم و بعد هم خارج بشویم، طبعاً دیگر دهانمان را می‌بندیم؛ اما اگر مجلس درس است و می‌خواهید این درس حساسی داشته باشد، پاسخ بدهید؛^۳ و اگر نه، قرار بر این است که... خیلی خوب، ما دیگر حرفی نمی‌زنیم! حال دیگر واجب است، حرام است، مستحب مؤکد است، مکروه است، هر چه می‌خواهد باشد، برای ما تفاوتی ندارد!

۱. *صلاة الجمعة*، ص ۱۹ و ۲۰ و ۳۸ و ۶۵ (تعلیقه) و ۷۳ (تعلیقه ۱) و ۹۹ و ۱۰۰؛ *ترجمة صلاة الجمعة*، ص ۲۶ و ۲۷ و ۵۴ و ۹۳ (تعلیقه) و ۱۰۳ (تعلیقه ۳) و ۱۴۰.

هم‌چنین رجوع شود به *وظيفة فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام*، ص ۴-۶ و ۱۵-۱۷.

۲. *صلاة الجمعة*، ص ۱۷۲، تعلیقه؛ *ترجمة صلاة الجمعة*، ص ۲۳۸، تعلیقه.

۳. مجلس درس است؛ مجلس درس که با صحبت‌های بسیط و... تفاوت می‌کند!

خدا رحمتشان کند.

اما در این رساله‌ای که به طبع رسید و رفقا دارند،^۱ ما با همان ادله‌ای که مرحوم آقا اقامه کرده‌اند، وجوب عینی و تعیینی صلاة جمعه را اثبات کردیم در همه اوقات؛ در زمان ظهور، در زمان غیبت، در زمان حکومت اسلامی و در غیر زمان حکومت اسلامی. مثلاً الآن در استرالیا نماز جمعه واجب است؛ در حالی که در استرالیا حکومت اسلامی نیست. هم‌چنین در آمریکا^۲ و در سایر جاها، اروپا، آفریقا و هر جایی که می‌خواهد باشد، باید اقامه صلاة جمعه کرد.^۳

بنده خودم در بعضی از سفرهایی که قبلاً به لبنان داشتم، در همان منطقه [سکونت] رفقا که بودیم، نماز جمعه می‌خواندیم؛ چون می‌گفتند در [شهر] صور نماز جمعه نیست. چون اگر در صور بود، می‌بایستی در نماز جمعه آنجا شرکت می‌کردیم؛ لذا در آنجا نماز جمعه خواندیم، حال نمی‌دانم [صوت آن هست یا نه؟]؛ بله، نماز جمعه واجب عینی و تعیینی است و در هر جا که مسلمین حضور داشته باشند، - در هر جا، در هر شهر، داخل، خارج و هر جا که می‌خواهد باشد - اگر هفت نفر باشند و یک نفرشان بتواند صحبت کند و نصیحت کند و مطالب اخلاقی بگوید و بالنسبه اطلاعی هم بر بعضی از احادیث و مسائل داشته باشد، یکی از آنها باید [نماز را اقامه کند]؛ لازم هم نیست معمم باشد و کاری ندارد.

رفقا یادشان است که سابق مرحوم آقا، در مسجد قائم به رفقا می‌گفتند:

۱. اخیراً هم ترجمه آن به طبع رسیده است و سایر افراد هم می‌توانند استفاده کنند. البته یک بحث‌های فنی دارد که آنها برای هر کسی نیست.

۲. آنجا که حتماً واجب است و وجوبش شک ندارد!! چون بالأخره هر چه ... باشد، باید بیشتر اثبات وجوب بشود.

۳. صلاة الجمعة، ص ۲۵ و ۳۹ و ۱۰۰ (تعلیقہ ۱ و ۲) و ص ۱۹۳ (تعلیقہ)؛ ترجمه صلاة الجمعة، ص ۳۴ و ۵۵ و ۱۴۰ (تعلیقہ) و ۱۴۱ (تعلیقہ) و ۲۳۸ (تعلیقہ).

۴. سایت مدرسه الوحی، المحاضرات، جبل عامل، خطبة الجمعة فی لبنان.

وقتی می‌خواهید نماز بخوانید، یک عمامه به سرتان ببندید!
 آقاسید مرتضی [مقدسی] را خدا رحمت کند، ایشان عمامه سبز داشت؛ ولی
 بقیه یک چیزی، مثلاً [پارچه] سفید یک متری، دو سرشان می‌بستند؛ نه اینکه حتماً
 یک [عمامه بزرگ] این قدری!

مرحوم آقا می‌گفتند: «عمامه سفید یا زرد باشد.» چون خود رسول‌الله عمامه
 سفید و زرد داشتند. اصلاً پیغمبر عمامه سیاه نداشتند؛ این سیاه را ما درآورده‌ایم!
 عمامه پیغمبر زرد بود، سفید بود، سبز بود! که برنامه آن، [در جریان] امیرالمؤمنین
 و غدیر مشخص است.^{۳۲}

واجب است که نماز جمعه به دو رکعت خوانده بشود، قبلش هم خطیب
 صحبت بکند و مسائل اخلاقی، عرفانی، ولایی، احکام شرع و آنچه را که مورد ابتلاء
 است، بیان بکند و خلاصه، مجلس را حال بیاورد. اگر اشعاری دارد، بیاورد و بزند
 زیر آواز! مانند اشعار مولانا، به به!

عجیب اینجاست که این جناب مولانایی که مورد تکفیر عده‌ای نابخرد قرار
 گرفته است، مرحوم علامه مجلسی اول، ملا محمدتقی، در کتاب *روضه المتقین*،
 وقتی که به بحث نماز جمعه می‌رسد، می‌گویند:

بهتر است خطیب برای مردم از اشعار آبدار مولانا و مثنوی بخواند!^۴

۱. رجوع شود به *مکارم الأخلاق*، ص ۳۵؛ *الأنوار فی مولد النبی صلی الله علیه وآله*، ص ۲۳۵.
۲. رجوع شود به *الکافی*، ج ۶، ص ۴۶۱؛ *فرائد السمطين*، ج ۱، ص ۷۵ و ۷۶.
۳. جهت اطلاع بر روایات وارده در استحباب عمامه‌گذاری رجوع شود به *مکارم الأخلاق*، ص ۱۰۴ و ۱۱۹؛ *دعائم الإسلام*، ج ۲، ص ۱۵۴؛ *جامع الأخبار*، شعیری، ص ۷۷؛ *المعجم الكبير*، طبرانی، ج ۱۲، ص ۲۹۳؛ *شعب الإیمان*، ج ۵، ص ۱۷۶.
- هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر از روایات وارده در باب عمامه‌گذاری و تأثیر آن در عزت مسلمان و اجر نماز با آن، رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۹، ص ۲۸۳ - ۲۹۳.
۴. *روضه المتقین*، ج ۴، ص ۲۷۸.

عجب! حضرت علامه، با توجه به اینهایی که تکفیر می کنند، چطور شما دارید افراد را تشویق و ترغیب می کنید؟! آنجا دارد: «اشعار مولانا را برای مردم بخواند!» آن وقت ببینید نماز جمعه اصلاً چه وضعی پیدا می کند و چه می شود! نماز جمعه ای می شود که وقتی تمام می شود، انسان تا یک هفته مدام انتظار جمعه بعد را می کشد! چه خبر می شود!؟

خطیب باید بیاید از آن روایات امام صادق، امام رضا، امیرالمؤمنین، امام سجاد، صحیفه سجادیه و از کلمات قصار موسی بن جعفر به هشام^۱ برای مردم بگوید؛ بیاید راجع به مسائل عقل و جهل و از مطالب وارده از ائمه معصومین برای مردم بیان کند؛ بعد هم اینها را همراه با حکایات لطیف و طُرفه و اشعار مناسب برای افراد بخواند و بیان بکند. در این صورت این همان نماز جمعه ای می شود که در روایات داریم:

کسی که به نماز جمعه بیاید، به عدد هر قدمی که بردارد چقدر از گناهان او محو می شود!^۲

کسی که از نماز جمعه برگردد، مثل این است که از مادر متولد شده است!^۳

«فَيَنْبَغِي أَنْ يَصْحَبَ فِي السَّيْرِ مِنْ كُتُبِ الْحُكَمَاءِ الْإِلَهِيِّينَ مِنَ الْمُثَنَوِيِّ وَالْحَدِيقَةِ وَأَمْثَالِهَا لِيَكُونَ سَيْرُهُ سَفَرًا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى...»

لوامع صاحب قرانی، ج ۴، ص ۵۶۶:

«و مشهور است استحباب بلاغت خطیب به آنکه سخنان فصیح را مناسب احوال حاضران به ایشان رساند،... و اگر مناسب داند سخنان حکیمانه تازه که تأثیرش بیشتر باشد ذکر کند؛ چنان که در روایت حسن کالصحیح از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که: «ترویج کنید نفوس خود را به حکمت های تازه! به درستی که نفوس را کلال و ماندگی دست می دهد چنان که بدن را دست می دهد.» و از این جمله است اشعار محققان مثل حکیم غزنوی و حکیم رومی و عطار و غیر ایشان.»

۱. تحف المقول، ص ۳۸۳ - ۴۰۲.

۲. رجوع شود به الامالی، شیخ صدوق، ص ۳۶۶؛ الاختصاص، ص ۴۰.

۳. رجوع شود به من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۲۷.

و هم‌چنین مطالب عجیبی که راجع به این مسئله آمده است.^۱ البته ما مقداری از آنها را - نه همه، ولی تا حدودی - در همین رساله بیان کرده‌ایم؛^۲ راجع به اینکه خطیب باید چه خصوصیات داشته باشد: عادل و باتقوا باشد، انتساب به جایی نداشته باشد، انتساب به حکام ظلمه نداشته باشد، انتساب به بعضی از امور دنیوی، فلان آقا و فلان آقا نداشته باشد؛ «اگر این را بگوییم به فلان آقا برمی‌خورد، اگر این را بگوییم به گوشه‌پریز یا ابروی فلان کس برمی‌خورد! لذا این را نگوییم و آن را نگوییم!» نه، نباید این‌طور باشد.^۳ توجه می‌کنید؟

این نماز جمعه، نماز جمعه‌ای است که وقتی تمام می‌شود، آدم می‌گوید: «آه! چرا زود تمام شد؟!» مدام دنبال این است که دوباره یک جمعه‌ای بیاید و خودش را آماده کند، غسل کند، عطر بزند و... همه اینها حساب دارد و روی تک‌تک اینها حساب باز کرده‌اند.

من همین پریشب [طبقه] بالا بودم و داشتم دعای [وارده] در شب‌های قدر را می‌خواندم. حضرت در امشب می‌فرماید:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِيهَا تَقْضِي وَتُقَدَّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتَمِ وَفِيهَا تَفْرُقُ مِنَ الْأَمْرِ الْحَكِيمِ
فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَفِي الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يُرَدُّ وَلَا يُبَدَّلُ؛

بعد حضرت می‌فرماید:

أَنْ تَكْتَبِنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ، الْمَبْرُورِ حُجَّتِهِمُ، الْمَشْكُورِ سَعْيِهِمُ، الْمَغْفُورِ
دُنُوبِهِمُ، الْمُكْفَّرِ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ.^۴

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۲۹۵ - ۳۰۲.

۲. صلاة الجمعة، ص ۴۵ - ۵۵.

۳. رجوع شود به صلاة الجمعة، ص ۳۲ - ۳۷.

۴. الإقبال، ج ۱، ص ۳۴۸. ترجمه:

«باری‌ها، قرار بده در آنچه به امر حتمی‌ات حکم می‌کنی و مقدر می‌نمایی، و در آنچه از امر <

من می‌گویم چه داستانی در قضیه مکّه است که امام در شب قدر از خدا تقاضا می‌کند که حج بیت‌الله را نصیب من کن؟! خب این شب قدر است؛ یعنی دعایی است که برای شب قدر است. این قضیه و مسئله حج چیست که این قدر [حضرت به آن توجه دارند]؟! امام علیه‌السلام اول مسئله‌ای که مطرح می‌کند، حج است؛ بعد می‌گوید که مثلاً: «رزق را چه کن و دعاها را مستجاب کن و...» ولی اولین مطلبی که حضرت روی آن دست می‌گذارند، حج بیت‌الله‌الحرام است. آخر در این حج چه دیدند؟! همین چیزی که ما دیدیم؟! که آن شخص - اسمش را نمی‌برم - در یک مجلسی، در سنّ نودسالگی، وقتی دارد می‌میرد، افتخار می‌کند: «من در این مدت مستطیع نشدم که حج بجا بیاورم!»^۱ چه کسی؟ یک عالم و یک فقیه، مثلاً! آدم می‌تواند به او فقیه بگوید؟! فقیه یعنی کسی که فقه [به جانش نشست] باشد! آیا این تا حالا این دعای شب قدر را نخوانده است؟! هر سال که حداقل سه دفعه شب قدر و این دعا را داریم؛ البته در جای دیگر هم می‌شود آن را خواند. پس او چه برداشتی از حج دارد که تازه افتخار می‌کند: «ما مثلاً خیلی زاهد و عابد هستیم و پول جمع نکردیم که به مکّه برویم!» و حالا با افتخار می‌گوید: «ما دیگر توفیق پیدا نکردیم و مستطیع نشدیم!» کسی که هزارتا مرید دارد و هر کدام از آنها دستش را بگیرند، او را می‌برند و...! اما با این دید دارد نگاه می‌کند.

اما امام معصوم در شب قدر از خدا تقاضا می‌کند تا امسال توفیق زیارت بیت‌الله را پیدا بکند، با اینکه ده دفعه هم رفته است! امام مجتبی بیست و چهار یا بیست و پنج مرتبه حج مشرف شدند و اکثر این موارد از مدینه تا مکّه پیاده بوده است؛ درحالی‌که

← محکم و ثابت در شب قدر به فضای تفصیلی می‌رسانی، از حکم ثابتی که بازگشت نپذیرد و تغییر نکند؛ که مرا امسال از حاجیان خانه محترم خود بنویسی؛ آنان که حجشان پذیرفته و سعیشان مورد رضایت توست، و گناهانشان را بخشیده و زشتی‌هایشان را پوشیده و محو نموده‌ای. (محقق)
۱. جامع فضل و فضیلت، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

مواشی و شتران و اسب‌های حضرت در جلو بار می‌بردند و اینها هم می‌توانستند سوار بشوند؛ حرکت می‌کردند و می‌رفتند. حضرت این راه را پیاده می‌رفته است!^۱ آدم همیشه باید فکر کند که آیا اینها - نَعُوذُ بِاللَّهِ - بیکار بودند؟! ما وقتی می‌خواهیم به مکه برویم، می‌گوییم: برای ما در بیزینس کلاس طیاره جا بگیر، راحت‌تر است! که این دو ساعتی که به خود زحمت می‌دهیم، یک قدری این کمر مبارک و شکم مبارک و لنگ‌های مبارکه - برای اعضای جفت بدن، تأنیت می‌آید - راحت‌تر باشد و یک وقتی خدای ناکرده کوچک‌ترین فشاری وارد نشود.

بعد می‌بینیم امام مجتبی‌ اکثر [این سفرها را پیاده رفته‌اند]؛ یا موسی بن جعفر را در بیابان می‌بینند اما نمی‌شناسند. - جریانش مفصل است - شقیق بلخی می‌بیند یک کسی دارد راه می‌رود که لباسش لباس اهل اعراض از اهل دنیا است، می‌گوید: «این صوفی است، بروم نصیحتش کنم!» بعد متوجه می‌شود که این موسی بن جعفر است که دارد این راه را همین‌طور پیاده می‌رود!^۲ اینها - نَعُوذُ بِاللَّهِ، نَعُوذُ بِاللَّهِ - بیکار بودند؟! روی تفنن و سفر و تفریح و... این کارها را انجام می‌دادند؟! چه می‌دیدند؟! واقعاً در این مسائل چه می‌دیدند؟! خب مگر اسب و شتر نداشتند؟! خیلی هم داشتند! چه حرکتی می‌کردند؟! آن وقت ببینید این مکه‌ای که [این قدر مهم است، برخی چقدر ساده به آن می‌نگرند].

یک دفعه من جایی در بین علما بودم و صحبت این بود که امام عسکری علیه‌السلام حج انجام نداده‌اند، چون ایشان محصور بوده‌اند. خب، شما از کجا داری این حرف را می‌زنی؟! می‌گفتند: «چون ایشان محصور بوده‌اند حج انجام نداده‌اند.» یعنی تو امام را مثل خودت فرض کرده‌ای که اگر درهای این دیوار را قفل بکنند حبس می‌شود؟! قضیه همین است؟!

اولاً: از امام عسکری علیه‌السلام روایت داریم که در مکه از آن حضرت راجع

۱. مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۴، ص ۱۴.

۲. دلائل‌الإمامة، ص ۳۱۷ - ۳۱۹.

به یک حکم شرعی سؤال کردند و آن حضرت جواب دادند.^۱ امام عسکری برای عمره به مکه نمی‌روند، اگر بخواهند بروند برای حج می‌روند؛ البته عمره هم اشکال ندارد و آن هم مستحب است،^۲ ولی برحسب عادت برای حج می‌روند. این روایت دلیل بر این است که این حرف‌هایی که بین عوام است [صحیح نیست]؛ خیلی هم زیاد است، همه می‌گویند و من هم می‌گویم که جایی شنیده‌ام؛ حتی افراد اهل اطلاع می‌گفتند! یکی هم صحبتی کرد: «اگر کسی نذر کند که حجش را برای امام عسکری انجام بدهد، خدا این نذرش را قبول می‌کند؛ چون حضرت حج انجام نداده‌اند. و این برای امام عسکری، پدر امام زمان است و اصلاً حساب چیز دیگر است! کسی برای پدر امام زمان نذر کند که حج انجام بدهد، حتماً قبول می‌شود.» و خود او هم می‌گفت: «اتفاقاً من این را تجربه کرده‌ام و موفق هم شده‌ام.»

خب آن به نیت تو مربوط است و به واقع کاری ندارد؛ حضرت دیده‌اند نیت تو این است، گفته‌اند: خیلی خب، این را هم مستجابش کنیم!

ثانیاً: چرا امام نمی‌تواند حج انجام بدهد؟ چرا؟! از کجا معلوم هر سال هم امام عسکری به حج نرفته باشند؟! چه دلیلی دارد؟! مگر حتماً وقتی که می‌روند باید خودشان را به همه نشان بدهند؟! نه، امام حج انجام می‌دهد و یک نفر هم امام را نمی‌بیند! چه اشکال دارد؟! هیچ‌کس نمی‌بیند! یا اینکه ببینند، اما نیامده‌اند نقل کنند. ما هیچ دلیلی نداریم که حضرت انجام نداده است و هیچ دلیلی هم نداریم که حضرت باید فقط به همین مسئله ظاهر و تزییقاتی که حکومت جور برای ایشان ایجاد کرده است، عمل کند. در عین اینکه امام در [حصر] است و همه هم می‌بینند، حضرت در [مکه] هم دارند حج انجام می‌دهند، چه اشکال دارد؟! این قضایا در خیلی از موارد دیده شده است.

۱. *عیون أخبار الرضا علیه السلام*، ج ۲، ص ۱۳۵: «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ

مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، أَبُو السَّيِّدِ الْمُحْجُوبِ إِمَامُ عَصْرِهِ، بِمَكَّةَ...»

۲. *وسائل الشيعة*، ج ۱۴، ص ۲۹۸ - ۳۱۵.

مگر امام سجاد علیه السلام روز سیزدهم به کربلا نیامدند؟ چگونه آمدند؟! نه زنجیر داشتند، نه در غل و زنجیر بودند، در هیچ چیزی نبودند؛ فقط مردم دیدند که یک جوانی با لباس سفید و گرد و خاک دارد می‌آید؛ چون مانده بودند چه کنند، سرهای شهدا را بریده و جدا کرده بودند و نمی‌دانستند کی به کیست! حضرت آمدند و فرمودند: «این را اینجا دفن کنید، آن را اینجا دفن کنید!» امام حسین را تعیین کردند، حضرت ابوالفضل را تعیین کردند، همه را تعیین کردند و بعد برگشتند.^۱

مرحوم آقا می‌گفتند:

یک روز اصحاب آمده بودند و امام باقر علیه السلام هم در مجلس نشسته بودند، بعد یک‌دفعه جابر بن یزید جعفی می‌آید و کناری می‌نشیند و گوش می‌دهد. یکی رو می‌کند به امام باقر و می‌گوید: «یا ابن رسول الله، دیشب ما از بیانات جناب جابر چه استفاده‌ها کردیم! در منزل ما بود و مجلسی بود.» دیگری می‌گوید: «عجب! جابر دیشب خانه ما بود!» گفت: «چه ساعتی؟» مثلاً گفت: «دو ساعت از غروب [گذشته]!» «سومی می‌گوید: «دارید چه می‌گویید؟! [جابر در منزل ما بوده است]!» خلاصه پنج‌شش نفر [مدعی شدند که جابر دیشب نزد آنها بوده است]! حضرت رو کردند به جابر و فرمودند: «دیگر از این کارها نکن!»^۲ دیگر از این شیطنت‌ها نکن و بنشین سر جاییت و راحت باش؛ مردم تحمل ندارند؛ و إلا [اگر تحمل] باشد، [چه اشکال دارد که] بیاید!

مثل اینکه من هم این را جایی دیده‌ام، ولی از ایشان بارها شنیده‌ام. جابر بن یزید جعفی از آن [اصحاب] خاص و از آن سلمان‌های [زمان] بوده است؛ حالا یا سلمان و یا در ردیف‌های آنها.^۳

آن موقع‌هایی که ما [درس و] بحث داشتیم، یک دفعه راجع به این قضیه که

۱. رجوع شود به *مقتل الحسین علیه السلام*، مقررّم، ص ۳۳۶ و ۳۳۷.

۲. رجوع شود به *رجال الکشی*، ص ۱۹۷.

۳. رجوع شود به *الاختصاص*، ص ۲۱۶.

ممکن است روح به غیر از این بدن هم تعلق بگیرد، صحبت می کردیم؛ بعد یکی از همین طلاب و رفقای که آنجا بودند، سؤال کردند: «حالا روح به کدام یک از این دو بدن تعلق دارد؟ به اولی یا به دومی؟ چون حالا دو تا شد!» من گفتم: «شما چندتا دست داری؟» گفت: «دو تا!» گفتم: «تعلقت به کدام بیشتر است؟» فکری کرد و گفت: «هر دو مساوی!» گفتم: «این هم همان است، هر دو یکی است و تفاوت نمی کند.»

خلاصه امام عسکری علیه السلام هم از این مطالب و مسائل داشتند. این را به مناسبت خدمتتان عرض کردم. این مسئله خیلی مسئله مهمی است که این همان احساس و همان درک است که انسان وقتی به مکه مشرف می شود... .

درحالتی که نظر بنده این است که وقتی یک جوان مکلف می شود، از همان وقت، وجوب عینی برای حج بر او تعلق می گیرد، نه وجوب مشروط! حج، واجب مشروط نیست، بلکه واجب مطلق است. یعنی چه؟ مثل نماز است؛ الان نماز صبح برای ما واجب است یا نه؟ واجب است. اینکه می گوئیم هنوز صبح نیامده است، خود وجوب از بین نمی رود؛ بلکه آن می شود واجب مطلق موقت، یعنی توقیف بر وقت دارد؛ لذا شما نمی توانید امشب قبل از رسیدن به اذان صبح خود را بیهوش کنید تا نماز صبحتان قضا بشود! این عمل حرام است؛ چون باعث می شود نماز قضا بشود. یک وقت انسان خودش بیهوش می شود، آن یک مسئله ای است؛ ولی اینکه شما قبل از اذان، مثلاً دو ثانیه به اذان مانده - که هنوز وجوب منجز نشده است - یک قرص بخورید، این عمل حرام است؛ چون بیهوش می شوید. آدم بیهوش و آدم خواب هم که دیگر تکلیف ندارد. اصلاً یک قرص خواب بخورید و بگویید: «ای بابا، خسته ام، ولش کن، بگذار یک قرص بخورم بعداً قضایش را بجا می آورم!» این قرص هم شما را دو یا سه ساعت به خواب ببرد؛ وقتی که از خواب بلند شدید، می بینید که آفتاب زده است. همین طور یکی از مطالب و مسائلی که مورد تغافل است، این است که می گویند: «آقا، برو بیرون [از شهر] تا روزهات قضا بشود، بعد انجام بده!» این عمل هم خودش حرام است. یک وقت برای انسان سفر پیش می آید، خب می رود.

﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾؛ «هر که مریض است یا اینکه یک سفر عادی یا ضروری برایش پیش می‌آید، یک عده دیگر بگیرد.»

اما کسی حق ندارد برای اینکه روزه‌اش را بشکند به سفر برود! چرا؟ چون روزه واجب مطلق است نه واجب مشروط؛ مشروط به این نیست که در حَضَر باشید، بلکه مطلق است و خودتان باید شرایط این حضر را فراهم کنید. آنچه استثناء شده این است که شما در سفر باشید، نه اینکه برای شکستن روزه به سفر بروید؛ این دو تا است! توجه کردید؟ و من دیده‌ام کسی به این مسئله توجه ندارد، یعنی اشتباه بیان می‌شود. رفقا به این مسئله دقت داشته باشند! این قضیه، قضیه نماز است.

حضرت در اینجا دارد:

يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا؛ «بدون هیچ شرکی رو به سوی تو بیاورد!»

یعنی حرکاتش، سکناش، نمازهایش، روزه‌هایش، امر به معروف و نهی از منکرهایش، توجه دادن همه خلائق و خودش به سوی خدا؛ اینها با عدم شرک باشد، مطلق باشد، خالص باشد و ترس نداشته باشد.

بنابراین معلوم می‌شود که ما در این دنیا قبل از ظهور حضرت شرک داریم؛ معنای این فقره این است و رودر بایستی هم نداریم! بله، حرف زیاد است. شنیدم که...؛ چه عرض کنم! گاهی اوقات آدم یک چیزهایی می‌شنود، در فکر فرو می‌رود. یک بنده‌خدایی می‌گفت:

من هر وقت سخنان فلان کس را می‌شنوم، عمیقاً در فکر فرو می‌روم! یعنی اصلاً قابل [فهم] نیست؛ باید بنشینم فکر کنم که این حرف از کجایش درآمده است!

یک وقت آدم از شخصی چیزی می‌شنود، تعجب می‌کند که چرا این حرف را زده است؛ یک وقت یک حرفی می‌شنود، اصلاً وحشت می‌کند؛ اما یک وقت یک

حرفی می شنود، دوتا شاخ از سرش درمی آید! اصلاً این چیست؟! بعد می گوییم: خدایا، این بنده خدا چه خورده که یک هم چنین شطحیاتی بروز می دهد؟! ما الآن در زمانی هستیم که کارهایمان براساس شرک است. یعنی چه؟ یعنی وقتی می خواهیم نماز بخوانیم می گوییم: «این نماز ما الآن چگونه است؟!» می خواهیم روزه بگیریم، این طور! می خواهیم مجلس داشته باشیم: «این مجلس چگونه می شود؟ آیا...؟!» خلاصه، دیگر نیاز به توضیح نیست.

هر عملی بخوایم انجام بدهیم، در آن یک مسئله می آید: «آیا پیامد دارد یا ندارد؟!» هر کاری بخوایم انجام بدهیم، فوراً این مسئله به نظر می آید: «آیا پیامد دارد یا ندارد؟!» هر سخنی بخوایم بگوییم، فکر می کنیم و سه دفعه، شش دفعه در دهانمان می چرخانیم و یکی یکی پیامدهایش را رد می کنیم؛ تازه آن چیزی که بیرون می آوریم، با ۳۰ یا ۴۰ درصد احتمال این است که آیا [پیامد] دارد یا ندارد؟! در زمان امام زمان این ۳۰ درصد نیست، این ۴۰ درصد نیست، یک هم نیست،

صفر صفر است! آنچه حق است را می توانی صریح بگویی و یک درصد هم به مخیله ات نمی آید که چه خواهد شد! ابداً! بله، چرت و پرت نباید بگویی، تهمت نباید بزنی، غیبت نباید بکنی، حرف مفت نباید بزنی؛ اینها همه چیزهایی است که [حساب و کتاب دارد]! ولی حرف حق را می توانی صریح بگویی؛ آقا، انسان حرف حق نمی تواند بزند! عجب! می گویند: «نه، اینجا صلاح نیست، اینجا فلان نیست!» صلاح نیست و فلان نیست چه حرفی است؟! این همان معنای «لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا» است.

وقتی امام علیه السلام ظهور می کند، تازه انسان نفس پیدا می کند: ای جان! دیگر نه ترسی، نه خوفی، نه اضطرابی، نه تشویشی، نه نگرانی ای، نه شنودی، نه دخالتی، نه تشریزی^۱، نه تفحصی! تفحص در رفت، در آمد، در زندگی، در فلان، در فلان و...؛ هیچ چیزی وجود ندارد! هیچ، هیچ، هیچ! چرا؟ چون حکومت حق محض

۱. لغت نامه دهخدا: «تشریز: دشنام دادن، عذاب کردن.»

است و در حق محض، کسی ترس و خوف ندارد؛ چون حق محض است.^۱ اگر در حکومت امام زمان یک حرف حق زدی، [هیچ ترسی نداری]؛ البته حق! اگر تهمت بزنی، می‌آیند گوشت را می‌گیرند؛ این حرف‌ها نیست! آزادی و دموکراسی و این حرف‌ها نیست! نه آقا جان! نه دموکراسی است و نه آزادی است؛ کسی نمی‌تواند غیبت کسی را بکند، نمی‌تواند به کسی تهمت بزند، نمی‌تواند پشت‌سر کسی [خلاف] بگوید، نمی‌تواند مزاحمش بشود، نمی‌تواند برایش ممانعت ایجاد کند یا در کارهای او دخالت کند؛ از این حرف‌ها خبری نیست! تمام شد. اینها برای الآن است! ولی حرف حق و امر به معروف و نهی از منکر، اگر به طور حق باشد، هیچ‌کس در هیچ نقطه‌ای از دنیا همراه با آن بیان و آن عمل، به اندازه سرسوزنی نگرانی ندارد که به خاطر چیزی که گفته است، فردا بیایند یقه‌اش را بگیرند. می‌خواهند یقه چه کسی را بگیرند؟! خود امام زمان دارد می‌گوید این طوری بکنید، خودش دارد می‌گوید این طور عمل بکنید.

هم‌چنین نماز که می‌خواند، هیچ مسئله‌ای نیست؛ یعنی وقتی نماز می‌خواند، هیچ این مطلب نیست که [به خاطر غیر از خدا بخواند]!

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۴:

«... فَقَالَ [أبو عبد الله عليه السلام]: سُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظَهَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْحَقُّ وَالْعَدْلُ فِي الْبِلَادِ وَيَجْمَعَ اللَّهُ الْكَلِمَةَ وَيُؤَلِّفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ وَلَا يَعْصُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ وَتُقَامَ حُدُودُهُ فِي خَلْقِهِ وَيُرَدَّ اللَّهُ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ فَيُظَهَّرَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةً أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ؟!...» ترجمه:

«... امام صادق علیه السلام فرمود: سبحان الله! آیا دوست ندارید که خداوند تبارک و تعالی حق و عدالت را در بلاد ظاهر سازد؟ و وحدت کلمه پدید آورد؟ و میان دل‌های پراکنده ألفت ایجاد کند؟ و مردم بر روی زمینش نافرمانی او ننمایند؟ و حدود و احکام الهی در میان مردم اقامه گردد؟ و خداوند حق را به صاحبانش برگرداند تا حق بر همگان آشکار گردد؛ تا آنکه چیزی از بیان حق و عمل به حق، به خاطر ترس و نگرانی احدی از خلاقیت پنهان نماند؟!...» (محقق)

ما در همان زمان گذشته - زمان شاه - وقتی که مسجد قائم بودیم، این ساواکی‌ها مرتب می‌رفتند و می‌آمدند. دائماً هم پست عوض می‌کردند! خدا رحمت کند مرحوم آقاسید مرتضی را؛ این هم یک چیزیش می‌شد! اینها را می‌شناخت و گاهی اوقات سرکارشان می‌گذاشت. ما هم کوچک‌آبدال^۱ آقاسید مرتضی بودیم؛ یعنی او بزرگ ما بود و ما هم هرچه می‌گفت گوش می‌دادیم و اطاعت می‌کردیم. من حدود چهارده، پانزده یا شانزده ساله بودم.

یکی از آنها معلوم بود و از قیافه‌اش پیدا بود. آقا، ریش می‌گذاشتند از من بیشتر! پیشانی آنها هم متورم و جای مَهر بود. یک دفعه، صبح جمعه قبل از اینکه آقا به مسجد بیایند، آقاسید مرتضی آمده بود و سجاده‌اش را انداخته بود تا نماز نافله بخواند. هیچ‌کس هم در مسجد نبود. یک دفعه آن بنده خدا آمد و او هم یک عبا از آنجا برداشت و خلاصه شروع کرد به نماز خواندن. همین‌که مشغول نماز شد، آقاسید مرتضی سجاده‌اش را جمع کرد آمد بیرون! آن وقت از پشت پنجره نگاهش می‌کرد که چه کار می‌کند - البته من نبودم، او تعریف می‌کرد - می‌گفت: «این همین‌طور این طرف و آن طرف را نگاه می‌کرد و مانده بود چه کار کند!» «إلی‌ما شاء الله از این سربه‌سرها داشت! بله، یک چیزیش هم می‌شد.

یا یک دفعه یکی آمده بود که من خیلی از او بدم می‌آمد؛ عجب کسانی بودند! خلاصه تا معلوم می‌شد که قضیه لو رفته است، او می‌رفت یکی دیگر می‌آمد و دائماً عوض می‌کردند! یکی آمده بود که آدم چاقی بود و یک وضعی داشت؛ صورت سبزه‌ای داشت و ریشش را به شکل خاصی می‌گذاشت؛ عبا می‌انداخت و بعد از [نماز] دعا می‌خواند؛ حتی می‌رفت پیش آقا می‌نشست و صحبت می‌کرد و مسئله شرعی می‌پرسید! شاید برخی از رفقای حاضر در مجلس او را دیده بودند.

یک روز کنار من نشسته بود. بین دو نماز از من سؤال کرد: «در فلان مسئله

۱. وَرَدست. (محقق)

من یک سؤالی دارم، می‌خواستم ببینم نظر آقا چیست؟» اشاره به مرحوم والد کردم و گفتم: آقا جانمان را می‌گویید؟ «گفت: نه، نظر آقا!» من فهمیدم منظورش کیست؛ منظورش آقای خمینی بود و می‌خواست ببیند که ما ارتباط داریم یا نه!

گفتم: آقا کیست؟

- آقا! آقای که نیستند!

من که فقط هفده هجده سالم بود، گفتم: ایشان اسم ندارند؟!

- منظورم آقای خمینی است.

گفتم: من چه می‌دانم نظر ایشان چیست! ما هر چه هست از پدرمان سؤال می‌کنیم.

- آقا با [ایشان] ارتباط ندارند؟

گفتم: نه آقا، چه ارتباطی دارند؟!

این را داشته باشید. یک مدت گذشت، یک شب در ماشین یکی از همین رفقا بودیم، ظاهراً ماشین حاج علی آقا [محمدی] بود. آن موقع میدان ژاله می‌گفتند و هنوز [میدان شهدا] نشده بود.^۱ شبی از شب‌های تابستان بود و ما ایستاده بودیم. من دیدم یک ماشینی در کنار ما ایستاده است. جای همه رفقا خالی! یک دفعه نگاه کردم دیدم عجب! در این ماشین چند نفر از مخدّرات، مؤمنات و متّقیات به نحو اتم هستند! یعنی اتم از متّقیات و مؤمنات که اصلاً قابل تصوّر نبود! همان‌طور که عرض کردم جای همه خالی که آنها هم مستفیض می‌شدند!

بعد دیدم که [به نظر] راننده آشنا می‌آید، منتها یک خُرده پشت سر بودیم و هنوز مقابل [ما نبود]؛ به ایشان گفتم: «یک خُرده برو جلوتر تا بیشتر فیض ببریم! من یک چیزی در نظر دارم!» رفت جلوتر، نگاه کردم دیدم خودش است! همانی که می‌آید دعا و قرآن می‌خواند و از بنده حکم تکلیف مسائل آقای فلان را سؤال می‌کند،

۱. البته چهارراه شده بود؛ ما که کوچک بودیم، میدان بود و بعد چهارراه شد. آن موقع چهارراه ژاله می‌گفتند.

راننده این متقیات مؤمناتِ ثیبات و ابکاراً است!

آقا، من یک نگاه به او کردم تا چشمش به من افتاد چنان گاز داد و رفت که رفت و اصلاً تمام شد! یعنی ما از فردا دیگر ایشان را ندیدیم؛ طبعاً مسئله رو شد. خلاصه از این زبده‌ها و از این طور اشخاص هم بودند.

در مسجد نماز می‌خوانی، یکی می‌آید پشت‌سرت که چه کسی هستی و چه هستی! مرحوم آقا می‌گفتند:

ما با آقای حداد به مشهد رفتیم، با آقای میلانی [ملاقات کردیم] و برگشتیم. طرف آمده سؤال می‌کند: «با آقای میلانی هم ارتباط داشتید؟»
گفتم: شما مفتش هستید؟!

نه، نه، نه! قربان، خواستیم سؤالی بکنیم!

به شما چه مربوط است که ما با چه کسی ارتباط داشتیم و با چه کسی نداشتیم؟!

آن زمان این طوری بود؛ إن شاء الله حالا که نیست! ولی آن زمان بود. آدم نماز می‌خواند، می‌آیند پشت‌سر او؛ هر کاری انجام می‌دهد، مثلاً جلسه دارد، [بررسی می‌کنند] که دارد در جلسه چه می‌گوید و چه حرفی می‌زند! یا رفاقت [او را بررسی می‌کنند] که رفیق‌هایش چه کسانی هستند و با چه کسانی ارتباط دارد!

درحالی که مرحوم آقا اصلاً [مشهور] نبودند؛ اتفاقاً آن زمان دوستانشان همین حاج آقا جلال [حاج ابوالقاسم] و آقای [حاج شیخ یدالله] اشکوری و یک عده محدود و خاصی بودند و مثل او آخر عمر نبود.

در زمان امام زمان دیگر این حرف‌ها نیست! دیگر نه کسی از انسان سؤال می‌کند و نه کسی برای انسان پرونده در فلان نهاد باز می‌کند؛ پرونده‌ای نیست، سؤالی نیست، کتابی نیست، دفتری نیست، بایگانی نیست! [امروزه می‌گویند]: «این را بایگانی کنیم تا یک روز در بیاوریم و به دردمان بخورد!» همه اینها کنار می‌رود.

«يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا!» دیگر هیچ نیرویی که بتواند در بیان حق و اقدام

حق و رفتار حق موجب وقفه حرکت انسان و سالک بشود، وجود ندارد! البته این

یک مرتبه پایینی از این فقره است که توفیق صحبت با رفقا را داشتیم، و الا درجات و مراتب دیگری هم دارد.

إن شاء الله خداوند ما را موفق به حضور در یک‌هم‌چنین فضایی بکند که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

اگر من زمان مهدی را درک بکنم، لأخذه؛^۱ «می‌آیم ایشان را کمک می‌کنم!» این چه بساطی است که امام صادق می‌فرماید: «من می‌آیم و زیر بال را می‌گیرم و کمک می‌کنم!» خلاصه این مسئله و جریان، یک مسئله و جریان عادی نیست.

لذا انسان وقتی اینها را می‌بیند تعجب می‌کند! این افرادی که می‌آیند مقایسه و تشبیه می‌کنند، آیا واقعاً به این مطالب فکر نکرده‌اند؟! ما جواب خدا را چه داریم بدهیم که این‌گونه می‌آییم برای جلب حمایت افراد پا از حد خود فراتر می‌گذاریم؟! یک وقت اوایل [انقلاب] بود، من جایی بودم و داشتم رادیو گوش می‌دادم. یک بنده‌خدایی که فوت کرده است، سخنران بود. حالا باید جواب حرف‌هایش را پس بدهد! نَعُوذُ بِاللَّهِ، نَعُوذُ بِاللَّهِ، نَعُوذُ بِاللَّهِ، یک حرف‌هایی می‌زد! آخر جان من، این که معلوم نیست از کجا این مطالب را می‌گوید؛ تو هم باید هرچه می‌گوید را در رادیو بگذاری؟! خلاصه، این چرندیات و خزعبلات را می‌شنویم.

راه حق آن راهی است که انسان آن راه را برای خدا بپسندد، نه اینکه بخواهد از موارد غیر شرعی برای تثبیت آن موقعیت کمک بگیرد.

یک بنده‌خدایی رفته بود روایت در آورده بود که قرائت این سوره این ثواب را

۱. الغیبة، نعمانی، ص ۲۴۵:

«عن خَلَادِ بْنِ الصَّفَّارِ، قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "هَلْ وُلِدَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟" فَقَالَ: "لَا، وَ لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَّمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي."» ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا هم‌اکنون حضرت قائم علیه السلام متولد شده است؟ حضرت فرمود: "نه، و اگر محضرش را ادراک می‌کردم هر آینه خدمتگذاری‌اش می‌نمودم!"» (محقق)

دارد و...؛ بعد شخص عالمی از او پرسیده بود: «این روایت‌ها کجایند؟» گفته بود: «من این روایت‌ها را [از خود] گفته‌ام تا مردم بیشتر به قرائت قرآن رغبت کنند!»^۱ به تو چه مربوط است؟! مگر تو وکیل قرآنی؟! مگر تو وصی هستی؟! ما باید روایتی را که از امام راجع به قرآن نقل شده است بیان کنیم، والسلام! تمام! به ما چه مربوط است که بیاییم فضول و کاسه داغ‌تر از آتش بشویم و به این نحوه [عمل کنیم]؟! آخر این [راه] بن بست است؛ همین بن بست است که...؛ بله!

اینجاست که بزرگان و عرفا به افراد می‌گفتند: از اول باید پایت را دقیق بگذاری و از اول حرف‌هایت روی حساب باشد؛ تو فقط یک مکلف و یک عبد هستی و بقیه‌اش به تو مربوط نیست! اسلام در اینجا بالا برود، به تو ربطی ندارد؛ اسلام در اینجا ضعیف باشد، به تو چه ربطی دارد؟! تو وکیلی؟! آن کسی که وکیل اسلام است امام زمان است و ما نیستیم! آن کسی که ولی است، امام زمان است! آن کسی که قیم است، امام زمان است! هرچه خودش می‌خواهد انجام می‌دهد و هیچ ارتباطی [به ما] ندارد، فضولی هم در کار او موقوف! ما باید به فکر خودمان باشیم، به ما چه که بیاییم برای یک مسئله دلمان بسوزد؟!!

إن شاء الله خداوند به ما توفیق بدهد که همان‌طوری که اولیا و ائمه می‌خواهند در راهشان حرکت کنیم و به آن سمت پیش برویم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. مطلع‌انوار، ج ۶، ص ۸۵، به نقل از قرطبی در التذکار، ص ۱۵۶.



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس هشتم

سیره و منشای امام زمان علیه السلام

لبنان، جبل عامل، اردو، سنه ۱۴۲۷ هجری قمری

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلى الله على سيدنا أبي القاسم محمد
و على آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين^١

سؤال: [چگونه بفهمیم که طبق سیره و ممشای امام زمان علیه السلام حرکت

می‌کنیم؟]

جواب: انسان می‌تواند خود را محک بزند که آیا در راه خود صادق است یا کاذب؛ اگر صادق بود پس بداند که در مسیر امام زمان علیه السلام حرکت می‌کند، هر چند که یهودی یا نصرانی باشد! اما اگر کاذب بود باید بداند که در مسیر خلفای غاصب و ظالم قرار دارد، گرچه شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام باشد! این است منهاج حضرت حجت علیه السلام.

امام زمان علیه السلام پیشوای تمام جهانیان است و امام است برای همه و نه فقط برای شیعیان؛ یعنی امام است هم برای مسلمانان - شیعه و سنی - و هم برای یهود و نصاری! چراکه امام علیه السلام واسطه [فیض الهی بر جمیع خلایق] است.

١. لازم به ذکر است از آنجا که این مجلس و ملحقات آن به زبان عربی ایراد شده است، مجمع تحقیق مکتب وحی آن را به فارسی ترجمه نموده است. (محقق)

تمام این افرادی که می‌بینید الآن در پارک‌ها و خیابان‌ها راه می‌روند و سوار ماشین می‌شوند و ... همه تحت عنایت امام علیه‌السلام قرار دارند و بدون عنایت و رعایت او حتی یک مگس نمی‌تواند حرکت کند! این می‌شود امام زمان علیه‌السلام. درباره کیفیت اراده و تدبیر امام علیه‌السلام نظرات بسیاری وجود دارد؛ بعضی از علما می‌گویند: «امام اصلاً علم غیب ندارد!»^۱ بعضی از اینها از دنیا رفته و بعضی هم هنوز حیات دارند. رساله‌ها و مقالاتی هم نوشته‌اند که امام علیه‌السلام مانند سایر افراد است و حتی نمی‌داند چه زمانی رحلت می‌کند، از فردای خویش خبر ندارد و از اینکه فردا یا هفته بعد یا سال بعد چه اتفاقی برای او می‌افتد بی‌اطلاع است! یعنی همان‌گونه که ممکن است به سایر افراد در خواب [یا بیداری] الهاماتی بشود، امام علیه‌السلام نیز همان‌گونه است؛ اگر خدا بخواهد او را نسبت به مسئله‌ای آگاه کند، علم پیدا می‌کند و اگر نخواهد، هیچ مطلبی نخواهد دانست! دقیقاً مانند سایر افراد. این است معرفت اینها نسبت به امام زمان علیه‌السلام! می‌گویند: «امیرالمؤمنین و امام حسین مانند سایر افراد هستند و نسبت به موت و شهادت خویش اطلاع ندارند.» بعد تمام عبارات صادره از امام معصوم علیه‌السلام را درباره [اخبار از] کیفیت شهادت و موافق و منازل خود انکار می‌کنند و می‌گویند: «تمام اینها بدون سند است!» و با این تعبیر خود را راحت می‌کنند؛ چون بالأخره انسان می‌تواند با انکار هر چیزی خود را راحت کند! تمام این مطالب در کتب اهل سنت موجود است^۲ اما مایه تأسف است که ما شیعیان - الحمدلله! - آنها را انکار می‌کنیم!

من حدود سه یا چهار ماه پیش مقاله‌ای می‌خواندم در باب علم امام علیه‌السلام.

۱. به‌عنوان نمونه رجوع شود به: *جواهر الکلام*، محمدحسن نجفی، ج ۱، ص ۱۸۲؛ *أعیان الشیعة*،

سید محسن امین، ج ۱، ص ۹۶؛ *الشیعة فی المیزان*، محمدجواد مغنیه، ص ۴۲ - ۴۵؛ *شهید جاوید حسین بن علی علیه‌السلام*، صالحی نجف‌آبادی، ص ۴۵۱ - ۴۵۹ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۳۳ - ۵۳۶.

۲. رجوع شود به *شرح المواقف*، میر سید شریف جرجانی، ج ۶، ص ۲۲.

نویسنده با استناد به آیه: ﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمَ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾^۱ ثابت کرده بود که امام علیه السلام [علم غیب ندارد]؛ در حالی که این شخص اصلاً نفهمیده معنای آیه چیست و فهم او در همین حد است.

بعضی دیگر از همین علما و مراجعی که الآن در حوزه هستند و حیات دارند، می‌گویند: «امام مانند سایر افراد ولایت تکوینی ندارد و فقط خداست که ولایت تکوینی دارد.»^۲ تمام اینها در حالی است که روایات بسیاری حکایت از این مسئله می‌کند! به عنوان نمونه:

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

نَزَّلْنَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَقَوْلُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ.^۳

یا اینکه:

نَحْنُ صَنَائِعُ اللَّهِ وَالْحَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا.^۴

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۸. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۸:

«و اگر من این طور بودم که از غیب و پنهان، علم و اطلاع داشتم البته خیر و خوبی را برای خودم زیاد می‌کردم.»

۲. رجوع شود به سلسله مباحث امامت و مهدویت، آیه‌الله صافی گلپایگانی، ج ۱، ص ۷۹.

۳. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۴۱؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۳۸؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۹۷؛ مختصر البصائر، ص ۱۸۸؛ الخصال، ج ۲، ص ۶۱۰-۶۱۴؛ إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۴۲۷؛ الکلمات المكنونة، ص ۱۵۸. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۲۶:

«ما را از مرتبه ربوبیت و خدایی پایین آورید و حکم مخلوق بر ما بنهید، آنگاه هرچه در خور فهم و ادراک شماست (از صفات و ملکات و امور غیر عادی و مسائل عجیب و غریبه) ما را بدان متّصف کنید.»

۴. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۸۶؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۸۵؛ الاحتجاج، ج ۲،

ص ۴۶۷. با قدری اختلاف در مصادر. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۳۰:

«ما دست‌پروردگان پروردگاران هستیم، و مردم پس از این دست‌پروردگان ما هستند.»

هم‌چنین امام باقر علیه‌السلام در روایتی می‌فرماید:

خداوند متعال را هفتاد و سه کلمه است (مانند اراده و مشیّت و قدرت پروردگار در عالم تکوین و کیفیت امضا و نزول مشیّت حق در این عوالم).
که آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان فقط یکی از این کلمات را در اختیار داشت و به‌وسیله همان توانست خورشید را نگه دارد^۱ یا تخت بلقیس را از بلاد بعیده نزد حضرت سلیمان در یک چشم به‌هم‌زدن حاضر کند؛^۲
درحالی‌که هفتاد و دو کلمه از آنها نزد ما اهل بیت است!^۳

این مسئله چگونه خواهد بود؟! اصلاً انسان نمی‌تواند به آن فکر کند!

این ولایت تکوینی است و این مطالب نیاز به علم و معرفت و نیاز به درس گرفتن دارد. آن مرجعی که حتی یک درس از این مسائل نخوانده است، چگونه می‌تواند در این مطالب فکر کند؟! چگونه ممکن است!؟

یکی از مراجع قم که حتی رساله عملیه دارد - اسمش را نمی‌برم - همین چند ماه پیش در مجلس درس خود گفته بود:

امام ولایت تکوینی ندارد و هیچ ندارد، بلکه او مانند سایر افراد است؛ یعنی

۱. شایان ذکر است در منابع و روایات در دسترس، نام حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه‌السلام آمده است که دعا کردند و ملائکه خورشید را برگرداندند. رجوع شود به *تفسیر القمی*، ج ۲، ص ۲۳۴؛ *من لا یحضره الفقیه*، ج ۱، ص ۲۰۲.

و در روایاتی نیز راجع به یوشع بن نون چنین جریانی وارد شده است. رجوع شود به *من لا یحضره الفقیه*، ج ۱، ص ۲۰۳؛ *الإرشاد*، ج ۲، ص ۳۸۵. (محقق)

۲. آیات قرآن هم در این باره آمده است. * روایاتی نیز داریم که حتی دو نیم کردن ماه با همین کلمه بوده است.

* سوره نمل (۲۷) آیه ۴۰: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَءَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ عَنِّي كَرِيمٌ﴾.

۳. *الكافی*، ج ۱، ص ۲۳۰، با قدری اختلاف.

همان طور که خداوند متعال می تواند در شیئی قدرت خاصی قرار دهد، در امام علیه السلام نیز می تواند.

این شخص رساله عملیه و مقلدینی دارد! این است مسئله.

متأسفانه در میان خود ما برخی از علما هستند که برحسب ظاهر عالم و فقیه هستند اما در حقیقت هیچ فهم و درایت و معرفتی ندارند. یکی از این افراد در قم است که الآن هشتاد یا نود سال سن دارد و در حوزه های علمیه، عالم و فقیه به شمار می رود و امام جماعت مدرسه فیضیه است. ایشان در کتاب خود درباره اینکه پیغمبر در حال احتضار فرمودند: «اَيْتُونِي بِدَوَاةٍ وَقِرطاسٍ اُكْتُبُ لَكُمْ شَيْئًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَهُ اَبَدًا!» یک دوات و قلمی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید! اما عمر گفت: «اِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ؛ این مرد هذیان می گوید!»^۱ من با چشم خود دیدم که نوشته است:

چگونه ممکن است عمر چنین حرفی بزند؟! بالأخره عمر یا مسلمان بوده یا غیر مسلمان؛ اگر مسلمان بوده چگونه ممکن است مسلمانی چنین تعبیری به کار برد و چرا شما این اراجیف را در کتاب های خود می آورید؟!^۲

الحمدلله! دست شما درد نکند! یک عالم شیعی بعد از ۱۴۰۰ سال می آید و این حرف را می زند! شخصی که در ظاهر، عالم حوزه های علمیه است و درس می دهد و فقیه است - حال نمی دانم مقلد هم دارد یا نه - اما اصلی از اصول شیعه را با صراحت انکار می کند و می گوید: «این محال است! یا باید منکر اسلام عمر شویم که این ابداً ممکن نیست! یا باید بگوییم مسلمان است که در این حال چگونه ممکن است مسلمانی بگوید که پیغمبر هذیان می گوید؟!»

اولاً: [در خصوص عدم ایمان عمر روایاتی داریم.]^۳

۱. کشف الغمّة، ج ۱، ص ۴۲۰؛ الطرائف، ج ۲، ص ۴۳۲؛ نهج الحق، ص ۳۳۳.

۲. کشکول زمان (علی پناه اشتهاردی)، ص ۲۹ - ۳۵.

۳. رجوع شود به ثواب الأعمال، ص ۲۱۵ و ۲۱۶؛ تقریب المعارف، ص ۲۴۴ و ۲۴۹؛ الطرائف، ج ۲، ص ۴۴۰ و ۴۴۱؛ مهج الدعوات، ص ۳۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۱۱ و ج ۳۰، ص ۴۰۹.

ثانیاً: این مسئله در کتاب‌های اهل سنت حتی بیشتر از شیعه آمده است!^۱ در این حال، این عالم شیعی بعد از هشتاد سال عمر آن را انکار می‌کند! این مسئله چیست؟ واقعاً مسخره است!

شخص دیگری در طهران هست^۲ که مورّخ و محقق در کتب اهل سنت است و تعدادی کتاب نیز دارد. ایشان چون در زیارت عاشورا لعن بر یزید و معاویه آمده است آن را منکر می‌شود و می‌گوید: «این خلاف وحدت و خلاف تقیه است!»^۳ در پاسخ باید گفت: مگر امام علیه‌السلام به تو گفته است که زیارت عاشورا را در اینترنت بخوان تا اینکه خلاف وحدت باشد؟! این طور نیست! برو زیارت عاشورا را در منزلت یا در مسجد بخوان! چرا چنین می‌گوید؟ درحالی که علما می‌گویند: «زیارت عاشورا از نظر اعتماد و وثوق به آن تالی‌تلو قرآن است!»^۴ ائمه

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۶؛ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶.

۲. سید مرتضی عسکری.

۳. جهت اطلاع درباره این مطلب به منابع ذیل رجوع شود:

(۱) سایت اطلاع‌رسانی آیه‌الله شیخ نجم‌الدین طوسی، صوت سخنرانی با موضوع: سند زیارت عاشورا و ماجرای مباحثه آیه‌الله طوسی با علامه عسکری و زیر سؤال بردن مبنای علامه عسکری در تشکیک سند زیارت عاشورا. در ضمن این سخنرانی، آیه‌الله طوسی می‌گوید: «آیه‌الله عسکری درباره سند زیارت عاشورا می‌گویند: در رجالش کسانی هستند که آقای خوئی آنها را تضعیف کرده است!»

هم چنین رجوع شود: گفتگوی آیه‌الله طوسی با خبرگزاری مهر، ۱۴۰۰/۶/۲۵، کد خبر: ۵۳۰۶۰۰۸.

(۲) سایت تابناک، برخورد دوگانه با پژوهش دینی در کشور ما (با یادی از علامه سید مرتضی عسکری)، صحبت‌های حجة‌الاسلام رسول جعفریان، تاریخ انتشار: ۲۲ آذر ۱۳۸۶، کد خبر: ۳۱۷۶.

(۳) سایت کتابخانه مدرسه فقاهت، خارج کلام مقارن، استاد حسینی قزوینی، ج ۱، ص ۱۶۱، ۲۰ بهمن ۱۳۹۳، مبحث تعداد صحابه دارای روایت، نقد کتاب «مائة و خمسون صحابی مختلق» اثر علامه عسکری، کد مطلب: ۷۴۸۳. (محقق)

۴. جهت اطلاع از سند زیارت عاشورا رجوع شود به کامل‌الزیارات، ص ۱۷۴؛ مصباح‌المتهجّد،

ج ۲، ص ۷۷۲. هم چنین جهت اطلاع بیشتر از صحت سند آن رجوع شود به شفاء الصدور ⇐

علیهم السلام نیز شیعه را توصیه می کردند که ایام عاشورا و جمعه ها و حتی هر روز، این زیارت را بخوانند^۱ و تمام علما هر روز صبح اهتمام به خواندن آن داشتند.^۲ بعد این شخص معمم با نود سال سن زیارت عاشورا را انکار می کند!

هم چنین شنیدم ایشان به هند رفته بود تا با برخی از علمای اهل سنت بحث و مناظره کند. آن عالم سنی گفته بود: «شما شیعه ها تعصب دارید و متحجرید!» ایشان گفته بود: «ما در چه مسئله ای تعصب داریم؟!» پاسخ داده بود: «شما بر خاک و تربت امام حسین سجده می کنید!» شنیدم که همین عالم شیعی تربت را به زمین انداخته و پا روی آن گذاشته بود!^۳ بعد آن عالم سنی گفته بود: «الحمد لله! بحث تمام شد!» ایشان گفته بود: «برای چه؟» پاسخ داده بود: «می خواستم ببینم که تعصب دارید یا نه؛ ولی الحمد لله دیدم که تعصب ندارید!» ایشان گفته بود: «خب بیاید تا بحث کنیم!» اما آن عالم سنی گفته بود: «نه، بحث تمام است! من فقط می خواستم این مسئله را ببینم که دیدم.»

ببینید معرفت این شخص که از سادات و علمای شیعه و مورخ و صاحب تألیفات است، به این مقدار است که تربت امام حسین علیه السلام را به زمین انداخته و زیر پا می گذارد و به این شکل روی آن می ایستد!

۱- فی شرح زیارة العاشور، ج ۱، ص ۳۳-۷۶؛ جرعه ای از دریا، ج ۱، ص ۲۵۱ و ۲۵۲.

۲. رجوع شود به کامل الزیارات، ص ۱۷۴-۱۷۶؛ مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۷۷۲-۷۸۲.

۳. مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۷۷۶.

«... قال عَلَقَمَةُ: قال أبو جعفر عليه السلام: "إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَزُورَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ يَهْدِيهِ الزِّيَارَةُ مِنْ دَارِكَ فَافْعَلْ وَ لَكَ ثَوَابُ جَمِيعِ ذَلِكَ."» ترجمه:

«و اگر توانستی حضرت سیدالشهدا علیه السلام را هر روز با همین زیارت (عاشورا) از درون خانه خود زیارت نمایی، پس چنین کن که ثواب تمام آن (توسلات و آثار لعن و سلام ها) به تو خواهد رسید.» (محقق)

۳. رجوع شود به خبرگزاری حوزه، گفت و گویی متفاوت با علامه عسکری، تاریخ انتشار:

۱۳۹۳/۰۶/۲۷ شمسی.

این شخص به قم آمده و به مدرسه معصومیه رفته بود. شنیدم - و هنوز نوارش را هم دارم - که گفته بود: «زیارت عاشورا به نظر من اصلاً صحت نداشته و غیر معتمد است، زیرا مخالف تقیّه است!» و بعد از اینکه دید حوزه علمیه در مقابلش ایستاد و بر او هجمه کرد، گفت: «نه، منظور چنین است و چنان!» ولی من از برخی شاگردان شنیدم که گفته بود: «اینها به من هجوم آوردند و من مجبور شدم که حرفم را پس بگیرم، ولی اعتقاد من همان است که زیارت عاشورا صحیح نیست!»^۱

این یک عالم شیعه است! توجه کردید؟! اینها افرادی هستند که مردم را به سمت امام زمان علیه السلام دعوت می‌کنند!!

همین‌طور این شخصی که در لبنان است و لابد شما مطالب او را دیده‌اید. ایشان راجع به اینکه عمر به خانه فاطمه زهرا سلام الله علیها آمد و درب خانه را آتش زد و وقتی فهمید فاطمه پشت در است، به در ضربه زد و به او حمله کرد و فرزندی که در شکم آن حضرت بود سقط شد،^۲ گفته بود:

چگونه ممکن است مردی ببیند که همسرش را می‌زند و ساکت بنشیند و فقط نگاه کند؟!^۳

۱. رجوع شود به کتابخانه مدرسه فقاهت، خارج کلام مقارن، حسینی قزوینی، ج ۱، ص ۱۶۱، ۲۰ بهمن ۱۳۹۳، مبحث تعداد صحابه دارای روایت، نقد کتاب «مائة و خمسون صحابی مختلف» علامه عسکری، کد مطلب: ۷۴۸۳. در اینجا استاد حسینی قزوینی در ضمن بحث می‌گوید: «علامه عسکری در پاسخ سؤال طلبه‌ای در مدرسه علمیه معصومیه در سال ۱۳۸۳ شمسی سند زیارت عاشورا را مخدوش دانستند.» (محقق)

۲. رجوع شود به کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۵۸۶ و ۵۹۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۳؛ السقیفة و فدک، ص ۷۱ و ۷۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۸ و ۴۹.

۳. قائل به این مطلب سید محمدحسین فضل‌الله از علمای معروف لبنان است. (منبع: سایت آپارات، کتاب الله و عترتی - شبکه جهانی ولایت، کلیپ صوتی سخنرانی سید محمدحسین فضل‌الله؛ سایت یوتیوب، کلیپ تصویری تحت عنوان ردّ دروغ شهادت حضرت زهرا علیها السلام توسط آیه‌الله فضل‌الله، زمان انتشار: ۷ مارس ۲۰۱۵ م.)

ببینید که چگونه با این استدلال اصل قضیه را منکر می‌شود! بعد از مدتی یکی از رجال سعودی گفته بود: «الحمد لله بعد از ۱۴۰۰ سال یک شخص باانصاف آمد و این تهمت‌هایی که به سیدنا عمر می‌زنند را رد کرد!» و همین الآن هم می‌گویند! هم‌چنین امام‌جمعه کویت درباره آن شیخ که گفته بود ممکن نیست عمر بگوید: إِنَّ الرَّجَلَ لَيَهْجُرُ؛ گفته بود: «الحمد لله بعد از ۱۴۰۰ سال یک منصف آمد و این تهمت‌ها را برگرداند!» اینها علمای ما هستند!

پس انسان باید از کدام عالم تبعیت کند؟! آن عالمی انسان را به امام زمان علیه السلام می‌رساند که معرفتش نسبت به امام علیه السلام معرفت کامل و راهش استوار و از لحاظ استقامت و متانت شخصی متین باشد و همان را بگوید که می‌بیند و با قلب و وجدان و ضمیرش لمس می‌کند. این همان عالمی است که انسان می‌تواند به او تکیه و اعتماد کند؛ این همان عالمی است که کلامش منطبق بر مسائل عقلی و واقعی و مطالب حق است؛ این همان عالمی است که دیگر از بحث و مطالعه و خواندن فرار نمی‌کند! وقتی من با بسیاری از این افراد مواجه می‌شدم، از این راه فرار می‌کردند! چرا؟ چون استدلال و علم ندارند.

اما باب و راه امام علیه السلام برای همه باز است و هیچ‌گاه آن را به روی کسی نمی‌بندند. اگر در هر زمینه‌ای دیدیم که عالمی یا شخصی می‌گوید: «نباید درباره این مسئله صحبت بشود!» بدانیم که در اینجا مشکلی وجود دارد. چرا نباید صحبت بشود؟! راه بحث و گفتگو در هر حالی باز است و راه وصول به امام علیه السلام همیشه باز است؛ راه امام علیه السلام راه بحث و عقل و منطق و استدلال و فهم و

◀ و دیگر گوینده این مطلب آیه الله محمدحسین آل کاشف الغطاء در کتاب *جَنَّةُ الْمَأْمُورِ*، ج ۱، ص ۶۲-۶۶ می‌باشد.

البته جناب آیه الله سید جعفر مرتضی عاملی در کتاب *مأساة الزهراء علیها السلام*، ج ۱، ص ۱۳۰ جواب قاطع و مستدلّی به شبهات ایشان نسبت به انکار شهادت حضرت زهرا داده است. (محقق)

تفقه است؛ این است راه امام علیه السلام! درست شد؟! در حالی که می‌بینیم راه‌های دیگر بسته است و در آنها تعصب و تحجر وجود دارد.

اگر خواستید با کسی بحث کنید ولی او گفت: «این اعتقاد من است و من در این مسئله بحث نمی‌کنم!» و وقتی به او می‌گویید: «چرا؟ مسئله چیست؟» می‌گوید: «بخواید یا نخواهید راه من همین است!» بدانید که تمام این راه‌ها برخلاف راه امام علیه السلام است. بر این اساس، هر کسی باید اولاً و قبل از مراجعه به دیگری در خود نگاه کند که آیا آمادگی پذیرش هر مطلبی و تفکر در آن را در خود می‌بیند یا نمی‌بیند؟ الآن همه ما ادعا می‌کنیم: «بله، ما آمادگی پذیرش این مسئله و این فکر و نظر و عقیده را داریم!» ولی باید دقیق‌تر به این مسئله نگاه کنیم؛ چون وقتی انسان در معرض برخی از ملاحظات و تنگناها قرار می‌گیرد، آنجاست که می‌بیند نسبت به بعضی از مسائل پذیرش ندارد.

منهاج امام علیه السلام می‌گوید: بر هر کسی لازم است در مسیری قدم بگذارد که ابداً هیچ چیزی نتواند آن مسیر را ببندد.

من با بعضی از افراد در عربستان بحث می‌کردم و آنها به قم نیز آمدند. از آنها پرسیدم: «چرا شما چنین می‌گویید؟» گفتند: «این مسئله مربوط به وحدت وجود است و اشتباه است!» گفتم: «اشکالی ندارد، بیایید صحبت کنیم تا ببینیم اشتباه است یا نه!» گفتند: «نه، ما بحث نمی‌کنیم!» گفتم: «چرا بحث نمی‌کنید و در این صورت چرا می‌گویید اشتباه است؟ اگر آن را اشتباه می‌دانید اشکال ندارد، بیایید تا صحبت کنیم و فکر کنیم و به گفتگو بنشینیم.» گفتند: «نه، ما نمی‌توانیم!» گفتم: «اگر نمی‌توانید، [پس چرا می‌گویید اشتباه است]؟! بیایید با هم بنشینیم و بحث کنیم! مگر فرق میان ما چیست؟!»

یک وقت در مسجد الحرام روبه‌روی حجر اسماعیل نشسته بودم که یکی از طلبه‌های دانشگاه مدینه که اهل الجزایر بود آمد و شروع کردیم به صحبت کردن. تقریباً دوازده نفری دور ما جمع شدند و حدود یک ساعت و نیم هم صحبت کردیم. در این مدت یکی از این شرطه‌ها مدام می‌آمد و به اینها می‌گفت: «اینها شیعه هستند، به اینها گوش ندهید!» من به او گفتم: «چرا چنین می‌گویی؟ تو هم بیا بنشین و گوش

بده!» ما یک ساعت و نیم نشسته بودیم و این شخص سه بار آمد و رفت و می گفت: «متفرّق شوید! متفرّق شوید! این شیعه است و شیعیان جبرئیل را لعن می کنند و قرآن را تحریف می کنند و چنین و چنان می گویند!»

من به این افراد گفتم: «من برای شما بلیط هواپیما می گیرم تا با من به ایران بیایید و ببینید که در هر اطاق ما همین قرآن فهد شماس است که می خوانیم! من پول بلیط شما را می دهم، بیایید و ببینید!» طبعاً اینها را دروغ و اتهام به شیعه به خود مشغول کرده است. به آنها گفتم: «وقتی من نماز می خوانم بیایید و به نحوی پشت سر من بنشینید که من متوجه نشوم تا بعد نگویند تقیّه کرده ام! بعد ببینید که آیا در تشهد، جبرئیل امین را لعن می کنم و می گویم: "خَانَ الْأَمِينِ! خَانَ الْأَمِينِ!" یا اینکه می گویم: "السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ." پس این اتهامات برای چیست؟!»^۱

۱. «خَانَ الْأَمِينِ» به معنای «جبرئیل امین خیانت کرد» باوری است که برخی از عالمان اهل سنت و وهابیت به شیعیان نسبت داده اند.^۱ به ادعای آنها، شیعیان معتقدند حضرت جبرئیل مأمور رساندن وحی به امیرالمؤمنین علیه السلام بود ولی خیانت کرده و آن را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رساند. برای همین شیعیان در پایان نماز عبارت «خَانَ الْأَمِينِ» را تکرار می کنند!^۲ از نظر عالمان شیعه، این ادعا، تهمت به شیعه است و با انگیزه شبیه سازی مذهب شیعه به دین یهود ساخته شده است؛ زیرا گروهی از یهودیان معتقد بودند که جبرئیل مأمور بوده نبوت را در فردی از قوم یهود قرار دهد، اما آن را به فرد دیگری داده است!^۳

شیعیان ضمن اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام را پیامبر نمی دانند،^۴ معتقدند جبرئیل علیه السلام معصوم است و خطایی از او سر نمی زند.^۵ هم چنین شیعیان پس از سلام نماز، سه بار دستها را بالا آورده و در هر بار تکبیر می گویند؛ چراکه به فتوای فقیهان شیعه، گفتن سه بار تکبیر پس از سلام نماز مستحب است.^۶ (محقق)

(۱) به عنوان نمونه: *العقد الفرید*، ابن عبد ربّه، ج ۲، ص ۲۵۰؛ *الموضوعات*، ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۳۹؛ *منهاج السنّة النبویة*، ابن تیمیّه، ج ۱، ص ۲۷ و ۳۲؛ *القول المفید*، عثیمین، ج ۱، ص ۳۲۱؛ *سلسله التفسیر لمصطفی العدوی*، ج ۲۳، ص ۱۵.

ما باید در تمام مسائل آزاده و اهل تحقیق باشیم و راه فکر ما در همهٔ زمینه‌ها باز باشد و نباید هیچ‌یک از این شایعه‌ها راه عقل ما را ببندد؛ این می‌شود راه امام علیه السلام! بنابراین بین آن کسی که می‌گفت: «مسئلهٔ وحدت وجود خلاف است و من با شما بحث و مناظره نمی‌کنم» و آن سنی چه فرقی است؟!!

در آن بحث بنده تمام آن سنی‌ها را ملزم کردم و به آنها گفتم: «شما اصلاً عقل و درایت ندارید!» حدود دوازده نفر بودند و بین آنها نیروهای امنیتی هم بود و آن طلبه هم کنار من نشسته بود. گفتند: «چرا ما را به این مسئله متهم می‌کنید؟» گفتم: «بسیار خوب، من کاملاً از تشیع و عقاید تشیع دست برمی‌دارم و شما هم از تسنن و عقاید تسنن دست بردارید و هر دوی ما مسیحی می‌شویم! مشکلی نیست؟ حال امشب و در این ساعت می‌خواهیم اسلام بیاوریم و مسلمان بشویم. در مقابل ما عمر و ابوبکر و علی بن ابی طالب حضور دارند، کتب علی بن ابی طالب هست و کتب عمر و ابوبکر - که اصلاً کتابی ندارند - هم هست؛ نهج البلاغه و روایات پیغمبر و سایر روایات هم هست. هر کدام از ما و شما نه عمر و ابوبکر را دیده‌ایم و نه علی را دیده‌ایم. حال در همین کتب شما - مانند فرائد السمطين، فقه ابن جوزی، ینابیع المودة شیخ سلیمان قندوزی، صحیح مسلم، صحیح بخاری و تمام کتب دیگر - مطالبی را که در مورد علی بن ابی طالب هست وسط می‌گذاریم و مطالبی را که دربارهٔ عمر هم هست وسط می‌گذاریم؛ اکنون چه کسی را انتخاب می‌کنیم؟ علی یا عمر؟ کدام‌یک؟ من اصلاً کتب خودمان را هم مطرح نمی‌کنم!» همه ساکت شدند و هیچ‌کدام از این دوازده نفر جوابی ندادند!

گفتم: «برای همین است که می‌گویم شما اصلاً عقل و فهم و درایت ندارید!

۲) الرياض النديّة، ابن أبي العزّ، ج ۴، ص ۵۶۸.

۳) مفاتيح الغيب، فخر رازی، ج ۳، ص ۶۱۱.

۴) الشافعي في الإمامة، سيد مرتضى، ج ۳، ص ۵.

۵) الاعتقادات في دين الإمامية، شيخ صدوق، ص ۹۶.

۶) المقنعة، شيخ مفيد، ص ۱۱۴؛ جواهر الكلام، نجفی، ج ۱۰، ص ۴۰۸.

من می‌گویم که اگر با این مطالبی که در کتب خودتان دارید بتوانید افضلیت عمر بر علی بن ابی طالب را ثابت کنید، من همین جا در مقابل شما با عمر بیعت می‌کنم! به همین صراحت به آنها گفتم! گفتم: «بیایید و همین مطالبی را که در کتب شما وجود دارد عرضه کنید و کاری به کتب شیعه هم نداشته باشید، اگر مطالب درباره عمر بالاتر از علی بود، قسم به خدای کعبه من در مقابل همه شما با عمر بیعت می‌کنم!» دقیقاً گفتم: «قسم به خدای کعبه!» ولی تمام آنها ساکت شدند.

به آنها گفتم: «من شما را ملزم کردم و بالأخره از اینجا هم خواهم رفت، ولی بر شماست که در این مسئله فکر کنید.» همه ساکت شدند و سرشان را پایین انداختند. این می‌شود راه امام علیه السلام!

این مسئله بعینه در میان ما شیعیان نیز وجود دارد. مرحوم والد - رضوان الله علیه - با همین شخصی که زیارت عاشورا را انکار کرده بود، بحث می‌کردند. آن شخص می‌گفت: «تمام مطالب سلوکی و عرفانی باطل است و اصلاً این مثنوی چه می‌گوید؟! اصلاً مولانا چیزی نمی‌فهمد!»

مرحوم والد کتاب مثنوی را آوردند و در مقابلش گذاشتند و فرمودند: «مقداری بخوانید و شرح دهید!» اصلاً هیچ نمی‌فهمید! چگونه کتابی را که نخوانده‌ای به این اتهامات متهم می‌کنی؟! آیا آن را خوانده‌ای؟!

چرا ما خودمان را شیعه می‌نامیم ولی مانند سنی‌ها عمل می‌کنیم؟! پس فرق ما با آنها چیست؟! واقعاً فرق ما با آنها چیست؟! آیا این راه امام زمان علیه السلام است؟! اگر این شخص مسلمان، جناب مولانا و سایر عرفا در مقابل امام زمان علیه السلام بایستند و بگویند: «این شخص، شیعه شما و از علمای شیعه است و ما را به این مسائل متهم کرده است!» حضرت چه خواهند گفت؟! خواهند گفت: «باید جواب او را بدهی! چرا به او تهمت می‌زنی؟!»

بنابراین، راه امام علیه السلام راه حریت و عقل و منطق است در هر مسئله‌ای؛

لذا می‌بینیم راه این افراد، [غیر از راه امام زمان علیه السلام است]!

الآن بسیاری از افراد می‌گویند: «انسان نباید فلسفه و عرفان بخواند و مکتب عرفان افراد را گمراه می‌کند!» چرا گمراه می‌کند؟ بنده عرفان خوانده‌ام آیا گمراه شده‌ام؟! واقعاً گمراه شده‌ام؟! من مانند شما نماز می‌خوانم و قرآن می‌خوانم و مانند شما حج بجا می‌آورم، چگونه من می‌شوم گمراه و شما می‌شوی هدایت‌شده؟! واقعاً باید از اینها پرسید که کجای این مسئله گمراهی و ضلالت است؟!!

علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - اول فیلسوف خاورمیانه و جهان اسلام بود، درحالی‌که ولایت ایشان نسبت به ائمه علیهم السلام از همه این مراجع - چه قبلی‌ها و چه بعدی‌ها - بهتر و بالاتر و شریف‌تر و قوی‌تر بود! همیشه در هر روز ماه رمضان قبل از افطار به حرم حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها به زیارت می‌رفت و ضریح را می‌بوسید و بعد به خانه برمی‌گشت و افطار می‌کرد! کدام یک از این مراجع این کار را می‌کنند؟! بعد می‌گویند ایشان گمراه و گمراه‌کننده است! آیا این مفسر قرآن گمراه و گمراه‌کننده است؟! چطور؟!!

آقا شیخ محمد جواد انصاری - رضوان الله علیه - یکی از اساتید عرفان پدر ما و اهل همدان بود. شاید در روح مجرد درباره او خوانده باشید.^۱ جد مادری^۲ ما می‌گفت: در معیت ایشان در ایام زمستان به زیارت امام رضا علیه السلام مشرف شدیم. ایشان به شاگردان خود می‌گفت: «من می‌خواهم تنها به زیارت بروم و نمی‌خواهم کسی با من باشد یا پشت سرم حرکت کند.» یک روز با خود گفتم: ایشان همیشه این‌طور می‌گویند، من پشت سر ایشان حرکت می‌کنم تا ببینم ایشان چطور زیارت می‌کند! وقتی ایشان بیرون رفت من نیز پشت سر ایشان با فاصله پنجاه متری حرکت کردم تا مرا نبیند. وقتی به فاصله صد متری حرم رسید، دیدم دیوارهای اطراف را بوسید، بعد از پنجاه متر دوباره بوسید و بعد از پنجاه متر دوباره

۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۳۷ - ۵۸.

۲. مرحوم حجة الإسلام حاج سید عبدالحسین معین شیرازی رحمة الله علیه. (محقق)

بوسید، تا اینکه به اولین در صحن رسید و آن را نیز بوسید، دوباره به در بعدی رسید و آن را هم بوسید. من حساب کردم تا وقتی به قبر امام علیه السلام رسید، بیست بار در و دیوار را بوسید!

بعد می گویند ایشان مخالف ولایت است و صوفی و زندق و کافر است! حتی وقتی ایشان به نجف می روند، آیه الله سید محمود شاهرودی - بالاترین مرجع و صاحب رساله! - در درس خود اعلام می کند: «یک زندق و صوفی به نجف آمده است و کافر و نجس است!» ببینید، اینها مراجع ما هستند! آخر به چه دلیل چنین می گویی؟! حتی می گویند اگر ایشان به منزل آفاشیخ عباس قوچانی نرفته بود ممکن بود بعضی از افراد متعرض او بشوند و او را کتک بزنند!

همین افراد نیمه شب به منزل آقاسید علی قاضی - رضوان الله علیه - رفتند تا او را به قتل برسانند! این مسائل در احوالات آقای قاضی در کتب آمده است؛ یعنی همین افراد این اوباش را تحریک می کردند که به خانه آقای قاضی بروند تا او را به قتل برسانند و حتی یک بار ایشان به شکل معجز آسا از دست یکی از این افراد نجات پیدا کرد! چون فکر کرد ایشان را کشته است و از منزل خارج شد.^۱

اینها می آمدند افراد را علیه ایشان تحریک می کردند و در نتیجه، این افراد به مسجد می رفتند و ایشان را با سنگ می زدند و شیشه های مسجد را می شکستند و در حال نماز فرش را از زیر پای ایشان کشیده و مریدان ایشان را با سنگ می زدند!^۲ این طور با اینها رفتار می کردند.

اینها علمای ما هستند! بنده بعضی از این مسائل را - البته نه به این شکل، بلکه به اجمال - در کتاب *اسرار ملکوت آورده ام*^۳ که إن شاء الله اگر به زبان عربی ترجمه

۱. رجوع شود به *عطش*، ص ۲۳۷ و ۲۳۸.

۲. رجوع شود به *عطش*، ص ۲۳۰ - ۲۳۲.

۳. *اسرار ملکوت*، ج ۱، ص ۱۰۷ - ۱۱۷.

شود خواهید دید که این مسائل به چه نحو بوده است.^۱ این [تضییقات] برای چیست؟ چون آنها اهل عرفان هستند! مگر گناه اهل عرفان چیست؟ آیا گناهی مرتکب شده‌اند؟! بسیاری از علما و فقهای ما اهل عرفان بوده‌اند، پس چرا مردم را به این شکل در مقابل اهل عرفان تحریک می‌کنید؟! این راه و روش اینهاست.

اما راه و روش امام علیه‌السلام راهی است که انسان در مواجهه با مسائل در سینه خود احساس ضیق و تنگی نمی‌کند. این می‌شود راه امام علیه‌السلام. بر این اساس، اگر ما یک عالم دینی را دیدیم که عمامه بر سر و ریش بلندی دارد و چنین و چنان است، اما به انسان اخم کرده و می‌گوید: «نه، این درست نیست و...!» انسان احساس می‌کند که این عالم می‌خواهد بعضی از راه‌ها را به روی او ببندد! هم‌چنین اگر دید که وقتی با او بحث می‌کند اصلاً قصد پذیرش ندارد، باید شک کند که آیا اصلاً عقل دارد یا ندارد!

بنابراین، می‌توانیم این مسئله را در این عبارت خلاصه کنیم: اگر انسان باطن خود را صاف کند و در نفس خود نسبت به تلقی و پذیرش مطالب و نسبت به هر چیزی که با آن روبه‌رو می‌شود، احساس صفا و راحتی کند و نسبت به پذیرش آنها ضیق و حرجی نبیند، بداند که در راه امام علیه‌السلام است.

اما اگر انسان در نفس خود ضیق و حرج نسبت به شخص خاصی احساس کند، مثلاً کسی نزد شما آمده و با شما صحبت می‌کند و می‌گوید: «اصلاً شما نباید پشت سر فلان عالم دینی حرف بزنید، چراکه ایشان صدیق و مطهر و طاهر است و اعمالش چنین و چنان است!» شما نیز بگویید: «من خودم با چشم خود این مسئله را دیده‌ام!» اما او بگوید: «نه! اگر این مسئله را بگویی تو را خواهیم زد و...!» فوراً باید متوجه بشوید که این برخلاف صدق است.

۱. همان، ص ۹۲ - ۱۰۵.

بنابراین، در راه امام علیه السّلام ضرب و شتم و اتهام و دروغ و ناسزا وجود ندارد، بلکه در تمام زمینه‌ها راهی باز و عقلانی است. امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید: بیایید با من حرف بزنید، بیایید با من بحث و گفتگو و در مسائل جاریه صحبت کنید؛ اگر در رفتارها و اعمال من خطایی دیدید باید به من تذکر بدهید، چراکه من هم فردی مانند سایر افراد هستم!^۱ این است راه امام علیه السّلام.

ولی ما در بعضی از اوقات می‌بینیم که اگر بگوییم: «فلانی اشتباه می‌کند» می‌گویند: «چرا اشتباه می‌کند؟! ابداً ممکن نیست که این شخص اشتباه کند!» چرا؟ آیا امام است؟ آیا پیامبر است و خداوند به او وحی می‌کند؟! می‌گویند: «ما اینها را نمی‌فهمیم، اگر یک بار دیگر چنین بگویی تو را می‌زنیم و در فلان جا قرار می‌دهیم!» بنابراین فوراً می‌فهمیم که این راه، راه امام علیه السّلام نیست.

مرحوم والد همیشه می‌فرمودند:

راه ما برای همه باز است! هر کسی می‌خواهد بحث کند، بیاید؛ هر کسی

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۳۵:

«... فَلَا تَكْفُرُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلِ؛ فَإِنِّي لَكَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي؛ فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ، يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا تَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا، وَأَخْرَجْنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَىٰ مَا صَلَّحْنَا عَلَيْهِ؛ فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالهُدَىٰ، وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَىٰ.» ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۴، ص ۱۱۷:

«... از گفتگوی به‌حق دست برندارید، و از اظهار حق خودداری نکنید! وقتی با شما مشورت می‌کنم نظریات خود را از روی عدل بیان کنید؛ زیرا من بالاتر از آن نیستم که در وجود خود خطا نکنم؛ و در نفس خود مأمون نیستم مگر اینکه خدا مرا حفظ کند، آن خدایی که مالکیتش بر من بیشتر است از خود من بر من...؛ من و شما بندگان مملوک پروردگاری هستیم که پروردگاری غیر از او نیست. خداوند بر ما و بر نفوس ما مالکیت دارد، و ما خودمان مالک خود نیستیم؛ او مالک ما است. و خداست که ما را از آن چیزی که در او بودیم بیرون آورده، و به‌سوی صلاح و رشد قرار داده است؛ و بعد از ضلالت ما را هدایت فرموده، و بعد از کوری ما را بصیرت داده است.»

می‌خواهد کتاب‌های ما را بخواند، بیاید؛ هر کسی می‌خواهد اشکالی مطرح کند، بیاید!

نمی‌دانم این قضیه را سال‌های گذشته نقل کرده‌ام یا نه. یک روز زمستان یکی از بزرگ‌ترین علما و مراجع مشهد به منزل مرحوم والد آمد. ایشان گفت: «من می‌خواهم با شما دربارهٔ مسائل فلسفی و وحدت وجود و برخی مسائل دیگر گفتگو کنم.» مرحوم والد فرمودند:

بفرمایید! ما آماده‌ایم؛ ولی با این شرط که این گفتگو و این مباحث ضبط بشود و بعد، از روی نوار پیاده و در حوزه‌های علمیه منتشر گردد.

گفت: «نه، نه، نه!» ایشان (مرحوم والد) گفتند:

چرا؟ اگر می‌خواهید بحث کنید، من آماده‌ام! چرا ضبط و منتشر نشود؟!^۱

ایشان دوسال پیش رحلت کردند، خداوند رحمتشان کند.^۲

اتفاقاً الآن شما به این مسئله خندیدید، چرا؟ چون فهمیدید که این مسئله برخلاف عقل است. چرا ایشان نپذیرفت؟ باینکه ایشان - خدا رحمتش کند - از فقها و علما و مشهورین و شخصی عابد و زاهد بود و ما به همراه مرحوم والد به منزلش می‌رفتیم و او نیز به منزل مرحوم والد می‌آمد. ولی ملاحظه کنید که چطور با این سرعت ما فهمیدیم که این راه، راه امام علیه‌السلام نیست؛ چراکه راه امام علیه‌السلام همیشه باز است! بیا باهم بحث کنیم و بعد این مطالب را در حوزه‌های علمیه منتشر کنیم تا آنها ببینند و بخوانند؛ بالأخره یا حق با ما است یا با شما است! این یک مسئلهٔ بدیهی است. لذا این هم مانند آن فرد سنی است؛ چه فرقی می‌کند؟! درست است؟ مسئله روشن است.

بر این اساس، ما باید در مطالعات و بحث‌ها و کتاب خواندن‌ها و در زمینه‌های علمی خود ببینیم که کدام صفحه یا کدام شخص به این روش و به این راه نزدیک

۱. رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۵، ص ۱۴۸ - ۱۵۱؛ نرم‌افزار *کیمیای سعادت*، مجموعهٔ پرسش و پاسخ، ص ۵۲۳.

۲. آیه‌الله شیخ حسن علی مروارید که در ۱۹ شعبان ۱۴۲۵ ه.ق رحلت کردند. (محقق)

است و کدام یک از آن دور است؛ ما کتاب هایش را می خوانیم و می فهمیم که روش و منهج او خطاست.

خلاصه سخن آنکه: راه امام علیه السّلام راهی است که در آن معرفت خداوند است و این راه انسان را به بالاترین مراتب کمال که همان توحید است، می رساند. این راه، راهی است که روایات و آیات قرآن ما را به آن می رساند و تشویق می کند؛^۱ مانند خطبه هایی از نهج البلاغه که در اوصاف متقین آمده^۲ و هم چنین روایات دیگری از ائمه علیهم السّلام که انسان را به سوی معرفت خداوند متعال و به سوی توحید و کمال تشویق می کند. این است راه امام علیه السّلام.

لذا هر کس که به این راه نزدیک بود، بر حسب میزان نزدیک بودنش مراتبی دارد؛ و هر کس که از آن دور بود، بر انسان است که از او دوری کند.

این خلاصه ای بود که در جواب این سؤال عرض شد و البته بنده کمی مطلب را باز کردم تا جوانان و برادران بدانند که هر شخص معمم و عالم دینی موافق شریعت نیست.

همان طور که عرض کردم: یک عالم دینی ولایت تکوینی و علم غیب امام علیه السّلام را نفی می کند، عالم دیگری یکی از اصول اولیه و ابتدائی شیعه را کنار گذاشته و اتهامی را که بر عمر وارد است نفی می کند، یک عالم دیگر صحت زیارت عاشورا را انکار کرده و عالم دیگری هم در این کشورها - همان طور که شما بهتر از من می دانید - اصلاً مبانی شیعه را منکر می شود و از اهل سنت دفاع می کند، انگار که واقعاً خودشان از اهل سنت هستند و از آنها حقوق و مسائلی به ایشان می رسد! ظاهراً مسئله

۱. رجوع شود به سوره مائده (۵) آیه ۱۰۵؛ سوره حشر (۵۹) آیه ۱۹؛ *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۹؛ در *بحار الأنوار*، ج ۲۳، ص ۷۶ - ۹۴ مجموعاً ۴۰ روایت؛ و در *مطلع انوار*، ج ۴، ص ۲۳۴ - ۲۳۶ مجموعاً ۱۹ روایت در زمینه معرفت نفس به نقل از *غرر الحکم* ذکر شده است. (محقق)
 ۲. *نهج البلاغه* (صبحی صالح)، ص ۳۰۳ - ۳۰۶.

به این شکل است و انسان نمی‌تواند اعمال و تصرّفات و سخنان آنها را توجیه کند. چطور ممکن است که یک عالم شیعی تمامی روایات و همه اصول و عقاید شیعه را انکار کند و زبان به مطالبی باز کند که دشمن از طرح آنها خشنود می‌شود؟! چطور این عالم به خودش اجازه می‌دهد که چنین مطالبی بگوید؟!
بر این اساس، برای انسان راهی جز مسیر توحید و عرفان و ولایت باقی نمی‌ماند؛ همان‌طور که بنده این مسئله را در کتاب *مهر فروزان* متذکر شده‌ام که علامه طباطبائی به مرحوم والد - رضوان الله علیهما - می‌فرمودند:

انسان به معرفت امام علیه السلام نمی‌رسد مگر با توحید و عرفان؛ چراکه حقیقت ولایت عبارت است از توحید و کسی که به توحید نرسیده است، به ولایت نیز نمی‌رسد.^۱

اما اینها امام علیه السلام را مانند سایر افراد می‌بینند و می‌شناسند؛ همان‌طور که سایر افراد در خیابان‌ها راه می‌روند و حرف می‌زنند و می‌خورند و می‌خوابند، امام علیه السلام نیز یک اعمالی انجام می‌دهد. اینها هیچ معرفتی به کیفیت ولایت و تصرّفات امام علیه السلام ندارند و اصلاً نمی‌دانند چطور انسان می‌تواند به مرتبه‌ای برسد که:

عَبْدِي أَطْعَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي؛ أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ، وَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ^۲

یا در حدیث قدسی دیگر خداوند متعال می‌فرماید:

لَا يَزَالُ يَتَقَرَّبُ عَبْدِي إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أَكُونَ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ

۱. *مهر فروزان*، ص ۳۴.

۲. *عده الداعی*، ص ۳۱۰؛ *إرشاد القلوب*، ج ۱، ص ۷۵؛ *مشارق أنوار اليقين*، ص ۱۰۴؛ *كلمة الله*، سید حسن شیرازی، ص ۱۴۰. با قدری اختلاف در مصادر. *اسرار ملكوت*، ج ۲، ص ۶۳:
«ای بنده من، فقط مرا عبادت نما تا اینکه تو را مثل خود (و یا مثل خود) قرار دهم؛ من به چیزی که اراده‌ام بر خلق آن تعلق گیرد می‌گویم وجود پیدا کن و آن موجود می‌شود؛ تو نیز به هر چه اراده‌ات تعلق بگیرد می‌گویی بوده باش و او خواهد بود!»

الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ.^۱

این است رسیدن به مرتبه ولایت. کتاب‌ها مملو از این روایات و عبارات است، ولی این افراد انگشت در گوش خود کرده تا حق را نشنوند، لذا همه این مطالب را منکر می‌شوند.

برخی منکر می‌شوند که معروف کرخی از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است، چرا؟ چون ایشان از صوفیه و عرفا بوده است؛ باینکه در بسیاری از کتاب‌ها آمده است که معروف از شاگردان امام رضا علیه السلام بوده و قبلاً مسیحی یا زرتشتی بوده و به دست حضرت شیعه شده است.^۲

هم چنین منکر می‌شوند که بایزید بسطامی از شاگردان امام صادق علیه السلام بوده است!^۳ الآن قبر بایزید در بسطام در شاهرود بین راه مشهد و طهران معروف است و من هم آن را زیارت کرده‌ام.

وقتی که بایزید از مدینه خارج شد، حضرت فرزندشان محمد بن صادق علیهما السلام را همراه او فرستادند. آنها با هم به بسطام آمدند و محمد، فرزند امام قبل

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲؛ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۹۰؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۸۱؛
 إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۹۱. با قدری اختلاف در مصادر. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۶۳:

«به طور استمرار بنده من چنانچه در مقام انقیاد برآید و به واسطه اموری که موجب خشنودی و رضایت من است خود را به من نزدیک و مقرب گرداند، آن قدر به من نزدیک خواهد شد تا اینکه من دک و فانی در من شود؛ در این هنگام، من گوش او خواهم بود که با او می‌شنود و چشم او می‌باشم که با آن می‌بیند و زبان او می‌گردد که با آن صحبت می‌کند.»

۲. طبقات الصوفیة، سلمی، ص ۸۲؛ الرسالة القشیریة، ص ۴۱؛ وفيات الأعیان، ج ۵، ص ۲۳۱؛ مناقب معروف کرخی و أخباره، ص ۵۱؛ تذکرة لأولیاء، ص ۲۸۱؛ کشف المراد، ص ۲۳۷؛ الباب الحادی عشر، ص ۲۰۴؛ الطرائف، ج ۲، ص ۵۲۰؛ تفسیر المحيط الأعظم، ج ۱، ص ۵۱۹ و ۵۲۰؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۷.

۳. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۴، ص ۵۶۴ و ج ۲۳، ص ۴۹؛ کلیات علوم اسلامی، ج ۲، ص ۱۰۵.

از او از دنیا رفت.^۱ بایزید وصیت کرد که وقتی از دنیا می‌رود او را زیر پای محمد بن صادق دفن کنند و الآن بایزید قبرش در صحن و بیرون است و محمد بن صادق قبّه و بارگاه دارد.^۲

اینها منکر این مسائل می‌شوند، چرا؟! تو که رجالی هستی چرا انکار می‌کنی که معروف از اصحاب امام علیه السلام بوده است؟ به چه دلیل؟! این تهمت و دروغ است! فردا و روز حساب، در محضر خداوند چه خواهی گفت؟ اگر معروف به تو بگوید: «چرا در کتابت نوشتی که من از اصحاب امام رضا علیه السلام نیستم؟ آیا صرفاً به خاطر اینکه من از صوفیه هستم، مرا طرد و رد می‌کنی و ارتباط مرا با امام رضا علیه السلام انکار می‌کنی؟!» چه خواهی گفت؟! این است امانت در کتابت؟ خیر! من این را خیانت در امانت می‌بینم!

همان‌طور که قبلاً خدمت شما عرض کردم: تاریخ و عقاید شیعه و اعتقادات و دیانت مردم امانتی است از جانب خداوند متعال در دستان ما و جایز نیست که در این امانت خیانت کنیم؛ جایز نیست چیزی را به مسلمین بگوییم که خود قبول نداشته و بدان معتقد نیستیم! جایز نیست چیزی را به مردم تحمیل کنیم که برای خود نمی‌پسندیم! این خیانت است! والله این خیانت است! اگر مطلبی را نمی‌دانیم باید صریحاً بگوییم: «ما در این مسئله علم نداریم!»

کسی که حتی یک ساعت عرفان و فلسفه نخوانده است چگونه در این مسائل اظهار نظر کرده و می‌گوید: وحدت وجود باطل است؟! چگونه به خود اجازه می‌دهد که

۱. *روضات الجنّات*، خوانساری، ج ۴، ص ۱۵۵.

۲. رجوع شود به *دفتر روشنائی* (ترجمه کتاب *النور من کلمات ابي طيفور*)، سهلگی بسطامی، ص ۱۰۹ و ۳۴۲ و ۳۴۳؛ *اسرار التوحید فی مقامات ابي سعید*، ص ۳۷؛ *تذکره الأولیاء*، ص ۱۳۹؛ *کشکول بهایی*، ج ۱، ص ۱۱۵؛ *الطرائف*، ج ۲، ص ۵۲۰؛ *کشف المراد*، ص ۲۳۷؛ *روضات الجنّات*، خوانساری، ج ۴، ص ۱۵۴-۱۵۸؛ *جستجو در تصوف ایران*، ص ۳۶.

در این مسئله صحبت بکند و بگوید: اینها حرام و باطل است؟! چگونه به خود اجازه می‌دهد که در رساله عملیه خود فتوا به نجاست قائلین به وحدت وجود بدهد؟!^۱ چطور؟! بنده خود یکی از قائلین به وحدت وجود هستم و در کتاب *اسرار ملکوت* نیز نوشته‌ام: من به وحدت وجود و حتی به وحدت موجود - که بالاتر از وحدت وجود است - قائل هستم!^۲ این یک مبحث فلسفی است؛^۳ بنابراین باید بگویید: بنده که مدرس حوزه علمیه در بالاترین سطوح آن هستم نجس می‌باشم! صریحاً بگویید! چرا نمی‌گویید؟! آیا می‌ترسید؟ ترسید!

سؤال: ببخشید، حکم کسانی که ولایت امام یا علم غیب امام علیه السلام را منکر می‌شوند چیست؟

جواب: طبعاً این شخص نمی‌فهمد و مطلبی نیست. بنده نمی‌گویم که چنین فردی اهل جهنم است و خداوند او را عقاب کرده یا عذاب می‌کند؛ خیر! بلکه فهم او به همین مقدار است.

حرف من این است: هر یک از ما و شما باید از کدام یک از این افراد در مسیر خود تبعیت کنیم؟ کسی که فهم او ۱۰ درصد است؟ خیر، باید دنباله‌رو کسی باشیم که عقل و درایت و معرفت او ۱۰۰ درصد باشد! طبعاً هر یک از این افراد به میزان معرفت خود مراتب خاصی دارند: یکی ۱۰ درصد، یکی ۱۵ درصد، یکی ۲۰ درصد و...؛ ما نمی‌گوییم که خداوند اینها را عذاب می‌کند، بلکه عذاب و مغفرت خدا برای

۱. *العروة الوثقی (المحشی)*، سید محمد کاظم یزدی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ *المعالم الزلفی*، عبدالنبی نجفی عراقی، ص ۳۵۵ - ۳۵۷؛ *التنقیح فی شرح العروة الوثقی* (انتشارات دارالهادی)، سید ابوالقاسم خویی، ج ۲، ص ۸۱ و ۸۲؛ *رسالة توضیح المسائل*، ناصر مکارم شیرازی، ص ۳۷.

۲. *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۳۹۸.

۳. رجوع شود به *توحید علمی و عینی؛ الله شناسی*، ج ۲، ص ۱۸۱ - ۲۳۱؛ *الحکمة المتعالیة*، ج ۱، ص ۶۹ - ۷۳؛ *شرح المنظومة*، ج ۲، ص ۱۰۵ - ۱۲۰.

هر کسی به میزان صدق و کذب او خواهد بود.

اگر شخصی معاند باشد و در تصرفاتش در مسائل نفسانی و شخصی غرض و عناد داشته باشد، خداوند او را عقاب می‌کند؛ اما اگر کسی عقاید باطلی داشته باشد ولی معاند نباشد، خداوند متعال او را عذاب نمی‌کند. این یک مسئله دیگری است. اما مسئله اساسی این است: آیا ما باید از یک‌هم‌چنین شخصی تقلید و تبعیت کنیم یا از شخصی که به مراتب عالی‌تر رسیده باشد؟ مقصود ما این است.

بسیاری از این افراد نسبت به این مسائل جاهل هستند؛ مثلاً این شخصی که درباره عمر چنین گفته است حتی یک صفحه هم فلسفه نخوانده است! اصلاً نمی‌داند وحدت وجود را با هاء «هوز» می‌نویسند یا با حاء «حی علی الصلاة»! اما با این وجود وحدت وجود را انکار می‌کند و به قائلین آن ناسزا گفته و می‌گوید: «این شخص نجس است و انسان باید [در صورت تماس با او] خود را تطهیر کند و ظرف‌ها و لیوان‌ها و قاشق‌ها را بشوید!» واقعاً چگونه قائل به نجاست این افراد می‌شوند در حالی که درسی نخوانده‌اند؟!

در همین علوم جدید، آیا دانشگاه کسی را که درس نخوانده است به‌عنوان استاد می‌پذیرد؟! این یک مسئله منطقی است، اما با کمال تأسف ما به این بلیه گرفتار هستیم؛ افرادی که اصلاً ارتباطی با این علوم عالی‌تر ندارند، دم از این‌گونه مسائل می‌زنند و بدون اطلاع و معرفت وارد این عرصه می‌شوند! فَيُضِلُّونَ وَيُضَلُّونَ؛ هم خود گمراه می‌شوند و هم افراد را به گمراهی می‌کشانند.^۱ پس این راه [حریت و

۱. الأُمالی، شیخ طوسی، ص ۲۳۵:

«عن خالد بن طَلِيقٍ، قال: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) يَقُولُ: "ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِينَةً، وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ، أَنَّهُ لَا يَبِيحُ عَلَيَّ التَّقْوَى زَرْعُ قَوْمٍ، وَلَا يَظْلَمُ عَلَيَّ التَّقْوَى سِنْحُ أَصْلٍ! أَلَا إِنَّ الْخَيْرَ كُلَّ الْخَيْرِ فِي مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ، وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ لَا يَعْرِفَ قَدْرَهُ! إِنَّ أَبْعَصَ خَلْقِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ رَجُلٌ قَمَشَ عِلْمًا مِنْ أَغْمَارِ غَشْوَةٍ وَأَوْبَاشِ فِتْنَةٍ، فَهُوَ فِي عَمَى عَنِ الْهُدَى»

«الَّذِي أَتَى مِنْ عِنْدِ رَبِّي، وَضَالَ عَنْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، يَظُنُّ أَنَّ الْحَقَّ فِي صُحُفِهِ، كَلَّا وَالَّذِي نَفَسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ، قَدْ ضَلَّ وَضَلَّ مَنِ افْتَرَى».

سَمَاءُ رَعَاغُ النَّاسِ عَالِمًا وَ لَمْ يَكُنْ فِي الْعِلْمِ يَوْمًا سَالِمًا، بَكَرَ فَاسْتَكْتَرَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ، حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ غَيْرِ حَاصِلٍ، وَاسْتَكْتَرَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ، جَلَسَ لِلنَّاسِ مُفْتِيًا ضَامِنًا لِتَخْلِيصِ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِمْ، فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبَهَمَاتِ هَيَّا لَهَا حَشْوًا مِنْ رَأْيِهِ، ثُمَّ قَطَعَ عَلَى الشُّبُهَاتِ، خَبَّاطٌ جَهَالَاتٍ رَكَابُ عَشَوَاتٍ، فَالنَّاسُ مِنْ عِلْمِهِ فِي مِثْلِ غَزْلِ الْعَنْكَبُوتِ.

لَا يَعْتَدِرُ مِمَّا لَا يَعْلَمُ فَيَسْلَمُ، وَ لَا يَعِضُّ عَلَى الْعِلْمِ بِضُرْسٍ قَاطِعٍ فَيَغْنَمُ، تَصْرُخُ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ، وَ تَبْكِي مِنْ قَضَائِهِ الدَّمَاءُ، وَ تُسْتَحَلُّ بِهِ الْفُرُوجُ الْحَرَامُ، غَيْرُ مَلِيٍّ وَ اللَّهُ بِإِصْدَارِ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ، وَ لَا نَادِمٍ عَلَى مَا فَرَطَ مِنْهُ، وَ أَوْلَيْكَ الَّذِينَ حَلَّتْ عَلَيْهِمُ النَّيَاحَةُ وَ هُمْ أَحْيَاءُ».

فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَمَنْ نَسَأَلُ بَعْدَكَ وَ عَلَيَّ مَا نَعْتَمِدُ؟ فَقَالَ: «اسْتَفْتِحُوا بِكِتَابِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ إِمَامٌ مُشْفِقٌ، وَ هَادٍ مُرْشِدٌ، وَ وَاِعِظُ نَاصِحٌ، وَ دَلِيلٌ يُؤَدِّي إِلَى جَنَّةِ اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ)».

«خالد بن طلق می گوید: شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام را که می فرمود:

”آنچه را می گویم برعهده من است و تمام آن را ضمانت می گیرم؛ همانا زراعت هیچ قومی با تقوا و پرهیزگاری خشک و زرد نمی گردد و ریشه درختی که بر تقوا (روییده) است تشنه نمی ماند! آگاه باشید که تمام خیر در آن کسی است که قدر و اندازه خود را بشناسد و در نادانی مرد همین بس که اندازه خود را نداند!

همانا مبعوض ترین خلق خدا نزد خدا کسی است که در علمش ریزه خوار کسی گردد که پرده ها بر فهم و ادراک او انداخته شده و از فرومایگان و گمراهان فتنه ها است، چراکه چنین فردی (هرچند به ظاهر عالم است) از دیدن هدایتی که از سوی پروردگارش آمده کور است و از سنت و ممشای پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم گمراه گشته، چنین می پندارد که حقیقت در کتاب هایی است که در پیش روی اوست، هرگز چنین نیست و قسم به آن خدایی که جان علی بن ابی طالب در دست اوست که او گمراه گشته و هرآینه هر که افتراء ببندد گمراه است!

فرومایگان و عوام الناس، آنان را عالم می نامند در حالی که یک روز کامل (یا یک روز سالم از آمیختگی با جهالت) از عمرش را در علم سپری ننموده است، صبح زود در طلب زیادی آن چیزی می رود که اندکش از بسیارش بهتر است! در میان مردم در منصب فتوا می نشیند و حلّ

عقل و منطق] می‌شود راه و روش امام علیه السلام.^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

«شبهات آنان را برایشان ضمانت می‌کند ولی چون یکی از مُبَهَمَات برای او پیش آید از پیش خود فکری پوچ و بی‌ارزش آماده می‌سازد پس با وجود آن شبهات بدان (مدركات بی‌اساس خود) یقین می‌کند و سرگردان در وادی جهالت‌ها حرکت می‌کند و بر مرکب تاریکی‌ها سوار می‌شود! درحالی‌که مردم از علمش در مانند تار عنکبوتی گرفتارند!

از آنچه نمی‌داند عذر نمی‌آورد تا سالم بماند و در علم خود بر یقین چنگ نمی‌زند (و با اتقان و محکم قدم بر نمی‌دارد) تا سودی ببرد؛ اموال ارث از او در فغان و فریادند و از قضاوتش خون‌ها در گریه، نکاح‌های حرام به وسیله او حلال می‌شوند. (آن‌چنان از علم و نور هدایت تهی است که) نمی‌تواند آنچه (از شبهات و معضلات) بر او وارد می‌شود را حل نموده و پاسخ گوید و نه بر تجاوزش از حدّ خویش پشیمان است. و اینان کسانی هستند که رواست که درحالی‌که زنده هستند بر ایشان (همچون مردگان) نوحه‌سرایی کرد!»

در این حال مردی برخاست و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، پس ما بعد از تو از که سؤال نمایم و بر چه کسی اعتماد کنیم؟! حضرت فرمود: «از کتاب خدا باری بخواهید؛ به‌درستی که کتاب خدا پیشوایی دلسوز است و هدایت‌گر و رساننده‌ای به رشد و صلاح، ناصحی خیرخواه و راهنمایی است که (بندگان را) به بهشت خداوند می‌رساند.» (محقق)

۱. لازم به ذکر است که این جلسه در اینجا به پایان رسید و سؤال و جواب‌های مابعد برگرفته از سایر جلسات لبنان است که توسط مجمع تحقیق مکتب وحی ترجمه شده است. (محقق)

سؤال و جواب

سؤال: ولایت چیست و جایگاه و وظیفه مؤمن نسبت به آن چگونه است؟

جواب: ولایت عبارت است از ربط با خداوند متعال. ولایت یعنی محبت و لوازم محبت؛ هر کسی که دیگری را دوست داشته باشد، می گویند این ولی اوست و کسانی که ایمان آورده اند اولیای خدا هستند.^۱

[وقتی یکی رفیق دیگری باشد و محبت میان آنها زیاد باشد] به او مسائلی را می گوید که به دیگری نمی گوید، و اگر این رابطه محبت بین آنها بیشتر شود طبعاً این رفیقش را بر مسائل مخفی و اسرار خودش مطلع می کند، و اگر باز هم بیشتر شد او را در تمام مسائل خاص خودش و اشتغالاتش شریک می سازد، و اگر از این حد هم فراتر رفت حتی اختیار او را بر اختیار خود ترجیح می دهد و اراده او را بر اراده خویش مقدم می سازد. رابطه ولایت بین ما و امام علیه السلام هم این گونه است.

یکی از آیات قرآن می فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ
أَقْرَبْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ
وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ﴾.^۲

یا در آیه دیگر می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ

۱. برگرفته از: سایت مدرسه الوحی، محاضرات جبل عامل، أسئلة و أجوبة - الرجال، الجلسة ۱.

۲. سوره انفال (۸) آیه ۳۴: ﴿...إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ...﴾.

۳. سوره توبه (۹) آیه ۲۴. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۸۲:

«ای رسول ما، بگو به این مردم: اگر پدرانتان و فرزندانان و برادرانتان و همسرانتان و خویشاوندانتان و اموالی که گرد آورده اید و دادوستدی که بیم ضرر و زیان او را دارید و مسکن ها و منازلی که در آن سکنی گزیده اید، محبوب تر و عزیزتر باشد از خدا و رسول او و جهاد و ستیز با کفار در راه خدا، پس همانا نگران عذاب و قهر پروردگار باشید که دامن گیر شما خواهد شد!»

مِنْ أَمْرِهِمْ^۱.

در این آیه نمی‌فرماید که مؤمن باید ببیند که آن حکم و قضایی که رسول خدا کرده آیا موافق واقع است یا نه؟ آیا مطابق قوانین اسلامی و اجتماعی است یا خیر؟ به هیچ وجه! بلکه وقتی خدا و پیغمبرش حکمی کرد، اصلاً جایز نیست که دیگر درباره آن فکر کنیم! بنابراین اگر خدا و رسولش به امری حکم کردند، دیگر اختیار و انتخابی برای ما نیست.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲.

این آیه عجیب است! یعنی اگر دو نفر به پیغمبر رجوع کردند و پیغمبر بین آنها قضاوت کرد، دیگر اصلاً جایز نیست که فکر کنند پیغمبر چگونه حکم خواهد کرد؟ بر له من است یا بر علیه من؟ نباید در نفس خودشان از آنچه پیغمبر حکم می‌کند هیچ حرج و ضیق‌ی احساس کنند و به تمام معنی‌الکلمه باید تسلیم باشند. ﴿تَسْلِيمًا﴾ یعنی کیفیت این تسلیم باید به این شکل باشد. این آیه عجیب است!

ممکن است شخصی خدمت پیغمبر یا امام زمان برسد، فرضاً امام زمان حاضر باشد و در این مجلس نشسته باشد و بین ما و شخص دیگری هم اختلافی باشد و این را خدمت حضرت عرض کنیم؛ فکر ما این است که الآن حضرت به نفع ما حکم می‌کند!

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۶. / *اسرار ملکوت*، ج ۱، ص ۲۳۹:

«هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای را نسزد که اختیاری در قبال اختیار خدا و رسول داشته باشد و در امری که از طرف خدا و رسول به او وارد می‌شود کم‌ترین چون و چرایی داشته باشد.»

۲. سوره نساء (۴) آیه ۶۵. / *امام شناسی*، ج ۵، ص ۲۵:

«سوگند به پروردگار تو (ای پیامبر) که این مردم ایمان نمی‌آورند مگر آنکه در مشاجرات و مراعاتی که بین آنها اتفاق می‌افتد، تو را به عنوان قاضی و حکم قرار دهند، و پس از آنکه حکم کردی، ابداً در دل خود نسبت بدان حکم، گرچه بر علیه ایشان باشد، گرفتگی و ناراحتی نداشته باشند، و به تمام معنی‌الکلمه تسلیم باشند.»

آیا تا به حال راجع به این مسئله فکر کرده‌اید؟! این یک مسئله متعارف است، چون هر کدام از متشاکیان که به دادگاه می‌روند، از قاضی می‌خواهند که به نفع آنها حکم کند نه به ضرر آنها؛ همین مسئله نسبت به امام زمان هم هست. ما دوست داریم که حضرت بگوید حق با این سید است و خوشحال می‌شویم و می‌گوییم: دیدید که حرف من صحیح است؟! دیگری هم دوست دارد که حضرت بگوید: حق با آن سید دیگر یا فلان شیخ است!

در صورتی که وقتی مؤمن خدمت امام زمان می‌رسد اصلاً جایز نیست که به این مسئله فکر کند؛ فقط شکایت خود را عرضه می‌کند و تمام! حال یا حضرت به نفع او حکم کند یا بر علیه او! اصلاً نباید به نتیجه قضا و اینکه حضرت چگونه حکم خواهند کرد فکر کند، بلکه باید فقط تبعیت کند. آیه قرآن می‌فرماید: ﴿لَا يَجِدُوا فِيْ أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا﴾؛ یعنی اصلاً نباید در نفس خود هیچ حرج و گرفتگی احساس کند و از این حکم حضرت باید به بهترین وجه و با سرور و خوشحالی استقبال کند.

یکی از رفقا - خدا رحمتش کند - که از شاگردان مرحوم والد و آقا شیخ

محمد جواد انصاری - رضوان الله علیهما - بود، نقل می‌کرد:

بین من و یکی از تجار بازار در یک مسئله‌ای اختلافی پیش آمد و ما این اختلاف را به دادگاه بردیم. قبل از اینکه به جلسه دادگاه برویم من شب قبل در خواب دیدم که یک منادی به من ندا می‌دهد: «خداوند متعال می‌خواهد تو را در دادگاه محکوم ببیند و حکم بر علیه تو صادر شود!» وقتی از خواب بیدار شدم دیدم که این قضیه به محکوم شدن من منجر خواهد شد و خوشحال و مسرور بودم. رفتیم به دادگاه و قاضی بر علیه من حکم کرد و من می‌خندیدم! آن شخص گفت: «چرا می‌خندی؟!» گفتم: «مسئله‌ای نیست، حق با توست!» آن شخص خودش گفت: «نه! من می‌دانم که حق با من نیست، چرا می‌خندی؟!» گفتم: «در خواب شنیدم که یک منادی این‌طور می‌گوید!»

وقتی امام حسین علیه السلام خواستند که از مدینه بیرون بروند، محمد بن حنفیه و ابن عباس به حضرت عرض کردند: «چرا می‌خواهی بروی؟!» حضرت فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرَادَ أَنْ يَرَانِي قَتِيلاً؛ خداوند اراده کرده است که مرا کشته ببیند!»

گفتند: «پس چرا این اهل و عیالت را با خودت می‌بری؟» فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرَادَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا؛ خداوند می‌خواهد اینها را نیز اسیر ببیند!»^۱

یعنی خدا این‌گونه مقدر کرده و تقدیر خدا این است و ما بر طبق همین راه حرکت می‌کنیم و از آن استقبال می‌کنیم و خوشحال و مسرور هستیم، چون این مسئله تقدیر خداوند متعال و مشیت اوست و ما از خواست و مشیت او استقبال می‌کنیم. آن شخص هم بعد از اینکه دید این خوشحال و مسرور است، اعتراف کرد که حق با اوست و گفت:

این مال برای تو باشد و بیا بگیر، خداوند متعال عالم به امور است و بر هر چیز سیطره دارد و همه ما را می‌بیند، اگر حق با توست این مال برای تو باشد! خُب، اگر ما در جامعه این‌گونه باشیم و مسائل خانوادگی و مسائلی که میان دوستان و رفقا اتفاق می‌افتد به این شکل باشد و طبق این منهاج که منہاجی قرآنی است حرکت کنیم، آیا مجالی برای دعوا و نزاع و دوری و نفرت باقی می‌ماند؟! به‌هیچ‌وجه دیگر مجالی نخواهد بود، چه حق با ما باشد یا نباشد!

در زمان مرحوم والد نیز بین خود من و بعضی از رفقا مسئله‌ای پیش آمد؛ مرحوم والد مرا و آن شخص را خواستند و عده‌ای هم پیش ایشان بودند. من از اول می‌دانستم که الآن مرحوم والد بر علیه من حکم می‌کنند و آماده بودم، چون قرائن به شکلی بود و همه حاکی از آن بود که من به‌هر حال محکوم خواهم شد. اخوی ما آقا سید محمدصادق - و فقه الله - هم گفت: «آقاسید محسن، مسئله را که می‌بینی؛ شما حتماً محکوم خواهی بود!» گفتم: «بله، من هم فهمیده‌ام و می‌دانم که مسئله چه خواهد شد!» لذا در آن موقع اصلاً برای من فرقی نمی‌کرد که محکوم باشم یا حاکم، مظلوم باشم یا ظالم؛ به‌هیچ‌وجه! چرا؟ چون مسئله به‌دست کس دیگری بود و او از اولیا بود! بنابراین وقتی مسئله به‌دست چنین شخصی است و او می‌گوید: «حکم بر علیه توست و حق با آن دیگری است و با تو نیست»

۱. رجوع شود به *اللّهوف*، ص ۶۵؛ *ینایع المودّة*، ج ۳، ص ۶۰.

[جای اعتراضی باقی نمی ماند!] درحالی که به اعتقاد من حتی همین الآن حق با من بود؛ چون تمام قرائن و ادله واضح و بیّن بود و هرکسی که قضیه را می شنید می گفت حق با توست؛ اما با این حال گفتم که اگر حکم بر علیه من هم باشد خواهم پذیرفت! لذا اعتراف کردیم و گفتیم: «حق با شماست و هرچه می خواهید بکنید، بدون [هیچ اعتراضی]!»

درست؟ پس مسئله ولایت این طور است؛ یعنی انسان باید در مقابل امام زمان علیه السلام این طور عمل کند و حضرت را این طور در مقابل خود ببیند و خودش را در همه اوقات این طور تسلیم حضرت کند.

و این یک مسئله نفسی و درونی است، یعنی لازم است که انسان این مسئله را در درون خود احساس کند؛ یعنی در تمام اوقات گویی امام زمان علیه السلام در کنار اوست و در همه لحظات او را ببیند و در جمیع مسائل رعایت او را بکند! اگر این طور شد مشکل اساساً حل می شود و چیزی باقی نمی ماند.

پس مسئله ولایت این گونه است. رابطه ولایی بین مؤمن و امام علیه السلام این است که مؤمن باید حقیقت امام زمان را در همه احوال بر خودش ترجیح بدهد؛ در تمام مسائل زندگی و احوالات و تعاملات و اشتغالات و روابط اجتماعی و مسائل داخلی! به طوری که اگر خواست حضرت به کیفیت دیگری بود، برای او هیچ اختیار و اراده ای باقی نماند. و اگر انسان به مدت یک سال این طور با حضرت تعامل کرد، آثار و نتایجش را خواهد فهمید و مشاهده خواهد نمود؛ یعنی به وضوح چگونگی استیلاء و ولایت حضرت را بر خودش و کیفیت دستگیری و مراقبت حضرت را در نفس خویش مشاهده خواهد کرد.

مسئله حضرت مسئله غیبت نیست. حضرت الآن در این جلسه حاضر است و از خود ما به ما و از این کلماتی که من دارم به شما القا می کنم به ما نزدیک تر است! یعنی قبل از اینکه این کلمات از دهان من خارج بشود امام علیه السلام آن را می داند؛ قبل از اینکه خارج بشود! قبل از اینکه خارج بشود تمام آن در صحیفه نفس امام مضبوط و موجود است؛ بلکه نسخه اصلی آن نزد حضرت است و نسخه فتوکی پیش ما است! یعنی تمام

این مسائلی که ما می‌بینیم - ملاقات با برادران و دوستان و رفقا - از مدت‌ها قبل نسخه اصلی آن نزد حضرت بوده و بلکه اصلاً برای این مسئله زمانی نیست و مافوق زمان است. بنابراین حضرت از ما به ما و از افکار ما به ما نزدیک‌تر است؛ یعنی قبل از اینکه یک فکری به ذهن ما خطور کند، همین فکر اول در نفس امام علیه السلام بوده و از آنجا به نفس ما خطور می‌کند. این جایگاه و موقعیت امام علیه السلام است. لذا وقتی مسئله به این شکل است تعامل ما با امام و نگاه ما به ایشان چگونه خواهد بود؟ حال که موقعیت امام این است و ولایت او این طور است، این می‌شود ولایت. پس ولایت عبارت است از شناخت و معرفت امام علیه السلام به این معرفت، و تسلیم جمیع امور به امام علیه السلام و ترجیح مصلحت امام بر مصلحت خود و اختیار اراده و خواست امام بر اختیار و خواست خود.

* * *

سؤال: آمادگی برای ظهور حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه الشریف به چه معناست و وظیفه هر مؤمن تا فرا رسیدن ظهور چیست؟

جواب: اول از همه باید ببینیم مقصود از ظهور چیست و هدف و انتظار ما از ظهور امام زمان علیه السلام چه مسئله‌ای است؟ طبیعتاً وقتی حضرت در میان ما ظهور کنند اقدام به انجام کارها و مسائلی می‌کنند؛ مانند تحقق بخشیدن به عدل و عدالت و از بین بردن ظلم و شرک و کفر و آماده کردن جامعه برای وصول هر شخصی به مراتب کمال! اینها چیزهایی است که از ظهور حضرت انتظار می‌رود. بنابراین، حکومت حضرت مانند دیگر حکومت‌ها نخواهد بود؛ بلکه حکومت امام «معصوم» خواهد بود، امامی که از خطا و اشتباه معصوم و مصون است.

نتیجه این قیام و این حکومت ایجاد آمادگی در جامعه برای وصول به کمال است؛

۱. برگرفته از: سایت مدرسه الوحی، محاضرات جبل عامل، تفسیر آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾.

یعنی کسی که در این جامعه است اگر در احوال خود تفکر و در اهداف خود تأمل کند و در نفس خود قدرت وصول به بالاترین مراتب کمالی را مشاهده کند و دوست داشته باشد که به این مراتب برسد، نسبت به این مسئله هیچ مانعی پیش روی خود نمی بیند. هم چنین در این جامعه امنیت و اعتماد و اطمینان و آرامش خاطر و... برقرار می شود و در نهایت، محقق ساختن حق و فعلیت بخشیدن به آن با همه جهات و جوانبش در جامعه فقط به دست امام علیه السلام خواهد بود؛ یعنی امنیت و سلامت در جمیع جهات و در همه افراد باید بر جامعه حاکم باشد و معاشرت و مسائل اجتماعی باید بروفق و مطابق اسلام باشد.

بنابراین، شخصی که دوست دارد امام را در زمان ظهور ببیند، منظورش از این انتظار چیست؟ آیا مقصودش این است که [فقط] امام را ببیند؟ خب، حضرت را در خواب یا در ظاهر می بیند! حضرت مانند سایر افراد بشر است؛ وزن و کمیت و کیفیت خاصی دارد؛ و اگر از ظهور حضرت خواستار رسیدن به بعضی از مسائل مادی و عادی باشد، خب چرا حضرت ظهور کند؟!

من شنیدم بعضی از افراد می گویند:

اگر امام زمان علیه السلام ظهور کند، کارهایی مانند کارهای ما انجام می دهد و بین عمل ما و عمل حضرت و بین اوامر و نواهی ما و اوامر و نواهی حضرت هیچ تفاوتی نیست و کاملاً مثل ما عمل می کند!^۱

آیا واقعاً این طور است؟! یعنی وقتی حضرت ظهور می کنند مانند سایر افرادی که مشاهده می کنیم و مشاهده کردیم بین مردم حکومت خواهند کرد؟! یا اینکه نه، به شکل دیگری حکم می کنند! چراکه توقع و انتظار از ظهور حضرت این است که موقعیت و شرایط برای وصول هر شخصی به بالاترین مراتب استعداد و مراتب کمال فراهم گردد. باری، وقتی ما در این مسئله فکر و تأمل کنیم، می بینیم نسبت به وصول انسان به

۱. رجوع شود به همین کتاب، ص ۷۷.

مراتب کمال فرقی بین زمان ظهور و غیبت و این زمان و آن زمان وجود ندارد؛ چون هیچ چیزی از امام علیه‌السلام غایب نیست! چراکه امام علیه‌السلام به واسطه ولایت تکوینی، بر جمیع اشیاء و تمام افعال و اقوال و همه لحظات و تخیلات و تصوّرات ما اشراف و سیطره دارد؛ من که الآن دارم درباره این مسئله صحبت می‌کنم و شما که کلام مرا می‌شنوید، پیش از آنکه شما بشنوید و قبل از اینکه من به این الفاظ سخن بگویم، تمام این مجلس و همه این کلمات و عبارات ابتدائاً در نفس امام علیه‌السلام مضبوط است! با ادله عقلیه و نقلیه^۱ و براهین فلسفی ثابت می‌کنیم که در ابتدای امر لازم است که این مسئله در نفس امام بوده باشد و در مرتبه بعد من این کلام را به شما إلقاء می‌کنم و شما این کلام مرا می‌شنوید؛ این مسئله با ادله عقلیه ثابت است، نه فقط نقلیه. بنابراین، مهم برای انسان رسیدن به این مطلب است؛ یعنی وصول به نفس ولایت امام علیه‌السلام. و از این جهت که چیزی از نفس قدسیه رحمانیه امام علیه‌السلام غایب نیست، پس او ناظر بر احوال ما و نفس او مسیطر بر نفوس ما و مُشرف بر افعال و اقوال و افکار ما است.

بنابراین، شخص نمی‌تواند فقط در انتظار ظهور حضرت بنشیند و دست روی دست بگذارد و هیچ کاری نکند، بلکه باید به وظیفه و تکلیف خود عمل کند؛ زیرا قضیه ظهور عبارت است از تحقّق حکومت الهی در جامعه و ایجاد حقیقت عدالت و امنیت و صلح و سلامت به اعلیٰ مرتبه آن و تحقّق بستر آماده برای کمال و ارتقای انسان به بالاترین مراتب کمال؛ توقع ما از ظهور امام علیه‌السلام همین است و این مسئله در هیچ حکومتی از حکومت‌ها در سطح عالم به این مرتبه و با این حیثیت وجود ندارد. و همه این مطالب مقدمه و وسیله برای وصول انسان به مراتب کمال است و

۱. رجوع شود به *الکافی*، ج ۱، ص ۲۰۳ - ۲۰۵؛ *نهج البلاغه* (صبحی صالح)، ص ۳۸۶؛ *عیون أخبار الرضا علیه‌السلام*، ج ۲، ص ۵۸؛ *تفسیر القمی*، ج ۱، ص ۶۸؛ *من لا یحضره الفقیه*، ج ۲، ص ۶۱۳ و ۶۱۵؛ *مصباح المتهیجّد*، ج ۲، ص ۸۰۳؛ *بحار الأنوار*، ج ۹۹، ص ۲۴۹.

در این مسئله هیچ فرقی بین ظهور و غیبت نیست و همان طور که ما انتظار این مسئله را در زمان ظهور داریم، همین طور در زمان غیبت هم از نفس مبارک و شریف و قدسی حضرت همین انتظار را داریم. آیا امام علیه السلام الآن ما را نمی بیند و دعاها و خواست ما را نمی شنود و از مسائل و حاجات ما بی اطلاع است؟ آیا این طور است؟! این از اوضاع باطلاات بوده و واقعاً مسئله همین طور است.

بنابراین، انسان نباید تمام فکر و ذکرش این مسئله باشد! بله، انسان باید از خداوند متعال [حضور] در زمان ظهور را بخواهد و ادراک ظهور حضرت را از خدا بطلبد؛ حتی در روایتی از امام صادق علیه السلام است که حضرت می فرماید:

لو أدركته لخدمته [أيام حياي]؛^۱ «اگر زمان ظهور فرزندم را ادراک می کردم، هرآینه [تمام عمر] به او خدمت می کردم!»

امام صادق علیه السلام چنین می فرماید!

مسئله ظهور، مسئله عجیبی است؛ ولی انسان رند و مؤمن زیرک، خودش را رها نکرده و تمام افکار خود را متمرکز در این مسئله نمی کند به نحوی که به چیز دیگری فکر نکند؛ بلکه باید به وظیفه خود پردازد و به اصلاح نفس و افعال خویش مشغول باشد. باید انسان نفس خود را اصلاح کند و عمل خود را خالص کند و اگر عملش را خالص کرد و نفسش را اصلاح کرد به ولایت می رسد و دیگر بین ظهور و غیبت تفاوتی وجود نخواهد داشت.

مقصود و منظور از انتظار همین مطلب است و مضمون روایتی از امام باقر علیه السلام است که حضرت می فرماید: «کسی که منتظر ظهور امام زمان باشد و به وظیفه خود عمل کند، در خیمه حضرت و تحت اشراف او خواهد بود؛ چه حضرت ظهور کند یا نکند!»^۲

۱. الغيبة، نعمانی، ص ۲۴۵.

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۵:

بنابراین، بر ما لازم است که به تکلیف خود پردازیم چه امام ظهور کند یا نکند؛ و اگر خداوند بر ما منت گذارد و توفیق زیارت و ملاقات حضرت را نصیب ما کند، این از بزرگ‌ترین تفضلات و نعمت‌ها بر ما است و اگر موفق نگرداند، باز هم ما تحت اشراف و ولایت او هستیم و این همان هدف از ظهور است.

* * *

سؤال: بسیاری از علمای جلیل‌القدر شیعه می‌گویند که ظهور امام زمان بسیار نزدیک است، به طوری که حتی بعضی از آنها وقت خاص (یا نقطه خاصی) را برای ظهور حضرتش تعیین می‌کنند و می‌گویند که تمام علامات و نشانه‌های کوچک ظهور حاصل شده و فقط علامات و نشانه‌های بزرگ آن که مقارن ظهور حضرت است، باقی مانده است. نظر شما در این باره چیست؟

جواب: آنچه از روایات نسبت به ظهور حضرت حجّت علیه السلام استفاده می‌شود این است که نشانه‌ها و علاماتی وجود دارد که [قبل از ظهور] حتماً باید

«عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمَوْتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ، وَ لَا يُعَدُّ النَّاسُ حَتَّى يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ، وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَا يَضُرُّهُ تَقَدُّمُ هَذَا الْأَمْرِ أَوْ تَأَخُّرُهُ، وَ مَنْ مَاتَ عَارِفًا لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ."» امام شناسی، ج ۳، ص ۳۴:

«فضیل می‌گوید: از حضرت امام محمدباقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: "کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، پس مردن او مردن مردم جاهلیت است. و مردم در پیشگاه خدا معذور نیستند مگر زمانی که امام خود را بشناسند. و کسی که بمیرد و معرفت به امام خود پیدا کرده باشد برای او دیگر تفاوتی ندارد، ظهور آن امام جلو افتد یا عقب واقع شود. و کسی که بمیرد در حالی که معرفت به امام خود حاصل کرده باشد، مانند کسی است که زنده و با آن حضرت و در چادر آن حضرت باشد."»

هم چنین جهت اطلاع از روایات این باب رجوع شود به *الکافی*، ج ۱، ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

۱. برگرفته از: سایت مدرسه الوحی، محاضرات جبل عامل، أسئلة وأجوبة - الرجال، الجلسة ۳.

تحقق پیدا کند، مانند خروج سفیانی؛^۱ ولی بعضی از علامات ضروری نیست. علی‌کلّ حال این مسئله از مسائل مهم است و نیاز به اشراف کامل از طرف افراد دارد تا بتوانند نسبت به وقت مشخص ظهور اطلاع داشته باشند؛ اما این افرادی که نسبت به ظهور و زمان ظهور ادعا می‌کنند و وقتی را معین می‌کنند، بنده تا الآن صدق و واقعیتی در کلام آنها مشاهده نکرده‌ام و تمام آنها دچار خطای جدی شده‌اند. حتی بسیاری از مردم و بعضی از بزرگانی که فعلاً در قید حیات هستند و گمانشان بر این بود که چیزهایی می‌دانند و بر مسائل غیبی اشراف دارند، من از آنها در این مورد مسائلی شنیدم ولی همه دچار اشتباه شدند و مطالبشان واقعیت نداشت. و علت اصلی این مسئله این است که قضا و قدر و مشیت و اراده خداوند متعال وقتی که از عالم قضای کلی طلوع می‌کند و در این عالم تنزل پیدا می‌کند، ممکن است با احکام دیگری تصادف و تصادم پیدا کند به طوری که آن حکم ثانوی حکم اولی را تحت تأثیر قرار بدهد.

مثلاً قضای الهی به این تعلق گرفته است که این شخص در وقت مشخصی از دنیا برود. از طرفی در نظام عالم، احکام و قوانینی به حسب اراده و مشیت خداوند متعال وجود دارد و این احکام و قوانین موجب می‌شوند که این قضای کلی برگردد و محقق نشود؛ مثل صلوة رحم و انفاق بر فقرا و ملاحظت به یتیم و عیادت از مریض و خدمت مؤمنین کردن و رفع احتیاج آنها نمودن، که همه اینها از قوانینی هستند که در طول عمر انسان مؤثرند.^۲ به عنوان مثال اگر تقدیر خداوند تعلق گرفته باشد که شخصی

۱. رجوع شود به العیبه، نعمانی، ص ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۵ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۲ و ۲۶۴ و ۲۷۰.

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۱۵۰-۱۵۲ و ۱۵۵ و ۱۵۷؛ ج ۴، ص ۲؛ الزهد، ص ۳۸؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۳۳۷؛ تحف العقول، ص ۳۸۸؛ مصباح المتبهجد، ج ۲، ص ۷۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۱۹؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۴.

هم چنین جهت اطلاع از آثار زیارت و عیادت مؤمنین رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۱۴-۲۲۹.

در این موقعیت و در روز شنبه از دنیا برود، اگر این شخص انفاقی کند، ممکن است که همین انفاق آن تقدیر را برگرداند! و تمام اینها به مشیت خداوند متعال است. بنابراین، این شخص که از یک سو انفاق می‌کند و از طرف دیگر گناه می‌کند، این گناه موجب تسریع موت او می‌شود و آن انفاق آن را برمی‌گرداند؛ بعد صلۀ رحم می‌کند و این صلۀ رحم موجب طول عمر او می‌شود، سپس از او خطایی سر می‌زند و این خطا موجب کوتاهی عمرش می‌شود! پس تمام این مسائل و افعال و اعمالی که ما به آنها اشتغال داریم، اینها باهم تصادم و تضارب پیدا می‌کنند تا اینکه آن قضایی که حتماً باید در این عالم جاری شود، تحقق پیدا کند.

کما اینکه ما در اخبار و تواریخ می‌بینیم که نبی خدا، عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه الصلوة و السلام روزی فرمودند: «این شخص امروز از دنیا می‌رود!» اما مردم فردا دیدند که این شخص زنده است و راه می‌رود! رفتند خدمت حضرت عیسی علیه السلام و عرض کردند: «دیروز فرمودید که این شخص امروز از دنیا می‌رود، ولی الآن زنده است!» حضرت عیسی فرمودند: «حتماً دیروز کاری را انجام داده است!» لذا رفتند و از او پرسیدند، گفت: «وقتی از منزل خارج شدم بر فقیری انفاق کردم.» حضرت عیسی علیه السلام فرمودند: «همین مسئله سبب تأخیر موت و موجب طول عمر است.»^۱ یعنی مشیت و اراده خداوند متعال مقدر کرده است که این شخص امروز از دنیا برود، ولیکن به وسیله همین مشیت، احکام دیگری نیز ایجاد می‌شود که طبعاً با آن تقدیر اول تصادم پیدا می‌کنند.

به عنوان مثال این میکروب یا ویروس موجب آثاری در شخص مریض می‌شود، سپس این دوا با این میکروب مقابله می‌کند و مانع تأثیر آن می‌شود؛ ولیکن دوباره به سبب خوردن غذایی خاص، این غذا موجب عدم تأثیر این دوا می‌گردد. علی کل حال،

↵ و جهت اطلاع از آثار صدقه در دفع بلا یا رجوع شود به *الکافی*، ج ۴، ص ۲ - ۷.

۱. رجوع شود به *عده الداعی*، ص ۶۹.

آن نتیجه‌ای که از مجموع این مسائل حاصل می‌شود، یا سلامت و صحت این شخص است یا مرض و مرگ او؛ یعنی مجموع این احکامی که در این عالم جریان پیدا می‌کند، براساس تصادماتی که در اراده و مشیت خداوند متعال واقع می‌شود یا موجب مرگ و یا موجب حیات این شخص می‌گردد.

بنابراین، در این عالم مراتب مختلف و متفاوتی وجود دارد و همین مسئله علت اشتباه این افراد است؛ کما اینکه می‌بینیم بزرگان از علما در این مسئله دچار خطا می‌گردند. در عالم وجود مراتب مختلفی وجود دارد: مرتبه اول عالم ماده است که مشهود همه ما است، یعنی همین عالم اجسام و مواد؛ مرتبه بالاتر عالم برزخ است و همین طور مراتب بالاتر تا برسد به عالم قضای کلی. افراد از لحاظ بصیرت و معرفتی که از این مراتب دارند در درجات مختلفی قرار دارند؛ ممکن است شخصی به مرتبه برزخ و ملکوت سفلی رسیده باشد اما به ملکوت علیا دست نیافته باشد، یا به ملکوت علیا رسیده ولی به مراتب بالاتر مانند لاهوت و جبروت و قضای کلی و مقام اراده حتمی پروردگار نرسیده باشد.

بنابراین، این شخص براساس آن مقدار بصیرت و افق دید و اطلاعی که دارد از مسئله‌ای خبر می‌دهد و چون به مافوق این عالم نرسیده است، نمی‌تواند از مسائلی که در عالم بالاتر تحقق پیدا می‌کند خبر بدهد. لذا این شخص این عالم را می‌بیند همان‌گونه که ما در خواب و عالم رؤیا می‌بینیم؛ که ممکن است در این رؤیا اشتباه کنیم و ممکن است اشتباه نکنیم؛ ممکن است آنچه می‌بینیم بعداً محقق شود و ممکن است که محقق نشود.

بنابراین آنچه مسلم است این است که اگر شخصی به مرتبه ولایت برسد، از لوازم این مرتبه اشراف کلی بر عالم قضای کلی است؛ مثل امام معصوم علیه السلام یا پیغمبر یا ولی که به مرتبه فناء قطعی و بقاء بعد از فناء رسیده باشد، این شخص اگر به طور قطعی و جدی از امری خبر بدهد، حتماً و بدون هیچ شک و شبهه‌ای محقق خواهد شد. ولیکن از آنجایی که این افراد [که از این گونه مطالب خبر می‌دهند] به

این مرتبه نرسیده‌اند، در اکثر اخبارات آنها اشتباه یافت می‌شود.^۱

* * *

سؤال:^۲ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند: «لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ»^۳ زمین از حجّت خالی نمی‌گردد. بنابراین مسئله بعد از وفات حضرت صاحب‌الزّمان علیه‌السّلام چگونه خواهد بود؟

جواب: این مسئله یک مسئله پیچیده و محطّ آراء بین اعلام و بسیاری از افراد بوده است که چگونه این مسئله را تفسیر و تبیین می‌کنند؟

در بسیاری از روایات آمده است: «لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»^۴ یا اینکه: «لَوْلَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ»^۵ و اشباه و نظایر این روایات در کتب شیعه بسیار است، لذا بسیاری از افراد بر این مسئله اشکال کرده‌اند. قبل از زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چه کسی حجّت خدا بر روی زمین بود؟ هم‌چنین قبل از حضرت آدم علیه‌السّلام چه کسی حجّت بود؟ یا پس از وفات حضرت حجّت علیه‌السّلام چه کسی حجّت بر روی زمین خواهد بود؟ یعنی ما به چه قسمی این روایات و احادیث را تفسیر کنیم و مقصود از حجّت چیست؟

۱. جهت اطلاع بیشتر درباره این مطلب رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۱۴-۲۲۷.

۲. برگرفته از: سایت مدرسه الوحی، محاضرات جبل عامل، أسئلة و أجوبة - الرجال، الجلسة ۵.

۳. الغیبة، نعمانی، ص ۱۳۶؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۷۹.

۴. جهت اطلاع از روایات این باب رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۱۷۹؛ دلائل الإمامة، ص ۴۳۳-۴۳۹؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۸۸ و ۴۸۹. معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۴۵:

«اگر امام و حجّت نباشد، زمین مردم روی خود را در کام خود فرو می‌برد!»

۵. جهت اطلاع از روایات این باب رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۱۷۹ و ۱۸۰؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۸۷ و ۴۸۸. امام شناسی، ج ۴، ص ۲۱۸:

«اگر در روی تمام زمین باقی نماند مگر دو نفر، یکی از آنها حجّت خدا خواهد بود!»

در این باره ما باید دو مسئله را در نظر بگیریم:

مسئله اول: کیفیت تحقق نظام عالم و عوالم غیب را به نحوی دقیق و نظم‌ی عمیق و نقلی، خداوند متعال این عالم و عوالم غیب را به نحوی دقیق و نظم‌ی عمیق و ظریف خلق نموده است و برای این نظام دقیق مراتبی هست: مرتبه واحدیت و مراتب اسماء و صفات و بعد از آن، مراتب افعال و کیفیت خلق این عالم؛ یعنی خداوند متعال اگر بخواهد چیزی را خلق نماید آن را به وسیله اسماء عُلَیا و صفات حُسْنای خود خلق می‌کند.

کما اینکه انسان هم اگر بخواهد کاری انجام بدهد به همین کیفیت است؛ یعنی انسان اگر بخواهد بخورد یا تجارت کند یا راه برود یا بخوابد، همه این کارها و همه این مسائل و افعال او از صفات باطنی انسان که خداوند در وجود او به ودیعت گذاشته است نشئت می‌گیرد؛ مثل صفت شهوت و غضب و میل او به بقاء! لذا هر شخصی دوست دارد و می‌خواهد که زنده بماند، هر کسی دوست دارد بیشتر زندگی کند و عمر او طولانی‌تر باشد، هر کسی دوست دارد که بیشتر لذت ببرد، هر کسی دوست دارد که بر سایر افراد استیلا پیدا کند و بر آنها حکومت نماید؛ اینها براساس آن صفاتی است که خداوند متعال آنها را در وجود انسان قرار داده است.

همه این صفات به سه صفت برمی‌گردد: شهوت، غضب، تعقل و تفکر؛ و جمع این صفات موجب تفاوت بین افعال و اعمال جوارحی انسان است.

خداوند متعال، عالم را به واسطه اسماء و صفات خود خلق می‌کند و این اسماء سه تاست: حیات و علم و قدرت؛ اما سایر صفات الهی از همین سه اسم منبث شده و نشئت می‌گیرد، مثل صفت خلق و رحمت و غضب و قهاریت و رازقیّت و مُصَوِّرِیت.

ما این اسماء و صفات الهی را در آیات قرآن می‌بینیم:

﴿هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾؛^۱

بنابراین، خداوند متعال به واسطه این صفات تمام خلائق را از مجردات و مادیات خلق می‌کند و اولین چیزی که خداوند به وسیله اسماء خود آفریده است، همان نفس مدیر و مدبّر تامّی است که تمام عوالم غیب و شهادت را دربردارد و آن همان نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و ائمه علیهم السّلام است.^۱ پس آن واسطه بین خداوند متعال و عالم خلقت همان اسماء و صفات کبرای الهی، یعنی نفوس ائمه علیهم السّلام است و آن حضرات - کما اینکه در روایات و زیارت جامعه و بسیاری از زیارات آمده است - واسطه بین خداوند متعال و بین ما و مخلوقات حتی ملائکه هستند.^۲ این مسئله اول.

اما مسئله دوم: همان مسئله حجّت است؛ حجّت همان عقل مدیر و مدبّر در جامعه است. همان‌طور که در خانواده لازم است که شخصی عاقل اداره خانواده را به دست بگیرد و اگر شخص عاقلی در خانواده وجود نداشته باشد، مثلاً پدر و مادر از خانه بیرون بروند و بچه‌ها را در خانه به حال خود بگذارند، خانه را خراب می‌کنند و یا به خود صدمه می‌زنند! یعنی اگر شخص عاقل و عقل مدبّر و منفصلی در این خانه نباشد، این مفاسد به بار می‌آید و خراب می‌کنند و یکدیگر را می‌زنند! در جامعه و در تمام دنیا نیز مسئله به همین کیفیت است و لازم است که در آن عقل مدیر و مدبّری وجود داشته باشد. این می‌شود مقصود از حجّت.

بنابراین روایاتی که می‌فرماید: «لا تَحْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ؛ زمین از حجّت خالی

↳ «اوست الله؛ آفریننده و خلقت بخشنده و جان‌دهنده و صورت‌زننده و چهره‌بخشنده است، از برای اوست نیکوترین اسماء.»

۱. رجوع شود به *بحار الأنوار*، ج ۱۵، ص ۱۰-۲۵ و ج ۲۵، ص ۱-۲۵ و ج ۵۴، ص ۱۶۸-۱۷۰ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۹۲-۲۰۲.

۲. رجوع شود به *الکافی*، ج ۱، ص ۲۰۳-۲۰۵؛ *نهج البلاغه* (صبحی صالح)، ص ۳۸۶؛ *عیون أخبار الرضا علیه السّلام*، ج ۲، ص ۵۸؛ *تفسیر القمی*، ج ۱، ص ۶۸؛ *من لا یحضره الفقیه*، ج ۲، ص ۶۱۳ و ۶۱۵؛ *مصباح المتبهج*، ج ۲، ص ۸۰۳؛ *بحار الأنوار*، ج ۹۹، ص ۲۴۹.

نمی‌گردد!» منظور در این روایات امام علیه‌السلام نیست، بلکه مقصود از حجّت در این روایات شخص عاقل و مدیر و مدبّر است؛ چه اینکه این عاقل خود امام حیّ علیه‌السلام و در میان مجتمع باشد، یا اینکه این حجّت بین ما نباشد. به‌عنوان مثال قبل از زمان پیغمبر حجّت چه کسی بود؟ بین زمان حضرت عیسی علیه‌السلام و زمان پیغمبر اکرم تقریباً [بیش از] پانصد سال فاصله بود، در این زمان حجّت چه کسی بود؟! در حالی که در این بین نبیّ و رسولی نبود و زمان فترت به حساب می‌آمد.

هم‌چنین بین حضرت عیسی و حضرت موسی علیهما‌السلام تقریباً هزار سال فاصله بود که در آن پیغمبری مانند حضرت موسی و عیسی نبود، ولی متیقّن اینکه بین حضرت عیسی علیه‌السلام و پیغمبر ما صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیغمبری وجود نداشت؛^۱ حال در این زمان حجّت چه کسی بود؟! هیچ‌کس! چون پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه‌علیهم‌السلام بعدها متولد شدند.

حال مسئله وجود حجّت را بعد از ارتحال امام زمان علیه‌السلام چگونه تفسیر

کنیم؟

پاسخ این است: حجّت همان شخص عاقل و مدیر و ایجادکننده نظم در اجتماع و مردم است! لذا لازم است که خداوند در قلب و نفس این شخص آن مصلحت عامّه جامعه و تمام افراد دنیا را القا کند؛ حال ممکن است این شخص حتی به مرتبه ولایت نرسیده باشد! بله، ممکن است به بعضی از مراتب ولایت رسیده باشد، ولی نه همه مراتب!

بنابراین، تفسیر این روایت روشن می‌گردد: اگر امام علیه‌السلام باشد او حجّت بین مردم خواهد بود؛ و اگر امام نبود، افراد دیگر که در مرتبه بعد از امام علیه‌السلام قرار دارند حجّت خواهند بود. کما اینکه در روایات آمده است که بعد از امام زمان علیه‌السلام فرزندان آن حضرت حکومت را به دست می‌گیرند و بر مردم

۱. رجوع شود به صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۳۷.

حکومت می‌کنند و حجّت خواهند بود.^۱

و اگر اینها هم نبودند باز حجّت در میان سایر افراد وجود خواهد داشت؛ کما اینکه قبل از زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این مسئله بود، مانند حضرت عبدالمطلب که از بزرگان و اولیا بوده است^۲ و قبل از حضرت عبدالمطلب نیز پدران پیغمبر اکرم همه دارای این حیثیت بوده‌اند.^۳

لذا به این جهت در این مسئله فرق است؛ یک مسئله کیفیت نظام عالم است که لازم است فقط به واسطه نفوس ائمه علیهم السلام باشد، یعنی چهارده معصوم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و ائمه علیهم السلام، که اینها واسطه میان خدا و همه خلایق هستند نسبت به عالم تکوین.

اما نسبت به عالم تشریح و عالم تربیت، یعنی نسبت به انسان و جامعه انسانی مقصود از حجّت غیر از حجّت تکوینی و حجّت ولایی است، بلکه مقصود از آن قوه عاقله است.

بنابراین، به این بیان اشکال در این مسئله منتفی می‌شود و سؤالی باقی نخواهد ماند. بعد از امام زمان علیه السلام فرزندان آن حضرت بر مردم و جامعه حکومت خواهند کرد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. رجوع شود به *کمال الدّین*، ج ۲، ص ۳۵۸؛ *الغیبه*، شیخ طوسی، ص ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۲۸۰؛ *بحار الأنوار*، ج ۵۳، ص ۱۴۵-۱۴۸.

۲. رجوع شود به *الکافی*، ج ۱، ص ۴۴۷؛ *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ص ۱۴.

۳. رجوع شود به *الأمالی*، شیخ طوسی، ص ۵۰۰؛ *نهج البلاغه* (صبحی صالح)، ص ۱۳۹؛ *الدّر المنثور*، ج ۵، ص ۹۸.



برای مشاهده این
مستفاد از اسکن کنید.

مجلس نهم

نقد دیدگاه ظاهری مردم نسبت به حقیقت اہمیت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[برخی می گویند: چگونه ممکن است امام زمان علیه السلام که یک طفل [مثلاً] پنج ساله بوده است، ولایت کبری داشته باشد؟ آخر چگونه می شود و این چطور ممکن است؟!]

از این جهت که ما با مسئله امامت بیگانه هستیم و آشنا نیستیم و نمی فهمیم، خیلی مستغرب می شمیریم و این مسئله را که یک طفل پنج ساله، یک دفعه بشود صاحب ولایت کبری مستغرب می دانیم!

[در دیدگاه ظاهری ما] حتماً باید آن کسی که به ولایت کبری می رسد ریشش سفید و تا کجا بلند شده باشد و ۶۰ یا ۷۰ سالش شده باشد! این حکایت از این می کند که ما چقدر در مجاز هستیم و برای ما مرور زمان مطرح است؛ یعنی این قدر افکار ما پست و پایین است و این قدر از حقایق دور هستیم که اگر به همین طفل پنج ساله، یک دفعه ۵۰ سال اضافه شود، می گوئیم: «نه، حالا عیب ندارد و اشکال ندارد!»

[این هم] مسئله [سختی] نیست؛ اگر همین زمین یک خرد تندر گردد و مثلاً ۲۴ ساعت را بکند ۵ دقیقه، یعنی سریع بگردد و یک سال و دو سال و سه سال بشود ۵۰ سال، یک دفعه امام زمان می شود ۵۵ ساله! [آن موقع] می گوئیم: «بله، حالا بزرگ شده است!»

و همین طور مسئله ولایت را در سنگین وزن بودن می دانیم؛ مثلاً امام زمان آن

وقتی که به امامت رسید، چند کیلو بود؟ ما که نبودیم، فوق آن ۲۰ کیلو بوده است. بچه پنج‌ساله چقدر است؟ قطعاً ۲۰ کیلو هم نمی‌شود! آیا باید حتماً یک رستم دستانی باشد که ۲۰۰ کیلو [وزن داشته باشد]؟!!

الآن یک قضیه خنده‌دار یادم آمد. یک ماه پیش در منزل بودم. طبعاً یک مقداری وزن ما به خاطر مسائل و جریاناتی که طی شده بود، کم شده بود. گفتم: «من الآن بهتر هستم یا آن موقع؟» گفتند: «آن موقع!» گفتم: «چرا؟» گفتند: «هیبتان کم شده است! آن موقع هیبتان بیشتر بود، حالا کم شده است!» گفتم: «بالآخره این هم یک نظریه‌ای است!»

بینید، ما راجع به امامت چطور فکر می‌کنیم؟!!

یک وقت مرحوم آقا خیلی قشنگ این مطلب را در مسجد قائم مطرح می‌کردند.^۱ وقتی ایشان وارد مسجد می‌شدند یکی از آن عقب مسجد می‌گفت: «سلامتی علما صلوات! اللهم صل على محمد و آل محمد!» آن یکی می‌گفت: «لال از دنیا نروی جمال پیغمبر را صلوات بفرست!» آن یکی چیز دیگری می‌گفت! خلاصه، از این صلوات‌ها بود و همین طوری که الآن هم هست! بله، آن موقع هم از این چیزها بود. تا اینکه ایشان می‌آمدند فاصله‌ای را طی می‌کردند و به محراب می‌رسیدند. ایشان می‌فرمودند:

من یک‌هم چنین شخصی هستم: شناسنامه‌ام این است، اسم پدرم این است، وقتی وارد مسجد می‌شویم یکی از آن طرف برای ما صلوات می‌فرستد، یکی از این طرف! بلند می‌شوند، کوچه می‌دهند، تعظیم می‌کنند، بالأخره می‌آیند؛ حالا می‌آییم و نماز می‌خوانیم.

(ایشان عبایشان را کنار زدند و همین‌طور گفتند:) حال اگر من فردا عمامه‌ام را کنار گذاشتم، قبایم را کنار گذاشتم، این پیراهن را که می‌بینید تا اینجاست، با یک پیراهن و یک شلوار آمدیم در این مسجد. همه می‌گویند: «عجب! این چرا این طوری شد؟!» دیگر نه کسی برای علما صلوات می‌فرستد،

۱. یادم است ایشان یک شب سه‌شنبه گفتند، ولی در جلسه غیر مسجد هم یک وقتی فرمودند.

نه...! درحالی که اگر علمی دارم، فرقی نکرده است؛ اگر تقوایی داشته باشیم، همان است؛ سیادت‌مان هم که سر جایش است! قضیه هیچ فرق نکرده است. فقط چه عوض شده است؟ یک متر پارچه آقا جان! فقط یک متر پارچه عوض شده است.

یعنی تمام این صلوات‌ها برای پارچه است! خیلی [مسئله مهمی] است! باید در این مسئله فکر کنیم؛ مسئله خیلی عمیقی است!

تمام صلوات‌هایی که مردم برای امثال ما می‌فرستند فقط برای پارچه است، فقط برای ریش است، فقط برای نعلین زرد است، به قول آقا فقط برای هیبت است، فقط برای عبا پشمی است! همین! فقط برای همین است.

امام هم همین است. ما امام را چه می‌دانیم؟ امام آن کسی است که وزن او اقلأً ۸۰ یا ۹۰ کیلو باشد، یک خُرده با هیبت باشد، یک خُرده ریش او هم [بلند باشد]؛ -بله، امام حسین ریششان خفیف بود، به عکس امام حسن که [ریششان پُرپشت] بود. - حالا امام حسین باز هم یک مقداری ریش داشتند که اقلأً نگویند به این امامت نقص وارد شده است! حال فرض کنید امام اصلاً ریش نداشت، می‌گوییم: «عجب! آخر مگر می‌شود امام ریش نداشته باشد؟!» یعنی امامت در ریش و پشم است! واقعاً دارم می‌گویم! ما امامت را در پشم می‌دانیم، در استخوان می‌دانیم، در گوشت می‌دانیم، در وزن و وزنه می‌دانیم، در ریش و از این حرف‌ها می‌دانیم.

اما وقتی که امام زمان پنج‌ساله باشد، می‌گوییم: «این نمی‌شود امام باشد! بابا برو پی کارت! مگر می‌شود بچه پنج‌ساله امام باشد؟!» میزان معرفت ما از امام فقط همین قدر است.

یک دفعه مرحوم آقا در یک جلسه می‌فرمودند:

ما به امام به چه نحو نگاه می‌کنیم؟ امام باید این‌طور باشد، ابروی کمانی داشته باشد، بینی قلمی داشته باشد، لب‌های کذا داشته باشد، چشمان آهوئی

داشته باشد، اشاره کند ماه تگّه تگّه بشود، از آن طرف خورشید پراکنده بشود، از آن طرف ستارگان بریزند، از آن طرف ملائکه...!

و همین‌طور شروع کردند به گفتن! عبارت ایشان این بود:

ولی اگر امام آمد در خانه و زن او از خانه بیرونش کرد و آمد کنار خیابان و در کوچه خوابید، می‌گوییم: «عجب! مگر می‌شود این امام باشد؟!»

فرض کنید ما بیاییم ببینیم که زن امام رضا علیه‌السلام ایشان را از خانه بیرون کرده است، - البته برای امام رضا پیش نیامد - امام رضا هم جایی ندارد برود، رفیقی ندارد یا خانه کسی نیست! مگر حضرت مسلم نبود؟ حضرت مسلم را در کوفه در یک خانه راه ندادند! از آن ۳۰ هزار جمعیت، یک نفر او را راه نداد!^۱ حال اگر به جای حضرت مسلم، امیرالمؤمنین بود، امام بود، زن او هم از خانه بیرونش کرده بود؛ هیچ‌جا را ندارد، آمده همین‌جا کنار کوچه نشسته است! ما می‌گوییم: «عجب! مگر می‌شود این امام باشد؟! این که نتواند از عهده یک زن درآید و نتواند در خانه‌اش برود، آن وقت می‌خواهد ملکوت را بگرداند؟! می‌خواهد عالم کذا و همه را بچرخاند?!»

یک بنده‌خدایی بود که شوخ بود. بیچاره یک خُرده هم مثل اینکه کم داشت! [زمان] علامه طباطبائی بود. به او گفتم: «برو پیش ایشان و استفاده کن!» گفت:

او آدرس خانه را یادش می‌رود!^۲ در خیابان من را دیده و به من می‌گوید: «کوچه فلان کجاست؟! کوچه همین است دیگر! همین که خانه‌ات اینجاست. او آدرس خانه را بلد نیست، می‌خواهد ملکوت سماوات را به من نشان بدهد؟! بنده‌خدا یک خُرده کم دارد و الآن هم هست، خدا حفظش کند. شاید برخی از رفقای حاضر در مجلس او را بشناسند! حال فرض کنید می‌گوید: «این امامی که در خانه‌اش نمی‌رود، آن وقت می‌خواهد همه ما را هدایت کند?!» اینها همان غربت امام است؛ غریب بودن امام همین است که ما امام را نمی‌شناسیم، علم نداریم، معرفت نداریم.

۱. رجوع شود به *وقعة الطف*، ص ۱۲۶.

۲. آن موقع علامه یک خُرده نسیان داشت و حالاتش این بود.

تلمیذ: سؤالی خدمت شما دارم. بنا بر فرمایش حضرت علامه در امام شناسی نسبت به سیر تکاملی امام که می فرماید: «باید مجاهده با نفس و عبور از مراتبی بکند»^۱ حال ما کاری به سنّ معینی نداریم، بالأخره این تدریج دلالت بر این می کند که مراحل را طی کرده است، ولو برای یک بچه پنج ساله! در روایت هم داریم که سعد بن عبدالله اشعری وقتی خدمت امام حسن عسکری می رسد، امام زمان صلوات الله علیه روی دامن مبارک پدر نشسته بودند و تویی هم [به دست مبارک آن حضرت بود]؛ پنج سال هم کمتر بود که جواب سؤالات را می داد! باز بالأخره او هم یک چیزهایی همان زمان ها داشته است. آیا این مراحل که باید طی بکند، آن هم با اختیار و مبارزه با نفس، برای [امام زمان علیه السلام در آن سنّ طی شده است]؟

استاد: همان موقع که امام آن کار را می کند، آیا حضرت به او نمی گویند: «بیا مال صحیح و سقیم را از این کیسه ها انتخاب کن!»^۲ او در چه مرتبه ای بوده است، آیا می فهمیده یا نمی فهمیده است؟

تلمیذ: بله.

استاد: خوب چطور می توانید با این کار که در دامن حضرت نشسته بوده است، جمع کنید؟

تلمیذ: این سؤالی بود که قبلاً هم خدمت شما [راجع به] امام جواد و بازی عرض کردیم، فرمودید: «شواکل ائمه فرق می کند و حتی شواکل اولیای الهی و پیغمبران هم فرق می کند.»

استاد: آن بله، بحث شواکل یک مطلب دیگر است. حضرت در همان حال داشته سیر می کرده است، متها سیری که امام علیه السلام در همان موقع می کند، مثل سیری است که الآن حضرت عالی در سنّ ۴۰ سالگی و ۵۰ سالگی کرده اید.

۱. رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۶۵ - ۶۷.

۲. رجوع شود به کمال الدین، ج ۲، ص ۴۵۴ - ۴۶۵؛ دلائل الإمامة، ص ۵۰۶ - ۵۱۷.

تلمیذ: یعنی امام، آن زمان نفس دارد؟

استاد: بله.

تلمیذ: نفس شیطانی دارد؟

استاد: شیطان نیست!

تلمیذ: نفس انسان شیطان است دیگر! اوهام و خیالات و ...

استاد: ببینید، شیطان نیست. مسئله تربیت با مسئله شیطانی بودن دو تاست؛

«شیطانی أسلم پیدی!»^۱ آن امام، آن نفسی که دارد و آن حرکتی که الآن دارد در آنجا می‌کند، در مقام تکلیف است و دارد عبور می‌کند و دارد نفسش را می‌سازد؛ منتها ما برای ساختن این نفس و عبور از این مسائل احتیاج به ۶۰ سال داریم، اما او در آنجا این مسئله را شش ساله یا چهارساله انجام می‌دهد. فرقی نیست! یعنی آن فشاری که باید در ۶۰ سال بیاید، آن فشار یک‌دفعه در ۴ سال می‌آید.

تلمیذ: اگر این‌طور باشد باید مقامش بالاتر از پدرشان باشد!

استاد: نه، آن خواست خداست. خدا همان را در ۴ سال می‌گذارد و پیغمبر را

در ۴۰ سال می‌گذارد؛ این دیگر دست اوست! ولی باید راه را برود ولو یک روز! هیچ فرق نمی‌کند. شما یک آمپول را بریزید در سرم، ۴ ساعت در بدن تزریق می‌شود؛ یک آمپول را بزینید در رگ به عرض ۱۰ ثانیه تزریق می‌کنید! در هر دو حال تزریق شده و در هر دو حال اثرش یکی است. منتها آن را در سرم کردید و ۴ ساعت طول

۱. امام شناسی، ج ۱، ص ۶۶:

«روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: "با هر یک از افراد بشر شیطانی است که او را دعوت به گناه می‌کند." عرض کردند: «ای رسول خدا، آیا در وجود شما هم این شیطان موجود است؟» فرمود: "بلی، و لکن شیطانی أسلم پیدی؛ آری! لکن شیطان من به دست من رام شده، و تسلیم و مُتقاد اوامر من گردیده است."*

* صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۳۹؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۳۱۹. با قدری اختلاف در مصادر.

کشیده تا سرم قطره قطره در رگ رفته است ولی این را همین طور یک دفعه زدید و ۱۰ ثانیه طول کشیده است.^۱

تلمیذ: یعنی این سیر طبیعی که [مرحوم علامه در امام شناسی درباره] امام نسبت به وصول به حق فرمودند، هیچ نیازی به مسائل دنیوی نداشته است؟
استاد: نه خیر.

تلمیذ: چون نه ازدواج کرده و نه با کسی ارتباط داشته است!
استاد: اصلاً مسئله نفس به اینها کار ندارد و مسئله تربیت و تکامل نفس به اینها مربوط نیست.

تلمیذ: پس ما بین خودی معطل هستیم و زن و بچه داریم!
استاد: خدا برای ما و شما این طور قرار داده است! حالا ناراحت هستید؟
بالآخره از فیض شما یک عده مستفیض بشوند.
تلمیذ: شاید کمال آنها مترتب بر وجود شوهر می شود، نه شوهر مترتب بر وجود زن؛ از آن طرف هم هست دیگر.
استاد: بله، آن هم هست.

تلمیذ: چرا در مورد حضرت مسیح می گویند که چون ازدواج نکرد،^۲ از این جنبه نقصان دارد؟

استاد: کیفیت حضرت این طور بوده است که اصلاً نفس آن حضرت نفسی نبوده که به جنبه حیوانی بشری تعلق بگیرد. چون انسان حیوان است و نبات است و قوه عاقله. حضرت مسیح جنبه نباتیه و جنبه قوه عاقله را داشته، ولی جنبه حیوانیه را نداشته است. از این نقطه نظر نمی تواند مستجمع همه آن اسماء و صفات باشد.

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ص ۲۶۸.

۲. رجوع شود به الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام، ص ۳۷۰؛ مشکاة الأنوار، ص ۱۲۷.

تلمیذ: پس ازدواج ملاک نبوده است، بلکه فقط قابلیت نداشته است!

استاد: أحسنت. اگر قابلیت داشت ازدواج هم می‌کرد و امکان نداشت نکند. خدا در او این جنبه تمایل به تولید را قرار نداده و روحش یک‌هم‌چنین حالتی نداشته است.^۱ مثل اینکه برای خود انسان هم در بعضی از اوقات اتفاق می‌افتد که اصلاً هیچ‌گونه تمایلی ندارد و اصلاً نمی‌تواند خودش را در این مرتبه نازل کند تا اینکه به این مسائل [تمایل] بشود. در بعضی موارد اصلاً امکانش نیست، در بعضی موارد هم مشکل است و باید مجاهده با نفس کرد؛ یعنی تنزل و فکر را آوردن در این مطالب خودش یک نوع مجاهده با نفس است. در بعضی موارد هم امکانش نیست و نمی‌تواند، اصلاً بخواهد یا نخواهد فکر نمی‌آید.

اصلاً حضرت مسیح فکرش نمی‌آمد و دست خودش هم نبود، نه اینکه خدا در اختیارش گذاشته بود. مگر حضرت مسیح عقل ندارد که بیاید آنچه راه اصلح است را رها کند و راه غیر اصلح [را انتخاب] کند؟! او پیغمبر است و پیغمبر، معصوم

۱. مهر تابان، ص ۴۲۵:

«تلمیذ: آیا عدم ازدواج حضرت مسیح دلیل بر نقصان نیست؟»

علامه [طباطبائی]: دلیل بر نقصان نیست، بلکه دلیلی بر روحيّت و نورانيّت حضرت عیسی بوده است، چون با این نشئه ابداً تماس حاصل نکرد و ازدواج ننمود و سکنی و خانه نگرفت؛ یک موجودیّت خاصی داشت. ولی حضرت رسول اکرم جامعیت داشتند، از آثار و خصائص این نشئه به نحو اوفی برآمدند؛ و بالأخص سنت ازدواج از خصائص رسول الله است.

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾*

* سوره روم (۳۰) آیه ۲۱. مهر تابان، ص ۴۲۶، تعلیقه ۱:

«و از آیات خدا این است که از خود شما برای شما جفت‌هایی آفریده است تا در پناه آنان آرامش بگیرید و خداوند بین شما مودت و رحمت قرار داد، به درستی که در این جهت نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر کنند.»

است و مقام عصمت دارد.

«نقص داشتن» نه از نظر اینکه ایراد و عیب دارد، نه! ایراد و عیبی ندارد؛ پیغمبر که ایراد ندارد! بلکه نسبت به پیغمبر [خاتم] که مقام جامعیت دارد و نسبت به امت پیغمبر، استجماع همه جوانب وجودی و کمالات وجودی را ندارد؛ بله، درست است. حتی نسبت به حضرت موسی هم همین طور! حضرت موسی هم از حضرت مسیح بالاتر است.

تلمیذ: آن تنزلی که می فرمایید مجاهده است، در صورتی است که به آن مکلف باشد و تکلیف باشد؟

استاد: بله. دیگر چاره‌ای ندارد! مسئله این است:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان

قال و مقال عالمی می کشم از برای تو^۱

تلمیذ: استاد، وقتی حضرت مسیح در گهواره می گوید: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي

الْكِتَابَ﴾^۲ همان وقت کتاب به او داده است؟

استاد: بله، همان وقت! همان وقت حضرت مسیح کتاب را داشت متنها در مقام اجمال بود نه در مقام تفصیل؛ این حالت را در وجودش احساس می کرد که یک چیزی دارد، اما آن در مقام تفصیلش وقتی آمد که دیگر به شکل معین و مشخص و جزئی جزئی و همین طور مفصل آمد.

می گوید: ﴿وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾^۳ الآن من پیغمبر هستم، همین الآن که من در گهواره هستم، پیغمبر هستم! سؤال کنید از من تا به شما بگویم! متنها الآن مأمور نیستم، وقت

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴۱۱.

۲. سوره مریم (۱۹) آیه ۳۰. ترجمه:

«همانا من بنده خاص خدایم که مرا کتاب آسمانی عطا فرموده است.» (محقق)

۳. سوره مریم (۱۹) آیه ۳۰. ترجمه: «و مرا پیامبر قرار داده است.» (محقق)

آن برای موقع مشخص.

واقعاً عجیب است! می‌گوید: ﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ﴾؛^۱ «مرا موجب خیر و برکت قرار داده است هر کجا می‌خواهم باشم!»

تلمیذ: در زمان ظهور ممکن است آن قوای حیوانیت در حضرت مسیح بیاید؟
استاد: نمی‌دانم، حالا إن شاء الله ظهور بشود. [البته در این مورد] مسئله ظهور و غیر ظهور فرقی نمی‌کند.

تلمیذ: به هر حال در آن حد قرار می‌گیرد و شأنیت برای اینکه به مقام اجتماع جمیع اسماء و صفات برسد، در او محقق می‌شود. پس چطور با این فرمایشی که شما کردید، [قابل جمع است]؟

استاد: نه! نمی‌شود. شاید همین‌طور بماند، دلیلی نیست! اگر قرار بوده بشود، طبعاً همان موقع می‌شد. این قدر زن‌های خوب همان موقع بودند، چرا نرفت آنها را بگیرد؟! التفات کردید؟ حال ما نمی‌دانیم امام زمان کاری می‌کند [یا نمی‌کند]؛ ما که خبر نداریم، ما چه می‌دانیم! ولی به حسب ظاهر نباید قضیه فرقی بکند.^۲

* * *

تلمیذ: [آیا در زمان ظهور امام زمان علیه السلام] فقه برداشته می‌شود یا طریق استنباط تغییر پیدا می‌کند؟ چطور است و بالأخره تحقیق ما تا کجا ادامه دارد؟
استاد: اصل قضیه و اصل مسئله [این است] که این علوم، علوم آل محمد و علوم دین است؛ منتها در کیفیت استنباط حرف است. نه اینکه اگر امام زمان بیاید، ظهورات برداشته می‌شود؛ ظهورات همین است، استظهار هم همین است و تفاوتی ندارد. اصول ما هم همین است، مدارک مُسْتَنْبَطَه ما هم فرقی نمی‌کند: قرآن و روایات و... است.
تلمیذ: حتی با وجود امام علیه السلام؟

۱. سوره مریم (۱۹) آیه ۳۱.

۲. این مجلس در اینجا به اتمام رسیده است. (محقق)

استاد: بله، با وجود امام! منتها در جایی که برای انسان شبیه باشد طبعاً از امام سؤال می‌کند. اما در خیلی از مسائل شبیه نیست و دلیل نمی‌شود که [انسان در هر مسئله‌ای به امام علیه السلام مراجعه کند...]

تلمیذ: منظور از «یأتی بدین جدید» چیست؟

استاد: مسئله «یأتی بدین جدید» این است که امام علیه السلام بعضی از مسائلی که در زمان رسول خدا داریم نسخ شده است را احیاء می‌کنند؛ مثلاً مسئله ارث براساس اخوت دینی در زمان رسول خدا بود و نسخ شد،^۲ این مسئله [در زمان ظهور]

۱. الغیبة، نعمانی، ص ۲۳۱:

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَطَاءٍ الْمَكِّيُّ عَنْ شَيْخٍ مِنَ الْفُقَهَاءِ، يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ سِيرَةِ الْمَهْدِيِّ كَيْفَ سِيرَتُهُ؟ فَقَالَ: "يَصْنَعُ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ كَمَا هَدَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ وَيَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً."»
همان، ص ۲۳۴:

«عن أبي حمزة الثمالي قال: سمعتُ أبا جعفرٍ محمدَ بنَ عليٍّ عليهما السلامُ يقولُ: "لو قد خرج قائم آل محمدٍ عليهم السلام... ثم قال: "يقومُ بِأمرٍ جديدٍ و سُنَّةٍ جديدةٍ و قضاءٍ جديدٍ...»
همان، ص ۲۵۵:

«... و قال [أبو جعفرٍ محمدَ بنَ عليٍّ] عليه السلامُ: "إذا خرجَ يقومُ بِأمرٍ جديدٍ و كتابٍ جديدٍ و سُنَّةٍ جديدةٍ و قضاءٍ جديدٍ...»
كفاية الأثر، ص ۱۱:

«عن ابن عباس قال: قَدِمَ يَهُودِيُّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُقَالُ لَهُ: نَعْتَلُ. فَقَالَ: ... فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "... و إِنَّ الثَّانِيَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي يَغِيبُ حَتَّى لَا يُرَى و يَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَنٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ و لَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ فَحِينَئِذٍ يَأْذُنُ اللَّهُ لَهُ بِالْخُرُوجِ فَيُظْهِرُ الْإِسْلَامَ و يُجَدِّدُ الدِّينَ...»

۲. الفصول المختارة، ص ۱۷۴؛ فقه القرآن، ج ۲، ص ۳۲۵ و ۳۴۵؛ هداية الأئمة، ج ۸، ص ۳۰۴؛ وسائل الشريعة، ج ۲۶، ص ۶۵.

می‌آید و داریم که حضرت ارث را براساس اخوت دینی قرار می‌دهند.^۱ یا راجع به وجوب صلاة لیل هم احتمال آن هست که حضرت دوباره آن را احیاء کنند. مسئله ملکیت و کیفیت ارتباطات با اشخاص هم تغییر پیدا می‌کند. این مربوط به مسائل کلی است.

کتاب جدید هم این است که حضرت آن قرآنی را که وحی شده و به خط و املائی امیرالمؤمنین و مُذیل به تزییلاتی از آن حضرت بود و حواشی و تزییلاتی داشت و شأن نزولاتی بیان شده بود، حضرت همان قرآن را می‌آورد منتشر می‌کند.^۲ و از طرف دیگر بالأخره این فتاوی‌ای عجیب و غریب و این مسائلی که مخصوصاً در این دوره‌زمانه آمده است، همه را عوض می‌کند.^۳ الآن کم‌کم دارد اصلاً دین برمی‌گردد!

تلمیذ: قرآنی که در آن زمان داشتند آیا از حیث تعداد آیات و آن مطالبی که نسبت به شأن نزول و زمان نزول و مکان نزول داشت با این قرآن متفاوت و غیراز

۱. الخصال، ج ۱، ص ۱۶۹؛ دلائل الإمامة، ص ۴۸۵؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۲.

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۶۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۲۰۵.

۳. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۵۴.

«... عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقَائِمِ عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ: إِذَا قَامَ بِأَيِّ سِيرَةٍ يَسِيرُ فِي النَّاسِ؟ فَقَالَ: «سِيرَةٌ مَا سَارَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى يُظْهَرَ الْإِسْلَامَ». قُلْتُ: وَ مَا كَانَتْ سِيرَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: «أَبْطَلُ مَا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ اسْتَقْبَلَ النَّاسَ بِالْعَدْلِ، وَ كَذَلِكَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَامَ يُبْطَلُ مَا كَانَ فِي الْمُدْنَةِ مِمَّا كَانَ فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ يَسْتَقْبَلُ بِهِمُ الْعَدْلَ.»

... عَنْ الْحَسَنِ بْنِ هَارُونَ بِيَّاعِ الْأَنْطَاطِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا فَسَأَلْتُهُ مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ: أَيَسِيرُ الْقَائِمُ بِخِلَافِ سِيرَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَ ذَلِكَ أَنْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ سَارَ بِالْمَنْ وَ الْكُفِّ، لِأَنَّهُ عَلِمَ أَنَّ شِيعَتَهُ سَبَّطَهُرُ عَلَيْهِمْ؛ وَ إِنَّ الْقَائِمَ إِذَا قَامَ سَارَ فِيهِمْ بِالسَّيْفِ وَ السَّبِي، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ شِيعَتَهُ لَمْ يُظْهَرُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا.»

این ترتیب بود؟

استاد: خیر.

تلمیذ: هیچ تفاوتی نداشت؟

استاد: تفاوت از این نظر ندارد؛ آن قرآن فقط از نظر ترتیب تفاوت داشت.

تلمیذ: آن [تفاوت] چه تأثیری در [معنای قرآن دارد]؟

استاد: خیلی عجیب است! الآن یک آیه را شما بغل یک آیه دیگر بگذارید، یک

معنا را می فهمید؛ اما این نصف آیه، یک جای دیگر و در یک سوره دیگر رفته است!

تلمیذ: غیر از آنچه که علامه طباطبائی می فرمایند،^۱ باز هم داریم؟

استاد: بله، [فقط] آن نیست.^۲

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. مهر تابان، ص ۴۱۰-۴۱۸.

۲. نرم افزار جامع آوای ملکوت، دروس، اصول، جلسه ۳۵۹.



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس نهم

تبیین امامت و ولایت امام زمان علیه السلام
از منظر نقل و عقل

تم المعتبرة

جلسه صد و نود و چهارم درس خارج اصول فقه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تلمیذ: [درباره امام زمان علیه السلام] سؤالات بسیاری وجود دارد مثل اینکه: چگونه است که روایات درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و ولادت ایشان و اینکه فرزند امام عسکری علیه السلام است زیاد نیست و شاید از ده روایت هم تجاوز نکند، در حالی که این مسئله از اعتقادات است؟

استاد: درست است که مسئله از اعتقادات است، ولی اینگونه نیست که روایات کم باشد. عجیب است که ما می بینیم این روایات نزد اهل سنت حتی بیشتر از شیعه است!^۱ روایاتی حتی قبل از ولادت ایشان و در زمان امام رضا علیه السلام درباره آن

۱. لازم به ذکر است از آنجا که بخش هایی از این جلسه به زبان عربی بین استاد و تلمیذ رد و بدل شده است، مجمع تحقیق مکتب وحی آن قسمت ها را به فارسی ترجمه نموده است. (محقق)
۲. برخی از کتب اهل تسنن که به طور اختصاصی درباره امام زمان عجل الله تعالی فرجه تألیف شده است، عبارت اند از:

البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، متقی هندی؛ *البیان فی أخبار صاحب الزمان*، گنجی شافعی؛
عقد الدرر فی أخبار المنتظر، مقدسی؛ *العرف الوردی فی أخبار المهدی*، سیوطی؛ *القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر*، ابن حجر هیتمی؛ *المهدی حقیقه لا خرافه*، محمد بن احمد بن اسماعیل.
کتبی هم از اهل سنت که به طور ضمنی درباره امام زمان عجل الله تعالی فرجه باب یا فصلی را اختصاص داده اند، عبارت اند از:

حضرت موجود است و از بسیاری از ائمه علیهم‌السلام نیز روایت شده است. مثلاً داریم که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با جابر صحبت می‌کردند و جابر اسامی ائمه اثنی‌عشر را شنیده است! حضرت می‌فرماید:

«[ثُمَّ الْقَائِمُ] اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي؛^۱ آخرین از آنها، نام او نام من و کنیه

↪ المصنّف، صنعانی، ج ۱۱، باب المهدی، ص ۳۷۱-۳۷۴؛ المصنّف، ابن‌ابی‌شیبہ، ج ۸، ص ۵۹۰-۶۷۹؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۲، باب خروج المهدی، ص ۱۳۶۶-۱۳۶۸؛ سنن أبي داود، ج ۲، کتاب المهدی، ص ۳۰۹-۳۱۱؛ سنن الترمذی، ج ۳، باب ما جاء فی المهدی، ص ۳۴۳؛ صحیح ابن‌حبان، ج ۱۵، الإخبار عن خروج المهدی، ص ۲۳۶-۲۳۹؛ المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۴، کتاب الفتن، ص ۴۱۸-۵۵۸؛ الفتن، نعیم بن حماد، ص ۲۲۶-۲۹۰؛ مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول علیهم‌السلام، محمد بن طلحه شافعی، الباب الثانی عشر فی الإمام أبی القاسم المهدی علیه‌السلام، ص ۴۷۹-۴۹۰؛ تذکرة الخواص من الأئمة بذكر خصائص الأئمة، سبط بن جوزی، فصل فی ذکر الحجّة المهدی، ص ۳۲۵ و ۳۲۶؛ فرائد السمّین، جوینی، ج ۲، کتاب الفتن، باب ۶۱، ص ۳۱۰-۳۴۲؛ المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف، ابن‌قیم جوزیه، فصل پنجاهم، ص ۱۴۰-۱۵۶؛ الفصول المهمّة فی معرفة الأئمة، ابن‌صباغ مالکی، ج ۲، الفصل الثانی عشر فی ذکر أبی القاسم محمّد الحجّة الخلف الصّالح، ص ۱۰۹۵-۱۱۳۶؛ الأئمة الاثنا عشر، ابن‌طولون، باب ۱۲: الحجّة المهدی، ص ۱۱۵-۱۲۲؛ أخبار الدول و آثار الأول فی التاريخ، قرمانی، ج ۱، الباب الثالث، الفصل الحادی عشر فی ذکر أبی القاسم محمّد الحجّة الخلف الصّالح، ص ۳۵۳ و ۳۵۴؛ ینابیع المودّة لدوی القربی، قندوزی، ج ۳، باب ۷۱-۸۶، ص ۲۳۵-۳۴۸؛ نور الأبصار فی مناقب آل بیت النبی المختار صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، شبلینجی، الباب الثانی، فصل فی ذکر مناقب محمّد بن الحسن الخالص، ص ۳۴۲-۳۴۹.

اما سایر کتب از اهل تسنن که به صورت پراکنده درباره امام زمان علیه‌السلام روایاتی را ذکر کرده‌اند، بیش از آن است که در این مقال بگنجد؛ کتاب پرتوی از سیمای مهدویت در قرآن و حدیث، تألیف خیرالله مردانی، در فصل هشتم، حدود ۲۴۹ کتاب از عامّه را که پیرامون این مطلب روایت نقل کرده‌اند ذکر می‌نماید. (محقق)

↪ ۱. ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۳۹۹.

او کنیه من است.»

و روایات دیگر^۱.

صدها روایت نزد اهل سنت و شیعه^۲ درباره وجود حضرت مهدی و ولادت ایشان آمده است و این مسئله از متواترات است!^۳ چگونه می گویند ده روایت؟! آیا شما روایات را بررسی کرده اید؟!

تلمیذ: خیر، من فقط اشکال را نقل می کنم.

استاد: این طور نیست، صدها روایت در این باره از شیعه و اهل سنت وجود دارد.

↳ هم چنین رجوع شود به *کفایة الأثر*، ص ۵۳ و ۵۴ و ۶۶ و ۶۷؛ *اعلام الوری*، ج ۲، ص ۱۸۲.

۱. رجوع شود به *الغیبة*، شیخ طوسی؛ *الغیبة*، نعمانی؛ *بحار الأنوار*، ج ۵۱، ۵۲ و ۵۳.

۲. بعضی از کتب تشیع در این زمینه بدین شرح است:

أربع رسالات فی الغیبة، شیخ مفید؛ *الفصول العشرة فی الغیبة*، شیخ مفید؛ *الغیبة*، شیخ طوسی؛ *الغیبة*، نعمانی؛ *سرور أهل الإیمان فی علامات ظهور صاحب الزمان* عجل الله فرجه، نیلی نجفی؛ *منتخب الأنوار المضية فی ذکر القائم الحجة علیه السلام*، نیلی نجفی؛ *الإمام الناصب فی إثبات الحجة الغائب* عجل الله فرجه، یزدی حائری؛ *العقربى الحسان فی أحوال مولانا صاحب الزمان* عجل الله فرجه، نهاوندی؛ *مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام*، موسوی اصفهانی؛ *نجم الثاقب فی أحوال الإمام الغائب*، محدث نوری؛ *موسوعة الإمام المهدي* عجل الله فرجه، سید محمد صدر؛ *كشف الأستار عن وجه الغائب عن الأبصار*، محدث نوری؛ *كشف التعمية فی حکم التسمیة*، شیخ حرّ عاملی؛ *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، جاسم محمد حسین؛ *دانشنامه امام مهدی* عجل الله تعالی فرجه الشریف، محمدی ری شهری؛ *منتخب الأثر فی أحوال الإمام الثانی عشر* عجل الله فرجه، صافی گلپایگانی. (محقق)

۳. تواتر احادیث در موضوع مهدویت، امری مورد قبول و مسلم در نزد شیعه و عامّه است؛ از جمله علمای عامّه که به این ویژگی اعتراف کرده اند عبارتند از:

برزنجی در *الإشاعة لأشراط الساعة*، ص ۸۷؛ ابن حجر هیتمی در *الصواعق المحرقة*، ص ۱۶۲-۱۶۷؛ غماری حسنی در *إبراز الوهم المکنون*، ص ۴۳۵-۴۳۷؛ سیوطی در *العرف الوردی*، ص ۴۱-۴۴. (محقق)

حتی فضل بن شاذان که در زمان امام رضا بوده، کتابی درباره غیبت نوشته است به نام: *الغیبة*^۱. یعنی ایشان حدود صد سال قبل از ولادت امام زمان درباره آن حضرت کتاب نوشته است! اتفاقاً این روایات بالنسبه به سایر مسائل از قوی‌ترین و مؤکدترین متواترات است و از اخبار شاذ یا آحاد و حتی مستفیض نیست. یعنی این مسئله حتی نزد اهل سنت روشن است و اعتقاد دارند که لامحاله امام مهدی ظهور خواهد نمود؛^۲ حال یا اینکه در این زمان متولد می‌شود، یا اینکه از قبل متولد شده و غیبت نموده و بعداً ظهور می‌کند.^۳ حتی همین الآن در صحن مسجد النبی نوشته شده است: «محمد المهدی الحی»^۴ یعنی نام حضرت با این اسم و با این عنوان که حیات دارد آمده است؛ لذا خود اهل سنت معترف به این مسئله هستند و من نمی‌دانم این شبهه از کجا آمده است!

۱. این کتاب همان *إثبات الرجعة* معروف به *الغیبة* می‌باشد. رجوع شود به *رجال النجاشی*، ص ۳۰۷. (محقق)

۲. *مسند أحمد*، ج ۱، ص ۳۹۸ و ۴۰۶؛ ج ۵، ص ۸۷-۱۰۸: *سنن أبي داود*، ج ۲، ص ۳۰۹؛ *صحیح مسلم*، ج ۶، ص ۳ و ۴؛ *سنن الترمذی*، ج ۳، ص ۳۴۰: *المستدرک*، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۶۱۷ و ۶۱۸؛ ج ۴، ص ۵۰۱: *فتح الباری*، ج ۱۳، ص ۱۸۱ و ۱۸۳: *عمدة القاری*، ج ۱۶، ص ۷۴: *مسند أبي داود الطيالسی*، ص ۱۰۵-۱۸۰: *مسند ابن الجعد*، ص ۳۹۰: *الآحاد و المثانی*، ج ۳، ص ۱۲۶-۱۲۸: *السنة*، ابن‌ابی‌عاصم، ص ۵۱۸: *مسند أبي يعلى*، ج ۸، ص ۴۴۴؛ ج ۹، ص ۲۲۲؛ ج ۱۳، ص ۴۵۷: *صحیح ابن حبان*، ج ۱۵، ص ۴۳-۴۶: *المعجم الكبير*، ج ۲، ص ۱۹۶-۲۵۵؛ ج ۱۰، ص ۱۵۸: *الإستیعاب*، ج ۲، ص ۶۵۶: *مجمع الزوائد*، ج ۵، ص ۱۹۰: *تحفة الأحوذی*، ج ۶، ص ۳۹۴: *أضواء على السنة المحمدية*، ص ۲۳۴.

۳. *المناظرات بين فقهاء السنة و فقهاء الشيعة*، ص ۱۰۸، تعلیقه: *الفصول المختارة*، ص ۳۲۴: *الغیبة*، شیخ طوسی، ص ۸۲: *الخراج و الجرائح*، ج ۳، ص ۱۱۷۳: *أعیان الشيعة*، ج ۲، ص ۴۹: *آداب عصر الغیبة*، ص ۸.

۴. یعنی به گونه‌ای نوشته شده است که از یاء مهدی با حاء محمد کلمه «حی» خوانده می‌شود. ناگفته نماند که هم‌اکنون در دوره آل سعود کلمه حی را به شکلی از بین برده‌اند. رجوع شود به *مطلع الأنوار*، ج ۱۱، ص ۳۸۰-۳۸۲. (محقق)

تلمیذ: شاید این گونه بگویند که حضرت مهدی خواهد آمد اما به دنیا نیامده است، بلکه به دنیا خواهد آمد! یعنی معترف باشند که تعداد خلفای رسول خدا صلی الله علیه و آله همان دوازده تا است، ولی آن گونه که ما حضرت را می شناسیم که به دنیا آمده و غیبت نموده است، قائل نباشند؛ بلکه بگویند زمان آن حضرت فرا نرسیده است، حال یا اصلاً به دنیا نیامده و یا به دنیا آمده اما کسی او را نمی شناسد.

استاد: بله، ممکن است. علی‌ای حال اگر حضرت را از فرزندان امام حسن عسکری علیه السلام بدانیم، چگونه فترت و صدها سال فاصله بین امام عسکری و فرزندش قائل بشویم؟ این محال است. مگر اینکه بگوییم واسطه‌هایی وجود دارد که کسی قائل به آن نیست، بلکه همه روایات او را فرزند بلا فصل امام عسکری می دانند. من می توانم روایات بسیاری ناظر به اینکه حضرت متولد شده‌اند برای شما بیاورم و در بحار الأنوار نیز روایات بسیاری از امام صادق، امام باقر، امام جواد، امام رضا، امیرالمؤمنین و رسول اکرم صلوات الله علیهم اجمعین درباره آن حضرت آمده است.^۱

به عنوان مثال در روایات داریم: «لا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ؛^۲ زمین از حجّت خالی نمی ماند.» خب، امام عسکری رحلت کرده‌اند، الآن حجّت کیست؟ پس حتماً باید فرزندش به دنیا آمده باشد! چون روایت می فرماید: «نمی تواند زمین از حجّت خالی بماند!» یا «لَوْ لَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا؛^۳ اگر حجّت نباشد هر آینه زمین اهلس را در کام خود فرو می برد!» و یا «مَثَلُ قَائِمِنَا...!»^۴

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱ - ۵۳.

۲. الغيبة، نعمانی، ص ۱۳۶؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۷۹.

۳. دلائل الإمامة، ص ۴۳۶؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۳. با قدری اختلاف در مصادر.

۴. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۳.

[قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «... فَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِمْ السَّلَامُ: أَنَّ ﴿

اگر ما تمام روایاتی که درباره وجود حجّت و ائمه دوازده‌گانه و امام مهدی آمده است به هم ضمیمه کنیم، از متواتر هم بیشتر خواهد بود.

تلمیذ: آیا ادله عقلیه هم داریم که آنها را تقویت کند؟ ادله‌ای که امتناع خلوّ زمین از حجّت را نتیجه دهد.

استاد: بله، حتی ادله عقلیه داریم.

آیا شما کتاب الغیبه نعمانی و الغیبه فضل بن شاذان و الغیبه شیخ طوسی را دیده‌اید؟ همه اینها ما را به همین مسئله می‌رساند.

تلمیذ: غصّ نظر از روایات و وجود سفّرا، فرضاً اگر حتی یک روایت هم نداشتیم، آیا می‌توانستیم با نگاه به سیر تاریخی این مسئله را اثبات کنیم؟
استاد: بله، این مسئله تاریخی است.

تلمیذ: مراجع و صالحین بسیاری آن حضرت را دیده‌اند؛ یعنی جوّی نزد متشرّعه هست که آن حضرت وجود دارد.

استاد: بله، این مسئله مورد اتفاق است و هیچ خلافتی در آن نیست. در اعتقاد شیعه سفّرای چهارگانه آن حضرت بوده‌اند و زمان آنها نیز به هفتاد و پنج سال می‌رسید.^۱

﴿النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ؟ فَقَالَ: مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ الَّتِي: ﴿لَا يُجْلِيهَا لَوْ قَتَبَهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً﴾. *» ترجمه: «امام رضا علیه السلام فرمود: پدرم از پدرش از پدراننش نقل فرمود که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: چه زمانی قائم از ذریه تو خروج می‌کند؟ پس فرمود: مثل او (حضرت قائم علیه السلام) مثل قیامت است که [این آیه درباره آن نازل شده است]: ﴿كَسَىٰ غَيْرَازِ خُذَا حِجَابٍ اَزْ سَاعَاتِ قِيَامَتِ كِنَارِ نَمِي زَنْدٍ وَ پَرْدِه اَز رُوی خِفَاءِ اَن بَرْنَمِي دَارِدُ وَ مَوْقِعِ اَن رَا رُوشَن وَ وَاضِحِ نَمِي كَنْد. سَاعَاتِ قِيَامَتِ دَر اَسْمَانِهَا وَ زَمِيْنِ سَنْگِيْنِ اسْتِ وَ تَحْمَلُ اَن مَشْكَلُ! نَاگِهَانِ بِه شَمَا خَوَاهِدِ رَسِيْد.﴾» (محقق)

* سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۷.

۱. رجوع شود به *اعلام الوری*، ج ۲، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.

حتی بین اهل سنت هم این مسئله شایع بود و می‌گفتند: «شیعه به وسیله این سفرای اربعه با امامشان در ارتباط هستند.»^۱ لذا این مسئله از همان زمان بین شیعه و اهل سنت متفق علیه بوده است.

در تاریخ خلفای عباسی هم داریم که بعد از متوکل، برخی از خلفا مانند معتز به دنبال امام علیه السلام می‌گشتند [تا آن حضرت را به قتل برسانند]^۲ افرادی هم بودند از قمیین و غیر آنها که به سامرا رفتند و حضرت را در پنج سالگی دیدند.^۳ خلاصه، مسئله حتی از تواتر هم بیشتر است! یعنی این مسئله در بلاد منتشر بوده و افراد این مسائل را شفاهاً برای اقوام خود و نیز سایر بلاد نقل می‌کردند و از ابدۀ بدیهیات در زمان ولادت حضرت و حتی بعد از آن بوده است؛ یعنی حتی بعد از آن نیز افرادی رؤیت حضرت را نقل می‌کردند! لذا اصلاً مطلب غریبی نیست.^۴

۱. رجوع شود به سیر أعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۲۲۲ و ۲۲۳؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۲۲۶ و ۲۲۷؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ۲۴، ص ۱۹۰؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۸۳.
 ۲. جهت اطلاع از کنترل شدید خلفای عباسی نسبت به ائمه هدی صلوات الله علیهم به خاطر ترس از متولد شدن مهدی موعود، رجوع شود به اثبات الوصیة، ص ۲۴۸؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۳؛ إعلام الوری، ج ۲، ص ۱۴۰ - ۱۴۲.
 ۳. رجوع شود به منتخب الأنوار، ص ۱۳۹ - ۱۷۳.
 ۴. نرم افزار کیمیای سعادت، مجموعه پرسش و پاسخ، ص ۴۹۵:
- «سؤال: وجود مبارک حضرت صاحب زمان عجل الله تعالی فرجه را در بُعد علمی - بی دخالت معرفت - برای کسانی که ذهن خود را فقط بر راه علم باز گذاشته و از معرفت دورند اثبات بفرمایید؛ منظورم اهالی علم اند که فقط زندگی خود را بر مبانی و ادله علمی استوار می‌بینند. اختلاط بُعد معرفتی و درونی و معنوی به همراه بعد علمی وجود ایشان و عمر زیادشان و... چگونه در کنار هم تبیین می‌شود؟
- جواب: "هو العلیم. از جهت وجود تاریخی که نیازی به تفحص زیاد و کنکاش فوق العاده نیست؛ در تمامی کتب شیعه و حتی اهل سنت تولد ایشان در آن زمان مخصوص به اثبات رسیده است، مثل تولد حضرت عیسی و موسی و پیامبر و سایر ائمه.

تلمیذ: به هر حال چه دلایلی برای اقناع اهل سنت هست؟
استاد: به آنها می‌گوییم که تاریخ موجود است! مثل زمان معتز.
تلمیذ: خوب می‌گویند که اینها از تألیفات علمای شیعه است!
استاد: نه، از تألیفات علمای ما نیست؛ بلکه تاریخی است که نزد خود آنها موثق است.

تلمیذ: کتبی هم تألیف شده که از مصادر اهل سنت روایات را [جمع‌آوری کرده است]؛ مثلاً میرزا نجم‌الدین عسکری دو جلد کتاب در مناقب حضرت مهدی سلام‌الله‌علیه دارد که در واقع یک جلد آن روایاتی است که از اهل سنت نقل شده و جلد دیگر هم روایات اهل شیعه است.^۱ یک کتاب هم مرحوم آیه‌الله سید صدرالدین

↳ و اما از جهت رؤیت اشخاص نیز در کتب و تاریخ شیعه اِلٰی ما شاء الله افرادی که خود آن حضرت را دیده‌اند با ذکر خصوصیات و شواهد عینی موجود هستند و داستان‌های آنها در این کتب موجود است.*

و اما از جهت طولانی بودن عمر آن حضرت نیز پُر واضح است که کسی که اطلاع بر مسائل بهداشتی و کیفیت سلامت جسمی به‌طور کامل داشته باشد، دلیلی بر فرسودگی و از بین رفتن بدن و جسم او وجود ندارد - حال بگذریم که حتی بدون این مطلب، با اعجاز نیز این مسئله انجام می‌پذیرد - و اشخاصی که در زمان‌های گذشته دارای سنین طولانی بوده‌اند در تاریخ ذکر شده‌اند.* پس هیچ نقطه اشکال و ضعفی در وجود آن حضرت چه از نظر تولد و چه از جهت ظهور وجود ندارد.»

* رجوع شود به **نجم الثاقب**، ج ۲، ص ۴۵۴ - ۷۸۳، (مجموعاً ۱۰۰ حکایت).
 ** رجوع شود به **کمال الدین**، ج ۲، ص ۵۲۳ - ۵۲۵؛ **کنز الفوائد**، ج ۲، ص ۱۱۷؛ **الغیبه**، شیخ طوسی، ص ۱۱۲ - ۱۲۵؛ **بحار الأنوار**، ج ۵۱، ص ۲۲۵ - ۲۹۳.

۱. **المهدی الموعود المنتظر علیه السلام عند علماء أهل السنة والإمامية**، شیخ نجم‌الدین جعفر بن محمد شریف عسکری.

۲. **تلمیذ:** مثل اینکه نجم‌الدین برادر علامه سید مرتضی عسکری است، درست است؟
استاد: نه خیر، او «شیخ» نجم‌الدین عسکری است. ایشان هم خیلی مرد متبعی بوده و کتاب‌های زیادی هم تألیف کرده است. ایشان در سامرا بود و به کاظمین آمد و بعد فوت کرد. البته ظاهراً ↳

صدر نوشته است که از کتب اهل سنت روایاتی جمع‌آوری کرده و در دسترس هست.^۱
استاد: بله. همان طور که عرض کردم زیاد است و در قضیه مربوط به امام عصر علیه‌السلام، روایات از اهل سنت بیشتر از شیعه است! حتی روایاتی که مربوط به ولایت است. به عنوان مثال اهل سنت روایتی از پیغمبر اکرم صلوات‌الله‌علیه نقل می‌کنند که حضرت، جابر بن عبدالله انصاری را مخاطب قرار می‌دهند و نام دوازده امام را به

↪ یک قوم و خویشی با هم دارند، چون لازم نیست که عسکری‌ها حتماً سید باشند؛ هم سید در آنها هست و هم شیخ.

تلمیذ: با شما هم قوم و خویشی دارند؟

استاد: بله، از دایی زاده‌های جدّ ما (پدر پدر ما) هستند.* اینها در سامرا بودند.

تلمیذ: به خاطر همین هم عسکری می‌گویند؟

استاد: بله، همه عسکری بودند. اتفاقاً در آن سفری که ما بعد از مکه مراجعت کردیم و به عراق آمدیم، یک شب در سامرا به دیدن همین آقا شیخ نجم‌الدین عسکری رفتیم.** خلاصه نشستیم و همین طور صحبت کردیم و خیلی هم از آقا خوشش آمده بود.

قضیه خیلی جالب بود. ایشان آقا را نشناخته بود و آقا هم همین طور با شک به او نگاه می‌کردند که مثلاً گاهی اوقات یک حرف‌هایی می‌زند که با معرفت و عرفان جور در نمی‌آید! یعنی اگر می‌شناخت، ملایم و مناسب نبود؛ درحالی که سابق‌الایام خیلی باهم مأنوس بودند! خلاصه، در انتهای مجلس رو کرد به آقا و گفت: «من نمی‌دانم شما چه کسی هستید؟» آقا گفت: «آقا، شما من را نمی‌شناسید؟ من سید محمدحسین هستم!» یک دفعه گفت: «بله، بله، بله!» پیرمرد بود! بلند شد [و ایشان را] بغل کرد. گفت: «عجیب! من دیگر پیر شده‌ام و ذاکره‌ام را از دست داده‌ام! دیگر ذاکره‌ام [ضعیف] شده است!» آنجا چندتا کتاب خطی داشت و گفت: «می‌خواهم اینها را چاپ کنم ولی بودجه ندارم؛ اگر کسانی هستند، آیا شما می‌توانید [به آنها بدهید تا] اینها را با نفقه خودشان طبع کنند؟»

* جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱، ص ۲۶۸، تعلیقه ۳ و ج ۱۳، ص ۱۷۱،

تعلیقه؛ *مطلع انوار*، ج ۱، ص ۵۳.

** رجوع شود به *روح مجرد*، ص ۳۸.

۱. *المهدی عجل الله فرجه*، سید صدرالدین صدر عاملی.

او می‌فرمایند:

أَوْهُمْ عَلِيٌّ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ... ثُمَّ الْقَائِمُ اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي؛
«اولی آنها علی، سپس حسن و حسین... و آخری آنها نامش نام من و کنیه
او کنیه من است.»

بنابراین اهل سنت چه می‌گویند؟ این را خودشان روایت می‌کنند و در بسیاری
از کتب در باب فضائل [اهل بیت علیهم السلام] موجود است!^۱

تلمیذ: آیا مقام امامت ربطی به کمال دارد یا ندارد؟ یعنی وقتی امام زمان
علیه السلام، امام شد به کمال رسیده بود؟

استاد: امام مُسَاقِق با کمال است. وقتی که یک شخص امام می‌شود، یعنی
استعداد و تهیو برای تقبل و تحمل بروز و ظهور اسماء و صفات کلیه الهیه را پیدا
می‌کند. چون مسئله امامت یعنی مسئله ربط و علقه بین خلق و خالق. امام وظیفه‌اش
ربط است؛ حال خلق هر کسی می‌خواهد باشد! از ادنای مخلوقات گرفته تا اعلائی
از نفوس مجرد و ملائکه و عقول؛ واسطه تمام اینها ولایت است.

یعنی مسئله ولایت - همان طوری که عرض کردم - یک مسئله‌ای است که تمام
بروز و ظهور اسماء و صفات الهیه به واسطه آن است. مثل یک کارخانه و مصنعی
می‌ماند که در این مصنع حدید هست، پلاستیک هست، زجاج و شیشه هست، نایلون
هست، لون و رنگ و امثال اینها نیز هست. این مواد وارد کارخانه می‌شوند و بعد
فرض کنید که از آن طرف کارخانه و مصنع یک سیاره‌ای^۲ خارج می‌شود. این سیاره،
مجموع مرکبی است از حدید و زجاج و پلاستیک و لاستیک و سیم و همه آنچه که

۱. ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۸۶ و ۳۹۹.

هم چنین رجوع شود به مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۲، ص ۲۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۷۶؛
صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۳۸؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۰، ص ۱۳۷.

۲. اتومبیل. (محقق)

یک سیاره لازم دارد. این مواد هست، حال آن نیرو و قدرتی که این مواد را تبدیل می‌کند و از آن مصنع به شکل سیاره خارج می‌کند، آن کهربا و برق است؛ یعنی تا برق نباشد این مواد به جای خودش محفوظ است و هیچ تبدیل به سیاره نمی‌شود. لذا این برق و کهربا این مکینه^۱ را به کار می‌اندازد؛ یعنی این دستگاه و جهاز را به حرکت می‌اندازد و این مواد تبدیل به یک سیاره شده و خارج می‌شود.

ولایت حکم برق و کهربا را دارد. مسئله ولایت عبارت است از اینکه این اسماء و صفات کلیه الهیه، به واسطه این قوه ولایت متعین می‌شود و در هر رتبه‌ای یک حد مختص به خودش را می‌خورد و از آنجا افاضه فیض می‌شود. این مسئله مربوط به امام است. یعنی امام علیه السلام باید به این مرتبه برسد تا اینکه بتواند این تهیو و آمادگی برای این وضع را پیدا بکند.

حال این تهیو و آمادگی گاهی اوقات برای انسان در یک سال حاصل می‌شود، گاهی اوقات در دو سال، گاهی اوقات در [چند] سال، گاهی اوقات در یک هفته و گاهی اوقات هم در یک شب! بالأخره باید این تهیو و آمادگی و استعداد برای شخص پیدا بشود تا بتواند منبع برای نزول فیض باشد.

البته این در مراتب بعدی خود - یعنی بعد از اینکه امام شد - یک سیر دیگر خاص به خودش را هم دارد و این طور نیست که سیرش در یک مرتبه متوقف بماند. او سیر عرضی دارد و همین طور اتساع و وسعت پیدا می‌کند. آن هست؛ چطور اینکه در قیامت آن طور است، در اینجا هم به همین وضع و به همین کیفیت است.

تلمیذ: [آیا ممکن است] به واسطه آن سرعت، سیر عرضی لازم را نداشته و

فقط یک سیر صعودی داشته باشد؟

استاد: آخر شما این سیر صعودی را به چه تشبیه می‌کنید؟ فقط یک مسئله نیست؛ در عین اینکه دارد سیر صعودی می‌کند، سیر عرضی هم دارد! به خاطر اینکه

اگر همه عوالم را حیازت نکند، نمی‌تواند به همه عوالم احاطه داشته باشد.

تلمیذ: / احاطه اجمالی هم نمی‌تواند داشته باشد؟

استاد: نه خیر، این احاطه تفصیلی است؛ احاطه برای امام، احاطه تفصیلی است و اجمالی نیست. در مسئله امامت، دیگر افاضه است و اراده و مشیت خدا به آن تعلق گرفته است. اگر بخواهد در تحت یک قانون قرار بگیرد، این طور نیست که حتماً باید یک مدت مشخصی داشته باشد تا در این مدت مشخص نماز شب بخواند، ریاضت بکشد، ذکر بگوید و...! نه، خود امام ولو اینکه پنج سال سن اوست، ولی آن کیفیت پنج سالگی اش با پنج سالگی های افراد عادی فرق می‌کند و حرکت سیر او فرق دارد.

تلمیذ: به هر حال این سیر تدریجی را در آن پنج سال طی می‌کند یا اینکه نه،

می‌گوییم یک موهبت و افاضه‌ای است و بعد [طی می‌کند]؟

استاد: حتی لازم نیست در پنج سال هم طی بکند، بلکه دفعه واحده هم می‌شود! یعنی [ممکن است] دفعه واحده این افاضه و مسئله برای او انجام بشود.

تلمیذ: آیا در سلوک هم همین طور است؟ یعنی می‌شود کسی من باب مثال در

یک زمان [به کمال برسد]؟

استاد: بله.

امیرالمؤمنین علیه السلام در حدود سی و دو سه سالگی [یا کمی بیشتر] بودند که به امامت رسیدند.^۱ چون در جنگ خندق بیست و هفت سالشان بود و ظاهراً جنگ خندق هم در سال سوم هجری اتفاق افتاد، یعنی سه سال بعد؛^۲ هفت سال هم ایشان در مدینه بودند، هفت سال و بیست و هفت سال می‌شود سی و چهار سال. ایشان حدود سی و چهار یا سی و پنج سالگی به امامت رسیدند.

۱. *الایرشاد*، ج ۱، ص ۶.

۲. در منابع تاریخی سال وقوع جنگ خندق را پنجم از هجرت دانسته‌اند: *السیرة النبویة*، ابن هشام، ج ۲، ص ۲۱۴؛ *تاریخ الطبری*، ج ۲، ص ۵۶۴. (محقق)

هم چنین نحوه حرکت اینها هم تفاوت می کند؛ یعنی ممکن است در یک هفته باشد یا در یک سال! حال اگر امام زمان در سه سالگی به امامت می رسید، چطور؟ آیا مشکلی پیش می آمد؟ مشکلی نیست؛ یعنی حالت افاضه ای است که این نفس باید آن حالت و آن حرکت را داشته باشد. این حرکت از ماده و طی مراتب ماده و مثال و ملکوت باید برای شخص باشد، حال یک وقتی خدا صلاح می داند که در یک شخص این حرکت را کم کم به وجود بیاورد و برای یک شخص سریع به وجود بیاورد؛ آن دیگر دست خود اوست. ما نمی توانیم بگوییم: «آقا، چرا برای او این کار را کردی و برای دیگری [آن کار را کردی؟!]» چطور اینکه آنچه که مربوط به ما هم هست، آن هم موهبت است! مگر در قبال این کاری که شما انجام می دهید و این حرکتی که طی می کنید، باید این [نتیجه] باشد؟! مگر در قبال ذکر حتماً باید تحوّل باشد؟! افرادی هستند که صد سال ذکر می گویند، هیچ طوریشان هم نمی شود! اینکه در قبال این مسئله تحوّل هست، این یک موهبت است؛ حال این موهبت در یکی این مقدار است، در یکی بیشتر است! ولی همه اش به دست اوست.

تلمیذ: نسبت به زمان ظهور حضرت صاحب الامر اطلاق قیامت شده است؛^۱ کما اینکه در آن روایت *أشراط الساعة* هم که رسول خدا به سلمان می فرماید، همه اش دلالت بر علائم آخر الزمان می کند.^۲ اینها به چه نسبت اطلاق می شود؟

استاد: به خاطر اینکه مسئله ظهور حضرت یک حلقه واسطه بین دنیا و قیامت است. یعنی اصلاً به طور کلی استعداد و آمادگی قیامت، در ظهور حضرت پیدا می شود؛ چون بالأخره هر شخصی برای قیامت استعداد و آمادگی می خواهد. کسی هم که از دنیا می رود، به واسطه ورودش در عالم برزخ تهیو برای قیامت را پیدا می کند. در اینجا هم خود ظهور حضرت، یک تحوّل است از این عالم به عالم [قیامت]؛ یعنی دیگر

۱. رجوع شود به *بحار الأنوار*، ج ۶، ص ۲۹۵-۳۱۶.

۲. *تفسیر القمی*، ج ۲، ص ۳۰۳-۳۰۸.

این مرتبه از پرونده این عالم از خلقت آدم، بسته می‌شود. یعنی اگر فرضاً ما تاریخ خلقت آدم را تا قیامت سه قسمت کنیم، قسمت اول - که همین زندگی عادی و ظاهری با همین خصوصیات و کیفیات است - تا زمان ظهور تمام می‌شود؛ [قسمت دوم عبارت است از] ظهور تا رجعت؛ و [قسمت سوم هم] قیامت.^۱

۱. نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، دروس، اصول، جلسه ۲۱۱:

«تلمیذ: ما می‌بینیم اینجا این مراحل را روی کل بشر برده است، در حالی که نفوس، هر کدام برای خودشان یک حرکت دارد. چطور این عنوان کلی و این حرکت کلی را روی کل برده‌اند؟ مثلاً آن کسانی که در زمان رجعت هستند، دیگر برزخ ندارند و به مجرد تمام شدن عالم رجعت، قیامت [آنها برپا می‌شود]؟»

استاد: آنها هم برزخ دارند.

تلمیذ: پس چرا به عنوان یک مرتبه تکاملی اطلاق می‌شود؟

استاد: ببینید، مسئله بعثت رسل، و غیبت امام و ظهور، و بعد عالم رجعت، این سه مرتبه‌ای است که در عالم خارج به وجود می‌آید و در عالم خارج بروز و ظهور دارد. برای اینکه خداوند آن مظهریت تام خودش را در همه مراتب وجودی، چه نسبت به شخص افراد و چه نسبت به عالم خارج اثبات کند، باید مرتبه تحقق خارجی احکام الهی و مدنیّت فاضله در عالم خارج تحقق داشته باشد تا اینکه مردم نگویند که این احکامی که خدا آورده است به درد خودش می‌خورد و اصلاً در عالم خارج تحقق یک‌هم‌چنین احکامی محال است!

لذا لازمه‌اش در اینجا این است که در وهله اول، احکام به واسطه رسل بیاید؛ - این مسئله هست - و در مرتبه دوم، آن احکام به صورت بروز و ظهور امام علیه‌السلام که این احکام را در خارج بروز می‌دهند، تحقق خارجی پیدا بکند؛ و مرتبه بالاتر که مرتبه قوی‌تر است، مسئله رجعت است که از ظهور حضرت هم قوی‌تر است! یعنی تحقق آن مراتب فعلی حکم و تأثیرش در نفوس، حتی از زمان ظهور هم بیشتر است.

در زمان ظهور حتی شیطان وجود دارد، منتها اعمال نمی‌کند یا مثلاً اعمال او اعمال مخفی است و در خارج بروز و ظهور ندارد؛ ولی در مسئله رجعت اصلاً این مطلب نسبت به زمان ظهور قوی‌تر است! یعنی شیطان در زمان رجعت حتی شاید به حسب ظاهر، در باطن و در سر هم نسبت به افعال و اعمال شخصیه نتواند کاری انجام بدهد. البته نسبت به مطالب و مراحل عالی >

﴿ و بالا خیر، آن کار هر کسی نیست و فقط یک عده خاصی هستند [که می توانند از عهده آن برآیند] حتی در رجعت هم همین طور است. ولی نسبت به [ترک] گناه، این طور که از روایات برمی آید،^۱ در مسئله رجعت قوی تر از زمان ظهور است.

آن وقت این رتبه رجعت به عنوان یک رتبه متکامل ظهور قرار دارد؛ که در رتبه ظهور، امام زمان علیه السلام هست و ظاهراً حضرت بعد از چند سال - در بعضی از روایات نوزده سال، در بعضی ها کمتر و در بعضی ها بیشتر^۲ - از دنیا می روند،^۳ و بعد خود فرزندان آن حضرت حکومت را ادامه می دهند.^۴

بعد در زمان رجعت، خود ائمه علیهم السلام - امیرالمؤمنین و امام صادق و امام حسین؛ این سه هستند و بقیه معلوم نیست که باشند یا نه^۵ - برمی گردند و رجوع می کنند. اینجا هم از این نقطه نظر به یک مرتبه تمامیت می رسد.

به عبارت دیگر، اراده خداوند متعال بر این تعلق گرفته است که در همین دنیا و با همین افراد - آن طور که عرض کردم - مراتب احکام شرعی و تربیت اجتماعی و تربیت شخصی را که نزول صفات جمالیه و جلالیه پروردگار است، به منصه ظهور برساند. این منظور است؛ و الاً بله، هر کسی هر وقتی که [به این دنیا بیاید] هم عالم ماده دارد، هم عالم برزخ دارد و هم عالم قیامت. ممکن است در همین جا عالم قیامت و برزخ را طی بکند، یا اینکه برود در آنجا طی بکند. تلمیذ: پس اینکه نسبت به زمان ظهور در روایت داریم: "يَمْلَأُهَا عَدْلًا"^۶ با این فرمایش حضرت تعالی چطور جور درمی آید؟

استاد: [این مسئله] در ظاهر [است]؛ در ظاهر دیگر عدل حاکم است.

تلمیذ: پس اینکه فرمودید در زمان رجعت، مظاهر جلال و جمال در احکام شرعی ظاهر می شود، این بروز و ظهور صفات و اسماء جمالیه و جلالیه غیر از عدل است؟
استاد: بله، آن بالاتر از عدل است؛ یعنی دیگر در خفاء هم گناه و ظلمی نیست.

تلمیذ: وقتی که گناه و ظلمی نیست، پس دیگر امتحانات چطور می شود؟

استاد: آن باشد. مورد هست که شخص به واسطه کمال عقلی خودش مرتکب گناه نمی شود؛ مثل شما! مثلاً الآن نه عالم ظهور است، نه عالم رجعت است، هیچ نیست، اما امتحان که پیش می آید شما [از امتحان سربلند بیرون می آید]؛ آیا لازم است که انسان همیشه در امتحان مردود باشد؟!
تلمیذ: آن طور که فرمودید زمان ظهور زمان زیادی است؟

﴿

استاد: بله، طولانی است.

تلمیذ: فرزندان خود امام زمان نسل اندر نسل هستند؟

استاد: بله.

تلمیذ: آیا بعد دوباره حادثه‌ای رخ می‌دهد و رجعت می‌شود؟ چگونه است؟

استاد: برمی‌گردند دیگر! نحوه آن را روایات ندارند.

تلمیذ: در فلسفه داریم که برای انتقال از یک موقعیت به یک موقعیت دیگر، هر چیزی که به نهایت رسید، انعکس الی ضده؛ آیا مسئله به جایی می‌رسد که دوباره انقلاب می‌شود و رجعت می‌شود؟

استاد: خیر. مگر لازمه ظهور حضرت انقلاب است؟!؟

تلمیذ: بالأخره در روایت داریم که: «مَلَيْتَ ظَلماً!»

استاد: الآن شده است دیگر! الآن «مَلَيْتَ ظَلماً» است.

تلمیذ: [هر وقت ظلم] به نهایت رسید، حضرت آنجا دیگر [ظهور می‌کنند]؟

استاد: نه، هم «مَلَيْتَ ظَلماً» است و هم اینکه نفوس آماده می‌شوند. بله، یک عده [ظلم می‌کنند و زمین پر از ظلم می‌شود]: «مَلَيْتَ ظَلماً!» ولی در همین ظلم است که نفوس آماده برای ظهور حضرت می‌شوند و بدون آن ظلم آماده نمی‌شوند. ظلم خودش خیر است!

تلمیذ: پس در این صورت فلسفه کسانی که می‌گویند باید بیشتر گناه بشود تا حضرت زودتر بیاید [چه می‌شود]؟

استاد: نه اینکه گناه بشود! بالأخره ظلم خواهد شد و نیازی به این نیست که ما خودمان بیاییم گناه کنیم. شما یک وقتی نروید [گناه کنید]!«

(۱) رجوع شود به مختصر البصائر، ص ۱۱۶.

(۲) رجوع شود به الغیبه، نعمانی، ص ۳۳۱ و ۳۳۲؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۷۴؛ كشف الغمة، ج ۲، ص ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۷۸.

(۳) رجوع شود به الکافی، ج ۸، ص ۲۰۶؛ كشف الغمة، ج ۲، ص ۴۷۹؛ مختصر البصائر، ص ۱۶۵.

(۴) رجوع شود به کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۸؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۲۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۵ - ۱۴۸.

(۵) رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۹ - ۱۴۴.

(۶) الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱: «...يَمَلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَيْتَ ظَلْمًا وَ جَوْرًا...»

بنابراین، مسئله ظهور اولین قدم به سوی قیامت است؛ یعنی به سوی تحوّل در مرتبه جدیدی که در آن مرتبه جدید انسان با یک واسطه از نقطه نظر ظاهر به قیامت می‌رسد. از نقطه نظر باطن هم همان تحوّل باطنی - که تکوینی در افراد هست - آنها را به سمت قیامت سوق می‌دهد و آن موقع دیگر غفلت و اینها نیست.^۱

تلمیذ: یعنی واقعاً زمان حضرت، مردم ولو عوام هم متحوّل می‌شوند؟
نمی‌توانیم بگوییم عوام آنها مثل عوام الآن هستند؟

۱. نرم افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، جلسه ۲۵:

«سؤال: یا هو، رجعت چیست؟»

جواب: به جای «یا هو» بنویسید: بسم الله الرحمن الرحيم. آنچه که ما می‌دانیم این است که رجعت عبارت است از رسیدن دنیا از نقطه نظر استعداد به یک مرتبه فعلیت نفسانی که بتواند تمام احکام الهی را آن طور که باید و شاید به منصه ظهور در بیاورد. مقدمه برای این مسئله، ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه است که در زمان ظهور حضرت، ظلم برداشته می‌شود ولی ریشه ظلم خشکانده نمی‌شود! دقت کنید، ریشه ظلم خشکانده نمی‌شود ولی ظلم برداشته می‌شود، عدالت در همه عالم گسترده می‌شود، امنیت در همه عالم گسترده می‌شود و هر کسی می‌تواند به آنچه مورد نظر خود اوست برسد.

یک پله بالاتر از زمان ظهور هم داریم و آن در جایی است که اصلاً انسان به مرتبه‌ای برسد که حتی نیت گناه هم نکند! در زمان ظهور ممکن است یک شخصی نیت گناه بکند، متتها می‌بیند چوب و فلک است؛ دیگر زمان ظهور مثل الآن نیست که در خیلی از کشورها هر کسی هر غلطی می‌کند و از هزار مصونیت برخوردار است و از این مسائل! نه، در زمان ظهور کسی جرئت ندارد به خاطر اینکه فردا حساب است و کتاب است و قانون! ولی در زمان رجعت نه، آن تفکر و نیت گناه هم از انسان برداشته می‌شود و انسان به مرتبه فعلیتی می‌رسد که حداقل موقعیتی که نفس انسان دارد این است که به باطن گناه و ظلمت گناه و کدورت گناه اشراف پیدا می‌کند.

هم چنین در بعضی از اخبار داریم که ائمه برمی‌گردند و در بعضی از اخبار هم داریم که بعضی از آنها برمی‌گردند؛ قدر مسلم این است که امیرالمؤمنین و امام حسین و امام صادق برمی‌گردند و برای آنها هم عمرهای طولانی ذکر کرده‌اند.*

* رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۹ - ۱۴۴.

استاد: نه، ولو عوام هم متحوّل می‌شوند.

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ؛ فَجَمَعَ بَهَا عُقُوبَتَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامُهُمْ.^۱

تلمیذ: در روایات داریم که کسانی که در غیبت حضرت در تهذیب نفس و تمسک به ولایت و در اطاعت حق بوده‌اند، ثواب آنها آجزل و اعظم از ثواب کسانی است که در زمان ظهور در خدمت حضرت و در تحت لواء ولایت ایشان هستند؛^۲ پس این آجزل بودن و اعظم بودن به چه مناسبت در روایت آمده است؟

استاد: البته این مطلب هست که: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا»^۳؛ اگر کسی یک طاعتی را در یک شرایط سخت و صعبی انجام بدهد، طبعاً یک اثر بیشتری دارد؛ ولی خوب در زمان حضرت یک عنایت و موهبت است، شما نمی‌خواهید؟! آیا می‌خواهید بگویید که آقا، ما نمی‌خواهیم ظهور کنید و می‌خواهیم [در غیبت و سختی بمانیم]؟!

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۵. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۴۰:

«مولی بنی‌شیبان از حضرت ابوجعفر امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت گفت: "زمانی که قائم ما قیام کند، خداوند دست خود را بر سرهای بندگان می‌گذارد و با این دست، عقل‌هایشان را جمع می‌کند و خرده‌ها و اندیشه‌ها و قوای تفکیریه‌شان کامل می‌گردد."»
۲. رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳ - ۳۳۵.

۳. النهایة، ابن‌اثیر، ج ۱، ص ۴۴۰:

«فی حدیث ابن‌عبّاس: سئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: أَحْمَرُهَا.»
ترجمه: «از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرسیدند: کدامین اعمال افضل است؟ حضرت فرمودند: "آن عمل که دشوارتر و سخت‌تر است."» (محقق)

نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۵۱۱:

«و قال عليه السلام: أفضل الأعمال ما أكرهت نفسك عليه.» ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: "بهترین اعمال آن است که نفست را با وجود بی‌میلی بر آن واداشتی."» (محقق)

نه آقا، حال که دو دستی دارند حلوا را می دهند، چرا نمی گیرید؟! خودشان دارند می دهند! انسان قبل از ظهور کارش را انجام می دهد، حالا که ظهور می آید، آیا بگویید: ظهور را نمی خواهیم، بلکه می خواهیم «أفضل الأعمال» داشته باشیم؟! نه دیگر، دارند مفت و مجانی یک عنایتی می کنند!

تلمیذ: برای سئالک تفاوتی نمی کند؟

استاد: نه، سالک راه خودش را انجام می دهد.

تلمیذ: آیا ضابطه ولایت است که فرمودید امیرالمؤمنین در سنّ سی و چند سالگی به امامت رسیدند؟ یعنی نمی شود که در زمان وجود مبارک پیغمبر، امیرالمؤمنین به امامت برسند؟ یعنی آن موقع امام نبودند، یا در زمان امام حسن، امام حسین امام نبودند!

استاد: بله، نبودند.

تلمیذ: حالا در این رابطه، فرقی هم از جنبه حقیقت بین امامت و ولایت نیست؟ امامت ظاهر ولایت و ولایت باطن امامت است.

استاد: بله.

تلمیذ: بنابراین در زمانی که وجود مبارک حضرت صاحب الامر هست، ولایت هم که هست؛ یعنی شخص ولی هم حضور دارد و دارد کار می کند. چطور در یک زمان دوتا ولی می تواند کار کند، اما در یک زمان دوتا امام نمی توانند؟

استاد: ولی در تحت ولایت امام است و ولایتش ولایت طولی است، نه ولایت عرضی؛ اما امام عرضی است! لذا دو چیز در عرض هم نمی تواند قرار بگیرد و دو مشرب ندارد؛ [در این صورت] دو مشرب و دو علت می شود، و توارد علتین بر معلول واحد هم که نمی شود.^۱ بنابراین خود شخص ولی متصل به امام است.^۲

۱. رجوع شود به *الحکمة المتعالیة*، ج ۲، ص ۲۰۹ - ۲۱۲.

۲. نرم افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۲۴: ⇐

﴿سؤال: در زمان غیبت امام عصر حضرت حجّة بن الحسن ارواحنا له الفداء آیا ولیّ خدا در روی زمین یک نفر است یا در یک زمان چند ولیّ خدا می‌تواند وجود داشته باشد؟
 جواب: این مسئله اختصاصی به زمان امام زمان ندارد، بلکه در زمان همه ائمه مطلب به همین کیفیت است. ممکن است در روی زمین یک نفر باشد یا دو نفر باشد؛ اما بنده از مرحوم آقا شنیدم که بیش از دو نفر تا به حال نبوده است.
 سؤال: براساس سلسله مراتب طولی چگونه می‌شود که در یک زمان چند ولیّ خدا وجود داشته باشد؟

جواب: این هیچ ارتباطی به سلسله مراتب طولی ندارد، زیرا ارتباط خداوند با همه بندگانش به خصوص همان بنده بستگی دارد. «الطَّرْقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ»* یا: «بَعْدُ نَفْسِ الْخَلَائِقِ»** هر شخصی با خدای خودش یک نحوه ارتباطی دارد؛ آن ارتباط تقویت می‌شود تا به مقام تجرّد و فناء می‌رسد، یا آن ارتباط تقویت نمی‌شود و در همان مراتب باقی می‌ماند. اگر حتی تمام دنیا قابلیت این را داشته باشند و بتوانند قدم راستین در راه خدا و سیر و سلوک بگذارند، تمام چهار میلیارد یا پنج میلیارد مردم زمین در آن واحد می‌شوند ولیّ خدا و این قضیه هیچ اشکالی به وجود نمی‌آورد.
 سؤال: نحوه ارتباط ولیّ خدا با امام زمان چگونه است؟

جواب: ارتباط ولیّ خدا [به نحوی است که] معیّت با امام زمان دارد؛ یعنی چطور انسان نمی‌تواند از خودش غافل شود و چگونه ما نسبت به دو دست خودمان به یک میزان تسلط و احاطه داریم - الآن اگر من این دستم را در تعلق به خودم نگاه کنم، با این دست چه تفاوتی می‌بینم؟ هیچ تفاوتی وجود ندارد و به همان مقدار که این دست به بدن تعلق دارد به همین مقدار دست دیگر هم تعلق دارد - ارتباط ولیّ خدا با امام زمان مانند ارتباط دست نسبت به بدن است! یعنی هیچ گونه به اندازه سرسوزنی انفکاک بین ولیّ خدا و بین امام زمان قابل تصوّر نیست؛ اگر انفکاک باشد دلیل بر این است که آن شخص به مقام ولایت نرسیده است.
 بنابراین از این مسئله این استفاده را می‌کنیم: ولیّ خدا و آن کسی که به مقام ولایت رسیده و تمام مراتب طولی را طی کرده و بقاء پیدا کرده است، تمام مطالب و کلامی را که می‌گوید عین کلامی است که امام علیه السلام می‌گوید بدون یک سرسوزن تفاوت.»

* جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۸ و ۹۵ و ۱۲۱.

** الله شناسی، ج ۱، ص ۲۱۲:

«راه‌های به سوی خدا به تعداد نفس کشیدن‌های مخلوقات می‌باشد.» و بعضی «بعدد نفوس» ﴿

تلمیذ: در استفاده از منبع ولایت امام، شالوده ولی هیچ تأثیر ندارد؟

استاد: ولی دارد از ولایت امام می‌گیرد؛ یعنی الآن هر ولی که هست و قبلاً بوده است، از ناحیه امام زمان علیه السلام بر آنها اشراب می‌شود و ولی خودش مستقلاً نمی‌گیرد؛ یعنی دو مشرب و دو مجرای مختلف نیست، بلکه یک مجرا هست و آن مجرا می‌آید افاضه می‌کند. منتها فرق این است که چون ولی استعداد تام دارد، وحدت دارد؛ اما بقیه استعدادشان تام نیست و به لحاظ استعدادشان وحدت دارند و به لحاظ نقصانشان ندارند. و الا نه اینکه امام علیه السلام همراه با ولی باشد! نه خیر؛ همیشه ولی در هر مرتبه و در هر کجا باشد، زیر ولایت امام است.^۱

«الخلائق» گفته‌اند، یعنی: «به تعداد جان‌های مخلوقات.» و علی‌کل تقدیر، این عبارت مضمون حدیثی نیست بلکه گفتار حکیمانه بعضی از حکماء می‌باشد.»

۱. نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، جلسه ۱۰:

«سؤال: اگر ما بخواهیم راه خدا را بپیماییم، توجه‌مان به ولی خدا بیشتر باشد یا به امام زمان؟ آیا اشکال دارد و بی‌توجهی به امام زمان محسوب می‌شود یا اینکه توجه به ولی خدا همان توجه به امام زمان است؟ به دلیل اینکه ولی خدا هم از امام زمان دستور می‌گیرد و هر دو در طول هم واقع شده‌اند و از هم جدا نیستند.»

جواب: این نکته، نکته بسیار خوبی است و این مطلب را به نحو کلی به یک قسم می‌شود مطرح کرد، اما اگر بخواهد در مصداق بیاید مسئله آن فرق می‌کند. به نحو کلی ولی خدا آن شخصی است که از نفس گذشته باشد و به فناء رسیده باشد و خود ما هم داریم به دنبال یک‌هم‌چنین ولی می‌گردیم و اگر دست خود من هم به یک‌هم‌چنین شخصی برسد به حول و توفیق الهی بنده سر ارادت بر یک‌هم‌چنین آستانی می‌سپارم.

بله، این شخص ولی با این خصوصیات تفاوتی با امام زمان از نقطه نظر اتصال به آن حضرت ندارد، اما آنچه به آن ولی هم می‌رسد از طرف امام زمان علیه السلام است و فقط و فقط امام زمان علیه السلام واسطه نزول برکات پروردگار و پخش آن در عوالم امکان است.

بنابراین همان‌طوری که خود مرحوم آقا بارها تذکر می‌دادند توجه فقط باید به خود امام زمان علیه السلام معطوف باشد و توجه به ولی خدا هم باید در راستای توجه به امام زمان ارواحنا فداه مطرح باشد و نسبت به این مسئله نباید نظر استقلالی داشت.»

تلمیذ: اینجا یک سؤال پیش می‌آید و آن اینکه: می‌فرمایید که ولیّ در تحت ولایت امام دارد استفاده می‌کند و به مردم می‌رساند، بالأخره آن نفس ولیّ و شاکله ولیّ دخالت دارد در این استفاضه و افاضه؟

استاد: بله.

تلمیذ: در مورد امام چه اشکالی دارد؟ ما می‌گوییم دوتا امام هست، یک امام در تحت یک امام دیگر! در حالی که در روایات می‌بینیم که وقتی امام اولی از دار دنیا می‌رود، امام دوّمی بعد از او احساس می‌کند که یک چیزی بر او اضافه شده است.

استاد: آخر همین است! اینکه می‌گویید: «چه اشکال دارد» خودتان جوابتان را می‌دهید! «چه اشکال دارد» یعنی همین! اشکال این است که یک مجرا بیشتر نمی‌تواند باشد و فیض را بگیرد؛ دو مجرا دیگر چرا؟! ولایت قائم به مجرا و نفس واحد است که این نفس واحد، مظهر برای تدبیر و تدبّر عالم شده است و این، دو بر نمی‌دارد؛ و الاّ دو علت بر معلول واحد پیدا می‌شود!

مقام امامت با ولایت از این نقطه نظر فرق می‌کند که امامت ولایتی است که آن ولایت تجلّی پروردگار است در مظهر واحد، یعنی ظهور واحد؛ آن وقت آن ظهور، انعکاسش در ظهورات دیگر و آینه‌های دیگر خواهد بود. بنابراین در هر زمانی باید یک امام باشد. چطور اینکه در ابتدای قضیه که اسماء کلّیه الهی واحد هستند، من باب مثال شما بگویید: «ما دو اسم علیم داشته باشیم! چه اشکال دارد؟!»

تلمیذ: ما نمی‌خواهیم بگوییم که دو اسم علیم داریم!

استاد: پس چه؟ در اینجا مسئله امامت، یعنی ولایت تکوینی پروردگار در ظهور اسماء کلّیه خود؛ آن وقت ما چندتا ولایت داریم؟

تلمیذ: یکی داریم.

استاد: احسنت! خب ظهور ولایت چیست؟

تلمیذ: ظهور ولایت در مشاکل و مظاهر خودش است.

استاد: همین، پس یک ولایت است.

تلمیذ: [ولایت] ولی هم پس یک ولایت است! ما می‌گوییم هیچ تفاوت و تمایزی بین ولایت ولی با ولایت امام نیست.

استاد: نیست، ولی در تحت آن ولایت است! غیر از این است که در عرض او باشد.

تلمیذ: من هم همین سؤال را دارم. کسی مثل مرحوم حضرت آقا [علامه طهرانی] که ولی می‌شود و رسیده است و تمام مراحل را طولاً و عرضاً طی کرده است، یعنی [در] مقام طولی [به] تمام اسماء و صفات [رسیده] و به ذات هم رسیده و دوباره برگشته در مقام بقاء و بالأخره همه این مراحل [را طی کرده است]؛ از نفس امیرالمؤمنین و از نفس پیغمبر گذشته است تا رسیده به ذات؛ از ذات هم گذشته و دوباره برگشته به مقام بقاء؛ این مسیر را طی کرده و دیگر «خودی» نیست و بنا بر همان فرمایشی که فرمودید، در مقام فناء او نابود می‌شود و چیز جدیدی بنا گذاشته می‌شود؛ می‌خواهم بگویم فقط جسم فرق می‌کند! جسم او در یک اطاق است، جسم مبارک امام زمان هم در یک اطاق و در یک جای دیگر؛ پس تمایزی نیست! اینجا دیگر نمی‌توانیم بگوییم ولی هست و امام! می‌خواهم بگویم هر دوی آنها امام زمان هستند و هر دوی آنها ولی هستند.

استاد: بله، اتحاد در یک معنا وجود دارد؛ ولی صحبت در این است که همان

ولی بالأخره دارای نفس هست یا نه؟

تلمیذ: همین برای من مبهم است.

استاد: احسنت! این نفس دارای یک سعه است و آن سعه تفاوت پیدا می‌کند.

به آن مقداری که سعه داشته باشد در عالم بقاء - نه در عالم فناء - از اسماء کلّیه الهیه در آن ظهور پیدا می‌کند و چون نفس امام علیه السلام اوسع از اوست، از دریچه نفس امام از آن اسماء پروردگار استفاده می‌کند و بروز پیدا می‌کند؛ نه به تنهایی.

تلمیذ: پس فقط همین اختلاف در نفس است و در حقیقت هیچ اختلافی نیست؟

استاد: نه‌خیر؛ البته همین اختلاف کم نیست! این اختلاف است که همه عالم آن نفس امام یک نفس کلی و یک مجرای واحد است که همه آن نفوسی را که در تحت نفس او هستند اشراب می‌کند. منتها خدمتتان عرض کردم که هر کسی به اندازه استعداد و قابلیت خودش از آن حقیقت کلی می‌گیرد. آن مثل یک بارانی است که می‌آید و در حوض یک مقدار آب جمع می‌شود، در کاسه یک قدر، در برکه آن قدر و در دریا آن قدر! نفس ولیّ بالنسبه به امام مثل دریا می‌ماند و آن باران؛ به هر مقدار سعه‌ای که دارد، از آن باران در خودش قرار می‌دهد. آن آبی که در او هست، همان آب باران است.

تلمیذ: یعنی می‌شود جایی فرض کرد که امام چیزی را دارا باشد که ولیّ نداشته باشد؟

استاد: معنای سعه همین است دیگر! سعه این است که ظهور و بروز اسماء کلیه در امام، در اولویت است و در ولیّ در مرحله بعد. چطور اینکه راجع به خود پیغمبر و ائمه هم همین‌طور است و سعه پیغمبر بالاتر از سعه ائمه است.^۱ اگر از هر جهت عین باشد و هیچ تفاوتی نداشته باشد، پس این احترام و تعظیمی که امام صادق به پیغمبر می‌کند^۲ برای چیست؟!

۱. رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۵، ص ۲۸۴ - ۲۹۰؛ *سیره صالحان*، ص ۴۸۶؛ نرم افزار کیمیای سعادت، جبر و اختیار، ص ۴۳۲، تعلیقه ۲ و متن جلسات پرسش و پاسخ، ص ۵۶۴ - ۵۶۶.

۲. رجوع شود به *الکافی*، ج ۶، ص ۳۹؛ *الأمالی*، شیخ صدوق، ص ۱۶۹:

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادِ الْأَزْدِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ مَالِكَ بْنَ أَنَسٍ فُقَيْهَ الْمَدِينَةِ يَقُولُ: ... كَانَ [الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ] عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا لَا يَجْلُو مِنْ إِحْدَى ثَلَاثِ خِصَالٍ: إِمَّا صَائِبًا وَإِمَّا قَائِمًا وَإِمَّا ذَاكِرًا؛ وَكَانَ مِنْ عُظَمَاءِ الْعِبَادِ وَأَكَابِرِ الرَّهَادِ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، وَكَانَ كَثِيرَ الْحَدِيثِ طَيِّبَ الْمُجَالَسَةِ كَثِيرَ الْفَوَائِدِ؛ فَإِذَا قَالَ: "قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ" اخْضَرَّ مَرَّةً وَاصْفَرَّ أُخْرَى حَتَّى يُنْكِرَهُ مَنْ كَانَ يَعْرِفُهُ...»

«ابو احمد ازدی گوید: از مالک بن انس فقیه مدینه شنیدم که می‌گفت: صادق علیه السلام مردی بود که همواره در یکی از این سه حال بود، یا روزه‌دار بود یا در حال قیام (در نماز) و یا در حال

تلمیذ: منظور ظاهر است.

استاد: نه خیر، امام صادق فیلم در نمی آورد!

تلمیذ: می خواهم بگویم حتی در روایت داریم: «أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَأَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَآخِرْنَا مُحَمَّدًا»^۱ در روایت دیگری هم داریم که مثلاً شخصی گفت: «شما اکرم از کعبه هستید و من باید نسبت به شما تواضع کنم!» فرمود: «ظاهر را باید حفظ کرد و باید به کعبه و قرآن احترام گذاشت!»^۲

استاد: این کعبه به خاطر شرافت بله؛ ولی این «أَوْلْنَا وَآخِرْنَا» یعنی همه ما در حقیقت آن حضرت فانی هستیم، ولی بالأخره آن اصل محفوظ است! همه ما فانی در آن حقیقت هستیم و کلامی را که من می گویم که جعفر بن محمد هستم، کلام پیغمبر است و درست است و یک سر مو هم تفاوت نمی کند! کلام امام صادق، کلام رسول خداست! ولی آیا این کلام امام صادق بدون واسطه از خداست یا از دریچه نفس پیغمبر است؟!

تلمیذ: غیر از ولایت پیغمبر، نفس پیغمبر هم...؟

استاد: بله، ولایت همان نفس است و [نکته] اینجا است! نفس پیغمبر است که ولایت پیغمبر را به وجود می آورد؛ آن وقت در این ولایت در رتبه اول ائمه هستند. امام زمان که الآن دارد عالم را تدبیر می کند، از دریچه نفس پیغمبر است.

تلمیذ: [از دریچه نفس شخص پیغمبر است یا از دریچه نفس پدرشان تا اینکه

سلسله برسد به رسول خدا؟]

﴿ ذکر خدا! و از بزرگان بندگان و زهاد بود؛ از آنان که همواره از خداوند عز و جل در خوف و خشیت اند. بسیار حدیث روایت می کرد و هم نشینی نیکو و پُر فایده بود، چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نامی می بُرد رنگ رخساره اش لحظه ای کبود و لحظه دیگر زرد می گشت و آن چنان چهره اش دگرگون می گشت که آشنایان نیز او را نمی شناختند! » (محقق)

۱. الغیبة، نعمانی، ص ۸۶.

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۵۶۸.

استاد: فرق نمی‌کند، یکی است. بالأخره اصل پیغمبر است، حال از نظر ظاهر پدر است. ولكن در مسئله امامت مسئله پدری نیست، بلکه همان جنبه باطن در اینجا هست. فقط امام موجدِ ظاهری آن فرزند است و حتی ممکن است در خود ائمه، بعضی بر دیگری از نقطه نظر سعه تفاضلی داشته باشند؛ مثل اینکه نسبت به امام زمان داریم که از بقیه ائمه غیر از امیرالمؤمنین «أفضل» است! ^۱ برگشت همه اینها به نفس

۱. رجوع شود به *اثبات الوصیة*، ص ۲۶۸؛ *الغیبة*، نعمانی، ص ۱۰۲؛ *مقتضب الأثر*، ص ۹ و ۱۰.

۲. نرم افزار جامع *آوای ملکوت*، درس، اسفار، جلسه ۷۳۴:

«تلمیذ: این مسئله مربوط به چیست؟»

استاد: این قضیه مربوط به سعه وجودی نسبت به کیفیت ارتباط حضرت و مسائلی است که بایست تحقق پیدا کند؛ مربوط به ظرفیت، تحمل، صبر و خصوصیات است که لازمه اداره و تدبیر حضرت با آن حیثیت ارتباط حضرت است. این طور به نظر می‌رسد و من این طور تصور می‌کنم. اگر چیز دیگری باشد، بنده خبری ندارم.

مسئله ظهور، یک قضیه‌ای است که یک‌هم چنین سعه‌ای را می‌طلبد و یک‌هم چنین ظرفیتی را اقتضا می‌کند. این موقعیت و سعه و ظرفیت و خصوصیت به همان اداره ارتباطات و مسائل برمی‌گردد و شاید در سایر ائمه به این نحو و به این کیفیت نباشد. باید یک توان دیگری را بطلبد؛ هم از نظر ظاهری و جسمی، و هم از نظر سعه نفسانی و ...

تلمیذ: یعنی ظهور آن قدر تأثیر دارد که نفس امام باید در شرایطی باشد که بتواند قضیه تدبیر عالم را اجرا کند؟

استاد: بله.

تلمیذ: یعنی امام‌های دیگر ممکن است این توانایی را نداشته باشند؟

استاد: ببینید، ما نمی‌خواهیم بگوییم توانایی ندارند! امام بالأخره امام است و بر همه مملکت و ملکوت مسلط و حاکم است؛ اما اینکه در نفس خود امام چه می‌گذرد، ما این را نمی‌دانیم. نمی‌دانیم که در خودش و در ذات خودش دارد چه می‌گذرد. آنچه که ما می‌بینیم، یک آثاری است: امام این کار را می‌کند، این خبر را می‌گوید، این مسئله را مطرح می‌کند؛ اما اینکه الآن در خود امام و در نفس و ذات امام چه مسائلی هست، ما خبر نداریم.

تلمیذ: اینکه [به امام زمان علیه السلام] اطلاق بقیة الله می‌شود، به خاطر همین جنبه است که

پیغمبر است و اینها از آن حیظه اشراب می‌شوند.^۱

اگر بخواهیم مثال بزنیم، شما پدر یک خانواده را در نظر بگیرید که چند تا بچه دارد؛ از بچه یک‌ساله دارد تا پنج‌ساله، ده‌ساله، بیست‌ساله و چهل‌ساله. همه اینها در تحت تکفل و تحفظ پدر خانواده هستند. پدر خانواده هم من‌باب‌مثال شصت سال سن دارد و از بیست سالگی ازدواج کرده و تا پارسال تولید و توالد و تناسل داشته است! بله، حتی اضافه! یکی به منزل شخصی رفته بود که هفتاد و یک سال سن داشت، دیده بود صدای گریه یک بچه یک‌ساله می‌آید! گفته بود: «شما دست بر نمی‌دارید؟! شما همین‌طور مستمراً [در حال بچه آوردن هستید]؟!» اتفاقاً بچه یک سالش بود که پدر سگته کرد و از دنیا رفت؛ [یعنی وقتی از دنیا رفت] یک بچه یک‌ساله داشت!

تمام اینها در تحت نفس آن پدر قرار گرفته‌اند. یعنی تمام اینها از نظر شخصیت، از نظر علم، از نظر مسائل باطنی، از نظر مسائل ظاهری، خورد و خوراک و کیف و کفش و مدرسه و لباس و اسباب‌بازی - اسباب‌بازی پنج‌ساله همین‌طور، ده‌ساله همین‌طور، بیست‌ساله یا چهل‌ساله هم همین‌طور! - تمام اینها منتسب به این پدر است

⇐ دیگر مظاهر الهی از انبیاء و ائمه نداشتند؟

استاد: نه اینکه نداشتند! البته بله، انبیاء نداشتند.

تلمیذ: پس راجع به قضیه حضرت شعیب که می‌گوید: ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾؛ *آن منظور نیست؟ استاد: نه خیر. قضیه و مسئله ظهور یک چیزی نیست که فقط ظهور خاص خارجی و تعیین حاکم و استاندار و فرماندار و رتق و فتق باشد، بلکه اصلاً به‌طور کلی این ظهور در تمام ملک و ملکوت پیدا می‌شود؛ حتی قضیه در ملکوت هست! مسئله فقط یک رتق و فتق عادی نیست. * سوره هود (۱۱) آیه ۸۶.

۱. الاختصاص، ص ۲۶۷:

«عن يونسَ عن رجاله عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: "ليس شيء يخرج من عند الله إلا بُدئَ برسول الله ثم بأمير المؤمنين ثم بمن بعده ليكون علم آخرهم من عند أولهم ولا يكون آخرهم أعلم من أولهم."»

و این پدر همه آنها را هر کدام، به مقدار خودش اشراب می‌کند. تا اینکه یکی هست که می‌تواند پدر را کاملاً ادراک کند! البته همین ادراکی هم که او می‌کند، باز به واسطه آن احاطه‌ای است که پدر نسبت به او دارد. این فرق بین امام و ولی است.

تلمیذ: در این صورت چگونه سنخیت را تفسیر می‌کنیم؟ طبیعتاً باید این‌گونه بگوییم که سنخیت در مرحله فناء بین سالک و وجود حق تعالی حاصل می‌شود؛ بنابراین آیا این سنخیت حقیقی نیست؟ یعنی چگونه ما رابطه طولی بین امام سلام‌الله‌علیه و وجود پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرض می‌کنیم که همه از پیغمبر می‌گیرند، در حالی که امام و پیغمبر هر دو که به مرحله فناء می‌رسند بین آنها با وجود حق تعالی سنخیت حاصل شده است؟ پس باید سنخیت را از اول به شکل دیگری تفسیر کنیم.

استاد: اشکالی در آن نیست. این سنخیت را به دو قسم تفسیر می‌کنیم:

قسم اول: این شیء به گونه‌ای تبدل پیدا می‌کند که وجودش با وجود مجرد مناسب پیدا می‌کند؛ یعنی کم‌کم تجرد پیدا می‌کند تا اینکه مجرد تام می‌شود و به این شکل با خداوند متعال سنخیت پیدا می‌کند.

قسم دوم: از جهت دیگر، در مرتبه فناء بین امام و پیغمبر و دیگران هیچ تفاوتی وجود ندارد، اما کلام بعد از فناء و در عالم بقاء است! در اینجا می‌گوییم: در کیفیت ظهور اسماء و صفات کلیه پروردگار نسبت به افراد مختلف تفاوت وجود دارد.

تلمیذ: یعنی در این صورت رابطه طولیه برقرار می‌شود؟

استاد: احسنت.

تلمیذ: برای چه؟ چون ما فرض کردیم سنخیت در عالم فناء حاصل شده است!

استاد: سنخیت به این معنا حاصل شده است، ولی به هر حال هر شخصی نفس دارد و بعد از فناء، نفس سالک تجدد پیدا می‌کند و آثار عالم - همچون حیات و فکر و قدرت و اراده و عقل و هر چیزی که قبل از فناء بوده است - در نفس ظاهر می‌شود؛ با این تفاوت که در اینجا دیگر ظهور، ظهور رحمانی است نه شیطانی! قبل از فناء

ظهورات رحمانی و شیطانی باهم مخلوط بود، ولی همین صفات و غرائز بعد از فناء که ما آن را «بقاء» می‌نامیم، در سالک به صورت رحمانی ظاهر می‌شود؛ لذا ما می‌بینیم که ظهور تمام این اسماء - مانند اسم عالم و قادر و حی و عقل - همه برحسب سعه سالک است؛ هر چند که الآن بعد از فناء است!

تلمیذ: یعنی همه اسماء ظهور پیدا می‌کنند اما به اندازه سعه آن نفس؟ مثلاً اگر سعه زید کم باشد، به همان اندازه ظهور می‌کنند؟
استاد: احسنت.

تلمیذ: یعنی الآن به مقدار سعه خود در عالم بقاء سنخیت پیدا کرده است؟
استاد: بله، این سنخیت در سالک هست و همین است که از اسماء کلیه پروردگار به مقدار سعه نفس استجلاب می‌کند و لامحاله این سنخیت بعد از فناء - نه قبل از آن - برحسب سعه او خواهد بود؛ لذا هر کس با توجه به ظرفیتی که دارد از علم و قدرت پروردگار می‌گیرد.

بنابراین، کلام در این است که آن ظرف تامی که واسطه بین خداوند و اسماء کلیه و این افراد است، چه کسی است؟
تلمیذ: [واسطه] نفس خود اوست.

استاد: نه، نفس او که فانی در خداست! ولیکن خداوند متعال بعد از بقاء، اوصاف دنیوی - مانند شهوت و غضب و غیر آنها - را بر او تقدیر و حمل می‌کند؛ لذا این اوصاف در او موجود است. بنابراین، در اینجا نفس از اسماء خداوند متعال، مانند اسم علیم و قدیر، به اندازه سعه خودش می‌گیرد. [و این واسطه] همان ولایت است که سالک را به اندازه سعه او اشراب می‌کند.

بنابراین، ولایت که خودش اسمی است از اسماء پروردگار - مانند اسم علیم و قدیر و حی و رزاق - در چه کسی ظهور می‌کند؟
تلمیذ: در پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حقیقت محمدیه.

استاد: احسنت! این حقیقت محمدیه همان ولایت است. ولایت اسمی است که از همه بالاتر است و همه از آن می‌گیرند؛ یعنی تمام اسماء از آن می‌گیرند و آن است که این اسماء را براساس ظرفیت‌ها نازل می‌کند.

تلمیذ: چرا ما این‌طور فرض می‌کنیم؟ خوب بگوییم هر کدام به میزان سعه وجودیه خود [مستقیماً] می‌گیرند؛ سالک به میزان سعه وجودی خود و امام معصوم سلام‌الله‌علیه هم به میزان سعه وجودی خود.

استاد: سعه وجودی همان ولایت است! به عبارت دیگر، این سعه وجودی همان اشراف ولایت بر سالک است.

بنابراین، سعه وجودی چیست؟ همان کیفیت نفس سالک است که می‌تواند از انوار و اسماء کلّیه بگیرد، اما خود این اسماء به خودی خود بر نفس سالک نازل نمی‌شود و نیاز به امر دیگری دارد.

تلمیذ: برای چه این‌گونه است و آن چیست؟

استاد: نفس اراده خداوند متعال!

تلمیذ: بله، اما من می‌گویم این خلاف فرض ما است که [ولایت] همان سعه وجودی است و سنخیت همان امکانیت أخذ از اسماء کلّیه است.

استاد: فقط همین فرق است.

تلمیذ: ما سعه وجودی را این‌گونه تعریف کردیم که می‌تواند هر روز از اسماء کلّیه به صورت مباشر و بلا واسطه أخذ نماید.

استاد: نه! همان‌طور که عرض کردم: اسماء کلّیه - مثل اسم علیم - مانند موادّ اولیه در کارخانه است. یعنی تمام اسماء و صفات کلّیه مانند علم و قدرت و حیات و رزق و خلق و رأفت، همه بلانهایه در خداوند متعال موجود است. بنابراین لامحاله باید چیزی باشد که از آن علم و قدرت و حیات و رزق أخذ نماید و در این ظرف قرار دهد، این [واسطه] را ما ولایت می‌نامیم!

تلمیذ: مانند همان مثال بارانی است که فرمودید هر کس بر طبق سعه خود از آن می‌گیرد. یعنی فرض شما این است که اینجا یک ظرف کوچک وجود دارد که از ظرف بزرگ‌تر می‌گیرد؟

استاد: خیر، این از باب مثال و تشبیه بود. اگر بخواهم مثالی بزنم که مقصود را نزدیک کند، این است: الآن آب در ابرها موجود است، ولیکن باید این ابرها به شکل خاصی درآید تا باران بیارد! ما از این کیفیت خاص بارش باران تعبیر به «ولایت» می‌آوریم؛ یعنی این قدرتی که آب را در این ابرها نگه می‌دارد و آنها را حرکت می‌دهد و متبدل می‌کند و در منطقه‌ای نگه می‌دارد تا در آنجا بیارد و در جای دیگری نیارد، این قدرت همان ولایت است.

تلمیذ: این درست است، ولی ما گفتیم که ولی الهی قبل از عالم بقاء و در عالم فناء، در حد سعه خودش در تمام اسماء یا اسمائی خاص مانند اراده و قدرت و علم فانی شده است! یعنی براساس مثال شما گویی به همان ابر رسیده و با آن سنخیت پیدا کرده است، ولیکن به اندازه سعه خودش. ولی شما می‌فرمایید: نه، این ابر وقتی می‌خواهد بیارد در حیطه سعه وجودی محمدیه می‌بارد و ما باید از سعه وجودی محمدیه بگیریم؛ یعنی ما در طول آن سعه وجودی هستیم. اما چرا این‌طور نگوییم که همین صاحب سعه وجودی کم، مباشرتاً از ابر می‌گیرد منتها با سعه وجودی خودش؟

استاد: راجع به سنخیت باید گفت که ما دو نوع سنخیت داریم:

نوع اول: این است که اگر شخص استعداد و قابلیت نزول باران را نداشته باشد، اصلاً ابر بر او نمی‌بارد! به‌عنوان مثال نباید حاجب و مانعی روی این ظرف باشد تا باران بتواند بر آن بیارد و در آن بریزد. ما این سنخیت را از این جهت به این مثال تشبیه کردیم.

نوع دوم: نسبت به خود ابر است؛ یعنی چرا باران در این ظرف می‌ریزد اما در ظرف دیگر نمی‌ریزد؟ این یک سنخیت دیگر است که همان استعداد و قابلیت است

که در آن است؛ مثلاً باید در محاذات با باران باشد تا در آن بریزد. بنابراین، برای انسان در استجلاب اسماء و صفات کلیه دو سنخیت است:

یکی سنخیتی است که به واسطه ذکر و ریاضات و مجاهدات شرعی کم کم حاصل می‌شود، تا اینکه به تجرّد تام می‌رسد و در [ذات] پروردگار داخل می‌شود. ما این را به «فناء» تعبیر می‌کنیم که در آن خصوصیات متبدل می‌شود و دیگر بین عبد و پروردگار هیچ پرده و حجابی نیست.

تلمیذ: یعنی قابلیت محضه برای أخذ پیدا می‌کند!

استاد: قابلیت پیدا می‌کند، ولی صحبت در کیفیت قابلیت است! الآن قابلیت برای استجلاب اسماء و صفات کلیه را پیدا کرده است ولی این کافی نیست و لازم است که خداوند تقدیر کند که مثلاً این مقدار خاص را در وجود او قرار بدهد. آن اسمی که واسطه بین اسماء کلیه و بین این ظرف است، همان ولایت است.

تلمیذ: در زمان غیبت می‌توانیم این حرف را بزنیم که حضرت، حوادث عالم تکوین را بر طبق شاکله یا اعم از شاکله آن ولی که در زمان غیبت است می‌چرخاند و تدبیر می‌کند؟

استاد: نه، چرا این طور بگوییم؟! ولی خودش را بر طبق مصلحت الهی تطبیق می‌دهد، چرا مصالح بر طبق ولی [تغییر کند]؟! یا اینکه هر دو با هم یک اقتضا می‌کنند و دو امر نیستند. همان طوری که جریان مشیت الهی بر این است که الآن عالم بر این کیفیت بگردد، اسباب و آلات و ادواتش هم بر همان کیفیت قرار می‌دهد؛ خب ولی هم بر همان وضع است. یعنی فکرش و نحوه کارش و ارتباطش با مردم همان است؛ چرا؟ چون اقتضا می‌کند که الآن نظام عالم بر این مسیر بگردد و اگر تغییر پیدا بکند، آن ولی که بعد می‌آید فرق می‌کند با آن شخصی که سابق بوده است و حالاتش منطبق با آن مصلحت بعدی است.

بلا تشبیه درست مثل این است که می‌گویند: وقتی قرار بر این است که در یک

کشوری یک نظام خشن بیاید، طبعاً افرادی هم بر سر کار می آیند که آنها در میان افراد به حدّت و شدّت و ... معروف هستند. هم‌چنین اگر بخواهد نظام تغییر پیدا کند، افراد صلح طلب می آیند و این طور نیست که افراد خشن [بر سر کار باقی بمانند. ...]

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ آلِ مُحَمَّدٍ



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس نازدهم

پیش و پنج درباره امام زمان ارواحنا فدأ

تم المحدثه

جلسه سیصد و پنجاه و شش درس خارج اصول فقه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تلمیذ: [فرق بین مکاشفه و مشاهده چیست؟]

استاد: اگر مشاهده باشد آثار ظاهری آن می ماند و در خارج تأثیر می گذارد و قرائن نیز نشان می دهد که این مسئله در خارج انجام شده است یا نه؛ اما اگر مکاشفه باشد، فقط خودش این مسئله را می بیند و کس دیگر نمی بیند. مثلاً اگر شخصی بیاید در این اتاق، دیگران هم می بینند که آمده است؛ اما اگر شما مکاشفه کردید، دیگران نمی بینند.

تلمیذ: این مربوط به عالم صورت است؟

استاد: بله.

تلمیذ: کلّ مراتب را عرض می کنم. مثلاً آن کسانی که به آینده اخباراتی می دهند، یک سری از آنها مکاشفات است، [یک سری از آنها صورت بندی های] قوه خیال است.

استاد: درست است. منظور شما این است که آیا این فقط تصویر نفس است یا اینکه انکشاف برای نفس است؟ خود این شخصی که می بیند باید خبر ویت داشته باشد.

تلمیذ: یعنی باید مُشرف باشد و بتواند بین مکاشفه و مشاهده را تشخیص بدهد؟

استاد: بله، بین مجاز و حقیقت را تشخیص بدهد؛ چون هر دوی آن مکاشفه

است دیگر!

تلمیذ: مشاهده هم از سنخ مکاشفه است؟

استاد: همان است، یکی است و تفاوتی ندارد.

تلمیذ: می‌گویند در مکاشفه قوه خیال تأثیر می‌کند، [برخلاف مشاهده]!

استاد: نه خیر.

تلمیذ: در مشاهده هم همین طور است؟

استاد: همین است. منتها مشاهده را در شهود می‌گویند؛ می‌گویند: «عالم غیب و شهود» که شهود با همین وسائط حسّی است؛ ولی مکاشفه با وسائط باطنی است، این فرق است. عالم شهادت یعنی عالم ملک.

تلمیذ: پس اینکه عرفا می‌گویند باید به مقام شهود رسید، این شهود باز یک معنای دیگری دارد؟

استاد: آن شهود بله؛ آن شهود یعنی برای قلب روشن بشود و غیر از این است.

تلمیذ: بنابراین اینهایی که می‌گویند ما خدمت امام زمان رسیدیم، اگر مشاهده

باشد دیگران هم می‌بینند!

استاد: مسئله، مسئله خارجی است و باید آثار خارجی داشته باشد.

تلمیذ: نمی‌شود امام جایی باشد که کسی نبیند و فقط یک شخص ببیند؟

استاد: بله، می‌شود؛ حضرت [می‌تواند] خودش را از دیگران مخفی کند. ولی

عرض کردم که این یکی از مسائل است. آثار و خصوصیات ظاهری آن برای خود آن شخص روشن می‌شود؛ مثلاً نحوه ادراک در شهود با نحوه ادراک در کشف متفاوت است. آن اثری که شهود در نفس باقی می‌گذارد و می‌ماند و استمرار دارد، بیشتر از کشف است؛ بعداً نیز برای خود نفس پیدا می‌شود که آیا این شهود بوده یا کشف بوده است! یعنی اثر شهود بر ذهن و قوای دماغیه قوی‌تر می‌ماند، تا از کشف.

تلمیذ: می‌توانیم این طور بگوییم: چون [در شهود خارجی] حقیقت واقعه

خارجی بوده است، امام در نفس تأثیر گذاشته است؛ ولی [در کشف باطنی] چون

فقط قوه خیال دخیل بوده است، [اثر آن کمتر است]؟

استاد: چون فقط قوه خیال بوده است، یک آثاری می ماند و بعد می رود؛ البته در صورتی که آن شخص دائماً با این مسئله اشتغال نداشته باشد! اگر دائماً اشتغال داشته باشد برای او شبهه پیدا می شود و در اینجا مسئله خبروئیت پیش می آید؛ لذا مرحوم آقای انصاری می فرمودند:

۹۰ درصد کسانی که مدعی رؤیت هستند و اینهایی که در *نجم الثاقب* آمده است،^۱ همه مکاشفه بوده است!

و می گفتند:

از جمله افرادی که [حضرت را] دیده است، حاج علی بغدادی است که صاحب مفاتیح هم در مفاتیح ذکر کرده است؛^۲ ایشان از جمله آنها بوده است.

تلمیذ: یا مثلاً مرحوم بحر العلوم!

استاد: بحر العلوم که بله! مسئله ایشان به نحو عادی بوده است.^۳

تلمیذ: اینجا یک سؤالی از بنده کرده اند که ما از کجا تشخیص بدهیم و بفهمیم شخصی که مدعی مشاهده است، واقعاً مشاهده کرده و برای او مکاشفه نشده است؟ **استاد:** همین است که می گویم. اولاً کسی که می شنود باید اهل خبره باشد، ثانیاً آن شخصی که این مسئله برایش پیدا شده است هم اهل فن باشد. و فقط به مسئله علم و عمامه هم نیست؛ بلکه اهل فن و اهل [تشخیص] فرق بین شهود و کشف باشد و خودش مراتب نفس را طی کرده باشد.

فرض کنید اگر شخص در مثال و برزخ باشد و هنوز از ملکوت عبور نکرده باشد، ممکن است صور برزخی را صور مملکی ببیند. آن وقت بین مکاشفه و مشاهده اشتباه و خلط می کند؛ مگر شخصی که از برزخ عبور کرده و چشم ملکوتی او باز

۱. *نجم الثاقب*، ج ۲، ص ۴۵۴ - ۷۸۳، (مجموعاً ۱۰۰ حکایت).

۲. *مفاتیح الجنان*، ص ۴۸۴؛ *نجم الثاقب*، ج ۲، ص ۵۷۳.

۳. *نجم الثاقب*، ج ۲، ص ۷۲۵ - ۷۳۴.

شده باشد، آن وقت آن حقیقت خارجیِ ملکی را به واقع می‌بیند؛ چون خیلی از این صور قبل از اینکه به مرتبهٔ ملک برسند، در همان مرتبهٔ برزخ باقی می‌مانند و ظهور نمی‌کنند؛ لذا انسان باید بالاتر باشد تا ببیند آیا ظهور خارجی، محقق دارد یا ندارد. این اشتباهات ناشی از همین است. همین آقایانی که ادعای رؤیت و ظهور می‌کنند که: «امام زمان در این سنه ظاهر می‌شود» یا «حضرت در این تاریخ ظهور می‌کند» اینها همه در برزخ گیر هستند، فقط صورتی می‌بینند و خیال می‌کنند که جنبهٔ خارجی پیدا می‌کند. آن وقت انسان اگر زیرک باشد، می‌تواند به واسطهٔ اختلاف در مراتبی که پیدا می‌شود خودش پی ببرد و دیگر گول هر چیزی را نخورد؛ مثل اختلافاتی که پیدا می‌شود و کذب و خلاف درمی‌آید، درحالی که مشاهده خلاف ندارد!

۱. نرم‌افزار کیمیای سعادت، مجموعهٔ پرسش و پاسخ، ص ۶۱:

«سؤال: در ابتدا از طولانی شدن سؤالم عذرخواهی می‌کنم. ابتدا سؤالی در مورد یک داستان عرفانی از شما می‌پرسم که پاسخ آن از طرف شما به یک نتیجه‌گیری منتهی خواهد شد. داستان از شیخ رجبعلی خیاط نقل شده است که می‌گوید: شیخ می‌توانست با گیاهان صحبت کند اما این توانایی از او گرفته شده بود، لذا به نجف رفت و از آقای قاضی درخواست می‌کند که این توانایی را به ایشان برگرداند. آقای قاضی در پاسخ می‌گوید که دست ما خالی است و کاری برای شما نمی‌توانیم بکنیم. لذا شیخ می‌رود اما پس از مدتی که آقای قاضی در حال تدریس در حجره بود، آقای شیخ رجبعلی به داخل حجره آمده و می‌گوید که جناب قاضی، آن چیزی که شما به ما ندادید امام زمان به ما داد و می‌رود. پس از رفتن شیخ، آقای قاضی برای شاگردان داستان یکی از علما را تعریف می‌کند (نام آن عالم یادم نیست) و می‌گوید که ایشان به شاگردانشان گفتند که من هنگامی که وارد حرم می‌شوم و سلام می‌کنم پاسخ من داده می‌شود، لذا روزی شاگردانش را به حرم برده و سلام می‌دهد و به آنها می‌گوید که شما جواب سلام را شنیدید؟ و آنها می‌گویند: خیر! و لذا این عمل را دوباره انجام داده و هنگامی که شاگردان دوباره انکار می‌کنند می‌گوید که پس من اشتباه کردم. لذا آقای قاضی می‌گوید که فرق آقای شیخ رجبعلی و آن عالم این است که او فهمید که اشتباه کرده و شیخ رجبعلی نفهمیده! *احتمالاً منظور آقای قاضی این بوده است که شیخ امام زمان را ندیده و احتمالاً دچار نفس خود شده. ←

﴿ ۱) حال اگر این مطلب درست باشد تمام مسائلی که عرفا مطرح می‌کنند، اعم از شهود و غیره، زیر سؤال رفته؛ زیرا احتمال دارد که دچار نفس شده باشد. چون هنگامی که شخصی مثل شیخ رجبعلی دچار نفس شده پس برای دیگران نیز احتمال دارد!

﴿ ۲) چه اصلی وجود دارد که می‌توان به وسیله آن فهمید که مطلب دریافتی از طریق شهود یا مسائل دیگر جنبه نفسانی ندارد و حقیقی است، بدین معنا که از کجا می‌توان یقین کرد که اگر کسی امام زمان را دید یا مسائل شبیه به این دچار نفس نشده و هم چنین مسائلی که برخی از امام زمان نقل می‌کنند حقیقی باشد؟ برای مثال چندی است که سخنی از مرحوم آیه الله بهجت نقل شده است [که] ظهور امام زمان نزدیک است، و آقای بهجت فرموده بودند که دوست ایشان که با امام زمان ارتباط دارد از امام زمان سؤال کرده که ظهور چه وقت است و امام زمان فرموده اند که نزدیک است و پیرمردها هم می‌بینند، که من فایل صوتی آن را برای شما به پیوست فرستادم. آقای بهجت فرموده بودند که ایشان تا ظهور این شاء الله زنده هستند** در حالی که ایشان مرحوم شدند. ﴿ ۳) مدتی است که از طرف اهل عرفان در میان مردم شایع شده که ظهور امام زمان نزدیک است، در مورد این مطلب نیز کمی توضیح دهید.

جواب: ”هو العلیم. پاسخ سؤالات را در یک مجموعه به نحو اختصار به عرض می‌رسانم: انکشاف حقایق غیب نسبت به افراد مختلف درجات متفاوتی دارد و به عبارت دیگر کشف صور مثالیه مربوط به حوادث عالم ماده برای همه افراد یکسان نیست. زیرا براساس قانون سلسله اسباب همان طور که پدیده‌های این عالم به واسطه سلسله علل تحقق پیدا می‌کند و این سلسله علل مربوط به عالم مثال و بالاتر از آن می‌گردد، خود عالم مثال و حقایق بالاتر از آن که تعبیر به عالم ملکوت می‌شود نیز براساس اسباب و مسببات صورت خارجی پیدا می‌کند. بنابراین ممکن است فردی نسبت به صورتی از صور مثالیه اطلاع حاصل نماید در حالی که نسبت به سلسله علل آن و کیفیت حدوث بداء در آن پدیده جاهل باشد و براساس همان ادراک خویش مطلبی را مطرح کند در حالی که نمی‌داند آن مطلب تغییر خواهد کرد. و لذا می‌بینیم بسیاری از بزرگان در اخبار از غیب دچار اشتباه و خطا می‌شوند و این جانب خود از این گونه موارد بسیار دیده‌ام. و لذا به هر کسی که از این وقایع اخبار می‌دهد ولی خدا نمی‌توان گفت و در کلام ولی خدا اشتباه رخ نخواهد داد. و از اینجا استفاده می‌کنیم که مطالبی که آقای شیخ رجبعلی ادراک می‌کردند از آنجا که ولی خدا نبودند دچار خطا و تزلزل بوده است.“

﴿

* رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۲ و ۸۶.

تلمیذ: روایاتی در رابطه با مشاهده داریم که مثلاً: «امام برای کسی ظهور نمی‌کند! هر کسی ادعای رؤیت کرد تکذیبش کنید!»^۱ اما در مقام اثبات می‌بینیم کسانی مثل مرحوم بحرالعلوم یا همان حاج علی بغدادی یا علی بن مهزیار یا دیگران بودند [که حضرت را ملاقات کردند]: اینها را چگونه می‌توانیم جمع کنیم؟

استاد: ببینید، حضرت می‌گویند: «کسی که "ادعا" کند!» منظور حضرت در اینجا مقام اثبات است نه مقام ثبوت؛ یعنی کسی بیاید اعلان کند: «ای مردم بیاید، من حضرت را دیده‌ام!» معلوم می‌شود این مدّعی است. حضرت نفی ثبوت نمی‌کنند که کسی نمی‌تواند مرا ببیند، بلکه کسی ادعا بکند: «من دیدم!» بحرالعلوم که ادعا نمی‌کرد! قضیه‌اش روشن بود، می‌گفت: می‌خواهید قبول بکنید، می‌خواهید نکنید. اما آن کسی که مدّعی است، بلند می‌شود حرف می‌زند، اثبات می‌کند و در مقام اظهار است. حضرت می‌گویند: «نه، اگر باب این باز بشود، دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود؛ لذا بگویید که دروغ است.» کسی که حضرت را دید که نمی‌گوید: «من حضرت را دیدم» بلکه برای اهلش و برای خواص می‌گوید.

تلمیذ: قضیه‌ای نسبت به مرحوم آقا می‌گویند که در بالاسر حرم آقا علی بن موسی الرضا علیهما السلام حضرت را دیده‌اند، آیا صحیح است؟

استاد: شاید منظورتان این قضیه باشد که برای من در زمان طفولیت اتفاق افتاد

← ** رجوع شود به سایت آپارات، عنوان: «وعده نزدیکی ظهور توسط آیه‌الله بهجت: ظهور آن قدر نزدیک است [که] حتی پیرها هم می‌بینند.»

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶:

«و سَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ، أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السَّفِيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٌّ.» ترجمه:

«کسانی نزد شیعیان من خواهند آمد که مدّعی مشاهده امام هستند؛ بدانید هر که پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی دعوی مشاهده کند دروغگو و افتراء گو است.» (محقق)

که ... ۱.

تلمیذ: این با رؤیت اولیا چه نسبتی دارد؟ وقتی از مرحوم انصاری یا آقای حداد سؤال می‌کنند، می‌فرمایند: «کور است آن چشمی که هر صبح از خواب برخیزد و اولین نظرش به امام زمان نیفتد!»^۱ این رؤیت باطنی است؟
استاد: نه، منظور ایشان یک چیز دیگر است؛ منظور ایشان این است که «به هر چه می‌نگرم روی رُخت جلوه‌گر است!» منظور این است.

تلمیذ: منظور مقام ولایت است؟

استاد: بله. هر چه در عالم هست، ظهور آثار و افعال و نیات و کارهای اوست که دارد [انجام می‌شود]؛ [یعنی] به هر چه نگاه می‌کنم دارم تو را می‌بینم! این منظور آقای حداد است، نه اینکه هر کسی چشمش را [باز کند، ببیند] امام زمان دم در خانه‌اش ایستاده است! این [کلام اولیای الهی] بالاست.

تلمیذ: پس رؤیت ظاهری برای اینها دیگر نیست؟

استاد: چرا، اینها هم هست و عادی است؛ حتی غیر اولیا هم می‌بینند، اما تشخیص نمی‌دهند.

تلمیذ: یعنی چیزی نیست که بخواهند به عنوان کرامت نقل کنند!

استاد: نه خیر، اتفاقاً یک کتابی راجع به آقای حداد هست که طبع شده است.

۱. رجوع شود به نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، درس، خارج اصول فقه، جلسه ۳۴۶.

۲. روح مجرد، ص ۵۱۳:

«یک روز یک نفر از ایشان [مرحوم حداد] پرسید: «آیا شما خدمت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه مشرف شده‌اید؟!» فرمودند: «کور است هر چشمی که صبح از خواب بیدار شود و در اولین نظر نگاهش به امام زمان نیفتد.»

أقول: چقدر این جمله شبیه است به کلام مرحوم آیه‌الله حاج شیخ محمدجواد انصاری همدانی - قدس الله تربته - که چون از ایشان سؤال شد: «چه وقت انسان حضور صاحب الزمان می‌رسد؟!» فرمودند: «در وقتی که حضور و غیبتش برای انسان تفاوت نداشته باشد.»

تلمیذ: آقا سید علی [حداد] نوشته است.

استاد: آنجا این قضیه نوشته شده است:

ام‌مهدی، عیال آقای حداد^۱ می‌گفت: «تابستان بود. یک روز آقای حداد روی پشت‌بام بودند، رفتم بالا که شربت یا آبی ببرم. دیدم یک سیدی پیش ایشان نشسته و یک هاله‌ای از نور هست و دارند باهم صحبت می‌کنند. من نتوانستم جلو بروم، یعنی جرأت نکردم!

دوباره پایین آمدم. دفعه دوم باز وسوسه شدم و رفتم، دیدم این سید نشسته و دوباره نتوانستم بروم. دفعه سوم که رفتم دیدم نیست!»

نوشته بود:

یک دفعه ایشان آقای حداد را [به صحبت] گرفته بوده که: «این سید کیست؟» آقای حداد اول انکار کرده بودند: «نه، اشتباه می‌کنی!» ایشان گفته بود: «نمی‌کنم!» ایشان فرموده بودند: «حضرت اینجا بودند؛ اما تا وقتی زنده هستیم به کسی نگو!»

از این کارها می‌کردند.

تلمیذ: من یک سؤال اینجا دارم: چطور وقتی امام زمان بر مردم [جلوه می‌کند]

– حال یا مکاشفه و یا مشاهده – در هاله‌ای از نور می‌بینند و یک حالت انقلاب به آنها دست می‌دهد، ولی نسبت به ولی که ذاتاً و فعلاً و صفتاً فانی در خود امام زمان است، این حالت کمتر در آنها ایجاد می‌شود؟ این چه سرری دارد؟ در حالی که این برخوردها را ولی هم [با] خیلی‌ها دارد.

استاد: این اثرات خود حضرت است.

تلمیذ: یعنی خود حضرت بروز می‌دهند؟

استاد: بله، خودش بروز پیدا می‌کند.

تلمیذ: اگر نخواهند، بروز نمی‌دهند؟

۱. ایشان خیلی زن صافی بود.

استاد: نه، دست خود اوست.

تلمیذ: این [ارتباطی] به جنبه معرفت ندارد؟

استاد: نه خیر؛ حال اگر کسی خیلی معرفت داشته باشد، خیلی زیاد می بیند؟!

نه، این حرفها نیست.

تلمیذ: جنبه ابتهال و معرفتی که شخص نسبت به امام در حضور ایشان دارد،

[به چه مسئله ای برمی گردد]؟

استاد: به خود خصوصیت نفس کار دارد. اتفاقاً [ممکن است شخص] خیلی

هم نزدیک باشد، اما هاله ای نبیند! دلیل نمی شود که دیدن حضرت، [حتماً باید] توأم

با هاله ای از نور باشد؛ حتی ممکن است این قضیه دست خود امام هم نباشد! در

بعضی از حالات باشد، در بعضی نباشد؛ نه اینکه آن موقعی که هاله ای از نور دارد،

قوی تر است! نه، به خصوصیات نفسانی و ... برمی گردد. برای خیلی ها هم اتفاق

می افتد، دیده شده است که در بعضی از اوقات خاص برای خود اولیا هم بدون

اختیار، از نظر ظاهری فرق می کند.^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. قابل ذکر است که این مجلس در اینجا به پایان رسیده و سؤال و جوابهای مابعد از «نرم افزار

کیمیای سعادت، مجموعه پرسش و پاسخ» به صورت منتخب آورده شده است. (محقق)

سؤال و جواب

سؤال: فلسفه غیبت امام زمان علیه السلام چیست و چرا ما نمی‌توانیم به‌طور مستقیم با ایشان در ارتباط باشیم و ایشان نیز به‌طور مستقیم ما را هدایت کنند؟

جواب: «هو العلیم». پابندی به مبانی تشیع موجب اتصال انسان به آن حضرت و عدم پابندی باعث قطع ارتباط خواهد بود. امام زمان علیه السلام مثل سایر افراد نیست که برای اشراف و اطلاع از احوال فرد محتاج به ملاقات حضوری باشد، او از خود ما به ما نزدیک‌تر است! اگر ما مکتب و ضمیر خود را متوجه او گردانیم همان وقت اتصال برقرار است.»

* * *

سؤال: فلسفه غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف چیست؟

جواب: «هو العلیم». فلسفه غیبت رشد فکری و قلبی افراد برای حرکت به سوی خداست که به واسطه عدم دسترسی به امام علیه السلام و ابتلا به انواع فتنه‌ها و امتحانات، به این نقطه خواهند رسید و امید است که این مسئله هرچه زودتر تحقق یابد.»

* * *

سؤال: چگونه و با چه وسیله‌ای - ذکر، زیارت، عمل - می‌توان با ولی عصر حضرت بقیة الله الأعظم ارتباط برقرار کرد؟ لطفاً توضیح بفرمایید چگونه و از چه راه آسان‌تری - ذکر، دعا، زیارت - می‌توان راحت‌تر و ساده‌تر با امام زمان ارتباط معنوی پیدا کرد؟

جواب: «هو العلیم». انسان همیشه با امام زمان خود ارواحنا فداه مرتبط است ولی خود، این ارتباط را احساس نمی‌کند. امام زمان علیه السلام از خود ما به ما نزدیک‌تر است و او هیچ‌گاه از ما نخواسته است که برای عرض حاجت کاری انجام دهیم تا او را حضوراً مشاهده کنیم. آنچه از ما خواسته شده است قیام [به] وظیفه و تکلیف الهی است خواه موفق به زیارتش بشویم یا نشویم. بزرگان از این راه به مقصد

رسیده‌اند نه از این طرف و آن طرف رفتن و سر خود را به این امور غیر مفید گرم کردن.»

* * *

سؤال: با توجه به راه‌هایی که بزرگان برای دیدار آقا امام زمان علیه السلام گفته‌اند و ما خوانده‌ایم، بهترین توصیه و مطلبی خاص و راهگشا برای دیدار حضرتش را بیان فرمایید.

جواب: «هو العلیم». زیارت ظاهری چندان ضرورتی ندارد، بلکه باید به قلب و باطن آن حضرت راه پیدا نمود و طریق همان سیر و سلوک است.»

* * *

سؤال: شما در کتاب اسرار ملکوت خود فرموده‌اید که در یکی از دیدارهای با مرحوم حداد - رضوان الله تعالی علیه - شما از ایشان درخواست دستور و اذکاری برای دیدار امام زمان و تشرّف به محضر ایشان داشته‌اید و مرحوم حداد نیز به شما اذکار و برنامه‌ای داده بودند. ^۱ حال آیا شما می‌توانید آن اذکار و دستورات را در اختیار حقیر قرار دهید تا به محضر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مشرّف شوم؟

جواب: «هو العلیم». با عرض شرمندگی محذور دارم، و برای جنابعالی همان را می‌پسندم که برای خود پسندیدم.»

* * *

سؤال: توجه و عنایت خدای عزیز و قطب عالم امکان حضرت بقیة الله علیه السلام به سالک و غیر سالک هر کدام به چه شکلی است؟ در صورتی که ظاهراً تفاوتی ندارند.

جواب: «هو العلیم». امام زمان ارواحنا فداه امام همه عالم وجود است؛ چه سالک و غیر سالک، چه مؤمن و چه کافر، چه جماد و چه نبات و حیوان و همه ملائکه مقربین و مقدّس مخلوقه، و نسبت به هر کدام رعایت خاصی به خود او را دارد.»

* * *

سؤال: انسان چطور می‌تواند در همه حال امامش را ناظر بر خود ببیند و حضور ایشان را درک کند؟ لطفاً جواب کامل و دستور عملی به بنده بدهید.
جواب: «هو العلیم. مثل اینکه خدا را ناظر می‌بیند.»

* * *

سؤال: چگونه می‌توان انتظار را تبدیل به حضور نمود؟
جواب: «هو العلیم. با رعایت مبانی و دستورات سلوکی!»

* * *

سؤال: آیا امام مهدی علیه السلام نیز دوست دار و عاشقی همانند اویس قرنی خواهند داشت؟ و رابطه این موضوع با زمان ظهور امام چیست؟
جواب: «هو العلیم. امام مهدی علیه السلام قلب عالم وجود است و همچون مغناطیس همه شیفتگان را به سوی خود جذب می‌نماید و از همه اسرار وجود ما مطلع می‌باشد و چه بسا افرادی مانند اویس باشند که ارتباطی وثیق با او داشته باشند و ما از آن بی‌اطلاع باشیم.»

* * *

سؤال: من می‌خواهم درباره علائم آخر الزمان بیشتر مطالعه کنم. کدام کتاب کامل و صحیح است؟
جواب: «هو العلیم. روایتی که مرحوم والد در کتاب معاد شناسی آورده‌اند درباره سلمان از سایر موارد بهتر است.»^۱

* * *

سؤال: آیا نسبت به علائم ظهور امام عصر که در روایت‌ها از قول معصومین علیهم السلام آمده می‌توان اتکاء کرد یا خیر؟ آیا شما مقاله و یا سخنرانی‌هایی در این باره

۱. رجوع شود به معاد شناسی، ج ۴، ص ۸-۲۳.

علی الخصوص علائم ظهور امام عصر عجل الله فرجه گفته‌اید و یا نوشته‌اید؟ آیا [درباره] الفاضلی مانند سید خراسانی، سید یمانی، سفیانی، نظری دارید؟

جواب: «هو العلیم». به‌طور کلی افرادی که در این مسئله اظهار نظر کرده‌اند عموماً بر اساس توهم و تخیلاتشان بوده است و آنها که بر حقیقت امر واقف بودند سخنی بر زبان نیاورده‌اند، بهتر است انسان به‌جای پرداختن به این امور به اصلاح نفس خویش پردازد.»

* * *

سؤال: (۱) به نظر شما ظهور امام زمان بسیار نزدیک است یا نه؟
(۲) از شما خواهش می‌کنم اگر مطلبی در مورد زمان یا میزان نزدیک بودن ظهور امام زمان عجل الله فرجه از علامه طهرانی یا حضرت سید هاشم حداد به یاد دارید بیان فرمایید.

جواب: «هو العلیم».

(۱) بنده اطلاعی از زمان ظهور ندارم ولی شواهد و قرائن حکایت از نزدیک بودن می‌کند.

(۲) بنده از مرحوم والد - قدس سره - شنیده‌ام که می‌فرمودند: نزدیک است.»

* * *

سؤال: لطفاً درباره ظهور صغری توضیح فرمایید.

جواب: «هو العلیم». ظهور صغری هیچ مستندی ندارد.»^۱

۱. مؤلف محترم - قدس سره - در تعلیقه کتاب *سر الفتنوح ناظر بر پرواز روح*، ص ۱۰۳ می‌فرماید: «اینکه مرحوم حاج ملا آقا جان درباره ظهور و تعیین تاریخ ظهور صغری و سپس ظهور کبری این چنین با صراحت تکلم می‌کند، و تبدل حالات و تغیر اطوار مردم و زمانه را دلیل بر پیدایش استعداد و فراهم شدن بستر ظهور دانسته‌اند، ناشی از توهم و تخیلات و حدس و گمان است و هیچ مستند و پایه علمی ندارد؛ هم‌چنان که از لحن گفتار پیدا است.»

﴿اولاً: باید از ایشان سؤال نمود به چه دلیل سنه ۱۳۴۰ را شما مبدأ ظهور قرار داده‌اید؟ شاید ده سال زودتر و یا بیست سال دیرتر از این تاریخ، مقرر شده باشد؛ و به صرف یک تغییر در یک برهه از زمان انسان نمی‌تواند به ضرس قاطع حکم به مسئله‌ای بس مهم، آن هم مسئله‌ای که مربوط به امور امام معصوم علیه السلام است، بنماید.

ثانیاً: اینکه برای ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه باید زمینه و بستر گرایش مردم و پذیرش آنها آماده گردد، امری بدیهی و ضروری است که حتی عوام هم به این نکته واقفند و نیازی به کشف سرّ و علم غیب و امور خارق عادات ندارد؛ اما انطباق مسئله ظهور بر مسئله غیبت و طبیعتاً تعیین مدت ظهور صغری و سپس ظهور کبری هیچ مدرک و اساسی ندارد؛ چنانچه هم اکنون ملاحظه می‌گردد از زمان تعیین ظهور صغری تا این زمان بیش از نود سال می‌گذرد و هنوز حضرت ظهور نکرده‌اند، درحالی که مدت زمان غیبت صغری حدود هفتاد و پنج سال بود؛ و از کجا معلوم که تا سیصد سال یا بیشتر ظهور حضرت تحقق پیدا کند؟!»

متأسفانه ما این درد بی‌درمان را در طول تاریخ غیبت حضرت به‌طور مستمر داشته‌ایم و هر از چند گاهی افرادی با ادعای پوشالی و وعده‌های توخالی و عوام‌فریبانه به نقل این‌گونه از اوهام و توهمات دست زده‌اند و چند صباحی گروهی از عوام الناس را با این ترهات دل‌خوش و مشغول داشته‌اند، و پس از کشف دروغ و عدم صحّت گفتار با توسّل بر تأویلات و توجیهات سخیفه و حصول بداء در قضاء و قدر الهی از هجمه اعتراضات و نکوهش‌ها نسبت به خود کاسته‌اند، و این بنده خود نیز در طول حیات خویش بارها این‌گونه خزعبلات را از افراد مورد وثوق و اعتماد جامعه روحانیت شنیده و تجربه کرده و به کذب و عدم انطباق آنها با واقع یقین حاصل نموده‌ام. در اینجا بنده متذکر می‌شوم: شکی ندارم که اطلاع بر غیب مکنون و سرّ مستور الهی و زمان ظهور حجت پروردگار، حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نه تنها بر خود نفس مطهر آن بزرگوار روشن و آشکار است، بلکه بر نفوس صافیه و مطهره و متصله اولیای الهی که به نفس قدسی امام زمان علیه السلام پیوند وثیق و اتحاد عینی پیدا کرده‌اند، واضح و روشن است، ولی آنها در مقام کتمان سرّ، لب به این‌گونه مطالب نمی‌گشایند و آنان که از این رتبه و مقام، محروم و بی‌نصیب‌اند و خبری از حقایق عالم ملکوت و بالاتر از آن را ندارند، به این سخنان تفوه می‌نمایند. آخر ما را چه شده است که به‌جای دعوت مردم به تزکیه و تربیت و اتصال باطنی به نفس مطهر ولی حیّ، آنها را با این اکاذیب دل‌خوش و مشغول می‌نماییم و پس از کشف خلاف موجب بی‌اعتمادی و سلب اعتقاد آنان می‌گردیم؟!»

سؤال: این مطلب که گفته می‌شود ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه در روز جمعه است آیا لازمه‌اش این است که در مابقی ایام هفته منتظر ظهور ایشان نباشیم و از این جمعه تا جمعه آینده صبر کنیم؟

جواب: «هو العلیم». گرچه ظهور در جمعه است^۱ ولی مقدمات آن در خود

هفته است.»

* * *

سؤال: آیا در زمان ظهور امام زمان علیه السلام سلاح‌های امروزی مانند بمب و تفنگ و سلاح‌های پیشرفته عجیب همه از کار می‌افتند و شمشیر جایگزین می‌شود؟ می‌گویند قیام امام زمان «بالسیف» است،^۲ [آیا] منظور از سیف همین شمشیر است؟ قیام و جهاد حضرت چگونه است؟

جواب: «هو العلیم». پاسخ این سؤال مشکل است، زیرا ما نمی‌دانیم که تصرف امام علیه السلام چگونه است. آنچه از مضمون احادیث استفاده می‌شود این است که علوم زمان امام علیه السلام به واسطه تدبیر آن حضرت بیست و پنج برابر مضاعف می‌گردد.^۳

* * *

سؤال: آیا با ظهور امام زمان علیه السلام همه انسان‌هایی که طالب هستند عارف و فانی در ذات خدا می‌شوند؟

جواب: «هو العلیم. إن شاء الله.»

* * *

۱. الخصال، ج ۲، ص ۳۹۴.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۵۴؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۷.

۳. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱.

«عَنْ أَبِي بَانَ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ جُزْأً، فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرَّسُلُ جُزْأً؛ فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْجُزْأَيْنِ، فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ أَخْرَجَ الْحَمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ جُزْأً.»

سؤال: دجال کیست؟ آیا همان شیطان یا ابلیس است یا یک شخص دیگر؟ آیا به دنیا آمده است یا هنوز نه؟ آیا این گفته صحت دارد که در زمان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نوزادی به دنیا می‌آید که در گهواره سخن گفته، که همان دجال است؟

جواب: «هو العلیم». دجال فردی است غیر از شیطان و معلوم نیست که هنوز به دنیا آمده است یا خیر.»

* * *

سؤال: بعضی می‌گویند دجال آخرالزمان مردی است که شش ماه حکومت می‌کند که ادعاهایی دارد، و بعضی می‌گویند ماهواره است، و [طبق] قول بعضی‌ها امریکا است. می‌شود شما در این باره توضیحی دهید؟

جواب: «هو العلیم». دجال ظاهراً فرد خارجی است و اینها همه توجیه بدون دلیل است.»^۱

۱. نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۸ ه.ق، جلسه ۳: «راجع به دجال روایات عجیبی داریم. حال ما اصلاً کار نداریم که دجال چه موجودی است، آیا شخص است [یا یک جریان است]؟ بعضی می‌گویند: «جنبه سمبلیکی دارد و حکایت از یک جریان فاسد و منحرفی می‌کند، و وجود خارجی ندارد.» ولی نه، این طور نیست. طبق روایاتی که کم هم نیست، وجود او وجود خارجی است؛ یعنی فردی است که دارای همین فکر و همین مسائل است و خصوصیات فیزیکی سایر افراد را دارد. حال به این مسئله کار نداریم. صحبت در این است که در روایت داریم:

وقتی دجال قبل از ظهور حضرت برای جلب افراد و اطرافیان و بستگان خود ندا می‌دهد، آنهایی که در دلشان غرض و مرض است و نور بصیرت و حقیقت در دل آنها به خاموشی گراییده است، به دنبال این ندا حرکت می‌کنند و می‌آیند.*

ندا هم نه این است که: «أیُّهَا النَّاسُ بیایید پیش من!» نه، این ندا نیست؛ بلکه ندایی است، یعنی جریانی است که مطلبی را عرضه می‌کند و مسئله‌ای را مطرح می‌کند که در طرح آن نظریه و آن

سؤال: آیا غربی‌ها درست می‌گویند که حضرت عیسی نمرده و مانند امام زمان ما، زمانی ظهور می‌کنند؟

جواب: «هو العلیم». این ادعا را اسلام نموده است و غربی‌ها مدعی قتل حضرت عیسی می‌باشند.^۱

* * *

سؤال (۱): بعد از شهادت امام مهدی علیه السلام چه می‌شود؟
 (۲) چه کسی حضرت را دفن می‌کند؟ با توجه به اینکه امام را فقط امام باید دفن نماید.

جواب: «هو العلیم».

(۱) ظاهراً فرزندان حضرت به حکومت ادامه خواهند داد.^۲

مطلب، آنهایی که در دل غرض و مرض دارند و روزه‌ها برای آنها مسدود شده است، آنها به این جریان تمایل پیدا می‌کنند و می‌آیند. این جریان برای آنها قابل قبول است، و خود را با این جریان همگون می‌بینند و هم‌سنخ مشاهده می‌کنند و حرکت می‌کنند و به دور او جمع می‌شوند. و بعد جریان دیگری پیش می‌آید و ندای دیگری می‌آید که آن ندا، مؤمنین را به سمت خود می‌کشاند.»

* رجوع شود به کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۶.

۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۷ و ۱۵۸:

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾.

هم‌چنین رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۵۸ و ج ۲، ص ۲۷۰ و ۲۷۱؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۳۹؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۰۲.

۲. رجوع شود به کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۸؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۲۸۰. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۵-۱۴۸.

(۲) این مسئله از اسرار است و ما را بدان راه نیست.»

* * *

سؤال: آیا همین‌که به رجعت ائمه علیهم‌السلام اعتقاد داریم کافی است یا اینکه باید نسبت به این قضیه علم و معرفت پیدا کنیم؟ لطفاً اگر امکان دارد شما برایمان توضیح دهید. چه کتابی را معرفی می‌فرمایید برای کسب معرفت نسبت به رجعت ائمه علیهم‌السلام؟

جواب: «هو العلیم. اعتقاد فی الجملة کفایت می‌کند و نیازی به تفحص و دقت زیاد نیست، زیرا در خصوصیات آن موارد اختلاف بسیار است.»

* * *

سؤال: آیا امام زمان علیه‌السلام ازدواج کرده و همسر و فرزند دارند؟ و آیا همسر و فرزند آن حضرت مانند خود حضرت عمر طولانی دارند؟

جواب: «هو العلیم. بلی؛^۱ عمر فرزندان آن حضرت مانند خود ایشان نیست.»

* * *

سؤال: خواهشمندم در مورد صحت و سقم جزیره خضراء مرحوم مجلسی توضیح بفرمایید [که] تا چه اندازه می‌توان به آن استناد کرد؟

جواب: «هو العلیم، باطل است.»^۲

۱. رجوع شود به الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۶۲؛ قصص الأنبياء علیهم‌السلام، راوندی، ص ۸۰؛ جمال الأسبوع، ص ۵۰۳ و ۵۱۲.

۲. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۹۸:

«از جمله مسائل تخیلیه و افسانه‌های ساخته درباره وجود حضرت قائم آل محمد - عجل الله تعالی فرجه الشریف - داستان بحر أبيض، و جزیره خضراء و مثلث برمودا می‌باشد که بدون هیچ مدرک معتبری در سر زبان‌ها افتاده است، و بر بالای منابع مطالبی از آن به میان آمده است، حتی در کتب مسائلی عنوان شده است که همه آنها خالی از حقیقت می‌باشد.»

* * *

سؤال: چرا بزرگان می‌فرمایند برای سلامتی امام زمان صدقه بدهید؟ مگر آن

⇐ جزیره خضراء - که غالباً جزیره‌ها خضراء هستند (سرسبز از درخت و گیاه) - اولاً در مغرب اندلس محلّ مهدی، خلیفه فاطمیین بوده است که اینک در زیر آب فرو رفته است. جزیره خضراء محلّ مهدی بوده و بعداً به آن کلمه قائم را افزودند و شد: محلّ مهدی قائم، و بعداً گفتند لابد مهدی باید زن داشته باشد زیرا امکان ندارد امام زمان به سنت پیغمبر عمل نکند، و آن فرزندان هم فرزندانمان دارند و هَلُمَّ جَرّاً.

مثلاً برمودا خلیجی است که در تحت آن معدن مغناطیس متحرک وجود دارد، و هر کشتی و احياناً هر هواپیما از آنجا عبور کند آن را به خود جذب می‌کند. چه کسی گفته است که آنجا جزیره‌ای است محلّ اقامت حضرت؟! امروز با ماهواره‌ها تمام نقاط زمین را عکس برداری کرده‌اند و حتی در ایران گفته‌اند: چند دریاچه وجود دارد که در نقشه جغرافیایی موجود نیست، و بعضی گفته‌اند: امکان دارد سدّهایی بوده باشد که جدیداً إحداث شده و به صورت دریاچه درآمده است.

و چرا جزیره خضراء در مثلث برمودا کشتی‌ها و طیاره‌ها را ساقط کند و غرق نماید گرچه همه سرنشینان آن مشرک بوده باشند؟! مگر امام زمان مرکز عدل و کانون رحمت نیست؟! و بدون اتمام حجّت و اقامه برهان حتی کفّار حربی را نمی‌کشد تا چه رسد به مستضعفان!

آیا امام زمان این آیه را نخوانده است: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾؛* «ابداً دأب و دیدن ما آن نیست که عذاب کنیم مگر زمانی که رسولی را بفرستیم و حجّت را تمام نماییم.» امروزه بسیاری از ظهور حضرت در هراس هستند. می‌گویند: «چون وی ظهور کند ما را می‌کشد.» این عقیده افسانه‌ای است باطل! او تا حجّت را بر فرد فرد مردم تمام نکند کسی را نمی‌کشد. او دوست را نمی‌کشد، او منکر و معاند و دشمن را می‌کشد. پس چرا ما از وی و از ظهور وی گریزان باشیم؟! ما در انتظار فرج هستیم تا یک نظر مرحمت بفرماید و جان و روح و نفس ما را زنده و شاد و شاداب و سرشار از عشق خدایی کند!

داستان جزیره خضراء را مجلسی در بحار الأنوار** نه در ضمن اصول معتبره و روایات وارده از آن اصول آورده، بلکه تصریح می‌کند که چون من برای صحت آن سندی نیافتم در بابی علی‌حده به عنوان اشیاء یافت شده بدون سند ذکر کرده‌ام...»

* سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۵.

** بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۵۹.

حضرت محتاج صدقه ما است و آیا منظور سلامتی ظاهری است؟
 جواب: «هو العلیم. امام علیه السلام مانند ما دچار مرض و شدت می‌شود و
 از این نظر صدقه می‌تواند دفع آن را بنماید.»

* * *

سؤال: آیا وجود مبارک امام زمان عجل الله تعالی فرجه دچار بیماری می‌شوند؟ آیا
 برای درمان ایشان به پزشک مراجعه می‌کنند یا به نحو دیگری خود را درمان می‌نمایند؟
 جواب: «هو العلیم. ما اطلاعی در این امور نداریم، آن کسی که ۱۳۰۰ سال در
 قید حیات است قطعاً با داروهایی که ما مصرف می‌کنیم نخواهد بود.»

* * *

سؤال: آیا دستخط منسوب به امام زمان ارواحنا فداه با متن: «أنا المهدی
 المنتظر أقمّت الصلاة فی مسجدک و أکلت مما أکلتکم و دَعَوْتُ لَکُم فَادْعُوا لِي بِالْفَرَجِ»
 که ادعا می‌شود در تاریخ ۱۲ محرم الحرام ۱۴۰۴ در صندوق نذورات مسجد سیده
 نرجس علیها السلام در شهر جباع در کشور لبنان یافت شده صحت دارد؟ دلایل رد
 یا قبول یا تردید دستخط مذکور را بیان نمایید.

جواب: «هو العلیم. اینها همه مجعول و خرافات است.»

* * *

سؤال: اسم امام زمان را هنوز هم نباید بیاوریم؟ (م ح م د)

جواب: «هو العلیم، خیر.»^۱

* * *

سؤال: آیا شما مسجد جمکران را قبول دارید؟

جواب: «هو العلیم. در اینکه خود مسجد مورد نظر حضرت می‌باشد بزرگان

۱. رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸ و ۳۳۲ و ۳۳۳؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۲.

تأیید کرده‌اند^۱ و اما امروزه قدری غلو و إغراق در آن دیده می‌شود.»

* * *

سؤال: احتراماً به استحضار می‌رساند اخیراً در برخی سایت‌ها، مصاحبه‌هایی انجام شده است مبنی بر اینکه مسجد مقدس جمکران مانند بقیه مساجد است و هیچ تقدس خاصی ندارد. این اقدام انجام شده که در آستانه نیمه شعبان المعظم، میلاد موفور السرور حضرت امام زمان علیه السلام، احتمالاً با هدف کم‌رنگ‌تر کردن مراسم نیمه شعبان انجام شده است، ما را بر آن کرد تا با استفتاء از حضرت تعالی، نظر مبارکتان را نسبت به اعتبار این مسجد جویا شویم.

جواب: «هو العلیم. البته مسجد جمکران به جهت انتساب به بقیه الله الأعظم ارواحنا فداه دارای مزیتی خاص می‌باشد؛^۲ اما نکته مهم این است که خدای ناکرده اهتمام به زیارت آن، زیارت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها را تحت الشعاع قرار ندهد! هرچه هست زیارت آن بانوی معظمه است و آن باید تحت الشعاع زیارت حضرت واقع شود.»

* * *

سؤال: رفتن به جمکران در شب‌های چهارشنبه آیا سند و موضوعیت دارد؟ کسانی هستند که شب‌های چهارشنبه با این دلیل که مقام امام زمان علیه السلام بالاتر است مستقیماً از طهران و شهرستان‌ها به جمکران می‌روند و به حرم حضرت معصومه سلام الله علیها مشرف نمی‌شوند. آیا عمل آنها صحیح است؟

جواب: «هو العلیم. صد درصد عمل آنها باطل است. برای آمدن به قم فقط و فقط باید به نیت زیارت بی‌بی حضرت معصومه علیها السلام باشد.»

۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۲۹۱.

۲. رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۲۳۰ - ۲۳۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۳۲ و ۴۴۷؛

جنة المأوی، ص ۵۴ - ۵۹؛ نجم الثاقب، ج ۲، ص ۴۵۴ - ۴۵۸.

سؤال: در جلد پانزدهم امام شناسی ایشان فرمودند که امیرالمومنین از همه ائمه - به استثنای حضرت حجّت - بالاتر بوده‌اند.^۱ منظور ایشان چیست و چگونه اثبات می‌شود و چه چیزی در کیفیت ادراک [و] علم ائمه تأثیر دارد که باعث می‌شود بعضی از بعضی دیگر بالاتر باشند؟

جواب: «هو العلیم». مقصود از بالاتر بودن، مجلای ظهور اسماء کلیه حق بودن است. یعنی امام زمان ارواحنا فداه از جهت ابراز و اظهار اسماء کلیه حق از سایر ائمه علیهم السّلام سعه بیشتری را حائز می‌باشند.^۲

* * *

سؤال: حضرت مرحوم علامه در کتاب امام شناسی جلد ۳، ص ۳۲، می‌فرمایند: «متابعت از دستورات پیامبر یا امامی که مرده است، پیروی از خواسته‌های نفس و امیال شخصی است که آنها را پسندیده و به هر طور که نفسش بخواهد تفسیر و تأویل می‌کند و سپس بدان عمل می‌نماید، ولی متابعت از امام زنده حقیقتاً تبعیت از حق است.» با توجه به این مطلب، هم‌اکنون که امام زمان ما در غیبت هستند، ما بر اساس دستورات پیامبر و یا امامانی عمل می‌کنیم که از دار دنیا رحلت کرده‌اند و دسترسی به تبعیت از امام حی نداریم.

(۱) وضعیت ما چگونه است؟ (۲) آیا اطاعت از فرد بصیر همانند اطاعت از امام حی است؟ (۳) مگر فرد بصیر متابعت از دستورات امامان گذشته نمی‌کند؟
جواب: «هو العلیم».

(۱) همین که خود را در پیشگاه امام حی علیه السّلام بینداریم، نفس این مسئله متابعت از اوست.

(۲) متابعت از ولی الهی که به مقام فنای ذاتی و بقاء بالله رسیده باشد، مانند

۱. امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸۷.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ص ۲۸۴.

متابعت از امام حیّ علیه السّلام است.
(۳) پاسخ در بالا داده شد.

* * *

سؤال: (۱) در بین عموم مردم شایع است که وقتی نام مبارک حضرت بقیّة الله امام زمان علیه السّلام با لقب «قائم» برده می شود برخاسته و دست خود را بر سر خود می گذارند. آیا عمل برخاستن و دست روی سر گذاشتن صحیح و دارای منشأ روایی است؟

(۲) در عبارتی از دعای عهد وارد است: «اللّٰهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ... مِنَ الصَّلَوَاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ وَ مَا أَحْصَاهُ عِلْمُهُ وَ أَحَاطَ بِهِ كِتَابُهُ»^۱ [و] در نسخه بدل «و ما أحصاه كتابه و أحاط به علمه»^۲ آمده است؛ به نظر حضرت تعالی کدام عبارت صحیح و یا أصحّ می باشد؟ و آیا برای خواننده دعا فرقی هم می کند، یا اینکه توجه و دقت لازم نیست؟

جواب: «هو العليم».

(۱) آنچه که مسلم است برخاستن هنگام استماع این لقب مبارک در سیره ائمه علیهم السّلام و اولیای خدا بوده است،^۳ ولی دست بر سر گذاشتن مسئله دیگری است.
(۲) تفاوتی ندارد.

* * *

سؤال: (۱) آیا این مسئله که هر وقت نام امام زمان را می شنویم می بایست به احترام قیام کنیم صحیح است؟ در دعای سلامتی حضرت و دعای عهد چگونه؟

۱. مصباح الزائر، ص ۴۵۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۲۸۵، به نقل از کتاب العتیق الغروی؛ المزار الكبير، ابن مشهدی، ص ۶۶۴، با قدری اختلاف.

۳. رجوع شود به إلزام الناصب، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲) آیا در پایان دعای عهد که سه بار «العجل، العجل، یا مولانا یا صاحب الزمان» می‌خوانند جزو دعاست و اگر هست آیا موقع خواندن باید دست راست را بر پای راست زد؟ (در مفاتیح آمده.)

جواب: «هو العلیم».

۱) الزامی نیست.

۲) بله، بهتر است که دست را بر پای راست زد.^۱

* * *

سؤال: آیا زیارت ناحیه مقدسه از طرف امام زمان علیه السلام است یا نه؟ یک جا خواندم که اشکال دارد.

جواب: «هو العلیم» قطعاً از ناحیه حضرت است.^۲

* * *

سؤال: آیا سند دعای ندبه صحیح است؟

جواب: «هو العلیم؛ بلی، صحیح است».^۳

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. المزار الكبير، ابن مشهدی، ص ۶۶۵ و ۶۶۶.

۲. رجوع شود به المزار الكبير، ابن مشهدی، ص ۴۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۱۷، به نقل از المزار، شیخ مفید.

۳. رجوع شود به المزار الكبير، ابن مشهدی، ص ۵۷۳.

فہارسِ عالمہ

آیات
روایات
اشعار و کلمات مشورہ
اشخاص
کتب
اماکن قبائل و فرق
منابع و مصادر

فهرست آیات^۱

البقرة (۲)

صفحه	رقم آیه	آیه
.۴۷*	۵۵	﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً...﴾
.۴۷*	۵۶	﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾
.۱۸۶	۱۸۴	﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾

النساء (۴)

.۱۱۸	۳۴	﴿الرِّجَالُ قَوُّمُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾
.۲۲۵، ۲۲۴	۶۵	﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ...﴾
.۳۱۱*	۱۵۷	﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ...﴾
.۳۱۱*	۱۵۸	﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾

الأعراف (۷)

.۴۵	۱۴۳	﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا﴾
-----	-----	---

۱. علامت: «*» برای مواردی که در پاورقی آمده لحاظ گردیده است.

.۴۷*، ۴۵	۱۵۵	﴿وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا﴾
.۲۶۴*	۱۸۷	﴿لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوتِ وَالْأَرْضِ...﴾
.۱۹۹	۱۸۸	﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾

(۸) الأنفال

.۲۲۳*	۳۴	﴿إِن أَوْلِيَاءُوهُ إِلَّا الْمُتَّفُونَ﴾
-------	----	---

(۹) التوبة

.۲۲۳	۲۴	﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ...﴾
------	----	---

(۱۱) هود

.۲۸۵*	۸۶	﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾
-------	----	------------------------------------

(۱۷) الإسراء

.۳۱۳*	۱۵	﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾
-------	----	---

(۱۹) مريم

.۲۵۱	۳۰	﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ﴾
------	----	---

.۲۵۲	۳۱	﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ﴾
------	----	--

(۲۷) النمل

.۲۰۰*	۴۰	﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ...﴾
-------	----	---

الرّوم (۳۰)

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا...﴾ ۲۱ .۲۵۰*

الأحزاب (۳۳)

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا...﴾ ۳۶ .۲۲۳

محمّد (۴۷)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ ۷ .۲۲۸*

الحشر (۵۹)

﴿هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ ۲۴ .۲۳۷

فهرست روایات

- أَبْطَلُ مَا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَاسْتَقْبَلَ النَّاسَ بِالْعَدْلِ، وَ... (امام باقر عليه السلام) * ٢٥٤.
- إِذَا خَرَجَ يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَكِتَابٍ جَدِيدٍ وَسُنَّةٍ... (امام باقر عليه السلام) * ٢٥٣.
- إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ؛ فَجَمَعَ... (امام باقر عليه السلام) * ٢٣، ٣٣، ٢٧٦.
- إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ... فَتَمَّ بِهِ إِيْمَانُهُمْ وَكَمَّلَ بِهِ عَقْلَهُمْ (امام باقر عليه السلام) * ٢٣.
- اسْتَخْلَفَهُ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ (امام زمان عليه السلام) ١٦١، ١٦٨.
- اسْتَفْتَحُوا بِكِتَابِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ إِمَامٌ مُشْفِقٌ، وَهَادٍ مُرْشِدٌ... (امير المؤمنين عليه السلام) * ٢٢١.
- أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ٢٧٦، ٢٧٧.
- أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ (امير المؤمنين عليه السلام) * ٢٧٦.
- الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي، وَلَوْ لَا الْأَمَلُ مَا أَرْضَعَتْ... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) * ٤٤.
- إِنَّ أَبْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ رَجُلٌ قَمَشَ عِلْمًا مِنْ... (امير المؤمنين عليه السلام) * ٢٢٠.
- إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَزُورَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ يَهْدِيهِ الزِّيَارَةَ مِنْ... (امام باقر عليه السلام) * ٢٠٣.
- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرَادَ أَنْ يَرَانِي قَتِيلًا (امام حسين عليه السلام) ٢٢٥.
- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرَادَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا (امام حسين عليه السلام) ٢٢٦.
- أَنْ تَكْتُبَنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ، الْمَبْرُورِ حُجَّتِهِمْ... ١٨٠.
- أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَأَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَأَخْرَجْنَا مُحَمَّدًا (امام صادق عليه السلام) ٢٨٣.
- أَوْثَمُ عَلَى، ثُمَّ الْحَسَنُ... [ثُمَّ الْقَائِمُ] اسْمُهُ... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ٢٦٠، ٢٦٨.

- اَيْتُونِي بَدْوَاةٍ وَ قِرطَاسٍ اُكْتُبُ لَكُمْ شَيْئًا لَا ... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ٢٠١.
- بِسِيرَةٍ مَا سَارَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى يُظْهَرَ الْإِسْلَامَ (امام باقر عليه السلام) * ٢٥٤.
- ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِيْنَةً، وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ، أَنَّهُ لَا يَبِيْعُ ... (اميرالمؤمنين عليه السلام) * ٢٢٠.
- سُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظْهَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ... (امام صادق عليه السلام) * ١٨٨.
- السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ ... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ٢٠٧.
- سَمَاءُ رَعَاكَ النَّاسِ عَالِيًا وَ لَمْ يَكُنْ فِي الْعِلْمِ يَوْمًا سَالِيًا ... (اميرالمؤمنين عليه السلام) * ٢٢١.
- شَيْطَانِي أَسْلَمَ بِيَدِي (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ٢٤٨.
- عَبْدِي أَطْعَمَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي؛ أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ ... (حديث قدسي) ٢١٦.
- العَجَل، العَجَل، يَا مَوْلَانَا يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ (امام صادق عليه السلام) ٣١٨.
- العِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عِشْرُونَ جُزْأً، فَجَمِيعٌ مَا جَاءَتْ بِهِ ... (امام صادق عليه السلام) * ٣٠٩.
- عِنْدَ فَنَاءِ الصَّبْرِ يَأْتِي الْفَرْجُ (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) * ٧٣.
- فَأَنَا السَّبْطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي (امام حسين عليه السلام) * ١١١.
- فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ، وَ لَا تُوصِلُنِي إِلَى ... (امام زمان عليه السلام) ١٤٥.
- فَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ النَّبِيَّ قِيلَ لَهُ ... (امام رضا عليه السلام) * ٢٦٤.
- فَلَا تَكْفُؤُوا عَنِ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَلٍ؛ فَإِنِّي ... (اميرالمؤمنين عليه السلام) * ٢١٣.
- لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ (اميرالمؤمنين عليه السلام) ٢٣٦، ٢٣٨، ٢٦٣.
- لَا تُطَيِّقُونَ وَ أَنْحَازُوا عَنِّي لِأَشِيرَ إِلَيَّ بَعْضُكُمْ فَإِنْ ... (امام حسين عليه السلام) * ٤٨.
- لَا يَعْتَدِرُ مِمَّا لَا يَعْلَمُ فَيَسْلَمَ، وَ لَا يَعْضُ عَلَى الْعِلْمِ ... (اميرالمؤمنين عليه السلام) * ٢٢١.
- لَا يَزَالُ يَتَقَرَّبُ عَبْدِي إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أَكُونَ سَمِعَهُ ... (حديث قدسي) ٢١٧.
- اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِيهَا تَقْضِي وَ تُقَدِّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتَمِ وَ ... ١٨٠.
- اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ إِلَى كِتَابِكَ وَ الْقَائِمَ بِدِينِكَ (امام زمان عليه السلام) ١٦٧.
- اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ ... (امام صادق عليه السلام) ٣١٧.
- لَوْ قَدْ خَرَجَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ ... يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ سُنَّةٍ ... (امام باقر عليه السلام) * ٢٥٣.
- لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ (امام صادق عليه السلام) ٢٣٦.
- لَوْ لَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا ٢٦٣، ٢٣٦.
- لَيْسَ شَيْءٌ يُخْرِجُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِلَّا بُدِيَ بِرَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ ... (امام صادق عليه السلام) * ٢٨٥.

- مَكَّنْ لَهُ دِينَهُ الَّذِي ... يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ ... (امام زمان علیه السلام) ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۱.
- مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمَوْتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ، وَ لَا ... (امام باقر علیه السلام) *۲۳۲.
- المؤمنُ كَيْسٌ (امیرالمؤمنین علیه السلام) ۹۵.
- نَحْنُ صَنَائِعُ اللَّهِ وَ الْحَلَقُ بَعْدَ صَنَائِعِ لَنَا (امام صادق علیه السلام) ۱۹۹.
- نَزَّلُونَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَ قَوْلُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ (امام صادق علیه السلام) ۱۹۹.
- نَعَمْ، وَ ذَلِكَ أَنَّ عَلِيًّا سَارَ بِالْمَنِّ وَ الْكُفِّ، لِأَنَّهُ عَلِمَ ... (امام صادق علیه السلام) *۲۵۴.
- وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِهَا تَحْتَ أَفْلَاقِهَا ... (امیرالمؤمنین علیه السلام) *۷۶.
- وَ إِنَّ الثَّانِيَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي يَغِيبُ حَتَّى لَا يُرَى ... (رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم) *۲۵۳.
- وَ بِجَرْدِ الْحَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحِقُونِي (امام حسين علیه السلام) ۱۱۱.
- وَ سَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ، أَلَا فَمَنْ ... (امام زمان علیه السلام) *۹۱، ۱۴۶، *۳۰۰.
- وَ لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي (امام صادق علیه السلام) *۱۹۲، ۲۳۱.
- وَ مَا أَحْصَاهُ كِتَابُهُ وَ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ (امام صادق علیه السلام) ۳۱۷.
- يَأْتِي بِدِينٍ جَدِيدٍ ۲۵۳.
- يَصْنَعُ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ كَمَا ... (امام صادق علیه السلام) *۲۵۳.
- يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا (امام صادق علیه السلام) *۲۷۳، *۲۷۴.

فهرست اشعار

- .۷۸* از دیده برفت خون ز دل نیز بلی (جامی)
- .۷۸* افسوس که دلبر پسندیده برفت (جامی)
- .۳۱* به طواف کعبه رفتم به حرم رَهَم ندادند (عراقی)
- .۹۵* جنگ هفتاد و دو ملّت همه را عذر بنه (حافظ)
- .۱۲۷ حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أَبْقَى عَلَيكَ بِهَا (حافظ ابراهیم)
- .۳۵* دلا خوبان دلِ خونین پسندند (باباطاهر عریان)
- .۷۵ ذات نیافته از هستی بخش (جامی)
- .۳۵* ره چنان رو که رهروان رفتند (شاه نعمت الله ولی)
- .۹۵* عشق، حقیقی است مجازی مگیر (اسرارعلی شاه)
- .۱۱۱* فَأَنَا السَّبِيْطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلْتَنِي (امام حسین علیه السلام)
- .۸۶ گر در ره عاشقی قدم صدق نهی (رازی)
- .۷۴*، ۶۴ گرچه وصالش نه به کوشش دهند (حافظ)
- .۱۲۷ ما کان غیراً اَبی حَفْصٍ يَفْوَهُ بِهَا (حافظ ابراهیم)
- .۳۵* متاع کفر و دین بی مشتری نیست (باباطاهر عریان)
- .۲۵۱ من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان (حافظ)
- .۹۶* هفت شهر عشق را عَطَارِ گشت (مولوی)
- .۱۲۷ وَ قَوْلُهُ لِعَلِّيَّ قَالَهَا عُمَرُ (حافظ ابراهیم)

کلمات مشهوره و ضرب‌المثل‌ها

.۳۲*	اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيَّكَ الْفَرَجَ
.۱۰۵*	[خود] حدیث مفصل بخوان از این مجمل
.۳۵	ره چنان رو که رهروان رفتند
.۴۸*	فلان کس چکش خور خوبی دارد
.۱۴۷، ۵۳*، ۳۵	گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه چیست

فهرست اشخاص

الف) اسماء انبيا و اوليا صلوات الله عليهم اجمعين

حضرت امام حسين، سيدالشهدا عليه السلام:
 ٤٥، ٤٧، ٤٨*، ٤٩، ١١٣، ١٣٠، ١٤٠، ١٦٢،
 ١٦٧، ١٨٤، ٢٢٥، ٢٤٥، ٢٦٨، ٢٧٣*، ٢٧٥*،
 ٢٧٧.

حضرت امام سجاد عليه السلام: ٥٠، ٦٨،
 ٦٩، ٧٠، ٨٩*، ١٠٨، ١٣١، ١٤٠، ١٧٩، ١٨٤.
 حضرت امام باقر، محمد بن علي، أبو جعفر
 عليه السلام: ٢٣، ٣٣، ١٣١، ١٤٠، ١٤١، ١٨٤،
 ٢٠٠، ٢٠٣*، ٢٣٢*، ٢٥٣*، ٢٥٤*، ٢٦٣،
 ٢٧٦*.

حضرت امام صادق، جعفر بن محمد،
 جعفر، ابو عبدالله عليه السلام: ٦٨، ٦٩، ٧٠،
 ٨٢*، ٨٩*، ١٣١، ١٣٢، ١٦٧، ١٧٩، ١٨٨*،
 ١٩٢*، ١٩٩، ٢٣١، ٢٥٣*، ٢٥٤*، ٢٦٣،
 ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٥*، ٢٧٣*، ٢٧٥*، ٣٠٩*.
 حضرت امام [كاظم]، موسى بن جعفر عليه

حضرت رسول الله، پيغمبر، پيغمبر اکرم،
 رسول اکرم، رسول خدا صلى الله عليه وآله
 وسلم: ٢٩، ٤٤*، ٥١، ٦٨، ١٢٤، ١٦٣، ١٧٨،
 ٢٢٤، ٢٢٤*، ٢٣٦، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤٤،
 ٢٤٨، ٢٥١، ٢٥٣*، ٢٥٤*، ٢٦٠، ٢٦٣، ٢٦٤*،
 ٢٦٧، ٢٧١، ٢٧٦*، ٢٧٧، ٢٨١-٢٨٧، ٣١٠.
 حضرت امام علي، علي بن ابی طالب،
 اميرالمؤمنين، عليه السلام: ٦٩، ٧٦، ٧٧،
 ٨٠، ٨٩*، ٩١، ١٠٨، ١٢٣-١٣٠، ١٤٠،
 ١٤١، ١٦٣، ١٦٦، ١٧٩، ١٧٩*، ٢٠٧*، ٢٠٨،
 ٢٠٩، ٢٢٠*، ٢٢١*، ٢٢٢*، ٢٤٦، ٢٥٤،
 ٢٦٣، ٢٦٨، ٢٧٠، ٢٧٣*، ٢٧٥*، ٢٧٦*،
 ٢٧٧، ٢٨١، ٢٨٤، ٣١٦.

حضرت فاطمة زهرا عليها السلام: ٢٤٠.
 حضرت امام حسن عليه السلام: ١٤٠،
 ٢٤٥، ٢٦٨، ٢٧٧.

عليهم السّلام: ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۴۲، ۵۱،
 ۶۸، ۷۰، ۷۶، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۲۷ - ۱۳۳،
 ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۷۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۰،
 ۲۱۵، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷،
 ۲۶۸، ۲۷۳*، ۲۷۵*، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵*،
 ۳۰۶، ۳۱۶.
 حضرت موسى عليه السّلام: ۴۴ - ۴۷،
 ۲۵۱، ۲۳۹.
 حضرت آدم عليه السّلام: ۲۳۶.
 حضرت شعيب عليه السّلام: ۲۸۵*.
 حضرت عيسى، عيسى بن مريم عليهما
 السّلام: ۴۳، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲،
 ۳۱۱.
 حضرات انبياء عليهم السّلام، رسل،
 پيغمبران: ۲۴۷، ۲۷۲، ۲۸۵*.
 حضرت سليمان عليه السّلام: ۲۰۰.

السّلام: ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳*، ۱۳۶*، ۱۳۷،
 ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۷۹، ۱۸۲.
 حضرت امام رضا عليه السّلام: ۱۳۱، ۱۳۷،
 ۱۴۱، ۱۷۹، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۴۶، ۲۶۲، ۲۶۳،
 ۲۶۴*.
 حضرت امام جواد عليه السّلام: ۱۳۱،
 ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۲۴۷، ۲۶۳.
 حضرت امام هادي عليه السّلام: ۱۳۱،
 ۱۳۳*، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳.
 حضرت امام حسن عسكري عليه السّلام:
 ۸۹*، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۳*، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۸۲،
 ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۴۷، ۲۶۳.
 حضرت امام زمان، مهدي، حجة بن الحسن،
 امام عصر، صاحب الزمان، قائم آل محمد،
 قائم، بقية الله عليه السّلام: اكثر صفحات.
 ائمه، امامان، معصومين، خلفای رسول
 خدا، اهل بيت، چهارده معصوم، دوازده امام

ب) سایر اشخاص

- حضرت ابوالفضل علیه السلام: ۱۸۴.
- ابن عباس: ۸۰، ۲۲۵، ۲۵۳*.
- ابوبکر: ۱۲۴، ۱۲۷*، ۲۰۸.
- ابوحنیفه: ۶۸، ۶۹، ۷۰.
- اسدآبادی (سید جمال‌الدین): ۱۲۸.
- اشکوری [شیخ یدالله]: ۱۹۱.
- آصف بن برخیا: ۲۰۰.
- انصاری [آیةالله] شیخ محمدجوادی: ۹۲، ۱۱۹، ۲۱۰، ۲۹۷، ۳۰۱.
- بایزید [بسطامی]: ۲۱۸.
- بغدادی (علی): ۹۱، ۹۲، ۳۰۰.
- بهجت [شیخ محمدتقی]: ۲۹۹*.
- جابر بن عبدالله انصاری: ۲۶۷.
- جابر بن یزید جعفی: ۱۸۴.
- جبرئیل، جبرائیل: ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۰۷، ۲۰۷*.
- حجاج بن یوسف ثقفی: ۷۰.
- [حافظ ابراهیم]، شاعرالنیل: ۱۲۷.
- حداد (سید هاشم): ۲۸، ۳۰، ۳۱*، ۴۸، ۵۴، ۵۶، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۹۱، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۷.
- [حداد] سید علی: ۳۰۲.
- حسین بن روح [نوبختی]: ۱۴۵.
- [حسینی طهرانی] (علامه آیةالله سید محمد حسین)، آقاسید محمدحسین، مرحوم آقا، مرحوم والد: ۲۸، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۷۲، ۷۳، ۷۳*، ۸۳، ۹۳، ۹۷، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷.
- ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۷*، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۷۸*، ۲۷۹*، ۲۸۱، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۶.
- [حسینی طهرانی]، سید محمدصادق: ۲۲۶.
- [حسینی طهرانی] (آیةالله سید محمدمحسن): آقاسید محسن: ۶۰، ۱۳۵، ۱۶۵، ۲۲۶، ۳۰۰.
- [حسینی طهرانی]، سید ابوالحسن: ۱۶۴.
- [حسینی طهرانی] سید محمدعلی: ۱۶۳.
- خلخالی (شیخ نصرالله): ۱۶۵.
- خمینی [آیةالله سید] روح‌الله: ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۹۰.
- خیاط (شیخ رجبعلی): ۲۹۸*، ۲۹۹*.
- دجال: ۳۱۰.
- رشیدرضا: ۱۲۸.
- زبیر [بن عوام]: ۶۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶.
- حضرت زینب علیها السلام: ۱۱۳.
- سعد بن عبدالله اشعری: ۲۴۷.
- سعد وقاص: ۱۲۶.
- سفیانی: ۳۰۰*، ۳۰۷، ۳۳۳.
- سلیمان [فارسی]: ۱۸۴، ۲۷۱.
- سید احمدالحسن، یمانی: ۱۴۶*.
- سید بحرالعلوم: ۹۱، ۹۲، ۲۹۷، ۳۰۰.
- سید خراسانی: ۳۰۷.
- سید یمانی: ۱۴۶*، ۱۴۷، ۳۰۷.
- شاهرودی (سید محمود): ۱۷۶، ۲۱۱.
- شریعتمداری [سید محمدکاظم]: ۱۶۷.

- شیطان، ابلیس: *۲۷، ۶۰، ۹۰-۹۴، ۲۴۸، ۳۱۰، ۳۱۰.
- صدر (سید صدرالدین): ۲۶۷.
- طباطبائی (علامه [سید محمد حسین]): ۲۱۶، ۲۱۰، ۲۴۶، ۲۵۵.
- طلحه [بن عبدالله]: ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶.
- عایشه: ۱۲۳-۱۲۶.
- عبدالله بن زبیر: ۶۹، ۷۰.
- عبدالملک مروان: ۷۰.
- عثمان [بن عفان]: ۱۲۵.
- عثمان بن سعید [عمروی]: ۱۴۵.
- عزرائیل: ۵۱.
- عسکری [شیخ نجم‌الدین]: ۲۶۶، ۲۶۶*، ۲۶۷*.
- عطار: ۱۷۹*.
- علامه حلی: ۹۱.
- حضرت علی اکبر علیه السلام: ۱۴۰.
- علی بن محمد سمری: ۱۴۵.
- علی بن مهزیار: ۳۰۰.
- عمر [بن الخطاب]: ۱۲۸، ۱۲۷، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹.
- غزنوی (حکیم): ۱۷۹*.
- فارس عدنان \rightarrow حضرت امام علی علیه السلام.
- حضرت فاطمه معصومه علیها السلام: ۳۱۵.
- فضیل بن یسار: ۲۳۲*.
- قاضی (آیه‌الله [آقاسید علی]): ۲۱۱، ۲۹۸*.
- [قمی] شیخ عباس: ۹۲.
- قندوزی (شیخ سلیمان): ۲۰۸.
- قوچانی (شیخ عباس): ۲۱۱.
- لواسانی (سید محمدصادق): ۱۷۱.
- متوکل: ۲۶۵.
- مجلسی [علامه محمدباقر]، علامه مجلسی اول: ۱۷۸، ۳۱۲، ۳۱۳*.
- محمد بن حنفیه: ۲۲۵.
- محمد بن صادق علیه السلام: ۲۱۷، ۲۱۸.
- محمد بن عثمان [عمری]: ۱۴۵.
- محمد عبده: ۱۲۸.
- مرعشی (سید کاظم): ۱۶۴*.
- حضرت مسلم: ۲۴۶.
- معاویه: ۲۹، ۶۹، ۱۲۵، ۲۰۲.
- معلی بن خنیس: ۲۵۴*.
- [مقدسی] سید مرتضی: ۱۷۸، ۱۸۹.
- ملا آقاجان: ۳۰۷*.
- ملک فواد: ۱۲۷.
- ملکی تبریزی [آیه‌الله میرزا جواد آقا]: ۸۸*.
- منتظری [حسینعلی]: ۱۱۷.
- منصور دوانیقی: ۷۰.
- موشه‌دایان: ۱۶۲.
- مولانا، حکیم رومی: ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۷۹*، ۲۰۹.
- میکائیل: ۱۶۲.
- نخودکی اصفهانی (شیخ حسنعلی): ۱۵۰.
- نوری (میرزا حسین): ۹۲.
- هارون: ۵۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶*.
- یزید: ۲۰۲.

فهرست كتب

آداب عصر الغيبة: ٢٦٢.	قرآن، كتاب الله: ٤٩، ١١٨، ١٦٧، ١٩٠، ١٩٣،
أربع رسالات في الغيبة: ٢٦١.	٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٧، ٢١٠، ٢١٥، ٢٢١، ٢٢٣،
الأربعون حديثاً: ٢٩.	٢٢٥، ٢٣٧، ٢٥٢، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٨٣.
إرشاد القلوب: ٧٤، ١٩٩، ٢١٦، ٢١٧.	نهج البلاغة: ٦٩، ٧٦، ١٣٠، ١٩٩، ٢٠٨، ٢١٣،
الإرشاد: ١١١، ١١٢، ١١٣، ١٣١، ١٣٧، ١٤٠،	٢١٥، ٢٣٠، ٢٣٨، ٢٤٠، ٢٧٦.
١٤١، ١٤٢، ١٤٤، ٢٠٠، ٢٧٠.	صحيفة سجاديّه: ١٧٩.
الإستيعاب: ٢٦٢.	الله شناسى: ٢١٩، ٢٧٨.
اسرار التوحيد في مقامات أبي سعيد: ٢١٨.	آموزه‌های معرفت: ١٥١.
اسرار ملكوت: ٧٠، ٧١، ٨٩، ١٢٧، ١٥١، ١٥٢،	آيين رستگارى: ٤٥.
١٦٢، ١٦٤، ١٦٥، ١٩٩، ٢١١، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٩،	إبراز الوهم المكنون: ٢٦١.
٢٢٣، ٢٢٤، ٢٣٦، ٣٠٥.	إثبات الوصيّة: ٧٨، ١٢٤، ١٣١، ١٣٢، ١٣٩،
اسلام و نيازهای زمان: ٦٩.	١٤٠، ١٤٤، ٢٦٥، ٢٨٤.
الإشاعة لأشراط الساعة: ٢٦١.	الآحاد و المثنائى: ٢٦٢.
أضواء على السنّة المحمديّة: ٢٦٢.	الاحتجاج: ١٩٩، ٢٠٤، ٢٦٣.
الاعتقادات في دين الإماميّة: ٢٠٨.	أخبار الدّول و آثار الأول في التاريخ: ٢٦٠.
إعلام الورى: ١٤٠، ١٤٥، ٢٦١، ٢٦٤، ٢٦٥.	أخبار الدولة العباسيّة: ٦٩.
الأعلام: ١٤٠.	الأخبار الطوال: ١٣٠.
أعيان الشيعة: ١٩٨، ٢٦٢.	أخبار مكّة: ٧٠.
	الإختصاص: ٧٨، ١٧٩، ١٨٤، ٢٨٥.

- افق وحی: ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۸، ۱۵۱.
- الإقبال: ۳۸، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۸۰.
- إلزام الناصب: ۲۶۱، ۳۱۷.
- الأمالی (شیخ مفید): ۵۰.
- الأمالی (شیخ صدوق): ۱۱۲، ۱۷۹، ۲۸۲.
- الأمالی (شیخ طوسی): ۱۲۵، ۲۲۰، ۲۴۰.
- امام شناسی: ۷۰، ۸۰، ۹۰، ۱۷۸، ۱۹۹، ۱۹۹، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۷، ۲۸۲، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۶.
- الإمامة و السياسة: ۶۹، ۱۲۵، ۱۲۶.
- امثال و حکم: ۳۵، ۱۴۷.
- أنساب الأشراف: ۶۹، ۷۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰.
- انوار الملکوت: ۷۴.
- الأنوار فی مولد النبی: ۱۷۸.
- الأنمة الإثنا عشر (ابن طولون): ۲۶۰.
- الباب الحادی عشر: ۲۱۷.
- بابی گری و بهایی گری (اشتہاردی): ۱۴۶.
- بحار الأنوار: ۲۷، ۳۷، ۶۸، ۸۳، ۱۳۸، ۱۴۳، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۱۷.
- البداية و النهاية: ۷۰.
- البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان: ۲۵۹.
- بصائر الدرجات: ۱۹۹، ۲۳۶.
- البيان فی أخبار صاحب الزمان: ۲۵۹.
- پرتوی از سیمای مهدویت در قرآن و حدیث: ۲۶۰.
- تاج المواید: ۱۳۲.
- تاریخ ابن خلدون: ۱۳۰.
- تاریخ الإسلام (ذهبی): ۱۳۰، ۲۶۵.
- تاریخ الطبری: ۷۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۰، ۲۷۰.
- تاریخ الیعقوبی: ۶۹، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۴۰، ۲۴۰.
- تاریخ بغداد: ۶۹، ۷۰.
- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم: ۲۶۱.
- تحف العقول: ۱۷۹، ۲۳۳.
- تحفة الأحوذی: ۲۶۲.
- تذکرة الأولیاء: ۲۱۷، ۲۱۸.
- تذکرة الخواص: ۱۱۲، ۲۶۰.
- ترجمه صلاة الجمعة: ۱۷۶، ۱۷۷.
- تفسیر العیاشی: ۳۴.
- تفسیر القمی: ۴۷، ۵۰، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۷۱، ۳۱۱.
- تفسیر المحيط الأعظم: ۲۱۷.
- تفسیر فرات الکوفی: ۳۱۱.
- تقریب المعارف: ۲۰۱.
- تفسیر القمی: ۲۰۰.
- تنبیہ الخواطر: ۴۳.
- تنقیح المقال: ۶۸.
- التنقیح فی شرح العروة الوثقی: ۲۱۹.
- تهذیب الأحکام: ۲۵۴، ۳۰۹.
- تهذیب الکمال: ۶۸.
- توحید علمی و عینی: ۲۱۹.
- ثواب الأعمال: ۳۸، ۲۰۱.
- جامع الأخبار (شعیری): ۱۷۸، ۲۱۷.
- جامع الأسرار و منبع الأنوار: ۲۷۸.
- جامع فضل و فضیلت: ۱۸۱.
- جرعه‌ای از دریا: ۲۰۳.

- روح مجرد: ۲۸، ۳۲، ۴۸، ۵۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۵۴، ۲۱۰، ۲۶۷، ۳۰۱، ۳۱۵.
- روضات الجنّات: ۲۱۸.
- روضة المتّقين: ۱۷۸.
- الرياض النديّة: ۲۰۸.
- الزّهّد: ۲۳۳.
- سرّ الفتح ناظر بر پرواز روح: ۳۰۷.
- سرور أهل الإيمان في علامات ظهور صاحب الزّمان: ۲۶۱.
- السقيفة و فدك: ۱۲۴، ۲۰۴.
- سلسلة التفسير لمصطفى العدوى: ۲۰۷.
- سلسله مباحث امامت و مهدويّت (صافي گلپايگانی): ۱۹۹.
- السنة (ابن أبي عاصم): ۲۶۲.
- سنن ابن ماجه: ۲۶۰.
- سنن أبي داود: ۲۶۰، ۲۶۲.
- سنن الترمذی: ۲۴۸، ۲۶۰، ۲۶۲.
- سير أعلام النبلاء: ۱۲۴، ۱۴۰، ۲۶۵.
- السيرة النبويّة: ۲۷۰.
- سيره صالحان: ۲۸۲.
- الشافى في الإمامة: ۲۰۸.
- شرح المنظومة: ۲۱۹.
- شرح المواقف: ۱۹۸.
- شرح فقراتى از دعای افتتاح: ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۵.
- شرح نهج البلاغة (ابن أبي الحديد): ۶۸، ۶۹، ۸۰، ۱۳۰، ۲۰۴.
- شعب الإيمان: ۱۷۸.
- شفا: ۱۱۷.
- جستجو در تصوّف ايران: ۲۱۸.
- جمال الأسبوع: ۳۱۲.
- الجمال و النصرة: ۱۲۳، ۱۲۵.
- جنّة المأوى: ۲۰۵، ۳۱۵.
- جواهر الكلام: ۱۹۸، ۲۰۸.
- الحديقة [الحقيقة]: ۱۷۹.
- الحكمة المتعالية: ۲۱۹، ۲۷۷.
- حماسة حسینی: ۱۶۲.
- حياة الحيوان الكبرى: ۷۰.
- الخرائج و الجرائح: ۲۶۲، ۳۰۹.
- الخصال: ۱۹۹، ۲۳۶، ۲۵۴، ۲۶۳، ۳۰۹.
- دانشنامه امام مهدی: ۲۶۱.
- الدّر المشور: ۲۴۰.
- دعائم الإسلام: ۱۷۸، ۲۳۳.
- دفتر روشنايی: ۲۱۸.
- دلایل الإمامة: ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۸۲، ۲۳۶، ۲۴۷، ۲۶۳، ۲۵۴.
- الدمعة الساکية: ۱۱۱، ۱۱۲.
- دويتهى هاى باباطاهر: ۳۵.
- ديوان جامی: ۷۸.
- ديوان حافظ ابراهيم: ۱۲۷.
- ديوان حافظ: ۶۴، ۷۴، ۹۵، ۲۵۱.
- ديوان شاه نعمت الله ولي: ۳۵.
- رجال الطوسى: ۶۸.
- رجال الكشّی: ۱۳۲، ۱۸۴.
- رجال النجاشی: ۲۶۲.
- الرسالة القشيريّة: ۲۱۷.
- رساله بديعه: ۱۱۸.
- رسالة توضیح المسائل (مكارم شيرازى): ۲۱۹.

- شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور: ٢٠٣.
شهید جاوید حسین بن علی: ١٩٨.
الشیعة فی المیزان: ١٩٨.
صحیح ابن حبان: ٢٦٠، ٢٦٢، ٢٦٨.
صحیح البخاری: ٨٠، ٢٠٢، ٢١٧، ٢٠٨.
صحیح مسلم: ٨٠، ٢٠٢، ٢٠٨، ٢٣٩، ٢٤٨، ٢٦٢.
صلاة الجمعة: ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٨٠.
الصواعق المحرقة: ٢٦١.
طبقات الصوفیة (سلمی): ٢١٧.
الطبقات الكبرى: ١٤٠.
الطرائف: ١١٢، ٢٠١، ٢١٧، ٢١٨، ٢٠١.
العبری الحسنان: ٢٦١.
عدّة الداعی: ٢١٦، ٢٣٤.
العرف الوردی فی أخبار المهدي: ٢٥٩، ٢٦١.
العروة الوثقی: ٢١٩.
عصر الظهور (کورانی): ٢٦١.
عطش: ٢١١.
عقد الدرر فی أخبار المنتظر: ٢٥٩.
العقد الفريد: ١٢٦، ٢٠٧.
علل الشرائع: ٢١٥.
علیُّ الأكبر (مقرّم): ١٤٠.
عمدة القاری: ٢٦٢.
عنوان بصری: ٣٣، ٣٧، ٦٤، ٧٢، ٧٣، ٨٩، ١٠٧، ١٠٨، ١٥١، ١٦٦.
عیون أخبار الرضا: ١٣١، ٢٣٠، ٢٣٨، ١٨٣، ٣١١.
عیون المعجزات: ١٣٩.
غرر الحكم: ٩٥، ٢١٥.
الغیبة (ابن شاذان)، إثبات الرجعة: ٢٦٢.
الغیبة (شیخ طوسی): ٦٨، ١٤٥، ١٤٦، ١٩٩،
- ٢٤٠، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٧٤، ٣١١، ٣١٢.
الغیبة (نعمانی): ٢٧، ٣٤، ٦٨، ١٩٢، ٢٣١، ٢٣٣، ٢٣٦، ٢٥٣، ٢٦١، ٢٦٣، ٢٧٤، ٢٨٣، ٢٨٤.
فتح الباری: ٢٦٢.
الفتن (نعیم بن حماد): ٢٦٠.
الفتوح: ٦٩، ١٢٥، ١٢٦، ١٣٠.
فرائد السّمطين: ١٧٨، ٢٠٨، ٢٦٠.
فرهنگ عمید: ١٥٣.
الفصول العشرة فی الغیبة: ٢٦١.
الفصول المختارة: ٢٥٣، ٢٦٢.
الفصول المهمة فی معرفة الأئمة: ٢٦٠.
فقاہت در تشیع: ١٥١.
فقه القرآن: ٢٥٣.
الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا: ٢٤٩.
قاموس الرجال: ٦٨.
قرب الإسناد: ١١٢.
قصص الأنبياء (راوندی): ٣١٢.
القول المختصر فی علامات المهدي المنتظر: ٢٥٩.
القول المفيد: ٢٠٧.
الكافی: ٢٣، ٢٧، ٣٣، ٣٨، ٨٣، ١٠٧، ١٣٢، ١٣٨، ١٤٠، ١٤٤، ١٧٨، ١٨٨، ٢٠٠، ٢١٧، ٢٣٠، ٢٣٨، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٦، ٢٤٠، ٢٥٤، ٢٧٤، ٢٧٦، ٢٨٢، ٢٨٣، ٣١٤.
كامل الزيارات: ٢٠٢، ٢٠٣.
الكامل فی التاريخ: ١٢٤.
الكتاب العتيق الغروي: ٣١٧.
كتاب سليم بن قيس الهلالي: ٢٠٤، ١٢٤.
الكشّاف: ٨٠.

- كشف الأستار عن وجه الغائب عن الأبصار: ۲۶۱.
كشف التعمية في حكم التسمية: ۲۶۱.
كشف العمّة: ۱۴۲، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۴۵، ۲۷۴.
كشف المراد: ۲۱۷، ۲۱۸.
كشكول بهایی: ۲۱۸.
كشكول زمان: ۲۰۱.
كفاية الأثر: ۲۵۳، ۲۶۱.
كلمة الله (شيرازی): ۲۱۶.
كليات عراقی: ۳۱.
كليات علوم اسلامی: ۲۱۷.
الكلمات المكنونة: ۱۹۹.
كمال الدين: ۹۱، ۱۳۱، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۶۳، ۲۶۶.
۲۷۴، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۴.
كنز العمال: ۲۳۳.
كنز الفوائد: ۲۶۶.
لسان الميزان: ۱۲۴، ۲۶۵.
لغت نامه دهخدا: ۱۳۸، ۱۸۷.
اللهوف: ۱۱۲، ۲۲۶.
لوامع صاحب قرانی: ۱۷۹.
مأساة الزهراء: ۲۰۵.
مائة و خمسون صحابيّ مختلق: ۲۰۴.
مشنوی هفت اورنگ: ۷۵.
مشنوی [معنوی]: ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۹.
مشیر الأحزان: ۱۱۲.
المجالس السنّية: ۵۰.
مجالس المؤمنین: ۲۱۷.
مجمع الزوائد: ۲۶۲.
مجموعه آثار شهید مطهری: ۶۹، ۱۶۲، ۲۱۷.
المحاسن: ۲۳۱.
مختصر البصائر: ۱۹۹، ۲۷۴.
مدينة معجز الأئمّة: ۱۳۷.
المراقبات: ۸۸، ۸۹.
مرصاد العباد: ۸۶.
مروج الذهب: ۶۹.
المزار الكبير: ۳۱۷، ۳۱۸.
المزار (شيخ مفيد): ۳۱۸.
مستدرک الوسائل: ۳۱۵.
المستدرک علی الصحیحین، المستدرک: ۲۶۰، ۲۶۲.
مسند ابن الجعد: ۲۶۲.
مسند أبي داود الطيالسی: ۲۶۲.
مسند أبي يعلى: ۲۶۲.
مسند أحمد: ۲۰۲، ۲۶۲، ۲۶۸.
مشارق أنوار اليقين: ۲۱۶.
مشكاة الأنوار: ۲۴۹.
مصباح الزائر: ۳۱۷.
مصباح المتهجّد: ۳۷، ۳۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۸.
المصنّف (ابن أبي شيبة): ۱۲۶، ۲۶۰.
المصنّف (صنعاني): ۲۶۰.
مطالب السؤل في مناقب آل الرسول: ۲۶۰.
مطلع الأنوار: ۲۵، ۱۹۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۹۹.
معاد شناسی: ۱۶۲، ۲۳۶، ۳۰۶.
المعالم الزلّفي: ۲۱۹.
معالي السبطين: ۱۱۲.
المعجم الكبير: ۱۲۵، ۱۷۸، ۲۶۲، ۲۶۸.
معرفة الصحابة: ۱۲۵.

- مفاتیح الجنان، مفاتیح: ۹۲، ۲۹۷، ۳۱۸.
- مفاتیح الغیب: ۲۰۸، ۲۶۸.
- مفتاح الكرامة: ۶۸.
- مقاتل الطالبیین: ۱۳۰، ۱۴۰.
- مقتضب الأثر: ۲۸۴.
- مقتل الحسین (خوارزمی): ۱۱۲.
- مقتل الحسین (مقرّم): ۱۴۰، ۱۸۴.
- المقنعة: ۲۰۸.
- مكارم الأخلاق: ۱۷۸.
- مکیال المکارم: ۲۶۱.
- من لا یحضره الفقیه: ۱۷۹، ۲۰۰، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۵۴.
- المنار المنیف فی الصحیح والضعیف: ۲۶۰.
- المناظرات بین فقهاء السّنة و فقهاء الشیعة: ۲۶۲.
- مناقب آل أبی طالب: ۴۸، ۶۸، ۷۹، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۴۴، ۱۸۲، ۲۴۵.
- مناقب اهل بیت: ۱۴۴.
- مناقب معروف الكرخی و أخباره: ۲۱۷.
- المناقب (خوارزمی): ۷۹.
- منتخب الأثر فی أحوال الإمام الثانی عشر: ۲۶۱.
- منتخب الأنوار المضيئة فی ذكر القائم الحجة: ۲۶۱.
- منتخب الأنوار: ۲۶۵.
- المنتخب (طریحی): ۱۱۲.
- منظر الأولیاء: ۹۴.
- منهاج السّنة النبویة: ۲۰۷.
- مهج الدعوات: ۲۰۱.
- المهدی الموعود المنتظر عند علماء أهل السّنة و الإمامیة: ۲۶۶.
- المهدی حقیقة لا خرافة: ۲۵۹.
- المهدی عجل الله فرجه (صدر عاملی): ۲۶۷.
- مهر تابان: ۲۵۰، ۲۵۵.
- مهر فروزان: ۲۱۶.
- موسوعة الإمام المهدی: ۲۶۱.
- موسوعة كربلاء: ۱۱۲.
- الموضوعات: ۲۰۷.
- المیزان: ۴۷، ۸۴.
- نبرد حق و باطل: ۱۶۲.
- نجم الثاقب: ۶۷، ۹۱، ۹۲، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۹۷، ۳۱۵.
- نرم افزار آوای ملکوت: ۳۱، ۳۷، ۵۲، ۵۹، ۱۰۳، ۱۵۰، ۱۶۶، ۲۵۵، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۴، ۳۱۰.
- نرم افزار کیمیای سعادت: ۲۶، ۳۷، ۸۹، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۶، ۲۱۴، ۲۸۲، ۲۹۸، ۳۰۳.
- نزهة الناظر: ۴۴.
- نشان از بی نشان‌ها: ۱۵۰.
- نقطة الكاف: ۱۴۶.
- النهاية (ابن اثیر): ۲۷۶.
- نهج الحق: ۲۰۱.
- نهضت‌های اسلامی در صدساله اخیر: ۱۶۲.
- نور الأبصار فی مناقب آل بیت النبی المختار: ۲۶۰.
- نور ملکوت قرآن: ۲۳، ۴۷، ۲۳۷، ۲۷۶.
- النور من کلمات أبی طیفور: ۲۱۸.
- هدایة الأمة: ۲۵۳.
- الوفای بالوفیات: ۱۴۰، ۲۶۵.
- وسائل الشیعة: ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۵۳.
- وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام: ۱۷۶.
- وفیات الأعیان: ۲۱۷.

- وقعة الجمل: ۱۲۵.
- وقعة الطّف: ۱۱۱، ۲۴۶.
- ولایت فقیه در حکومت اسلام: ۲۱۳.
- یادداشت‌های استاد مطهری: ۱۶۲.
- ینابیع المودّة: ۶۸، ۲۰۸، ۲۲۶، ۲۶۰، ۲۶۸.
- یوم الخلاص فی ظلّ القائم المهدی: ۲۶۱.

فهرست اماکن، قبایل و فرق

- ارض اقدس: ۱۶۴* .
- اروپا: ۱۷۷ .
- استرالیا: ۱۷۷ .
- اسلام: ۷۴، ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۹۳، ۲۰۸، ۲۲۹، ۳۱۱ .
- مسلمان، مسلمانان، مسلمان‌ها، مسلمین: ۲۸، ۲۹، ۶۸، ۷۴، ۱۲۴، ۱۷۷، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۸ .
- امت پیغمبر، امتی: ۴۴*، ۲۵۱ .
- مفاخر اسلام: ۶۹، ۷۰ .
- آسیا: ۷۶ .
- اصفهان: ۴۶، ۱۲۸ .
- آفریقا: ۱۷۷ .
- اقیانوسیه: ۷۶ .
- آمریکا: ۱۷۷ .
- اندلس: ۳۱۳* .
- ایران: ۷۶، ۸۷، ۱۱۸، ۱۶۴*، ۲۰۷ .
- بسطام: ۲۱۷ .
- بنی اسرائیل: ۴۷* .
- [بنی العباس]
- خلفای عباسی: ۲۶۵ .
- تبریز: ۱۶۷ .
- تسنن: ۷۴، ۲۰۸ .
- سنی، سنی‌ها، اهل تسنن، اهل سنت: ۲۹، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۵۹، ۲۶۲-۲۶۵، ۲۶۸ .
- علمای اهل سنت، عالمان اهل سنت: ۲۰۳، ۲۰۷* .
- تشیع: ۷۱، ۷۴، ۲۰۸، ۳۰۴ .
- شیعه، شیعه‌ها، شیعیان، اهل شیعه: ۲۹، ۶۸، ۷۴، ۹۱*، ۱۲۸، ۱۳۳*، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۵-۲۱۸، ۲۵۴*، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۱*، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۳۰۰* .
- علمای شیعه: ۲۰۹، ۲۶۶، ۲۳۲ .
- الجزایر: ۲۰۶ .
- جزیره خضراء: ۳۱۳* .
- جمکران ⇨ مسجد مقدس جمکران
- [زرتشتیت]
- زرتشتی: ۲۱۷ .
- سامرا: ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۶۷* .
- سوریه: ۱۰۹ .

- طهران: ۳۷، ۵۲، ۶۰، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۶۷، ۲۱۷.
- . مسجد قائم: ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۸۹، ۲۴۴.
- . مسجد لاله‌زار: ۱۶۳.
- میدان ژاله: ۱۹۰.
- میدان شهدا: ۱۹۰.
- طوس: ۱۳۱.
- عراق: ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۶۴، ۱۶۴*، ۲۶۷*.
- [غدیر] خم: ۱۲۴.
- بصره: ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۸.
- بغداد: ۱۳۱، ۱۴۵، ۱۴۸.
- عربستان: ۱۶۸، ۲۰۶.
- فاطمین: ۳۱۳*.
- قم: ۵۹، ۶۰، ۷۷، ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۳۱۵.
- حرم حضرت فاطمه معصومه: ۲۱۰.
- . مسجد مقدس جمکران: ۵۳*، ۱۰۶*، ۱۵۵، ۳۱۴، ۳۱۵.
- . چاه جمکران: ۵۳*.
- کربلا: ۲۸، ۵۰، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۷۰، ۱۸۴.
- کرمان: ۱۳۳.
- کوفه: ۵۰، ۵۳*، ۱۳۰، ۱۴۷.
- . مسجد سهله: ۵۳*، ۱۰۶، ۱۵۵.
- . مسجد کوفه: ۱۶۳.
- کوه طور: ۴۴.
- کویت: ۲۰۵.
- لبنان: ۲۹، ۱۷۷، ۲۰۴.
- بیروت: ۲۹.
- . جباع: ۳۱۴.
- . مسجد سیده نرجس علیها السلام: ۳۱۴.
- مثلث یرمودا: ۳۱۲*، ۳۱۳*.
- مدینه: ۷۸، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۸۱، ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۲۵.
- . خانه فاطمه زهرا: ۲۰۴.
- . صحن مسجد النبّی: ۲۶۲.
- . قبرستان بقیع: ۱۲۵.
- . مسجد مدینه: ۷۸.
- مَرَو: ۱۳۱.
- [مسیحیت]
- . مسیحی، مسیحی‌ها، نصرانی، نصاری: ۲۹، ۷۴، ۷۵، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۱۷.
- مشهد: ۳۷، ۱۱۴، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۴*، ۱۶۶، ۲۱۴، ۲۱۷.
- منزل مرحوم آقا، منزل مرحوم والد: ۱۱۴، ۱۳۵، ۲۱۴.
- مکه: ۵۹، ۶۹، ۱۴۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۳*، ۲۶۷*.
- بیت‌الله الحرام: ۱۸۱.
- مسجد الحرام: ۲۰۶.
- . حجر اسماعیل: ۲۰۶.
- . کعبه: ۲۰۹، ۲۸۳.
- نجف: ۲۱۱، ۲۹۸*.
- وهابیت: ۲۰۷*.
- هند: ۲۰۳.
- [یهودیت]
- . یهود، یهودی: ۷۴، ۹۰، ۱۹۷، ۲۵۳*، ۲۰۷*.

فهرست منابع و مصادر

- القرآن الكريم: المدينة المنورة (خط عثمان طه).
- نهج البلاغة: شريف رضى، محمد بن حسين بن موسى (سيد رضى)، محقق: صبحى صالح، ١ ج، انتشارات هجرت، چاپ اول، ١٤١٤ هـ. ق، قم - ايران.
- * * *
- آداب عصر الغيبة: كوراني، حسين، ١ ج، انتشارات دار التعارف، چاپ اول، بي تا، بيروت - لبنان.
- آموزه های معرفت: آية الله حسينى طهرانى، حاج سيد محمد محسن، ٣ ج، انتشارات مكتب وحى، چاپ اول، ١٤٣٩ هـ. ق، طهران - ايران.
- آيين رسنگارى: علامه آية الله حسينى طهرانى، حاج سيد محمد حسين، مقدمه و تصحيح: آية الله حاج سيد محمد محسن حسينى طهرانى، ١ ج، انتشارات مكتب وحى، چاپ سوم، ١٤٣٤ هـ. ق، طهران - ايران.
- إبراز الوهم المكنون من كلام ابن خلدون: غمارى حسنى، احمد، ١ ج، انتشارات مطبعة الترقى، چاپ اول، ١٣٤٧ هـ. ق، دمشق - سوريه.
- إثبات الوصية للإمام على بن أبى طالب عليه السلام: مسعودى، على بن حسين، ١ ج، انتشارات انصاريان، چاپ سوم، ١٤٢٦ هـ. ق، قم - ايران.
- الآحاد والمثاني: ضحاک شيبانى، ابن ابى اعصم، محقق: باسم فيصل احمد الجوابرة، ٦ ج، انتشارات دار اللترية، چاپ اول، ١٤١١ هـ. ق، رياض - عربستان.
- الاحتجاج على أهل اللجاج: طبرسى، أبى منصور أحمد بن على بن ابى طالب، محقق: سيد محمد باقر موسى خراسان، ٢ ج، انتشارات مرتضى، چاپ اول، ١٤٠٣ هـ. ق، مشهد مقدس - ايران.
- أخبار الدول و آثار الأول فى التاريخ: قرمانى، احمد بن يوسف، محققين: احمد حطيط، فهمى سعد؛ ٣ ج، انتشارات عالم الكتب، چاپ اول، ١٤١٢ هـ. ق، بيروت - لبنان.

- الأخبار الطّوال: دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، محقق: عبدالمنعم عامر، ۱ ج، انتشارات الشّریف الرضی، چاپ اول، ۱۳۶۸ هـ. ش، قم - ایران.
- أخبار مکة: فاکهی، محمد بن اسحاق، محقق: عبدالملک ابن دهیش، ۶ ج، انتشارات مکتبه الأسدی، چاپ چهارم، ۱۴۲۴ هـ. ق، مکه مکرمه - عربستان.
- الاختصاص: ابن نعمان بغدادی، محمد بن محمد (شیخ مفید)، محققین: علی اکبر غفّاری، محمود محرّمی زرنندی؛ ۱ ج، انتشارات کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- أربع رسالات فی الغیبة: ابن نعمان بغدادی، محمد بن محمد (شیخ مفید)، ۴ ج، انتشارات کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- الأربعون حدیثا: ابن بابویه رازی، منتجب الدّین علی بن عبیدالله، ۱ ج، تحقیق و انتشار: مؤسسه الإمام المهدي علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ. ق، قم - ایران.
- إرشاد القلوب إلى الصّواب: دیلمی، حسن بن محمد، ۲ ج، انتشارات الشّریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ. ق، قم - ایران.
- الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد: ابن نعمان بغدادی، محمد بن محمد (شیخ مفید)، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التّراث، ۲ ج، انتشارات کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- الإستیعاب فی معرفة الأصحاب: ابن عبدالبرّ، ابو عمر یوسف بن عبدالله، محقق: علی محمد بجاوی، ۴ ج، انتشارات دار الجیل، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- أسرار التّوحید فی مقامات أبی سعید: محمد بن منور، ۱ ج، انتشارات الیاس میرزا بوراغانسکی، چاپ اول، ۱۸۹۹ م، سن پترزبورگ - روسیه.
- اسرار ملکوت: آیه الله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمد محسن، ۳ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ دوّم، ۱۴۳۴ هـ. ق، طهران - ایران.
- اسلام و نیازهای زمان: مطهری، مرتضی، ۱ ج، انتشارات صدرا، چاپ چهل و یکم، ۱۳۹۴ هـ. ش، طهران - ایران.
- الإشاعة لأشراط السّاعة: حسینی شهرزوری برزنجی، محمد بن رسول، ۱ ج، انتشارات مکتبه الثّقافة، چاپ اول، بی تا، مدینه منوره - عربستان.
- أضواء علی السنّة المحمّدیة: أبوریّة، محمود، ۱ ج، انتشارات بطحاء، چاپ پنجم، بی تا، طهران - ایران.
- الاعتقادات فی دین الإمامیة: ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، محقق: عصام عبدالسیّد، ۱ ج، انتشارات دار المفید، چاپ دوّم، ۱۴۱۴ هـ. ق، بیروت - لبنان.

- إعلام الوری بأعلام الهدی: طبرسی، فضل بن حسن، ٢ ج، تحقیق و انتشار: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ١٤١٧ هـ. ق، قم - ایران.
- الأعلام: زرکلی، خیرالدین، ٨ ج، انتشارات دار العلم للملايين، چاپ هشتم، ١٩٨٩ م، بیروت - لبنان.
- أعیان الشیعة: امین عاملی، سید محسن، محقق: حسن امین، ١١ ج، انتشارات دار التعارف، ١٤٠٣ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- افق وحی: آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد محسن، ١ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ سوّم، ١٤٣٩ هـ. ق، طهران - ایران.
- الإقبال بالأعمال الحسنة فی ما یعمل مرّة فی السنة: ابن طاووس، سید علی بن موسی، محقق: جواد قیومی اصفهانی، ٣ ج، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ١٣٧٦ هـ. ق، قم - ایران.
- الله شناسی: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، ٣ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ چهارم، ١٤٢٦ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- إلزام الناصب فی إثبات الحجّة الغائب عجل الله فرجه: یزدی حائری، علی، محقق: سید علی عاشور، ٢ ج، انتشارات علمی، چاپ اول، ١٤٢٢ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- الأمالی: ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، ١ ج، انتشارات کتابچی، چاپ ششم، ١٣٧٦ هـ. ق، طهران - ایران.
- الأمالی: ابن نعمان بغدادی، محمد بن محمد (شیخ مفید)، محققین: حسین استادولی، علی اکبر غفاری؛ انتشارات کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ١٤١٣ هـ. ق، قم - ایران.
- الأمالی: طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، تحقیق: مؤسسه البعثة، ١ ج، انتشارات دار الثقافة، چاپ اول، ١٤١٤ هـ. ق، قم - ایران.
- امام شناسی: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، ١٨ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ پنجم، ١٤٢٨ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- الإمامة و السیاسة (تاریخ الخلفاء): ابن قتیبة دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم، محقق: علی شیری، ٢ ج، انتشارات دار الأضواء، چاپ اول، ١٤١٠ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- امثال و حکم: دهخدا، علی اکبر، ٤ ج، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ١٣٦٣ هـ. ش، طهران - ایران.
- أنساب الأشراف: بلاذری، احمد بن یحیی، محققین: سهیل زکار، ریاض زرکلی؛ ١٣ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اول، ١٤١٧ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- انوار الملکوت: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، مقدّمه و ترجمه: آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی، ٢ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ١٤٣٥ هـ. ق، طهران - ایران.
- الأنوار فی مولد النبی محمد صلی الله علیه و آله و سلّم: بکری، ابوالحسن بن عبدالله، ١ ج، انتشارات الشریف الرضی، ١٤١٥ هـ. ق، قم - ایران.

- الأئمة الإثنا عشر: ابن طولون، شمس‌الدین محمد، ۱ ج، انتشارات رضی، چاپ اول، بی‌تا، قم - ایران.
- الباب الحادی عشر: حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی)، شارحان: فاضل مقداد سیوری، ابوالفتح جرجانی؛ محقق: مهدی محقق، ۱ ج، انتشارات آستان قدس رضوی - بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۰ ه. ش، مشهد مقدس - ایران.
- بابی گری و بهایی گری [مولود مدعیان دروغین نیابت خاص از امام زمان عجل الله فرجه]: محمدی اشتهازدی، محمد، ۱ ج، انتشارات گلستان ادب، چاپ اول، ۱۳۸۳ ه. ش، قم - ایران.
- بحار الأنوار: مجلسی، محمدباقر (علامه مجلسی)، محقق: جمعی از محققان، ۱۱۱ ج، انتشارات دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه. ق، بیروت - لبنان.
- البداية و النهاية: ابن کثیر دمشقی، أبو الفداء اسماعیل بن عمر، ۱۵ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۰۷ ه. ق، بیروت - لبنان.
- البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان: هندی، علاء‌الدین علی المتقی بن حسام‌الدین (متقی هندی)، محقق: احمد علی سلیمان، ۱ ج، انتشارات دار الغد الجدید، چاپ اول، ۱۴۲۴ ه. ق، منصوره - مصر.
- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام: صفار، محمد بن حسن، محقق: محسن بن عباس علی کوچه باغی، ۱ ج، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه. ق، قم - ایران.
- البيان فی أخبار صاحب الزمان: گنجی شافعی، محمد بن یوسف، ۱ ج، انتشارات دار احیاء تراث أهل البيت علیهم السلام، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه. ق، طهران - ایران.
- پرتوی از سیمای مهدویت در قرآن و حدیث: مردانی، خیرالله، ۱ ج، انتشارات راه قرآن، چاپ اول، ۱۳۸۵ ه. ش، قم - ایران.
- تاج الموالید: طبرسی، فضل بن حسن، ۱ ج، انتشارات دار القاری، چاپ اول، ۱۴۲۲ ه. ق، بیروت - لبنان.
- تاریخ ابن خلدون: ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، محقق: خلیل شهاده، ۸ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ه. ق، بیروت - لبنان.
- تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ذهبی، شمس‌الدین محمد بن أحمد، محقق: عمر عبدالسلام تدمری، ۵۲ ج، انتشارات دار الکتب العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ه. ق، بیروت - لبنان.
- تاریخ الطبری (تاریخ الأمم و الملوک): طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، محقق: محمد أبو الفضل ابراهیم، ۱۱ ج، انتشارات دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۳۸۷ ه. ق، بیروت - لبنان.
- تاریخ یعقوبی: یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ۲ ج، انتشارات دار صادر، چاپ اول، بی‌تا، بیروت - لبنان.
- تاریخ بغداد: خطیب بغدادی، احمد بن علی، محقق: مصطفی عبدالقادر عطا، ۱۳ ج، انتشارات دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۷ ه. ق، بیروت - لبنان.

- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف: محمدحسین، جاسم، مترجم: سید محمدتقی آیت‌اللهی، ۱ ج، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۸۵ هـ. ش، طهران - ایران.
- تحف العقول: ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، محقق: علی اکبر غفاری، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ایران.
- تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی: مبارکفوری، ابی‌العلاء محمد، ۱۰ ج، انتشارات دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- تذکره الأولیاء: عطّار نیشابوری، فریدالدین، محقق: محمد استعلامی، ۱ ج، انتشارات زوار، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۶ هـ. ش، طهران - ایران.
- تذکره الخواص: ابن جوزی، سبط، ۱ ج، انتشارات الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۳۷۶ هـ. ش، قم - ایران.
- ترجمه صلاة الجمعة (رساله‌ای فقهی در وجوب عینی و تعیینی نماز جمعه): علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، مقدمه و تعلیقات: آیه‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۹ هـ. ق، طهران - ایران.
- تفسیر العیاشی: عیاشی، محمد بن مسعود، محقق: سید هاشم رسولی محلاتی، ۲ ج، انتشارات المطبعة العلمیة، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ. ق، طهران - ایران.
- تفسیر القمی: قمی، علی بن ابراهیم، محقق: طیب موسوی جزایری، ۲ ج، انتشارات دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ایران.
- تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم: آملی، سید حیدر، محقق: سید محسن موسوی تبریزی، ۷ ج، انتشارات نور علی نور، چاپ سوم، ۱۴۲۲ هـ. ق، قم - ایران.
- تفسیر فرات الکوفی: کوفی، فرات بن ابراهیم، محقق: محمد کاظم، ۱ ج، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، طهران - ایران.
- تقریب المعارف: حلبی، ابوالصّلاح تقی بن نجم، محقق: فارس تبریزیان، ۱ ج، انتشارات محقق، ۱۴۱۷ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام): ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، ۲ ج، انتشارات مکتبه فقیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، قم - ایران.
- تنقیح المقال فی علم الرجال: مامقانی، عبدالله، ۳ ج، بی‌نا، بی‌تا، نجف اشرف - عراق.
- التنقیح فی شرح العروة الوثقی: موسوی خویی، سید ابوالقاسم، مقرر: علی غروی تبریزی، ۳ ج، انتشارات دارالهادی، چاپ سوم، ۱۴۱۰ هـ. ق، قم - ایران.
- تهذیب الأحکام: طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، محقق: حسن موسوی خراسان، ۱۰ ج، انتشارات دارالکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ. ق، طهران - ایران.

- تهذیب الکیمال فی أسماء الرجال: مزى، جمال‌الدین، محقق: بشّار عوّاد معروف، ۳۵ ج، انتشارات مؤسّسة الرّسالة، چاپ چهارم، ۱۴۰۶ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- توحید علمی و عینی (در مکاتیب حکمی و عرفانی میان آیتین علمین: حاج سیّد احمد کربلانی و حاج شیخ محمدحسین اصفهانی (کمپانی)): علامه آیة‌الله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمدحسین، ۱ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ هفتم، ۱۴۲۸ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: ابن‌بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، انتشارات الشّریف الرضی، چاپ دوم، ۱۴۰۶ هـ. ق، قم - ایران.
- جامع الأخبار: شعیری، محمد بن محمد، ۱ ج، انتشارات مطبعة حیدریه، چاپ اول، بی‌تا، نجف اشرف - عراق.
- جامع الأسرار و منبع الأنوار: آملی، سیّد حیدر، محقق: هانری کربن، ۱ ج، انتشارات علمی و فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ اول، ۱۳۶۸ هـ. ش، طهران - ایران.
- جامع فضل و فضیلت (مقالات و مقولاتی درباره کارنامه علمی و عملی آیت‌الله مرعشی نجفی): گلی زواره، غلامرضا، ۱ ج، انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۳۸۹ هـ. ش، قم - ایران.
- جرعه‌ای از دریا: شبیری زنجانی، سیّد موسی، ۴ ج، انتشارات مؤسّسه کتابشناسی شیعه، چاپ اول، ۱۳۸۹ هـ. ش، قم - ایران.
- جستجو در تصوّف ایران: زرّین کوب، عبدالحسین، ۱ ج، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۶ هـ. ش، طهران - ایران.
- جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع: ابن‌طاووس، سیّد علی بن موسی، ۱ ج، انتشارات الشّریف الرضی، چاپ اول، ۱۳۳۰ هـ. ق، قم - ایران.
- الجمال و النّصرة لسید العترة فی حرب البصرة: ابن‌نعمان بغدادی، محمد بن محمد (شیخ مفید)، محقق: علی میرشریفی، ۱ ج، انتشارات کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- جنّة المأوی: آل‌کاشف‌الغطاء، محمدحسین، محقق: سیّد محمدعلی قاضی طباطبائی، انتشارات دلیل ما، چاپ اول، ۱۴۲۹ هـ. ق، قم - ایران.
- جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام: نجفی، محمدحسن (صاحب جواهر)، محققین: عباس قوچانی، علی آخوندی؛ ۴۳ ج، انتشارات دار إحياء التّراث العربی، چاپ هفتم، بیروت - لبنان.
- الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة: قوام شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (صدرالمتألّهین، ملاصدرا)، ۹ ج، انتشارات مکتبه المصطفوی، چاپ سوّم، ۱۳۶۸ هـ. ش، قم - ایران.
- حماسه حسینی: مطهری، مرتضی، ۲ ج، انتشارات صدرا، چاپ صد و هشتم، ۱۴۴۵ هـ. ق، طهران - ایران.

- حياة الحيوان الكبرى: دمیری، کمال‌الدین، ۲ ج، انتشارات دارالکتب العلمیة، چاپ دوّم، ۱۴۲۴ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- الخرائج و الجرائح: راوندی کاشانی، قطب‌الدین سعید بن عبدالله (قطب راوندی)، ۳ ج، تحقیق و انتشار: مؤسسه الإمام المهدي عليه السلام، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ایران.
- الخصال: ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، محقق: علی اکبر غفّاری، ۲ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیّه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اوّل، ۱۳۶۲ هـ. ش، قم - ایران.
- دانشنامه امام مهدی عجل الله فرجه بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ (فارسی): محمّدی ری شهری، محمّد، ۱۰ ج، انتشارات دار الحدیث، چاپ اوّل، ۱۳۹۳ هـ. ش، قم - ایران.
- الدّر المثور فی تفسیر المأثور: سیوطی، جلال‌الدین، ۶ ج، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی چاپ اوّل، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ایران.
- دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام: ابن حیون مغربی، نعمان بن محمّد، محقق: آصف فیضی، ۲ ج، انتشارات مؤسسه آل‌البيت علیهم السلام لإحياء التراث، چاپ دوّم، ۱۳۸۵ هـ. ق، قم - ایران.
- دفتر روشنایی (ترجمه کتاب التور من الکلمات أبی طیفور): سهلگی بسطامی، ابوالفضل محمّد بن علی، مترجم: محمّد رضا شفیعی کدکنی، ۱ ج، انتشارات سخن، چاپ هشتم، ۱۳۹۵ هـ. ش، طهران - ایران.
- دلائل الإمامة: طبری آملی صغیر، محمّد بن جریر بن رستم، ۱ ج، تحقیق و انتشار: مؤسسه بعثت، چاپ اوّل، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- الدّمعة الساکبة فی أحوال النبی و العترة الطاهرة: بهبهانی، محمّدباقر، ۸ ج، انتشارات مکتبة العلوم العامة، چاپ اوّل، ۱۴۰۸ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- دویتی های باباطاهر: عریان همدانی، باباطاهر، ۱ ج، انتشارات نسیم حیات، چاپ اوّل، ۱۳۸۷ هـ. ق، قم - ایران.
- دیوان جامی: جامی، عبدالرحمن بن احمد، محقق: اعلاخان افصح‌زاده، انتشارات مرکز مطالعات ایرانی - دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اوّل، ۱۳۷۸ هـ. ش، طهران - ایران.
- دیوان حافظ ابراهیم: فهمی مصری شافعی، محمّدحافظ بن ابراهیم (شاعر نیل)، محققین: ابراهیم ابیاری، احمد امین، احمد زین؛ ۲ ج، انتشارات المطبعة الأميرية، چاپ اوّل، ۱۹۴۸ م، قاهره - مصر.
- دیوان حافظ: حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمّد، محققین: محمّد قزوینی، قاسم غنی؛ ۱ ج، انتشارات زوار، چاپ چهارم، ۱۳۸۵ هـ. ش، طهران - ایران.
- دیوان شاه نعمت‌الله ولی: کوه‌بنانی کرمانی، سید نورالدین نعمت‌الله بن محمّد (شاه نعمت‌الله ولی)، محقق: بهمن خلیفه بناروانی، ۱ ج، انتشارات طلايه، ۱۳۸۱ هـ. ش، طهران - ایران.

- رجال الطوسی: طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، محقق: جواد قیومی اصفهانی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ. ق، قم - ایران.
- رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال): کشی، محمد بن عمر، محققین: محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، حسن مصطفوی؛ ج ۱، انتشارات مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- الرسالة القشيرية: قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم، محققین: عبدالحلیم محمود، محمود بن شریف؛ ج ۱، انتشارات بیدار، چاپ اول، ۱۳۷۴ هـ. ش، قم - ایران.
- رساله بدیعه: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ج ۱، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ دوم، ۱۴۲۳ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- رسالة توضیح المسائل (فارسی): مکارم شیرازی، ناصر، ج ۱، بی‌نا، چاپ چهل و سوم، ۱۳۸۴ هـ. ش، قم - ایران.
- روح مجرد: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ج ۱، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ هشتم، ۱۴۲۵ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- روضات الجنات فی العلماء و السادات: موسوی خوانساری اصفهانی، محمدباقر، ج ۸، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۹۰ هـ. ق، قم - ایران.
- روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه: مجلسی، محمدتقی، محققین: حسین موسوی کرمانی، علی‌پناه اشتهاردی؛ ج ۱۴، انتشارات مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشان‌پور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ هـ. ق، قم - ایران.
- الریاض الندیة علی شرح العقیدة الطحاویة: ابن‌أبی‌العز، محققین: عبدالله جبرین، طارق خویطر؛ ج ۵، انتشارات دار الصمیعی، چاپ اول، ۱۴۳۱ هـ. ق، ریاض - عربستان.
- الزهد: کوفی اهوازی، حسین بن سعید، محقق: غلامرضا عرفانیان یزدی، ج ۱، انتشارات المطبعة العلمية، چاپ دوم، ۱۴۰۲ هـ. ق، قم - ایران.
- سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، مقدمه و تعلیقات: آیه‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی، ج ۱، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۳ هـ. ق، طهران - ایران.
- سرور أهل الإيمان فی علامات ظهور صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف: نیلی، علی بن عبدالکریم، ج ۱، انتشارات دلیل ما، چاپ اول، ۱۴۲۶ هـ. ق، قم - ایران.
- السقیفة و فدک: جوهری بصری، احمد بن عبدالعزیز، محقق: محمدهادی امینی، ج ۱، انتشارات مکتبه نینوی الحدیثة، چاپ اول، بی‌تا، طهران - ایران.

- سلسله التفسیر لمصطفی العدوی: عدوی شلبایه مصری، ابو عبدالله مصطفی، ۱۱۰ ج، بی نا، بی تا، بی جا.
 سلسله مباحث امامت و مهدویت (فارسی): صافی گلپایگانی، لطف الله، ۴ ج، انتشارات دفتر نشر آثار آیه الله صافی گلپایگانی، چاپ پنجم، ۱۳۹۱ ه. ش، قم - ایران.
- السنة: ضحاک شیبانی، ابن ابی اعصم، محقق: محمد ناصرالدین البانی، ۱ ج، انتشارات المكتب الإسلامي، چاپ سوم، بی تا، بیروت - لبنان.
- سنن ابن ماجه: ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید، محقق و معلق: محمدفؤاد عبدالباقی، ۲ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اول، بی تا، بیروت - لبنان.
- سنن أبي داود: سجستاني، سليمان بن اشعث، محقق: سعيد محمد لحام، ۲ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه. ق، بیروت - لبنان.
- سنن الترمذی: ترمذی، حافظ أبو عیسی محمد بن عیسی، محقق: عبدالوهاب عبداللطیف، ۵ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه. ق، بیروت - لبنان.
- سیر أعلام النبلاء: ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، ۲۳ ج، انتشارات مؤسسة الرسالة، چاپ نهم، ۱۴۱۳ ه. ق، بیروت - لبنان.
- السيرة النبوية: حمیری معارفی، عبدالملک بن هشام، محققین: مصطفی سقا، ابراهیم أبیاری، عبدالحفیظ شلبي؛ ۲ ج، انتشارات دار المعرفة، چاپ اول، بی تا، بیروت - لبنان.
- سيرة صالحان در حجيت افعال و گفتار اولياء الهی: آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد محسن، ۱ ج، انتشارات مكتب وحی، چاپ اول، ۱۴۴۱ ه. ق، طهران - ایران.
- الشافی فی الإمامة: شریف مرتضی، علی بن حسین بن موسی (سید مرتضی)، محقق: سید عبدالزهره حسینی خطیب، ۴ ج، انتشارات اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ه. ق، قم - ایران.
- شرح المنظومة: سبزواری، ملا هادی (حاجی سبزواری)، مصحح و معلق: حسن حسن زاده آملی، محقق: مسعود طالبی، ۵ ج، انتشارات ناب، چاپ اول، ۱۳۶۹ ه. ق، طهران - ایران.
- شرح المواقف: جرجانی، سید شریف علی بن محمد، انتشارات الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۳۷۰ ه. ش، قم - ایران.
- شرح فقراتی از دعای افتتاح: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، مترجم و معلق: آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی، ۱ ج، انتشارات مكتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۷ ه. ق، طهران - ایران.
- شرح نهج البلاغة: ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، محقق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ۱۰ ج، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ه. ق، قم - ایران.
- شعب الإيمان: بیهقی، احمد بن حسین، محقق: أبی هاجر محمد سعید بن بسیونی زغلول، ۷ ج، انتشارات دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه. ق، بیروت - لبنان.

- شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور: طهرانی، ابوالفضل بن ابوالقاسم، مترجم و محقق: محمد شعاع فاخر، ۲ ج، انتشارات المكتبة الحیدریة، چاپ اول، ۱۴۲۶ هـ. ق، قم - ایران.
- شهید جاوید حسین بن علی علیه السلام: صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله، ۱ ج، انتشارات امید فردا، چاپ چهارم، ۱۳۸۷ هـ. ش، طهران - ایران.
- الشیعة فی المیزان: مغنیه، محمدجواد، ۱ ج، انتشارات دارالتعارف، چاپ چهارم، ۱۳۹۹ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان: ابن حبان، ابوحاتم محمد بن احمد بستی، محقق: شعیب ارنؤوط، ۱۶ ج، انتشارات مؤسسه الرسالة، چاپ دوّم، ۱۴۱۴ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- صحیح البخاری: بخاری، أبو عبدالله محمد بن اسماعیل، ۸ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۰۱ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- صحیح مسلم: قشیری نيسابوری، مسلم بن حجاج بن مسلم، ۸ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اول، بی تا، بیروت - لبنان.
- صلاة الجمعة رسالة فقهية فی وجوب صلاة الجمعة عینا و تعیننا: علامه آية الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، معلق: آية الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی، انتشارات عرش اندیشه، چاپ اول، ۱۴۲۸ هـ. ق، قم - ایران.
- الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع و الزندقة: هیتمی مکی، أحمد بن حجر، محقق: عبدالوهاب عبداللطیف، ۱ ج، انتشارات مكتبة القاهرة لصاحبها علی يوسف سليمان، چاپ دوّم، ۱۳۸۵ هـ. ق، قاهره - مصر.
- طبقات الصوفية: سلمی، ابو عبدالرحمن محمد بن حسین، محقق: مصطفی عبدالقادر عطا، ۱ ج، انتشارات دار الکتب العلمیة، چاپ دوّم، ۱۴۲۴ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- الطبقات الكبرى: هاشمی بصری، محمد بن سعد، محقق: محمد عبدالقادر عطا، ۸ ج، انتشارات دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف: ابن طاووس، سید علی بن موسی، محقق: علی عاشور، ۲ ج، انتشارات خیّام، چاپ اول، ۱۴۰۰ هـ. ق، قم - ایران.
- العقبی الحسنان فی أحوال مولانا صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف: نهاوندی، علی اکبر، محققین: صادق برزگر، حسین احمدی قمی؛ ۹ ج، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ اول، ۱۳۸۶ هـ. ش، قم - ایران.
- عدة الداعی و نجاح الساعی: ابن فهد حلی، احمد بن محمد، محقق: احمد موحدی قمی، ۱ ج، انتشارات دار الکتب الإسلامیة، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ. ق، طهران - ایران.

- العرف الوردی فی أخبار المهدي: سيوطی، جلال‌الدین، ۱ ج، انتشارات مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۷ هـ. ق، طهران - ایران.
- العروة الوثقى فيما تعم به البلوى (المحشى): طباطبائی یزدی، سید محمدکاظم، محقق: احمد محسنی سبزواری، ۵ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ. ق، قم - ایران.
- عصر الظهور: کورانی عاملی، علی، ۱ ج، بی‌نا، چاپ یازدهم، بی‌تا، بی‌جا.
- عطش: هیئت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، ۱ ج، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، چاپ نهم، ۱۳۸۶ هـ. ش، طهران - ایران.
- عقد الدرر فی أخبار المنتظر: مقدسی، یوسف بن یحیی، محقق: عبدالفتاح محمد حلو، ۱ ج، انتشارات مکتبه عالم الفکر، چاپ اول، ۱۳۹۹ هـ. ق، قاهره - مصر.
- العقد الفريد: ابن عبد ربّه أندلسی، أحمد بن محمد، محقق: مفیدمحمد قمیحه، ۸ ج، انتشارات دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۴ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- علل الشرائع: ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، ۲ ج، انتشارات کتابفروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۸۵ هـ. ش، قم - ایران.
- علی الأكبر: مقرّم، عبدالرزاق، ۱ ج، انتشارات المطبعة الحیدریّة، چاپ اول، ۱۳۶۸ هـ. ش، نجف اشرف - عراق.
- عمدة القاری: عینی، بدرالدین، ۲۵ ج، انتشارات دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، بی‌تا، بیروت - لبنان.
- عنوان بصری: آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد محسن، ۶ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۴ هـ. ق، طهران - ایران.
- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، محقق: مهدی لاجوردی، ۲ ج، انتشارات جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ هـ. ق، طهران - ایران.
- عیون المعجزات: ابن عبدالوهاب، حسین، ۱ ج، انتشارات کتابفروشی داوری، چاپ اول، بی‌تا، قم - ایران.
- غرر الحکم و درر الکلم: تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، محقق: سید مهدی رجائی، ۱ ج، انتشارات دار الکتب الإسلامی، چاپ دوّم، ۱۴۱۰ هـ. ق، قم - ایران.
- الغیبة: ابن‌أبی‌زینب نعمانی، محمد بن ابراهیم، محقق: علی‌اکبر غفّاری، ۱ ج، انتشارات صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ هـ. ق، طهران - ایران.
- الغیبة: طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، ۱ ج، محققین: عبدالله طهرانی، علی احمد ناصح؛ انتشارات دار المعارف الإسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ. ق، قم - ایران.
- فتح الباری: ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ۱۳ ج، انتشارات دار المعرفة، چاپ دوّم، بیروت - لبنان.

- الفتن: مروزی، نعیم بن حمّاد، محقّق: سهیل زکار، ۱ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- الفتوح: ابن اعثم کوفی، أبو محمد أحمد، محقّق: علی شیری، انتشارات دار الأضواء، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- فرائد السّمطین: جوینی خراسانی، إبراهيم بن محمد، محقّق: محمدباقر محمودی، انتشارات مؤسّسة المحمودی، چاپ اول، بی تا، بیروت - لبنان.
- فرهنگ فارسی عمید: عمید، حسن، ۱ ج، انتشارات رهیاب نوین هور، چاپ اول، ۱۳۸۹ هـ. ش، طهران - ایران.
- الفصول العشرة: ابن نعمان بغدادی، محمد بن محمد (شیخ مفید)، ۱ ج، انتشارات کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- الفصول المختارة: ابن نعمان بغدادی، محمد بن محمد (شیخ مفید)، انتشارات کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- الفصول المهمة فی معرفة الأئمة عليهم السلام: ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، ۲ ج، انتشارات دار الحدیث چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ. ق، قم - ایران.
- فقاہت در تشیع: آية الله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمد محسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۸ هـ. ق، طهران - ایران.
- فقه القرآن: راوندی کاشانی، قطب الدین سعید بن عبدالله (قطب راوندی)، محقّقین: احمد حسینی، محمود مرعشی؛ ۲ ج، انتشارات کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۵ هـ. ق، قم - ایران.
- الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام: حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام، ۱ ج، تحقیق و انتشار: مؤسّسة آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- قاموس الرجال: تستری، محمد تقی، ۱۲ ج، تحقیق و انتشار: جامعه مدرسین حوزه علمیّه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ هـ. ق، قم - ایران.
- قرب الإسناد: حمیری، عبدالله بن جعفر، ۱ ج، تحقیق و انتشار: مؤسّسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- قصص الأنبياء عليهم السلام: راوندی کاشانی، قطب الدین سعید بن عبدالله (قطب راوندی)، محقّق: غلامرضا عرفانیان یزدی، ۱ ج، انتشارات آستان قدس رضوی - بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- القول المختصر فی علامات المهدي المنتظر عجل الله فرجه: هیتمی مکی، احمد بن حجر، ۱ ج، انتشارات دار التّقوی، چاپ اول، ۱۴۲۸ هـ. ق، دمشق - سوریه.

- القول المفید علی کتاب التّوحید: عثیمین، محمّد بن صالح، ۲ ج، انتشارات دار ابن الجوزی، چاپ اوّل، ۱۴۲۴ هـ. ق، ریاض - عربستان.
- کشف الأستار عن وجه الغائب عن الأبصار: نوری طبرسی، حسین (محدث نوری)، ۱ ج، انتشارات مکتبه نینوی الحدیثه، چاپ دوّم، ۱۴۰۰ هـ. ق، طهران - ایران.
- کشف التّعمیه فی حکم التّسمیه: حرّ عاملی، محمّد بن حسن (شیخ حرّ عاملی)، محقّق: مهدی حمد فتلاوی، ۱ ج، انتشارات دار الهادی، چاپ اوّل، ۱۴۲۵ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- کلیات عراقی: عراقی، فخرالدین، محقّق: سعید نفیسی، ۱ ج، انتشارات سنایی، چاپ چهارم، ۱۳۶۳ هـ. ش، طهران - ایران.
- الکافی: کلینی، محمّد بن یعقوب، محقّقین: علی اکبر غفّاری، محمّد آخوندی؛ ۸ ج، انتشارات دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ. ق، طهران - ایران.
- کامل الزیارات: ابن قولویه، جعفر بن محمّد، محقّق: عبدالحسین امینی، ۱ ج، انتشارات دار المرتضویة، چاپ اوّل، ۱۳۵۶ هـ. ش، نجف اشرف - عراق.
- الکامل فی التّاریخ: ابن اثیر جزری، عزالدین علی بن أبی الکرّم، ۱۳ ج، انتشارات دار صادر - دار بیروت، چاپ اوّل، ۱۳۸۵ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- کتاب سلیم بن قیس الهلّالی: هلّالی، سلیم بن قیس، محقّق: محمّد انصاری زنجانی خوئینی، ۲ ج، انتشارات الهادی، چاپ اوّل، ۱۴۰۵ هـ. ق، قم - ایران.
- الکشاف عن حقائق غوامض التّنزیل: زمخشری، جارالله محمود بن عمر، ۴ ج، انتشارات دار الکتب العربی، چاپ سوّم، ۱۴۰۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة علیهم السّلام: اربلی، علی بن عیسی، محقّق: سیّد هاشم رسولی محلاتی، ۲ ج، انتشارات بنی هاشمی، چاپ اوّل، ۱۳۸۱ هـ. ش، تبریز - ایران.
- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد: حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلّی)، انتشارات موسّسة الإمام الصّادق علیه السّلام، چاپ دوّم، ۱۳۸۲ هـ. ش، قم - ایران.
- کشکول بهائی: عاملی، بهاءالدین محمّد بن حسین (شیخ بهائی)، ۳ ج، انتشارات علمی، چاپ ششم، ۱۴۰۳ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- کشکول زمان (داستانها و حکایت‌های آموزنده): اشتهاودی، علی پناه، انتشارات علامه، چاپ اوّل، ۱۳۸۴ هـ. ق، قم - ایران.
- کفایة الأثر فی النّص علی الأئمّة الإثنی عشر: خزاز رازی، علی بن محمّد، محقّق: عبداللطیف حسینی کوه‌کمری، ۱ ج، انتشارات بیدار، چاپ اوّل، ۱۴۰۱ هـ. ق، قم - ایران.
- الکلمات المکثونة من علوم اهل الحکمة و المعرفة: فیض کاشانی، ملاّ محمّد محسن، محقّق: علی رضا اصغری، ۱ ج، انتشارات مدرسه عالی شهید مطهری، چاپ اوّل، ۱۳۸۷ هـ. ش، طهران - ایران.

- کلمة الله: حسینی شیرازی، سید حسن، ۱ ج، انتشارات مؤسسه الوفاء، بی‌نا، چاپ اول، بی‌تا، بیروت - لبنان.
- کلیات علوم اسلامی: مطهری، مرتضی، ۳ ج، انتشارات صدرا، چاپ نودم، ۱۴۴۵ هـ. ق، طهران - ایران.
- کمال الدین و تمام النعمة: ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، محقق: علی اکبر غفاری، ۲ ج، انتشارات اسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۹۵ هـ. ق، طهران - ایران.
- کنز العمال: هندی، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین (متقی هندی)، محققین: بکری حیانی، صفوة السقا؛ ۱۶ ج، انتشارات مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۹ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- کنز الفوائد: کراچی، محمد بن علی، محقق: عبدالله نعمة، ۲ ج، انتشارات دار الذخائر، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، قم - ایران.
- لسان المیزان: ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ۸ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- لغت نامه دهخدا: دهخدا، علی اکبر، ۱ ج، انتشارات روزنه، چاپ اول، ۱۳۷۳ هـ. ش، طهران - ایران.
- اللهوف علی قتلى الطفوف: ابن طاووس، سید علی بن موسی، مترجم: احمد فهري زنجانی، ۱ ج، انتشارات جهان، چاپ اول، ۱۳۴۸ هـ. ش، طهران - ایران.
- لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه: مجلسی، محمدتقی، ۸ ج، انتشارات اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ. ق، قم - ایران.
- مأسة الزهراء علیها السلام: مرتضی عاملی، سید جعفر، ۲ ج، انتشارات دار السیرة، چاپ دوم، ۱۴۱۸ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- مثنوی هفت اورنگ: جامی، عبدالرحمن بن احمد، محققین: اعلاخان افصح زاده، جابلقا دادعلیشاه؛ ۲ ج، انتشارات مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۸ هـ. ش، طهران - ایران.
- مشیر الأحزان: ابن نما حلی، جعفر بن محمد، ۱ ج، تحقیق و انتشار: مدرسه امام مهدی علیه السلام، چاپ سوم، ۱۴۰۶ هـ. ق، قم - ایران.
- المجالس السنّیة فی مناقب و مصائب العترة النبویة: امین، سید محسن، ۴ ج، انتشارات دار التعارف، بیروت - لبنان.
- مجالس المؤمنین: شوشتری، سید نورالله، ۲ ج، انتشارات اسلامیة، چاپ چهارم، ۱۳۷۷ هـ. ش، طهران - ایران.
- مجمع الزوائد و منبع الفوائد: هیشمی مصری، نورالدین علی بن ابی بکر، ۱۰ ج، انتشارات دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- مجموعه آثار شهید مطهری: مطهری، مرتضی، ۲۷ ج، انتشارات صدرا، طهران - ایران.

- المحاسن: برقي، احمد بن محمد بن خالد، محقق: جلال الدين محدث، ۲ ج، انتشارات دار الكتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۳۷۱ هـ. ق، طهران - ایران.
- مختصر البصائر: حلی، حسن بن سلیمان، محقق: مشتاق مظفر، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۱ هـ. ق، قم - ایران.
- مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر: بحراني، سيد هاشم بن سليمان، ۸ ج، انتشارات مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- المراقبات (أعمال السنة): ملكي تبريزي، ميرزا جواد آقا، محقق: سيد عبدالكريم محمد موسى، ۱ ج، انتشارات مؤسسة دار الإعتصام، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ. ق، قم - ایران.
- مرصاد العباد: رازی دایه، نجم الدين، محقق: محمدمامين رياحي، ۱ ج، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هشتم، ۱۳۷۹ هـ. ش، طهران - ایران.
- مروج الذهب و معادن الجواهر: مسعودی، علی بن حسین، محقق: اسعد داغر، ۴ ج، انتشارات دار الهجرة، چاپ دوم، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ایران.
- المزار الكبير: ابن مشهدی، محمد بن جعفر، محقق: جواد قیومی اصفهانی، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ. ق، قم - ایران.
- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل: نوری طبرسی، حسین (محدث نوری)، ۲۸ ج، تحقیق و انتشار: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ. ق، قم - ایران.
- المستدرک علی الصحیحین: حاکم نیشابوری، أبو عبدالله، محقق: يوسف عبدالرحمن مرعشلی، ۴ ج، انتشارات دار المعرفة، چاپ اول، بی تا، بیروت - لبنان.
- مسند ابن الجعد: جوهری، علی بن جعد، محققین: ابوالقاسم بغوی، عامر احمد حیدر؛ ۱ ج، انتشارات دارالکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱۴۱۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- مسند أبي داود الطيالسي: طيالسي، سليمان بن داود، ۱ ج، انتشارات دارالمعرفة، چاپ اول، بی تا، بیروت - لبنان.
- مسند أبي يعلى: موصلي، ابويعلى، محقق: حسين سليم اسد، ۱۳ ج، انتشارات دار المأمون للتراث، چاپ اول، بی تا، بیروت - لبنان.
- مسند أحمد: ابن حنبل، أحمد، ۶ ج، انتشارات دار صادر، چاپ اول، بی تا، بیروت - لبنان.
- مشارك أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام: حافظ برسي، رجب بن محمد، محقق: علی عاشور، ۱ ج، انتشارات اعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- مشكاة الأنوار في غرر الأخبار: طبرسي، علی بن حسن، ۱ ج، انتشارات مكتبة الحيدريه، چاپ دوم، ۱۳۸۵ هـ. ق، نجف اشرف - عراق.

- مصباح الزائر: ابن طاووس، سید علی بن موسی، ۱ ج، تحقیق و انتشار: مؤسسه آل‌البتیت علیهم‌السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ. ق، قم - ایران.
- مصباح المتجهّد و سلاح المتعبّد: طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، ۱ ج، انتشارات مؤسسه فقه الشیعة، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- المصنّف: ابن‌أبی‌شبیبة کوفی، محمد، محقّق: سعید لحّام، ۸ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- المصنّف: صنعانی حمیری، عبدالرزاق بن همام، محقّق: حبيب الرحمن اعظمی، ۱۱ ج، انتشارات المجلس العلمي، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- مطالب السّوّول فی مناقب آل الرّسول علیهم‌السلام: شافعی، محمد بن طلحة، محقّق: ماجد بن أحمد العطیة، ۱ ج، بی‌نا، بی‌تا، بی‌جا.
- مطلع انوار: علامه آیة‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، مقدّمه و تعلیقات: آیة‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی، ۱۳ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۶ هـ. ق، طهران - ایران.
- معاد شناسی: علامه آیة‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ۱۰ ج، انتشارات نور ملکوت قرآن، چاپ یازدهم، ۱۴۲۷ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- المعالم الزّلفی فی شرح العروة الوثقی: عراقی، عبدالنبی، ۱ ج، انتشارات المطبعة العلمية، چاپ اول، ۱۳۸۵ هـ. ق، قم - ایران.
- معالی السّبطين فی أحوال الحسن و الحسين علیهما‌السلام: حائری، محمد مهدی، ۱ ج، انتشارات صبح الصّادق، چاپ اول، ۱۴۲۵ هـ. ق، قم - ایران.
- المعجم الكبير: طبرانی، حافظ أبی‌القاسم سلیمان بن أحمد، محقّق: حمدي عبدالمجيد سلفی، ۲۵ ج، انتشارات دار إحياء التّراث العربي، چاپ دوّم، ۱۴۰۵ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- معرفة الصّحابة: ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، محقّقین: محمدحسن اسماعیل شافعی، مسعد عبدالحمید سعدنی؛ ۵ ج، انتشارات دار الکتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- مفاتيح الجنان: قمی، عباس (محدّث قمی)، ۱ ج، انتشارات اسوه، چاپ دوزدهم، ۱۳۹۷ هـ. ش، قم - ایران.
- مفاتيح الغیب: فخر رازی، محمد بن عمر، تحقیق: مکتب تحقیق دار إحياء التّراث العربي، ۳۲ ج، انتشارات دار إحياء التّراث العربي، چاپ سوّم، ۱۴۲۰ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة: حسینی عاملی، سید محمدجواد، محقّق: محمدباقر خالصی، ۲۳ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ. ق، قم - ایران.

- مقاتل الطالبيين: اصفهانی، ابوالفرج، محقق: سید احمد صقر، ۱ ج، انتشارات دار المعرفة، چاپ اول، بی تا، بیروت - لبنان.
- مقتضب الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر: جوهری، احمد بن محمد، ۱ ج، انتشارات مكتبة الطباطبائی، چاپ اول، بی تا، قم - ایران.
- مقتل الحسين عليه السلام: خوارزمی، موفّق بن أحمد، محقق: محمد سماوی، ۲ ج، انتشارات أنوار الهدی، چاپ دوم، ۱۴۲۳ هـ. ق، قم - ایران.
- مقتل الحسين عليه السلام: مقرّم، عبدالرزاق، ۱ ج، انتشارات مؤسّسة الخرسان، چاپ اول، ۱۴۲۶ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- المقنعة: ابن نعمان بغدادی، محمد بن محمد (شیخ مفید)، ۱ ج، انتشارات کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- مکیال المکارم: موسوی اصفهانی، سید محمدتقی، ۲ ج، انتشارات مؤسّسة الأعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۱ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- مکارم الأخلاق: طبرسی، حسن بن فضل، ۱ ج، انتشارات الشریف الرضی، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ هـ. ق، قم - ایران.
- من لا یحضره الفقیه: ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، محقق: علی اکبر غفاری، ۴ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف: ابن قیّم جوزیه، محمد بن ابی بکر، محقق: یحیی بن عبدالله ثمالی، ۱ ج، انتشارات دار عالم الفوائد، چاپ اول، بی تا، مکه مکرمه - عربستان.
- المناظرات بین فقهاء السنّة و فقهاء الشیعة: مقاتل بن عطیة، محقق: صالح وردانی، ۱ ج، انتشارات الغدیر، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- مناقب آل أبی طالب علیهم السلام: ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۴ ج، انتشارات علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ هـ. ق، قم - ایران.
- مناقب معروف الکرخی و أخباره: ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، محقق: عبدالله جبوری، ۱ ج، انتشارات دار الكتاب العربی، چاپ اول، بی تا، بیروت - لبنان.
- المناقب: خوارزمی، موفّق بن احمد، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۱ هـ. ق، قم - ایران.
- منتخب الأثر فی أحوال الإمام الثانی عشر عجل الله تعالی فرجه الشریف: صافی گلپایگانی، لطف الله، ۳ ج، ناشر: مؤلف، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ. ق، قم - ایران.

- منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة عليه السلام: بهاء الدين نبلی نجفی، علی بن عبدالکریم، محقق: حسینی کوه‌کمری، عبداللطیف، ۱ ج، انتشارات مطبعة الخيام، چاپ اول، ۱۳۶۰ هـ. ش، قم - ایران.
- المنتخب: طریحی نجفی، فخرالدین، محقق: نضال علی، ۱ ج، انتشارات مؤسسه الأعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۴ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- منظر الأولیاء: تبریزی، محمدکاظم بن محمد (اسرار علی شاه)، محقق: میرهاشم محدث، ۱ ج، انتشارات کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۸ هـ. ش، طهران - ایران.
- منهاج السنة النبویة: ابن تیمیة حرانی، احمد بن عبدالحلیم، محقق: محمد رشاد سالم، ۸ ج، انتشارات جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ. ق، ریاض - عربستان.
- مهج الدعوات و منهج العبادات: ابن طاووس، سید علی بن موسی، محققین: ابوطالب کرمانی، محمدحسن محرر، انتشارات دار الذخائر، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ. ق، قم - ایران.
- المهدی الموعود المنتظر علیه السلام عند علماء أهل السنة والإمامة: شریف عسکری، نجم‌الدین جعفر بن محمد، ۱ ج، انتشارات مؤسسه الإمام المهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۶۰ هـ. ش، قم - ایران.
- المهدی حقیقة لا خرافة: ابن اسماعیل، محمد بن احمد، ۱ ج، انتشارات مكتبة التربية الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- المهدی عجل الله فرجه: صدر عاملی، سید صدرالدین، ۱ ج، انتشارات بوستان کتاب، چاپ سوّم، ۱۴۲۸ هـ. ق، قم - ایران.
- مهر تابان: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ۱ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ پنجم، ۱۴۲۳ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- مهر فروزان (نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه‌الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدّس الله نفسه الزکیّه -): آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدمحسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۴ هـ. ق، طهران - ایران.
- موسوعة الإمام المهدی عجل الله فرجه: صدر، سید محمد، ۴ ج، انتشارات دار التّعارف، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- موسوعة كربلاء: بیضون، لیب، ۲ ج، انتشارات مؤسسه الأعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- الموضوعات: ابن جوزی، محقق: عبدالرحمن محمد عثمان، ۳ ج، انتشارات المكتبة السلفية، چاپ اول، ۱۳۸۶ هـ. ق، مدینه منوره - عربستان.
- المیزان فی تفسیر القرآن: طباطبائی، سید محمدحسین (علامه طباطبائی)، ۲۰ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ هـ. ق، قم - ایران.

- نبرد حق و باطل: مطهری، مرتضی، ۱ ج، انتشارات صدرا، چاپ پنجم، ۱۴۴۵ هـ. ق، طهران - ایران.
- نجم الثاقب فی أحوال الإمام الغائب: نوری طبرسی، حسین (محدث نوری)، ۲ ج، انتشارات مسجد جمکران، چاپ دهم، ۱۳۸۴ هـ. ق، قم - ایران.
- نزهة الناظر و تنبيه الخاطر: حلوانی، حسین بن محمد، ۱ ج، تحقیق و انتشار: مدرسه امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ. ق، قم - ایران.
- نشان از بی نشانها: مقدادی اصفهانی، علی، ۲ ج، انتشارات جمهوری، چاپ اول، ۱۳۷۳ هـ. ش، طهران - ایران.
- نقطة الکاف در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بابیه: جانی کاشانی، حاجی میرزا، ۱ ج، انتشارات دار الفنون، چاپ اول، ۱۳۲۸ هـ. ق، کمبریج - انگلستان.
- النهائية فی غریب الحدیث و الأثر: ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، محققین: طاهراحمد زاوی، محمود محمد طناحی؛ ۵ ج، انتشارات المكتبة الإسلامية لصاحبها الحاج الشيخ ریاض، چاپ اول، بی تا، بیروت - لبنان.
- نهج الحق و كشف الصدق: حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلّی)، ۱ ج، انتشارات دار الکتاب اللبنانی، چاپ اول، ۱۹۸۲ م، بیروت - لبنان.
- نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر: مطهری، مرتضی، انتشارات صدرا، چاپ چهل و نهم، ۱۳۹۴ هـ. ش، طهران - ایران.
- نور الأبصار فی مناقب آل بیت النبی المختار صلی الله علیه و آله و سلم: شبلینجی، مؤمن بن حسن، ۱ ج، انتشارات الشریف الرضی، چاپ اول، بی تا، قم - ایران.
- نور ملکوت قرآن: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ۴ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ سوّم، ۱۴۲۷ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- هدایة الأئمة إلى أحكام الأئمة علیهم السلام: حرّ عاملی، محمد بن حسن (شیخ حرّ عاملی)، ۸ ج، تحقیق و انتشار: آستان قدس رضوی - بنیاد پژوهش های اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- الوافی بالوفیات: صفدی، خلیل بن ایبک، محقق: هلموت ریتز، ۳۰ ج، انتشارات دار النشر فرانزشتاینر، چاپ دوّم، ۱۳۸۱ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- وسائل الشیعة: حرّ عاملی، محمد بن حسن (شیخ حرّ عاملی)، ۳۰ ج، تحقیق و انتشار: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ایران.
- وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ۱ ج، ناشر: مؤلف، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.

- وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزّمان: ابن خَلِّكان، شمس‌الدین ابوالعباس احمد بن ابراهیم، محقق: إحسان عباس، ۷ ج، انتشارات دار الثقافة، چاپ اول، بی تا، بیروت - لبنان.
- وقعة الجمل: مدنی، ضامن بن شدقم، محقق: تحسین آل شیبیب موسوی، ۱ ج، انتشارات محمد، چاپ اول، ۱۴۲۰ هـ. ق، قم - ایران.
- وقعة الطّف: ابومخنف کوفی، لوط بن یحیی، محقق: محمدهادی یوسفی غروی، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۷ هـ. ق، قم - ایران.
- یادداشت‌های استاد مطهری: مطهری، مرتضی، ۹ ج، انتشارات صدرا، چاپ سوم، ۱۴۲۷ هـ. ق، طهران - ایران.
- ینابیع المودة لذوی القربی: قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، محقق: سید علی جمال اشرف حسینی، ۴ ج، انتشارات اسوه، چاپ دوم، ۱۴۲۲ هـ. ق، قم - ایران.
- یوم الخلاص فی ظلّ القائم المهدي عجلّ الله فرجه: سلیمان، کامل، ۱ ج، انتشارات دار المجتبی، چاپ اول، ۱۴۲۷ هـ. ق، قم - ایران.

* * *

نرم‌افزار کیمیای سعادت: مجموعه آثار حضرت علامه آیت الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیة و آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیة، تولید و نشر: موسسه فرهنگی آئین مکتب وحی.

نرم‌افزار جامع آوای ملکوت: مجموعه آثار حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی و حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - مشتمل بر تألیفات، متن و صوت بیانات و مباحث علمی (دروس)، کتب صوتی و مجموعه تصویری، تولید و نشر: موسسه فرهنگی آئین مکتب وحی.

سایت اطلاع‌رسانی آیه الله شیخ نجم‌الدین طیبی: www.velaseddighah.com

سایت کتابخانه مدرسه فقاها: www.lib.efatwa.ir

سایت تابناک: www.tabnak.ir

سایت مدرسه الوحی: www.madrasatalwahy.org

سایت خبرگزاری حوزه: www.hawzahnews.com

آثار منتشره

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوره علوم و مبانی اسلام تشیع

آثار منتشره انتشارات مکتب وحی به شرح ذیل است:

آثار حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی رضوان الله علیه:

آیین رستگاری: مصاحباتی در باب سیر و سلوک الی الله

انوار الملکوت (۲ جلد): نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا

تفسیر آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

رسالة فی وجوب صلاة الجمعة عیناً و تعیناً: تقریرات درس آیه الله سید محمود شاهرودی (ره)

رسالة اجتهاد و تقلید: تقریرات درس آیه الله حاج شیخ حسین حلی (ره)

سالک آگاه: مباحثی پیرامون علم و علما

سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح

شرح فقراتی از دعای ابو حمزه ثمالی (۲ جلد)

شرح فقراتی از دعای افتتاح

مباحث فقهی

مبانی اخلاق در آیات و روایات (۲ جلد)

مبانی تشیع: ابحاث اعتقادی

مطلع انوار (۱۳ جلد): دوره مُهذَّب و محقق مکتوبات خطی، مُراسلات و مواعظ

مناقب اهل بیت علیهم السّلام

مهر تابناک: احوالات عارف کامل آیه الله حاج سید علی قاضی رضوان الله علیه

آثار حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی قدس الله سره:

اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً

اربعین در فرهنگ شیعه

ارتداد در اسلام: سلسله مباحث اعتقادیه درباره ارتداد و تبیین جایگاه آن در اسلام و احکام مترتبه آن

اسرار ملکوت (۳ جلد): شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام

افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی

آموزه های معرفت (۳ جلد تاکنون): شرح دعای ابو حمزه ثمالی

آموزه های ولایت (۳ جلد تاکنون): بیانات اعیاد غدیر، نیمه شعبان، و مباحث مرتبط با معصومین

علیهم السلام

جلوه های معرفت: بیانات اعیاد فطر و قربان

حریم قدس: مقاله ای در سیر و سلوک إلى الله

حیات جاوید: شرح وصیت نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام در حاضرین

رساله طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان

رساله عمره مفرده: بحثی فقهی در عدم رجحان تکرار عمره مفرده

سیره صالحان در حجیت افعال و گفتار اولیاء الهی

سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (۲ جلد)

عنوان بصری (۶ جلد تاکنون): شرح موضوعی حدیث عنوان بصری

فقاہت در تشیع نگرشی در مبانی اجتهاد و شرایط افتاء

قواعد فقهیه: دروس خارج قواعد فقهیه

گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة

مهر فروزان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین

حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة

نفحات انس: انسان کامل در فرهنگ شیعه

نوروز در جاهلیت و اسلام: تحقیقی پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام